

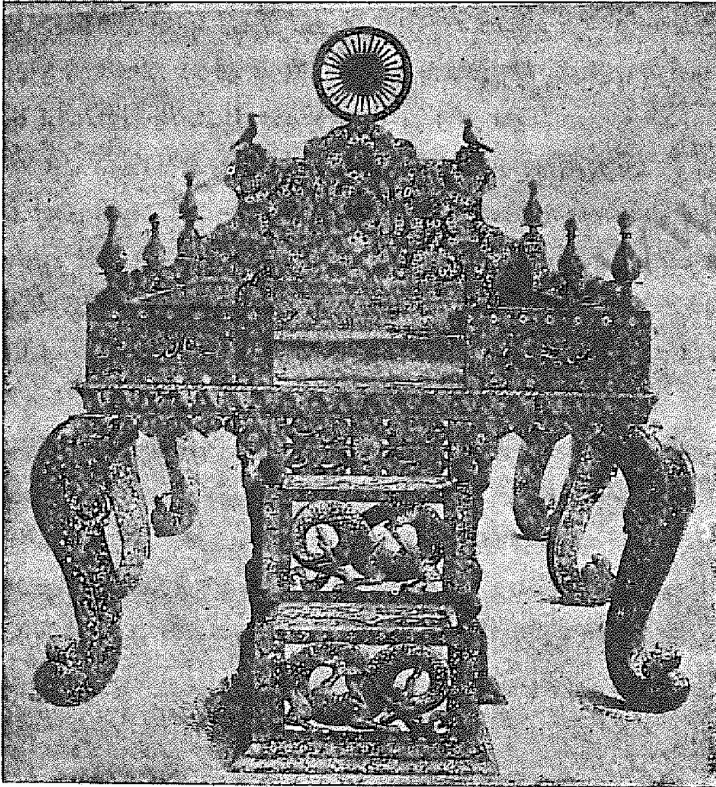
موجود در تهران با آنکه کارهنری ممتازی است نسخه بدل آن تخت اصلی است که افتخار جلوس مغول کبیر را داشته است. اینک به ذکر دلایلی که موجب این استنتاج شده است می پردازم. عطف و اشاره عمده‌ای که در باره تخت طاوس دهلی شده است یکی از جانب تاورنیه جواهر ساز فرانسوی است که در سال ۱۶۶۵ از پایتخت هند در دوره باشکوه اورنگ زیب دیدن نموده و چنین نوشته است: «تختی که از همه بزرگتر است و در تالار حیاط اولی گذاشته اند از لحاظ شکل بی شباهت با تختخواب سفری نیست. شش پا طول و چهار پا عرض دارد بالش زیرین آن گرد است و بالش های اطراف پهن قسمت تحتانی سایبان همه مروارید و الماس دوزی است با حاشیه‌ای هم از مروارید در گرداگرد آن.

در بالای سایبان که به صورت طاق چهار پهلو ساخته اند طاوس با پرو دم باز هست که از سنگ‌های قیمتی رنگارنگ ساخته شده است. بدنه این طاوس از طلای ناب است که بر آن چند قطعه جواهر سوار کرده اند و یک قطعه یاقوت درشت بر سینه آن هست و مرواریدهایی به وزن پنجاه قیراط از آن آویزان است و در هر طرف طاوس دو گلدسته هست به بلندی خود طاوس و مشتمل بر انواع گلها که بر صفحه طلایی تعبیه شده است.

هر وقت که خود شاه بر تخت می‌نشیند جواهری شفاف با الماس ضمیمه آن به وزن هشتاد یا نود قیراط و با زرد و یاقوت طوری به آن آویخته اند که درست جلوی نظر پادشاه است و دوازده ستونی که نگهبان سایبان است با رشته مروارید روشن در گرداگرد است که وزنش دانه‌ای شش تا ده قیراط است. این همان تخت مشهوری است که تیمور لنگ ساختنش را شروع و شاه جهان تمام کرد ویراستی روایت کرده اند که ۱۶۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره به پول رایج ما ارزش دارد.»^۱

۱ - مسافرتی در هند (چاپ سال ۱۶۷۸) کتاب دوم. هانوی در (جلد دوم) کتاب خود می‌نویسد که: تخت طاوس و نه تخت دیگر و همچنین چندین قطعه جواهر و اسلحه و ابزار به مبلغ نه کروار روپیه یا ۱۱,۲۵۰,۰۰۰ لیره تقویم کردند. دره نادری تخت طاوس را ۲,۰۰۰,۰۰۰ لیره و اسکات یک میلیون لیره ارزیابی کرده اند.

اکنون این اظهارات را با آنچه راجع به این عنوان مورد ادعای ایرانیان است قیاس کنیم؛ من بخصوص دستور دادم کلیشه‌ای از تخت طاوس تهران فراهم ساخته اند و برای مزید توضیح در اینجا چاپ می‌کنم و آن شکل منبری دارد و یا چنانکه تاورنیه گفته است مثل تختخواب سفری است که اکثر فرمانروایان مشرق زمین به کار می‌برده اند. بعلاوه یک اثرهنری مجلل و زیبا است. سراسر آن را با ورقه‌های طلاپرداخته اند و به وجه بسیار ظریفی قلم زنی و مینا کاری شده است و تماماً با سنگ‌های گرانبها مکلل کرده اند خاصه با یاقوت و زمرد که بر برجستگی آن می‌افزاید.



تخت فتحعلی شاه

این تخت هفت پایه جواهر نشان و دو پله دارد که بر پشت اژدها قرار گرفته است و دارای دیواره ظریفی است که گرداگرد آن را با کتیبه زینت داده‌اند و پشتی بر آمده و بلند آن سر تا سر جواهر است. در قسمت وسط که بلندی بیشتری دارد و بر رأس آن ستاره گردی از الماس نصب شده است با اشعه ساطع به وسیله دستگاهی به قسمت عقب پیوسته می‌گردد و در طرفین این ستاره دو پرندۀ جواهر نشان دیده می‌شود که بر گوشه چهار چوبه عقبی روبروی هم جا داده شده‌اند. این دستگاهی که شرحش ذکر و عکس آن چاپ شده است شباهت مختصری روی هم‌رفته از لحاظ شکل با تصویر مسوطی دارد که تاورنیه شرح داده است، اما علامت و یا سایبانی در آن به نظر نمی‌رسد یا محلی که سایبان مقفود را بتوان در آنجا قرار داد. بالا تر از همه جای طاوس خالی است.

قول برنیه - اما در اینجا باید خاطر نشان کرد که تاورنیه ضمن بحثی فقط درباره تخت طاوس این نکته را ناگفته نگذاشته است که: « مغول کبیر هفت تخت دارد که بعضی آنها سراسر الماس است و بعضی دیگر با یاقوت و زمرد و مروارید زینت یافته است » هانوی می‌نویسد: « نادر شاه نه تخت دیگر نیز به یغما برده که در این صورت تخت موجود در تهران اگر طاوس نباشد، شاید یکی دیگر از تخت‌های کم اهمیت تر امپراتوران هند بوده است. »

این فرض را نویسنده دیگر فرانسوی در آن قرن یعنی برنیه تأیید ضمنی می‌نماید که تخت دیگری هم (بدون شک غیر از تخت طاوسی که تاورنیه شرح داده است) در دهلی بوده و این تخت را که وی دیده بود شش پایه داشته با پایه هائی ضخیم طلائی که یاقوت و زمرد و الماس نشان بود و ارزش آن چهل میلیون روپیه (در آن موقع یک روپیه دو شلینگ و نیم بود) یا ۶۰ میلیون لیور فرانسه

۱ - موریه که فتح‌ملی‌شاه را در سال ۱۸۰۹ در حال جلوس بر این تخت دیده تعریف درستی از آن ننموده است. وی می‌نویسد: در هر یک از دو طرف عقبی پشتی چهار گوشه است که مرغی را بر آن تعبیه کرده‌اند (شاید برای طاوس بوده است) و سنگهای قیمتی از هر قبیل بر آن کار گذاشته بودند و هر یک یاقوتی هم داشته، ولی کسانی که این تخت را دیده‌اند لابد مرغ‌ها را با طاوس اشتباه نخواهند کرد و یاقوتی هم (لااقل فعلاً) برنوک آنها نیست.

برآورد کرده بودند و برای آنکه بیشتر خلط مبحث شده باشد این موضوع را هم باید افزود که آن تخت هم طاوس نام داشته چنانکه وی نوشته است:

« هنر و مهارتی که در این تخت به کار رفته مؤید موضوع است که در آن از لحاظ طرح به وجه احسن نظرم را جلب نموده و طاوس است که با سنگ‌های گرانبها پوشش یافته و آن کار استادی فرانسوی می‌باشد که هنرمندی قابل ستایش بوده. در هر حال ممکن نیست این همان تخت تهران باشد، زیرا که تخت تهران هفت پایه دارد و هر ناظر دقیقی مانند برنیه نیز ممکن نبود اشتباه موریه را تکرار و پایه‌های بال مانند طرفین را دو طاوس فرض کند. »

تاریخ چه می‌گوید - با آنکه در این باره که براهین قاطع در کار است و اعتقاد راسخ دارم که تخت طاوس جدید ارتباط بسیار جزئی با غنائم دهلی دارد شاید هم هیچ رابطه‌ای نداشته باشد، باز عطف توجهی به قول معاصران می‌نمائیم. در تاریخ سرجان ملکم مندرج است که نادر شاه بقدری تخت طاوس اصلی مغول کبیر را دوست می‌داشته که فرمان داد یکی مانند آن از جواهرات دیگر بسازند که بدین ترتیب دو تخت طاوس پیدا می‌شود که فاجعه‌ای که در گیرودار هرج و مرج و تعدیات آن دوره بین مرگ او و پایان قرن گذشته دور از مکان نبود سرگذشت تخت طاوس را هم باز نامعلوم گذاشته است، زیرا که به هیچ وجه امکان نداشته که تخت ثانوی را به جای تخت اصلی که تاورنیه شرح داده بود به شمار آورد. در کتاب فریزر راجع به خراسان عبارتی هست به این مضمون که یک نفر کرد کهنسال در ۱۸۲۲ به او اظهار داشته بود که تخت طاوس و چادر سروارید بعد از قتل نادرشاه و غارت شدن خیمه‌گاه وی بدست ایشان افتاد که در همانجا آنرا قطعه قطعه و بین خود قسمت کردند. البته از یک نفر کرد آن رفتار بی ملاحظه نسبت به تخت طاوس دور از انتظار نبود با فرض صحت ادعای این فرد مخصوص کرد، من با خشنودی خاطر به چگونگی از بین رفتن تخت طاوس حقیقی یا یکی از آن دو پی بردم.

عبارتی در کتاب موریه این فکر را در سرم انداخت که بهرحال تخت طاوس تهران را بعداً ساخته اند در مطالبی که از کتاب او اقتباس کردم در حاشیه می افزاید: « می گویند که آن (تخت) به قیمت صد هزار تومان تمام شده است (در اول این قرن تقریباً معادل ۱۰۰۰۰۰ لیره بود)^۱ که واضح می سازد فرض راجع به قیمت آن در تهران شایع بوده که بسیار هم مقرون به حقیقت است که آیا این حرف به تخت جدید بیشتر ارتباط داشته تا به چیز قدیمی که هفتاد سال قبل از آن از سر زمین دور دستی به یغما رفته باشد. از این رو در این حین و حال من شک و تردید خود را با تهرانیان در میان نهادم و پس از طی شدن چند هفته با نهایت علاقه (و باید اذعان کنم) خوشوقتی از قول صدر اعظم و وزیر خارجه پیشین اطلاع حاصل شد که بطوری که ظن خود این جانب بود تخت طاوس را اصلاً از هندوستان نیآورده اند، بلکه بوسیله محمدحسین خان صدر (از مجتهدان نامی) اصفهان برای فتحعلی شاه ساخته شده است و آن هم وقتی اتفاق افتاد که شاه زن جوانی از اصفهان گرفت که طاوس خانم نام داشت و معروف است که شاه بقدری این تخت را خوش داشت که در مراسم عروسی برجسته ترین اسباب جلوه آن جشن بود. بنا بر این همین جا و در عین حال تمام داستان درخشان تخت که مورد تأیید خیلی از مؤلفین و موضوع سخن پردازی بسیاری از نویسندگان بوده یک سره نقش بر آب شده است و بنا بر قول همین مقامات تخت طاوس اصلی نادر شاه (یکی از آن دو تخت تقلیدی که باقی مانده بوده است) به وضع شکسته و قطعه قطعه با جواهرات دیگر از راه آزار و شکنجه بوسیله آقا محمد خان از شاهرخ نایینا در مشهد با زور بدست آمد و او دستور داد که از آن قطعات، تختی به طرز و شکل جدید فراهم سازند که فعلاً در گوشه اطاق موزه تهران هست که من در موقع تعریف آن محل شرحش را بیان کردم. از این رو این کرسی که فقط عنوان تخت طاوس مغول کبیر و هدیه عروسی فتحعلی شاه بر آن مانده است از وضع و مقامی که در نوشته های همه نویسندگان این قرن بدون استثنا احراز کرده بود فرو خواهد افتاد.

۱ - ولی استنباط من در حال حاضر این است که تقریباً ۲۰۰۰۰۰ لیره بوده است.

سلیقه شرقی - بعد از تالاری که این بت ممتاز را در آنجا قرار داده اند و من با بت شکنی معقول - و امیدوارم مجاز لاقول از لحاظ پژوهنده تاریخ - آن را از مسندی ناروا پائین کشیده ام چند اطاق یک اندازه هست که چندان قابل توجه نیست و نمایشگاه اضداد مبالغه آمیز و غالباً خنده آور بعضی اقلام اروپائی و شرقی است.

تصاویری که از مجلات مصور انگلستان کنده اند بر دیوار در کنار عکس - های شاه و پسرک محبوبش عزیز السلطان و در ردیف نقاشی های بی مقداری از سر زمین ایتالیا بر دیوار دیده می شود. در آنجا عکس هایی از نمایشگاه پاریس و برج ایفل و باز تصاویر با سمه ای مبتذل از یک منظره روستائی آلپ است و هر دورا در اطاقی بر دیوار آویزان کرده اند که گچ کاری ایرانی و فرش های ایرانی دارد. اینجا مانند قصرهای دیگری که من دیدم متوجه شدم که شرقی ها از مشاهده عکس های با سمه ای حظ نفس و مسرت خاطر حاصل می کنند و به همین جهت بوده است که فرزند شاه ظل السلطان در اقامتگاه خود چند نسخه از عکس های خود را بر دیوار واحدی آویخته بود و در مقر خود سلطان من دو عکس نیمه لخت و نوس را که به سبک اخیر ایتالیائی می نمود بر دو سمت مدخل اطاق الصفاق کرده بودند دیدم و همین داستان و کار، بارها تکرار شده بوده است. بعد از مشاهده چندین عمارت و منزل مدرن ایرانی که به اندازه و شکوه و جلال مختلف بود این اثر در ذهنم مانده است که ذوق و سلیقه ایرانی اگر به همان هنرهای محلی و با استعمال سبک و روش محلی محدود شود احتمال خطا بسیار کم خواهد بود و همینکه به کار جهان جدید عطف توجه نمایند هر گونه حسن و میزان اندازه و تناسب یازبائی و در واقع تمام آثار لطف و کمال را ظاهراً از دست می دهد، از این رو در حالی که ایرانی در انتخاب هنر و آثار محلی چیره دست است از جهات دنیائی کارش لنگ و گاهی دچار تردید می شوم که آیا هموطنان خودم نیز مشمول این باز خواست نمی شوند، بخصوص وقتی که می بینم انگلیسی های توانگر از ژاپون مليله دوزی -

هائی چرند با خود می آورند که مختص آن محیط ساخته شده و همان‌ها در خانه هیچ ژاپونی متمدن دیده نمی شود.

گلستان - اطاق هائی که شرحش را خوانده‌اید رو به سمت حیاط و باغ وسیعی است که گرداگرد آن را عمارت‌های درباری کاملاً احاطه کرده است که به نظر من زیباترین و برجسته‌ترین قسمت همه آن محوطه است. در این باغ بزرگ خیابان‌ها و راه‌های باریک با سنگ ریزه فرش شده است که همه با باغچه‌ها و حوض‌ها و دریاچه بزرگی مربوط می‌گردد. سرو و کاج عالی و همچنین درختان بومی چنار و تبریزی در حاشیه خیابان‌هاست که سایه دلپذیری دارند.

اینجا باغ گلستان است پل‌های ظریف متعدد بر جویبارها ساخته‌اند و کف آن جوی‌ها با کاشی آبی مفروش و آب پیوسته در آن جاری است. در استخرها بواسطه ماهی و مرغابی و قو جنب و جوشی دیده می‌شود. غرفه‌های زیبایی هم در میان درختان به نظر می‌رسد. در همین باغ دلپذیر در زیر آسمان صاف و آفتابی درخشان بود که من شاهد بارعام شاهانه بودم که جا دارد چند کلمه‌ای درباره آن بنویسم. این مراسم در مورد جشن نوروز به صورت محدودتری برگزار می‌شود.

بارعام شاهانه - غرض از بارعام درباری در ایران آن نیست که کسی مورد عنایت و توجه واقع و یا به پیشگاه همایونی معرفی شود، بلکه شاه فقط خود را به اتباع مرعوب و ستاینده خویش نشان می‌دهد بنا بر این دو علامت اصلی و عمده این صحنه یکی توجه سرشار به حضور شهریار است و دیگر نگاه تیز سلطان و غیر از این منظور عمده‌ای در میان نیست. چند نفری نیز در این مراسم نقش مجسمه دارند اینک من عین صحنه را شرح می‌دهم: هنگام ورودم به قصر به تالاری راهنمایی شدم که بر حسب معمول در آنجا با قهوه و قلیان از واردین پذیرائی می‌شود. سربازان و مأموران رسمی درهم و برهم از هر سو در قصر رفت و آمد داشتند. دسته‌های موزیک در گوشه و کنار بدون هدف آهنگ‌هایی بی سر و ته می‌نواختند. افسران دراوینفورم‌های جورا جورا سربازان را از این سو به آن سو حرکت

می‌دادند. میرزاها و مستوفی‌ها در تکاپو می‌نمودند و میرغضب باشی با لباس قرمز آماده بود و چندتن مأموران هم با چوب و فلک حاضر بودند. اینها در حکم یساولان رومی اند که ترکه و تبر ابزار کارشان بود. اعضای خانواده سلطنتی و یا طایفه قاجار در یک طرف همه با هم بودند و لباس قدیم درباری بر تن داشتند که در اوایل این قرن پوشیدنش برای همه ایشان الزامی و آن شامل جبه بلند جادار ترمه کشمیری (شاید هم کرمانی) عمامه و ردا و چارق‌های قرمز بود که وزیر مختارها و نمایندگان تام‌الاختیار انگلستان در ابتدای قرن حاضر هنگام باریابی به حضور فتحعلی‌شاه از پوشیدن آن بر روی شلوار خود ناگزیر بودند تا اینکه سرانجام بوسیله قرار دادی از این الزام معاف شدند.

در این محل رئیس تشریفات ظهیرالدوله به پیشواز من آمد وی جوانی بسیار خوش قامت با چهره‌ای جاذب و از خانواده قاجار و شوهر یکی از دختران محبوب شاه است. این مرد برازنده در زیر ردای کشمیری خود نیم تنه و شلوار سفید با شکوهی پوشیده بود، شمشیر مرصعی بر کمر داشت و عکس‌شاه بر حلقه الماس در گردن او آویزان بود و عصای نقره علامت سمت خود را در دست داشت.

مرا به اطاق مجاور تالاری بردند که قرار بود پادشاه در آنجا ظاهر شود. ارس‌ی‌بالا کشیده هر دو اطاق رو به باغی بود که در پائین عمارت بر کف حیاط دو خیابان فرش شده عریض دیده می‌شد و بین حوض و باغچه‌ها همه افرادی که افتخار حضور داشتند بنا بر ترتیب مقرر ایستاده بودند، کمی در سمت راست از قسمت میانه این صف نایب السلطنه سوبین فرزند شاه که فرمانده کل قوا بود در سر صف درازی از سرکرده‌های قشون قرار داشت. برسینه او نشان‌های متعدد می‌درخشید و حمایل آبی روشنی هم داشت که با علامت سن پاتریک خیلی قابل اشتباه می‌نمود.

بعد از او باز در لباس افسران ارشد و با شمشیر کوچک پسر محبوب خردسال همایونی بود که بعد از سفر تابستان گذشته پادشاه به اروپا قیافه‌اش در همه‌جا

آشناست. بعد از او به ترتیبی که بر حدت این اضداد چرند می‌افزود سرداری وارفته و لرزان کهنسال‌ترین سپهسالار قشون ایران بود. سپس عده‌ای از سرکرده‌های وامانده و سرانجام چند تن از صاحبمنصبان دسته معروف قزاق و از جمله دو نفر روسی بودند. در صف جلو و در وسط ایلخانی سابق ایل قاجار ایستاده بود که مردی سالخورده با ریش سفید بود، وی چندی مغضوب بود، اما مدتی است که رفع کدورت شده است^۱ در پشت سر او قیافه ستبر قوام الدوله وزیر خارجه دیده می‌شد و بعد از آن مأموران رسمی از دستگاه‌های مختلف هر یک در رتبه و مقام خود بودند. اینک همه ترتیبات انجام یافته و کلیه افراد شانه به شانه استوار ایستاده و چشم‌ها را به جلو دوخته‌اند و سکوت کامل حکمفرماست.

شاه - ناگاه غریب‌صدا به گوش رسید چون شاه در تالار مجاور اطاعتی که سرا جا داده بودند ظاهر گشت و بر صندلی زرین در کنار پنجره جلوس نمود. وزیران عمده‌اش که افتخار حضور داشتند در پشت سر او ایستاده بودند همینکه شاه پیش آمد همه سرها را خم کردند و دست‌ها تا زانو فرو افتاد. دسته موزیک در گوشه و کنار باغ آهنگ سلطانی نواختند و از فاصله‌ای که چندان دور نمی‌نمود توپهارا شلیک کردند. در این موقع ایلخانی قاجار که سخنگوی تمام حضار بود تعارفات رسمی با اعلیحضرت مبادله نمود و شاه در جواب جمله‌های کوتاه و هیبت‌آمیز فرمود، سپس ملائی که در عقب ایستاده بود با صدای رسا به خواندن خطبه و دعا به ذات شهرباری پرداخت، بعد ملک الشعرا جلو آمد و ورقه کاغذی را در دست گرفت و در مدح و ثنای سلطان قصیده‌ای بر خواند. ضمناً دسته‌های موزیک از هر سو به نواختن آهنگ‌های گوناگون مشغول بودند از خارج هم صدای توپ

۱ - وی ناپسری حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم درویش مآب خارق‌العاده محمد شاه و در نزد ناپدری خود بسیار عزیز بود و زندگی شاهانه داشت. در موردی پادشاه فعلی که در آن موقع ولیعهد بود به قصد زیارت عازم شاه عبدالعظیم بود از دور متوجه پیش آمدن دسته سواران انبوهی شد و پنداشت که پدرش بوده است، پس برای ادای احترامات پیاده شد و در انتظار موبک ملوکانه ایستاد، ولی وقتی که مشاهده کرد که رکن اساسی آن دسته بزرگ ایلخانی قاجار است سخت برآشفته و عالیجناب را با وجود اعتراضی که کرده بود به بغداد تبعید کردند.

به گوش می‌رسید. وقتی که قصیده تمام شد شاه از صندلی برخاست و آهسته از تالار بیرون رفت. سربازان با حد اقل اعتنا در حفظ نظم به سمت خارج به حرکت درآمدند و امواجی از کلاه و کلاه خود و عمامه در دروازه باغ از نظر محومی گردید. این بود چگونگی بارعام اعلیحضرت همایونی ناصرالدین شاه در تهران.

شمس‌العماره - فرصت دیگری پیش آمد تا از بقیه قسمت‌های قصر دیدن کنیم (لازم به یاد آوری نیست که اندرون مستثنی بود) در میان عمارت‌های متعددی که دیدم و سابقاً شرح دادم در اینجا فقط موضوع نارنجستان را بیان می‌کنم که بنای مخصوص زیبایی است و آب از میان نهری که کف آن با کاشی آبی فرش شده است از بین دو ردیف درختان نارنج جاری است. از آنجا به اندرون راهی هست، اما اقامتگاه جدید بانوان اکنون در طرف دیگر محوطه واقع شده است. در انتهای دیگر گلستان عمارتی رفیع با دو برج به نام شمس‌العماره قرار دارد که از سمت خارج قصر یعنی طرف بازار منظره بسیار جالبی دارد. این ساختمان قابل توجهی است که به نظر من نمونه برجسته معماری هوسی است به صورت دو برج ساخته شده است که به دو غرفه زیبا منتهی می‌شود و برج ظریفی هم بین دو برج دیگر برآمده است و در رأس آن رو به بازار ساعتی ساخت اروپا قرار داده‌اند و آن بردیوار خارجی ارگ ساخته شده و در نمای بیرونی که سراسر با کاشی شفاف الوان فرش شده فقط یک پنجره هست و شبکه آجری به جای پنجره نصب شده است. در طرف باغ چند ایوان و رواق و ارسی‌های متعدد هست و ایوان وسیعی به سبک ایتالیائی به وسیله پله‌ها کنار استخر بزرگی منتهی می‌شود.

شاه ساختمان این عمارت زیبا را بیست و پنج سال پیش شروع کرد و ویراستی که نمونه کار معماری هوس و تفنن در هنر معماری جدید ایرانی است. ازدیوارهای تمیز و وضع مرموز آن بنا تصور کرده بودم که حرمخانه شاه است، ولی این تصور

۱ - در اندرون درخت چنار عظیمی است به نام عباس علی (صاحب نام نامعلوم است) که بسیار مورد احترام و زیارتگاه بانوان حرم خانه است.

صحت نداشت. گاهی بیگانه‌ها را به داخل آن راه و اطاق‌هایی را نشان می‌دهند



شمس العماره

که در آنجا نیز هدایای ذقیمت پادشاهان اروپائی که برای شاه فرستاده‌اند دیده می‌شود .

در اینجا مثلاً فرش‌های گولین با نقش Faun و صحنه پیروزی ونوس هست که لوئی فیلیپ برای محمد شاه فرستاده بود. در همانجا ساعت بزرگ مکانیکی با صورتهای متحرک و طاوس هست که پنجاه سال پیش ملکه (انگلستان) برای امپراتور چین ارمغان فرستاده بود که یا به مقصد نرسیده بود یا او از دریافت آن امتناع نموده بود و نصیب پادشاه ایران شد .

تکیه دولت - در انتهای باغ گلستان ساختمان گردی هست که من تیرها و میله‌های سقف باز آن را وقتی که به تهران وارد می‌شدم از دور متوجه شده بودم که از بام کوتاه خانه‌های اطراف برتر واقع شده بوده است ، این تکیه یا تماشاخانه را برای مراسم سالانه تعزیه ساخته‌اند . من داخل این محل شدم و نظری به اطراف انداختم . بنا بکلی خالی بود . غیر از چند جانور که به زنجیر کشیده بودند که عمل حیرت آوری در چنان ساختمان خاص بود و آن شامل محوطه عظیم گنبد دار است و صفت سنگی مدوری در میان تکیه است که بوسیله پله و راهی سر بالا حیواناتی را که در تعزیه به کار می‌برند در آنجا وارد می‌کنند، راهی سرگشاده در پیرامون این صحنه است و بعد از پنج ردیف صندلی که در موقع روضه یا تعزیه از زنان چادری سیاه دیده می‌شود از میان این معابر راهروی هست که تعزیه خوانها به آنجا وارد می‌شوند .

در یک سمت ، منبر سنگی بلندی است مانند سکوی کوچکی که ملا از آنجا کار تعزیه را اداره و یا آنکه مراسم را تعریف می‌کند . بر بالای دو ردیف سنگی سه طبقه طاقنماست که با آجر به طرز جالبی فرش کرده‌اند و طاق سبکی دارد . بعضی از این حجره‌ها که مختص بانوان حرم است پرده سبز دارد . اصلاً در نظر بود ۱ - این حجره‌ها به قدری طالب دارد که عایدات درباری هر ساله مبلغ ۴۲۰ لیره افزایش می‌یابد و این وجه را دربارها و اعیان می‌پردازند .

گنبدی هم بر آن بسازند و گفته‌اند که شاه از آلبرت‌هال لندن نیک خوشش آمده بود و می‌خواست نظیر آن را در تهران بسازد، اما بعد معلوم شد که پایه این ساختمان سنگینی گنبد را کافی نیست. از این رو سیله‌ها را نصب کردند و هروقت مراسم تعزیه برگزار می‌شود برای جلوگیری از تابش آفتاب بر آن روپوشی می‌کشند که درست همان کاری است که در آملی تاترهای رومی می‌کردند، هرگاه نمایش تا شام طولانی شود بوسیله هزاران شمع که در شمعدانهای بلورین بر دیوارها هست روشنائی فراهم می‌شود. یک چندی هم در آنجا نور برق به کار افتاد که بعد انصراف حاصل شد یا آنکه شاید درست از عهده این کار بر نیامدند.

تتمه گفتار - اینها خصائص عمده کاخ سلطنتی در تهران است^۱ و من از آن جهت در این باره به تفصیل پرداخته‌ام که نمونه بارزی است از زندگانی با شکوه و جلال از یک طرف و جنبه‌های مبتذل آن از سوی دیگر و همچنین مظهر ذوق و سلیقه عالی ایرانی و در عین حال در پاره‌ای موارد بی سلیقتی شه‌ریار ایران و شاید نیز روی هم‌رفته طبقه اشراف آن سر زمین است.

من باب مثال در نزد ما سخت زنده است و شاید از نظر خود ایرانیان این طور نباشد که این باغ بسیار زیبا را طبیعت به استعانت هنر آدمی تا این درجه دلپذیر ساخته با تصاویر بی آب و رنگ و بد نما که بر دیوارهای گچی کشیده‌اند احاطه شده است بدون اینکه هیچ گونه توجهی به پاکیزگی کار و یا رعایت تجانس شده باشد. گوئی کودک کی قلم مو و ظرفی رنگ به چنگ آورده و آن نقوش را کشیده است.

در گوشه و کنار این عمارت علاوه بر آنچه دیده بودم باید مقداری عمده از هدایای پادشاهان اروپائی برای خشنودی فتحعلی شاه را ذکر کنم که با بلند نظری و حتی باید گفت که بی حد و حساب اشیاء و تحفه‌های اروپائی از کالسکه تا اسباب بازی مکانیکی به مقدار معتنا بهی تقدیم داشته‌اند، ولی یکی از آنها را

۱ - بهترین تعریفی که در باب قصر دیده‌ام شرح Ursolle در کتاب «قفقاز و ایران» اوست.

در عمارت‌های دولتی به معرض تماشا نمی‌گذارند و احتمال قوی این است که مقدار زیادی از این هدایا را بعد از دریافت اصلاً باز نکرده باشند و شاید هم فقط یک هفته مورد توجه و سرگرمی بوده و سپس مادام‌العمر به انبار اشیاء متفرقه انداخته‌اند.

مساجد - تهران با در نظر گرفتن این امر که پایتخت بزرگی است فاقد بناهای عظیم مذهبی مسجد یا مدرسه است که غالباً به صورتی ویران از فراز بام‌های بیشتر بلاد شرقی از فاصله‌ای دوریه چشم می‌خورد. دلیل آن هم این است که چون اخیراً پایتخت شده هنوز سرپرست و صاحبی که همت و مال صرف ساختمان‌های بزرگ که موجب سرفرازی مرکز حکومت پادشاهان سابق گردیده، نیافته است.

درست است که فتحعلی شاه مسجد شاه را ساخته که گند مطلای کوچکی دارد و بعضی بناهای نسبتاً مهم دیگر، اما مسجد مادرشاه و یا مدرسه خان مروی قدر و مقامی ندارند و این کار به دوره سلطان فعلی محول گردیده که با ثروت یکی از رجال در ظرف ده سال که هنوز طی نشده است ساختمانی رفیع برپا شود که هر چند از جهات عظمت و زیبایی با بناهای عظیم اسلامی قابل مقایسه نیست، باز طرح بلند رفیع و وسعت زیر بنای آن موجبات افتخاری را به این دوره و آنانی که بانی آن هستند نوید می‌دهد.

این مسجد که اکنون نا تمام است مسجد سپهسالار است که چهار مناره بلند و درخشان آن همه از کاشی‌های شفاف و سرستون‌های آراسته از دور در نظر من مثل ستارهای ارگ در میان درختان می‌نمود. بانی این بنا و یا در واقع بناهای عظیم - چون هم مسجد است و هم مدرسه - مرحوم میرزا حسین خان همان سیاستمداری است که مذاکره قرارداد امتیاز رویترا در سال ۱۸۷۴ انجام داد و پس از آنکه با توفیق کامل صدر اعظم و وزیر امور خارجه و سپهسالار شد به صورت تقریباً تبعید با عنوان والی در مشهد وفات یافت. با موقوفاتی که وی باقی گذاشته برادرش یحیی خان شیرالدوله که راجع به او بعداً صحبت خواهیم داشت آن کار

نا تمام را در دست دارد و ساختمان در شرف اتمام است.

من بر بالای این بناها که بر پایه‌های عظیمی ساخته می‌شود رفتم. در مدخل طاق بلندی دارد که به حیاط منتهی می‌شود و حوض بزرگی در وسط این حیاط است، در سمت راست بنای عمده واقع شده است با چهار مناره بر فراز آن. بر بالای صحن داخلی گنبد عظیمی خواهند ساخت در رو بروی مدخل ایوان کوچک تری هست که حالا برای گزاردن نماز بکار می‌رود، ولی در عقب آن صحن وسیعی است با چهار ردیف ستون‌های سنگی که جمعاً پنجاه ستون است و یک شبستان پهناور و فراخ که انتهای آن را با کاشی آراسته‌اند. در یک گوشه مسجد کتابخانه‌ای است با قفسه‌های چوبی منبت کاری ظریف و در خارج محوطه، حوضی است برای نوشیدن آب و وضو ساختن با نرده‌های آهنی و شیر آب در اطراف آن.

نمای تمام ابنیه وسیع و زیباست و کاشی کاری آن منظره دل انگیزی دارد، ولی بدون ملاحظه باید گفت که این نمونه‌های هنر کاشی سازی جدید در ایران چه اندازه پست تر از آثار بسیار ظریف دوره‌های گذشته است. از جهات طرح و نصب و شکوه احتمالاً قابل آن نیست که از آثار هنری بشمار آید.

بازار - بازارهای تهران محوطه بسیار وسیعی را در بخش کهنه شهر اشغال و مثل سایر قسمت‌های پایتخت در دوره شاه فعلی تغییرات عمده و اصلاحات ضروری فراوان حاصل کرده است. مدخل اصلی بازار از دالان مقابل شمس العماه است و آن از راه محوطه‌ای که حوض و آب روان دارد و سبز میدان نامیده می‌شود، به راسته‌ای کم نور با سقفی منحنی منتهی می‌شود که در چشم جهانگردانی که به مشرق زمین آمده اند نیک آشناست.

بازارهای تهران سراسر دارای گنبد آجری است و غالباً هم به حیاط یا میدانی راه دارد و دارای کاروانسراهای وسیع و خوش بناست و می‌توان در آنجا انواع اجناس شرقی را از زمین اسب تا سینی چای خوری خریداری کرد. مصنوعات اروپائی در بعضی غرفه‌ها برای فروش موجود و از اکتشافات ابتدائی و آشکاریکی این است که لباس ایرانی دوخت اروپا هم دیده می‌شود.

یکی دیگر از سلیقه‌های خیلی شایع، ولی غیر قابل درک ایرانی که به صورت بارزی هویداست و با خرج کم قابل حصول می‌باشد در بازارها دیده می‌شود و آن علاقه فراوانی است که گویا در میان همه طبقات از شاه تا افراد پائین نسبت به بلور بارفتن، شمعدان جار، چراغ و ظروف چینی یا زیور آلات از هر قبیل هست. به خانه هر شاهزاده یا افرادی از طبقه اعیان که وارد شدم قفسه‌ای پر از این اجناس دیدم و بر حسب معمول اشیاء گرانبها را روی میزی کنار هم می‌گذارند و به گمان من بدون تردید و شبهه هر ایرانی قصر بلور لندن را عالی ترین پدیده سراسر جهان محسوب می‌دارد.

راجع به وضع دکانها یا چگونگی معاملات و یا درجات کسب و کار و یا صحنه‌های داد و ستد در بازارهای تهران حرفی نمی‌زنم چون همان وضع و بساطی در میان است که در سایر شهرهای مشرق زمین دیده می‌شود و بارها شرح وصف آن را بیان کرده‌اند به حدی که حتی کسانی که به مشرق هم نرفته باشند با آن آشنا هستند، فقط به ذکر این نکته می‌پردازم که از لحاظ ترتیب کار و عرض معابر و اندازه دکان‌ها و عوامل عمومی رفاه و آسایش از همه بازارهای شرقی که من دیده ام بهتر است. اگر چه نسبت به بازارهای اصفهان و شیراز که بعداً دیدم و تا حدی هم تبریز عقب تر محسوب می‌شود، ولی از نظر کسانی که با علاقه و کنجکاوی و امید خرید اشیاء کمیاب به آنجا می‌روند از یاس آورترین بازارهای مشرق زمین است.

فروشنده حد اعلائی قیمتی باور نکردنی را خواستار می‌شود و منتهای بی اعتنائی را نسبت به قیمت‌های پیشنهادی هر خریدار نشان می‌دهد. فروش کالاهای کمیاب و فرش و از این قبیل چیزها کاملاً در دست دلال‌هاست که اجناس خود را بر پشت الاغ به محله اروپائیان حمل می‌کنند و از این افراد است که باید پارچه ابریشمی و سلیله دوزی و مخمل یا اجناس فلزی یا مینا کاری یا فرش و آئینه‌های منقوش و حباب که شاید مسافر علاقه در بردن آنها به اروپا داشته باشد خریداری

کرد. اکثر این دلالتها هم به مناسبت نوع اجناس و مظنه آن از قرار معلوم کلیمی می‌باشند، اما مسافر زود گذر به آسانی قادر نخواهد بود متاع مطلوب را بدست آورد، چون اجناس ارزنده را علاقه‌مندان که در آنجا اقامت دارند از پیش خریداری کرده‌اند و چند هفته لازم است تا دلالتها اجناس منظور را از ناحیه فروشندگان خصوصی خود فراهم سازند. سزاگزی به رسم اروپائی که کالا را از هر قبیل آماده و در معرض فروش دارند و خریدار آنچه مطلوب اوست انتخاب می‌کند در ایران سابقه ندارد.

زندگانی در بیرون خانه - چشم انداز کوچه و خیابان را در تهران نباید از لحاظ ذوقی و هنری با وضعی که در کوچه‌های بلاد بزرگ هندوستان و پایتخت‌های قدیمی آسیای مرکزی هست مقایسه نمود. با تأسیس سلسله قاجار در صد سال پیش و تغییر وضع حکومت طرز و شکل لباس هم ساده‌تر گردیده، عمامه به تدریج از میان رفته و حالا فقط حاجی‌ها و سیدها و ملاها بر سردارند. لباس بلند و رنگ‌های زنده شرقی که شاید هنوز در خیابان‌های بنارس و بخارا دیده می‌شود به صورت تنگ تر و طرز تمام یا نیمه اروپائی در آمده و رنگ‌های معتدل از قبیل مشکی و قهوه‌ای و سبز و خاکستری و انواع دیگر با زمینه سیاه یک دست متداول گردیده است. در کوچه‌ها و بازار تنه زدن و تصادم فراوان است و در همه جا گوناگونی و تضاد که از زندگانی آسیائی کاملاً لاینفک است دیده می‌شود.

در محیطی که از میان انبوه جمعیت از هر چهار نفر سه تا سواره‌اند، ولی آن زرق و برق‌ها و الوان تند و زننده که علامت شرق واقعی دست نخورده است در میان نیست، ولی هم از لحاظ رنگهای گوناگون و هم سروصدای وضع کوچه‌ها بواسطه مشاهده انواع اونیفرم‌ها و دسته‌های متعدد موزیک نظامی که در میدان‌های شهر مینوازند^۱ آهنگ محبوب ایشان هم «مارش سلطانی» است که وزن و اعتبار خاص دارد و ساخته آقای لوسر موزیکانچی فرانسوی است. سربازان با کلاه خود

۱ - در سال ۱۸۸۷ یک دوره کامل از ادوات و آلات دسته موزیک تحت نفی از طرف دولت انگلیس به شاه تقدیم شده بود، ولی چون نوازندگان ایرانی با آلات فرانسوی تعلیم یافته‌اند که کلید کونک متفاوت دارد همه آنها تحویل موزه شده است.

آلمانی و کلاه‌های پوستی بلند و اونیفرم‌های گوناگون تقریباً از تمام قشون‌های اروپائی همه جا دیده می‌شوند.

پلیس تهران هم نیک جالب توجه و عده آنها بالغ بر سیصد نفر است که کنت ایتالیائی مونت فورت تشکیل داده و اداره می‌کند. وی از خدمت لشکری بمبا در ناپل بازنشسته و در اتریش مقیم شده بود و شاید از جانب امپراتور ویا شخصاً به خدمت شاه ایران در آمده است. این نفرات پلیس پیوسته در پاسدارخانه که در سراسر شهر پراکنده است دیده می‌شوند و اونیفرم سیاه با یقه و سر دست مغزی دار مخملی بنفش بدون شک بسیار جالب و زیبا است، اما عجیب‌ترین منظره در خیابانهای تهران که از مختصات آنجاست هیکل شاطرهاست که هر کجا شاه می‌رود آنها از جلو کالسکه یا اسب او دوان دوان می‌روند و در نظر بیگانه‌هایی که با تاریخ درباری ایران آشنا نباشند سخت جالب توجه و حیرت‌انگیز می‌نمایند^۱.

۱ - برای ملاحظه تصویری از اونیفورم شاطرها در عهد فتحعلی شاه رجوع شود به گزارش زیبایی که از روی نقاشی جی. بی. موریه تهیه شده و در آن نمایشی از ورود شاه به تهران در سال ۱۸۱۵ ترسیم گردیده است. دکتر فرایر در سال ۱۸۷۶ آن لباس را چنین تعریف می‌کند: شاطرها یگانه کسانی‌اند که عمامه خود را با پر آرایش می‌دهند، زنگوله کوچکی به کمر خود می‌بندند، چماقی در دست و غاشیه ارغوانی-رنگ قلاب دوزی بر دوش و چارق برپا دارند. نیم تنه چسبان و شلوار دراز تا پائین زانو دارند، اما در دوره صفویه شاطرها مقانی بالاتر از خدمه تشریفاتی داشتند، در آن ایام این جماعت وابسته به صنفی بودند که در آن احراز مقام شاطری مشتمل امتحانات سختی بود که فقط برای افرادی میسر بود که در دشوارترین مسابقه‌ها شرکت کنند و توفیق یابند. آنها می‌بایست در حال دویدن دوازده تیری را که یک به یک از ستونی به فاصله یک فرسخ از دروازه کاخ شاهی اصفهان انداخته می‌شد جمع‌آوری کنند و بدین قرار می‌بایستی از بامداد تا شامگاه مسافتی را در حدود سی و شش فرسخ یا ۱۰۸ میل طی کنند.

روز برگذاری این مراسم از تعطیلات عمده به شمار می‌رفت و هر کسی از شاه تا گدا در کامیابی داوطلب ذی‌علاقه بود. وزیران و نجبا سواره از کنار دونه یورتمه می‌رفتند و او را در کامیابی تشویق می‌نمودند و اشخاص علاقه‌مند به او انواع میوه و خوراکی به منظور تشویق می‌دادند. شاردن در ۲۶ مه ۱۶۶۷ ناظر یکی از این مراسم بوده و چنین تعریف کرده است که در آن مورد شاطر کامیاب تقریباً چارده ساعت جهت پیمودن مسافت لازم در حرکت بود. وی نام دونه دیگری را در عهد شاه صفی یاد می‌کند که همان مسافت را در دوازده ساعت پیموده بود.

تاورنیه می‌نویسد: شاطرها از دوره‌های خیلی پیش بوده‌اند. نام آنها بوسیله سیاح و نیز جوزف باربارو دوست سال قبل از شاردن در تبریز ذکر شده است و بدون تردید یادگاری از دوران بسیار قدیم‌اند. در فصل سلاطین نخستین (انجیل) هم می‌خوانیم: «سپس عدونی جاه فرزند هگس با انبساط خاطر فرمود که تخت شاهی وی را نصب خواهد گردید و پی ارابه و نفرات سوار پنجاه تن دیگر باشند که از جلو او دوان دوان بروند».

سکنه - برآورد های راجع به جمعیت تهران مثل محاسبه های دیگر آماری در ایران خالی از اختلافات فراوان نیست ، ولی به من اظهار داشتند تخمینی که بیش از حد مقرون به صحت است و از روی تعداد موالید و فوت شدگان در شهر و مقدار وصول آذوقه به بازار استنباط میشود مجموع سکنه فعلی را بین ۲۲۰۰۰۰۰-۲۲۰۰۰۰ نفر نشان میدهد. هر چند که بعضی از سکنه قدیمی ، مقدار جمعیت را بیش از ۱۷۵۰۰۰ تن محسوب نمیدارند.

بیست سال قبل پیش از آنکه تجدید بنای این شهر بطوری که اشاره نمودم آغاز شود بالاترین رقمی که قابل قبول مینمود ۱۲۰۰۰۰ بود و این خود صائب بودن سیاست شهرداری قهرمان کنونی را تأیید میکند.

میگویند در پایتخت چهار هزار نفر کلیمی اقامت و ایشان ده کنیسه و چندین مدرسه دارند و عده بیشتر ایشان به کار تجارت و دلالی و شراب سازی و پزشکی اشتغال دارند. در آنجا هم مانند دیگر جاهای ایران یهودیان ناگزیر با رعایت احتیاط رفتار می کنند ، ولی دوچار آزار تعصبات مذهبی که بعضی اوقات در قسمت های جنوبی تر در محیط متعصب اصفهان و شیراز پیش می آید نیستند و در این باره موقعی که راجع به آن دو شهر مطالبی بیان میشود باز صحبت خواهیم کرد.

کلنی بزرگ ارامنه در تهران ۱۰۰۰ نفر است که دو کلیسا دارند که سابقاً اشاره کردم و در باب ارامنه ایران هنگامیکه از جلفا و ایالت آذربایجان بحث میشود صحبت خواهیم کرد و همچنین گفته اند که چند صد نفر پارسی یا گبر در پایتخت اقامت دارند. ایشان بیشتر با مراکز خود در یزد و کرمان ارتباط تجارتی دارند. یک وقتی تمام باغبانهای سفارت انگلیس از میان این طبقه انتخاب می شده اند.

عنصر اروپائی - تا حال برجسته ترین نظام جدید امور در تهران افزایش

۱- گبر که به معنی کافر و هم معنی Giaour است البته نام این جماعت نیست ، بلکه اصلاح ناروائی است که مسلمانها به ایشان داده اند. تا سال ۱۸۸۲ جزیه خاصی به دولت ایران می پرداختند، ولی به دخالت سفارت انگلیس این مالیات تبیض آمیز از بین رفته است .

تعداد عناصر اروپائی پایتخت است. در سال ۱۸۵۱ آقای بی نینگ^۱ نوشته بود که تنها افراد اروپائی مقیم تهران اعضای سفارتخانه های مختلف و چند نفر افسر که در خدمت قشون ایران بودند (اکثریت ایشان چون به دریافت مقرری خود توفیق نیافته بودند ناگزیر به ترك خدمت شدند) و سه چهارتا مغازه دار فرانسوی و ایتالیائی و یک نفر هم انگلیسی که شاه برای ترجمه کردن مطالب روزنامه های خارجی و تحریر روزنامه سبک خود استخدام کرده بود ، بودند .

در سال ۱۸۶۵ آقای مونسی^۲ جمع عده آنها را پنجاه نفر نوشت ، و اما در موقع مسافرتم به آنجا در پائیز و زمستان ۱۸۸۹ میگفتند که عده به پانصد نفر رسیده بود. این افزایش مربوط به نفرات رسمی نیست که شامل اعضای سفارتخانه ها و افسران قشون و مأموران اداره تلگراف و چند صاحب منصب روسی و اتریشی و چند نفری هم که در خدمت دولت ایران اند باشد که عده آنها در همین حدود پانصد می باشد . بلکه میتوان گفت که هیئتهای مذهبی و بازرگان و کمی هم مسافران جهانگرد که هر ساله در اثر یکارگی گذارشان به ایران می افتد این ازدیاد را سبب شده اند. در واقع این فزونی عده بیشتر در میان سوداگران و تجار جزء و کسانی است که دنبال امتیازات اقتصادی می دوند و شوالیه های سرگردان عالم صنعت و کار و از این قبیل افراد و تمام گروه های عالی که فی الواقع وجودشان مصداق این گفتار است که هر کجا که کرکس باشد لاشخور هم خواهد بود و روزی فرا خواهد رسید که خیابانهای تهران نیز مثل اسلامبول و قاهره نمایشگاه جامه و لباس اروپائی از هر قبیل خواهد گردید .

عناصر این جماعت که به چندین زبان حرف میزنند ، ولی بدبختانه رنگ واحدی دارند در هر حال با هم حشر و نشر مینمایند و طرز فکرهای خاص و ضعف اخلاقی و زد و بندها و رقابتها و نقشه های آنها منشأ بی انتهای شایعات محلی و تقریباً تنها کانون جالب توجهی علاوه بر امور سیاسی است .

سفارتخانه‌های خارجی - در تهران فقط یک سفارت کبرا هست که متعلق به سلطان عثمانی است این اقدام متقابل شایسته‌ای است که دو دولت بزرگ اسلامی نسبت به یکدیگر نموده‌اند ، ولی اروپا با شش سفارت خانه در تهران نمایندگی دارد . انگلستان ، روسیه ، فرانسه ، آلمان ، اتریش و ایتالیا در موقع مسافرتم قرار بود وزیر مختاری هم از بلژیک وارد شود و کارداری نیز از جانب دولت هلند تعیین شده بود .

امریکا در سال ۱۸۸۳ برای نخستین بار وزیر مختاری مقیم اعزام داشت . بیشتر این دیپلماتها اقامتگاههای راحتی دارند که در محوطه وسیع و خوش ترکیبی واقع شده است نظیر آنچه وزیر مختار بریتانیا دارد ، البته نه با آن وسعت زیاد و من نتوانسته‌ام درست دریابم که غیر از نمایندگان روسیه و انگلستان و سفیر عثمانی این حضرات چه کار عمده‌ای دارند و یا اصلاحکاری دارند یا نه و برای بیشتر ایشان آن مقام یا تبعیدی آبرومند است و یا وسیله آسایش جالب و سودمند .

تهران از لحاظ پایتخت چه عده‌ای تهران را از لحاظ اینکه پایتخت انتخاب شده است به باد اعتراض و دشنام گرفته و مزایا و چه نقایصی دارد بر آن ایراد نموده‌اند که عاری از رودخانه است ، و حرف بی‌موردی نیست ، ولی باید گفت که رودخانه‌های بلاد دیگر هم چهار پنجم از مدت سال فقط جویباری بیش به شمار نمیرود .

بانوشیل در کتاب خود رشته اعتراض را تاحدی دراز کرده است که اظهار داشته تهران هیچ چیزی ندارد که شایستگی پایتخت به آن بدهد . من با این قبیل عقاید موافق نیستم و بیشتر از جهات سیاسی که نگاه میکنم عقیده‌ام این است که تهران بهترین پایتختی بوده که ایران میتواند داشته باشد .

آقا محمد خان با انتخاب این محل برای مرکز حکومت بصیرت عالی خود را نشان داد . اعتراض به محل فعلی بیشتر از نظر بهداشتی است ، بعلاوه مقدار آب

تهران غیر کافی و بهای آن گران است . اقدامی هم که جهت انحراف آب کرج به تهران شده بود متروک ماند^(۱) . و تمام احتیاج تهران با آب قناتها که در دامنه البرز حفر میشود مرتفع میگردد و گفته‌اند چون تهران در میان دشتی فرو رفته واقع شده است در اثر رطوبت نواحی اطراف مالاریا خیز است و تا کنون چندین مورد حصبه هم دیده شده است و باز گفته‌اند که از لحاظ فاضل آب نیز کارش خراب است و این حرف شاید در باره تمام شهرهای ایران صادق باشد .

سیستمی را که در تهران برای فاضل آب انتخاب کرده‌اند هر چند که از جهت بهداشت مفید نیست در هر حال کمتر از شهرهای دیگر شرقی منظره بدناما دارد . هر حیاط چاهی دارد به عمق سی یا چهل پا و چهار انبار افقی زیرین در اطراف آن که به زمین پائین میرود ، وقتی که همه این انبارها پر شد سرچاه را میندند . هر چند که این کار درستی نمی‌نماید ، ولی در میان اقسام دیگر شرقی انصافاً ملامت و سرزنش کردن راجع به آن آسان نیست .

مزیت‌های سیاسی - از طرفی هم شهر در ارتفاع ۳۸۰۰ پا ارتفاع از سطح دریا واقع گردیده و بیشتر مدت پائیز و زمستان و ماههای بهار هوایش روح افزاست و همینکه حرارت سوزان تابستان حدت مییابد دسترسی آسان و سریع به دامنه‌های کوهستان میسر است ، در همانجائی که زندگانی در زیر چادر و در سایه درختان اگر فرح افزا نباشد لااقل قابل تحمل است ، ولی در زمینه‌ایکه من دلایل خود را استوار میسازم جنبه سیاسی کار است بعلاوه مخالفان سرسخت اظهار میدارند که پایتخت در معرض تهاجم آسان روس است و مایه ترغیب قصد تجاوز میشود .

با این حرف هم من موافقت ندارم . تهران با سرحد روسیه در جلفا که بر رودخانه ارس واقع است پانصد میل فاصله دارد که از آنجا هرگونه حمله‌ای بدون -

۱ - این کار را حاجی میرزا آقاسی صدراعظم خارق‌العاده محمد شاه که علاقه سرشاری در انجام کارهای عام‌المنفعه داشت شروع و با موفقیت تمام کرد ، وی به بند آوردن آب رودخانه جاجرود که در سمت مشرق واقع است اقدام نمود که بواسطه شکایت زارعین و راین جهت کم آبی آن نقشه از بین رفت و بعد از سقوط حاجی آب کرج را هم بستند .

شک از راه والی نشین شمال غربی ایران یعنی تبریز آغاز میشود و اگر ایران نتوانسته باشد از تهاجم روس طی این پانصد میل جلوگیری کند بهیچ وجه و هیچ جای دیگر هم نخواهد توانست از عهده این کار برآید.

از تنها راه دیگری که مهاجم شمالی قادر به پیشرفت است جاده رشت به قزوین میباشد که لزوماً باید از سلسله جبال البرز بگذرد که از لحاظ هر لشکر مدافعی بهترین وسیله مقاومت است و هرگاه چنانکه در فصل خراسان به ذکر بعضی دلایل پرداختم یورش از جانب شمال شرقی پیش آید برای شهریار ایران جلوگیری از آن در تهران چه اندازه آسان تر از اصفهان خواهد بود. ولی انتخاب محل پایتخت را اساساً نایستی فقط از لحاظ امکان خطر تهاجم یا عدم آن از جانب دشمن واحدی در نظر گرفت، بلکه باید موقع مرکزی یا قدرت تمرکز و چیرگی آسان بر جاده‌هایی که به ایالات عمده مملکت مربوط میشود ملحوظ داشت و از این جهت است که وضع تهران نیک ممتاز بشمار میرود بواسطه وقوع آن در فواصل کم و بیش متساوی نسبت به دو حاکم نشین شرقی و غربی یعنی مشهد و تبریز به آن دو ایالتی که این دو شهر مرکز حکومتشان است تسلط دارد و در عین حال در مسافت نسبتاً نزدیک و واجد راه ارتباط دفاعی با ولایات شمالی کرانه دریای خزر واقع شده است که بعید نیست از همان راه نیز در آینده ضرورت ضربتی پیش آید.

از جهت دیگر هم وضع مسلطی نسبت به پایتخت‌های سابق یعنی اصفهان و شیراز دارد که در صورت پیش آمد فاجعه تهاجمی از شمال پیوسته این امکان در میان خواهد بود که پایتخت را آسان به آن بلاد انتقال داد. بنابراین، این اندیشه و خیال که ایران با تغییر دادن پایتخت به شهر دیگری در سمت جنوب وضع قوی‌تر و بهتری خواهد داشت من چنین حرکت عنیفی را انصراف بی موردی از داشتن محل موضعی می‌شمارم که اهمیت سرشار دارد و آن را انگیزه‌ای برای خیالات تهاجمی زمامداران مسکوی محسوب میدارم.

اسب دوانی - از جمله نمایش‌های نیمه اروپائی دیگر تهران در موقع مسافرت من وجود میدان اسب دوانی و مسابقات سالانه اسب سواری بود و لازم به تذکر نیست

که نه از لحاظ محل ونه چگونگی برگزاری مسابقه میزان کار اروپائی چنانکه باید و شاید در میان نبوده مثلاً چمن و یا خاک ریشه دار نداشتند، ولی چون اسب ایران به ندرت و شاید هم هیچوقت در عمر خود روی چمن قدم برنداشته امر زایدی است که در این یگانه مورد اتفاقی او را به این وسیله راحتی آشنا ساخت.

بیابانهای خشک و خالی خارج شهر که به اندازه کافی پهناور و هموار است که در آن تمام روز بتوان بدون توقف اسب سواری نمود آسان جوابگوی حاجت و منظور می‌نماید. بعلاوه میدان خاص شرط بندی ندارند و قمار هم کاری قرین بی احتیاطی است چون هیچ بعید نیست که اسب برنده از اصطبل شاهی باشد. سوارکاران کودکانی با شلوار گشاد و پیراهن الوان بودند خط سیر مسابقه هم متفاوت و مهمتر آن که دراز ترین بود تمام کردن گرداگرد دیواری بود که کمتر از شش دور نبود.

تا آنجا که من اطلاع دارم ایستویک دقیق‌ترین شرح را در باره مسابقه اسب دوانی نوشته، وی میدان اسب دوانی را اندازه گیری و اظهار نظر کرد که محیط آن دو میل و سی یارد بوده بنابراین به نظر من بزرگترین مسابقه جام پیروزی تهران یازده میل و سه چهارم طول داشته. او ضمناً توجه نمود که این مسافت در مدت بیست و شش دقیقه و بیست و نه ثانیه طی شد.

باید به خاطر داشت در سر زمینی که اسب وسیله مسافرت است و گاهی مسافت‌های بسیار دور با همین وسیله طی می‌شود آنچه در درجه اول اهمیت است لزوماً استقامت و طاقت است نه سرعت و تا اندازه‌ای که من می‌دانم ایرانی‌ها سرعت را در مسافت کم که در کشورهای همجوار ما مورد توجه سرشار است سزاوار توجه تلقی نمی‌نمایند. لازمه چنین کاری اصلاح و پرورش اسب‌های بومی است.

نگارستان - تهران و حومه آن از هیچ لحاظی عجیب تر نیست و به هیچ صورتی هم وضع و کیفیت بساط سلطنتی شرق را بهتر از قصرهای شاهی و اقامتگاه‌های بیلاقی نمی‌توان مجسم ساخت و تقریباً می‌شود گفت که این قصرها در همه حوالی پایتخت

هست و مثل این می‌نماید که تمام عمارت‌های سلطنتی سابق و فعلی اطراف لندن از قبیل کیو^۱ و همپتن کورت^۲ و جیزیک^۳ و بیمارستان گرینویچ^۴ را فقط مختص شخص سلطان ساخته باشند و بعد از وفات او تمام این بناها با انحطاط بی انقطاع دوچار شود.

از این دسته قصرهای ایرانی که در تاریخ نیک مشهور است یکی کاخ نگارستان می‌باشد که فتحعلی شاه ساخته بود^۵ و اقامتگاه بیلاقی حرمسرای عظیم او محسوب می‌شد. آن موقع نگارستان در بیش از نیم میلی خارج دیوار شهر محدودتهران واقع بود که شرح خراب کردن و از بین رفتن آن را بیان نمودم، اما در اثر طرح ناصرالدین شاهی این محل داخل محیط شهر مدرن افتاده است و علاقه مال دوستی، او را اخیراً بر این داشته است که برای بناسازی آنجا را قطعه قطعه بفروشند. در اوایل این قرن آنجا را پناهگاه دلپذیری تعریف کردند با باغ‌های خوش سایه و در میان آنها عمارتی با کلاه فرنگی بود و این نام بدان جهت بوده که خیال می‌کردند آن غرفه‌ها به کلاه اروپائی شباهت دارد.

سر. ار. کی پورتر که در سال ۱۸۱۸ به آنجا رفته و وصف آن را باز گفته دربارهٔ زیبایی آن محل راه مبالغه وجد آمیزی پیموده و آن را بهشت برین و سرزمین پریان و ارضی نیک زیبا به شمار آورده و خود قصر را مقر خاکی حوریان نام داده است و موقعی که این وجود عالی نسب سریع التاثر به محوطه گرمابه قدم گذاشت چنان دستخوش احساسات شاعرانه گردید که از وصف و بیان جمال پری و شان که در حرکت بوده‌اند و شاه مال پرست آنها را تماشا می‌کرد باز مانده بود.

شاه فعلی هیچ وقت در آنجا اقامت ننموده و عمارت آن با سرعت روبه‌ویرانی است. نام نگارستان (محل فعلی وزارت فرهنگ و هنر. م. م.) را هم از این جهت به آن محل داده‌اند که از نگارش‌های چند استاد معاصر آراسته است.

۱ - Kew - ۲ Hampton Court - ۳ Chiswick - ۴ Greenwich

۵ - تانگوئی Tancoigne می‌نویسد: بنای اصلی را میرزا بزرگ وزیر عباس میرزا برای سرور خویش ساخته بود.

فتحعلی شاه هرگز عمارتی را نساخته و یا در ساختمانی اقامت اختیار ننموده است مگر اینکه نقشی هم از پیکر خود و فرزندانش و تاج و تخت و جواهراتش و بالاتر از همه کمر بند زرین و ریش دراز معطرخویش که بر پارچه کرباسی می‌کشیدند در روی دیوارها به یادگار باقی نگذاشته باشد.

در نگارستان دوتا از این تصاویر دیده میشود یکی عکس تاحدی نامشخص از شاه و بعضی از فرزندان اوست و آن دیگری که نیک مشهور است تصویری است از پادشاه که پسران و وزیران دولت احاطه‌اش کرده‌اند و شاه بر تخت طاوس جلوس نموده، وزیران مختار دولت‌های اروپائی با رسمیت تمام بار حضور یافته‌اند.

شاه و پسرانش در انتهای تالار و نمایندگان دول از دوسو تا پیشگاه او دو ردیف دراز در تصاویری با قد و اندازه طبیعی که جمعاً پنجاه نفرند نقش شده است. و دوتوری که در جای ممتاز ایستاده و از همه به‌شاه نزدیک‌ترند رسولان رقیب یکدیگر یعنی بریتانیا و فرانسه‌اند. ظاهراً یک اشتباه تاریخی در این مورد به صورت دائم درآمده است. چون صاحبان تصاویر فقط مربوط به یک موقع نمیشوند، بلکه به‌سراسر یک دوره تعلق دارند به این معنی که سرجان ملکم و سرهارفرد جونز و سرگوراوولی و ژنرال گاردان فرانسوی همه در تابلوی واحدی دیده میشوند و این نکته هم از روی لباس رسمی و هم چهرهٔ حضرات نیک هویدا است. لباس انگلیسی‌ها کلاه سه گوش است که به رسم ایرانی جورایی ساقه بلند که در آن موقع پوشیدنش الزامی بود تا زانو بر آن می‌کشیدند.

این تصاویر که حائز اهمیت تاریخی است و با وجود خشکی هوا در تهران بسیار خوب مانده است کار محمد حسن خان از هنرمندان برجستهٔ آن دوره است و هرچند که از لحاظ هنری فاقد قواعد تناسب و زیبایی است و از جهات سایه و روشن هم ناقص است باز به راستی قابل تحسین و با وجود وضع و حال خشک و سخت زمان نمودار متناسبی است از آنچه در با آداب‌ترین و مقیدترین دربارهای مشرق زمین وجود داشته است.

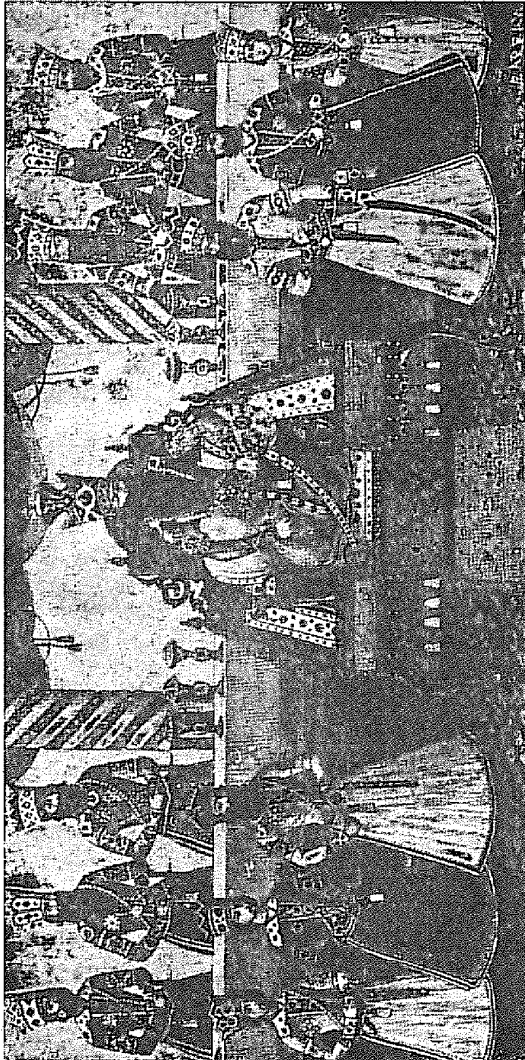
در تالار طبقه فوقانی همین عمارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام یا وزیر اعظم محمد شاه (پدر شاه فعلی) را در سال ۱۸۳۵ به امر پادشاهش خفه کردند که از این بابت وی از کار پدر خویش پیروی نموده چنانکه فرزندش نیز همین کار را بدرستی تکرار کرده است و بایستی که این واقعه در تاریخ جهان نادر باشد که سه سلطان یکی بعد از دیگری فقط به جهات حسادت سه صدر اعظمی را که یا در پادشاه شدنشان دستیاری نمودند و یا هنگام سقوط شاهمختارین مقام دولتی را برعهده داشتند به مرگ محکوم شده باشند و این عین وجه امتیاز سه پادشاه یعنی فتحعلی ، محمد و ناصرالدین می باشد^۱.

گرمابه - وصل به اندرون ساختمان اختصاصی جداگانه هست . جهانگرد تازه وارد مشتاق را به حمام زیرزمینی آنجا راهنمایی میکنند . در وسط صحن حمام حوض مدوری است که با کاشی های آبی فرش شده و در انتهای صحن صفت سراسیم سرمری است که میگویند حوریان مدهوش که سر . آر . کر . پورتر در وصف آنها سخنانی شاعرانه گفته بود از آغوش سرور جانان خود تا درون حوض لیز میخوردند که با در نظر گرفتن فاصله کاری چندان آسان نبوده است .

من از امعان نظر در باره عباراتی از قبیل : « صدای قهقهه ماهرویان که در فضای حمام محو میگردد و نغمه هائی که از لبان یاقوتی به گوش میرسید » خودداری و این گونه درقشانی های وجدآمیز را به وزیر مختار سابق آمریکا در ایران که از این لحاظ جاننشین ممتاز سر . ار . کر . پورتر به شمار می رود واگذار می کنم .

قصر قاجار - در بیرون دیوارهای شهر برجسته ترین نقاط و شایسته ترین جاها نیز انحصاراً تابع جنون قصرسازی خانواده قاجار شده است . از میان آن ابنیه عمده ترین ، نسبت به بناهای تهران قصر قاجار است (کاخ قجرها نه آنچنان که یک گروه بان انگلیسی که اوایل این قرن برای تعلیم نورات قشون به ایران آمده بود اشتهاً تحت

۱ - سه وزیر مقتول : حاجی ابراهیم قوام شیرازی ، میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر .



تصویر فتحعلی شاه و پسران

قاجارنوشت) این قصر بر نقطه رفیعی در حدود دو میلی شمالی دیوارهای شهر بنا شده است و از دور منظره جالب توجهی دارد، زیرا که از میان شاخ و برگها در چند ردیف سفید پی در پی طبقات آن اوج می گیرد تا در بالا به صورت قصر درمی آید.

ایرانی ها نظریات مبالغه آمیز در باره اهمیت معماری این بنا دارند ایشان می پندارند که از این لحاظ بر قصر ویندزور یا ورسای رجحان دارد، اما وقتی که به آن نزدیک می شویم آن پندار عزیز، ولی جنون آمیز ایشان پاک بی اساس مینماید و آنجا است که بایستی درصدد بررسی و مقایسه آن با قصور دیگر خواه سلطنتی یا شخصی برآمد و نیک دریافت که تفاوت از زمین تا آسمان است (همان فرقی که بین یک کرجی و ناو جنگی هست) آن مراحل پی در پی رواق های خاکی است که با آجر فرش کردند و سابقاً چشمه و دریاچه داشته و مثل چیزهای دیگر از این قبیل در ایران رو به ویرانی است.

قصر فوقانی محتوی عکسها و تصاویر اشخاص و مناظر از زمان فتحعلی شاه است در یکی از اتاقهای بالا یا طبقه پائین تصویری هم از بوبرومل ' انگلیسی یا استرجی ایرانی ها و یا استراجی^۲ بوده که با هیئت سرجان ملکم به ایران آمده و در دستگاه فتحعلی شاه آن قدر دلنواز جلوه نمود که شاه شعری در وصف او ساخته و فرموده است تصویرش را برای بیشتر قصرهای تهران و اصفهان فراهم سازند.

در قصر قاجار عکس او بین زال و افراسیاب قرار داشته است یعنی حد اعلای احترامی که من گمان نمی کنم هیچ فرد دیگر انگلیسی احراز کرده باشد. وقتی که شاه در ماههای تابستان به سلطانیه می رفته بانوان باقیمانده را در این بنا جای دادند و می گویند که در این قبیل موارد وی فقط با رقم قلیل و محدود یک صد نفر زن قناعت می نمود و اما روایت ایرانیان حاکی است که تعداد زنان جا مانده به هفتصد تن میرسیده است.

۱ - Beau Brummel

۲ - نسخه ای خطی حاوی اشماری که در وصف روی این جوان در آن زمان سروده شده است در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است. مترجم

قصرهای دیگر - سایر قصرها و یا ویلاهای تابستانی یا شکارگاههای شاه در قسمت شمالی پایتخت یکی سلطنت آباد است که نسبت به قلعهک ششمید پارترتفاع دارد و بر کمر کوه واقع است و عمارتش را شاه فعلی ساخته است و آن آراسته با نقاشی های آب رنگ ایرانی از مناظر اروپائی بخصوص انگلستان و از جمله سرسرای مجلس سبوتان انگلیس و قسمت داخلی یک رستوران با شکوه لندن و شبستان یک کلیساست که نشان میدهد اعلیحضرت کاملاً درست سه عامل مؤثر را در زندگانی مردم انگلستان نیک دریافته اند.

دیگر عشرت آباد که قصری بسیار زیباست که در اینجا تصویر آن ملاحظه میشود.



قصر عشرت آباد

اطاق‌های عمده‌اش محل اقامت شاه است و هفده اطاق کوچکتر که در اطراف استخر ساخته‌اند اقامتگاه بانوانی است که پیوسته همراه شاهند (تقلیل قابل ملاحظه‌ایست نسبت به میزانی که جد بزرگ او عادت داشته است) در اینجا هم تصویری از فتحعلی شاه است که جلوس درباری نموده و سفرا افتخار حضور دارند.

دیگر قصر نیاوران یا نیوبران و اقدسیه نزدیک نیاوران و نجف‌آبادوسلیمانیه است که راجع به آن در فصل دوم شرحی اشاره شده است. بناها تمام در حومه تهران است و اکثریت آنها بر دامنه کوه‌های شمیران^۱ واقع گردیده است و آن رشته کمر-بندی است حاصلخیز که بیست میل امتداد دارد و مانع طبیعی عجیبی در قسمت شمالی جلگه تهران بشمار میرود.

فتحعلی شاه اقامت در این اماکن تابستانی را که بواسطه ارتفاع بیشتر هوای خنک‌تری دارد باب نموده، زیرا در اثر درختکاری و تأسیس باغها در پائین آوردن درجه حرارت و افزایش میزان بارندگی پایتخت تأثیر کلی داشته است.

دوشان تپه - یکی از آثار علاقه همایونی در ساختمان اقامتگاه‌های ییلاقی ایجاد و اصلاح جاده هائی بوده است که از شهر به آن مقاصد منتهی می‌گردیده است چنانکه جاده قابل عبور و سروری که اطرافش را درخت هم کاشته‌اند تا قلهک هست و جاده دیگری مثل آن که برای راندن وسیله واحدی جا دارد و در دو طرفش درختان تبریزی کنار هم کاشته‌اند از تهران به سمت مشرق تا مقصد ییلاقی دیگر است که بنائی بر ارتفاعات سنگی ساخته‌اند.

این محل دوشان تپه (تپه خرگوش) است و آن تخته سنگ هم برآمدگی بدنامی است در دشتی که تا شهر دو سه میل فاصله دارد و خود قصر هم در آن نقطه ناباب منظره زشتی دارد، ولی به هرحال آنجا شکارگاه محبوب شاه در نقاط کوهستانی اطراف تهران است و این ناحیه را مختص شکارگاه همایونی خالی از اغیار نگاه میدارند.

۱ - وجه تسمیه رایج «شمع ایران یا روشنائی ایران» بکلی بی‌اساس است. شمیران یک کلمه قدیمی ایرانی است که اصل و معنی آن معلوم نیست.

در پائین این کوه‌باغ وسیع و خوش‌سایه ایست که در قفس‌های متعدد و طولانی آن حیوانات وحشی بیوتات سلطنتی را نگاه داشته‌اند. خود حیوانات در نظر من نمونه‌های مرغوبی مینمودند، ولی لانه بدی داشتند و چندتا هم بیشتر نبودند. اما محبوبیت آن محل که باغ وحش ایران به شمار میرود از اینجا آشکار میشود که قهوه‌خانه کوچک که در کنار دروازه باغ است سالانه ۵۰۰ قران به حضرت سلطان اجاره میپردازد. در مجاورت دوشان تپه دو شکارگاه دیگر نیز هست: یکی قصر فیروزه در قسمت جنوبی و سرخ حصار در سمت شمالی، بعلاوه در طرف شرق شکارگاه قابل ملاحظه جاجرود را باید ذکر نمود.

سفارت انگلیس در قلهک - بطوری که اشاره کرده‌ام شاه‌یگانه مالک دامنه‌های شمیرانات نیست فرزندان او و اعیان رویهمرفته از سر مشق همایونی پیروی کرده‌اند و چندین عمارت و خانه ییلاقی با سلیقه و پرشکوه در دامنه تپه‌ها دیده میشود و یادار میان درختان ساخته‌اند که از نظر پنهان است. از آن جمله محلی است که بهیچ عنوان از هیچ کدام کمتر نیست و آن عمارت ییلاقی سفارت انگلیس در دهکده قلهک است که در شش میلی دروازه شمالی پایتخت واقع گردیده است.

حق مالکیت این قطعه زمین را اصلاً محمد شاه در سال ۱۸۸۳ به سرجان کمپبل وزیر مختار انگلیس داد و اراضی که اقامتگاه وزیر مختار و باغ آن واقع شده است مرحمتی پادشاه کنونی است. به موجب امتیازاتی اهالی قلهک که صدخانوارند از مزایای خاصی برخوردارند. ایشان از سرباز دادن ویا تهیه جا و علیق برای قشون معاف شده‌اند و عوارض را به دولت انگلیس میدهند که مقدارش را وزیر مختار تعیین میکند. سرافعات جزئی آنها را کدخدائی که وزیر مختار منصوب میکند حق رسیدگی دارد و این کدخدا در نزد اعضای سفارت که عهده‌دار امور کنسولی‌اند مسئول میباشد.

مانند تهران در اینجا هم هیئت سیاسی بیش از یک بنا دارند، ولی فقط عمارت اصلی وضع و وسعت قابل توجهی دارد و این قسمت نیز با یک چادریوش

هندی مجهز است که در محوطه باغ برای احتیاجات فصل تابستان استراحت یا صرف شام و ناهار بر پا میدارند و باغهای اطراف پر از درخت است و هر چند که با آنچه ما در انگلستان باغ مینامیم قابل قیاس نیست باز مکان بسیار مطلوب سایه داری است که در گرمای تابستان پناهگاه ذی قیمتی فراهم میسازد. اتباع باغ مجاور با آب قنات (که هر گالن آن ارزش مسلم و ثابتی دارد) بر شکوه اقامتگاهی افزوده است که بدون آن اعضای یک نمایندگی سیاسی اروپائی در موسم گرما که طاقت فرسا است قادر به زندگی نبودند.

از طرف دیگر دولت روس هم مالک قریه زرگنده است که در شمال غربی قلهک واقع شده و در آنجا مزایا و حقوق همانندی دارند. فرانسویها اقامتگاهی در تجریش که یک میل بالاتر است اجاره میکنند. میگویند در تجریش در حیاط محل امامزاده ای بزرگترین چنار ایران واقع است. ترکها هم در همین حدود زرگنده زمین دارند. آلمانها تا این اواخر مستأجر انگلیسیها در قلهک بودند و حالا در دزاشیب سکونت دارند. اتریشیها در رستم آباد محلی اجاره کرده اند.

دماوند - قبل از اینکه گفتارم را در باره نواحی شمالی تهران تمام کنم بسیار شایسته است سخنانی چند نیز راجع به کوه توانا و نگهبان یعنی دماوند از لحاظ حسن ختام بیاورم. این گنبد مخروطی سفید خوش نما که با برازندگی تمام سر بر آسمان دارد در زندگانی روزانه چنان مأنوس و خوش آیند واقع میشود که هنگام عزیمت از تهران و ناگزیر محرومیت از دیدار منظره آن (اگر به سوی جنوب رهسپار باشیم تا ۱۶ میل باز قله اش را خواهیم دید) مسافر به هیچ وجه از این فقدان غفلت نتواند نمود.

دماوند کوهی آتشفشان است نه بصورتی که بعضیها عنوان کرده اند بکلی خاموش، بلکه در واقع هیچانش متوقف است. در سراسر تاریخ واقعه آتشفشانی از آن ثبت و ذکر نشده، ولی ستون دود، گاه گاه از دهانه آن متصاعد است بخصوص از دود کوه که در طرف جنوبی قرار دارد و عجیب این است که شاردن با همه تیزی

خود باز ذکری از این کوه به میان نیاورده و همچنین پیترو دلاواله که تقریباً از کنارش عبور کرده است.

هانوای در ۱۷۴۴ راجع به آن نوشته کوه عظیم دماوند که ایرانیها معتقدند کشتی نوح در آنجا به خاک نشسته است اولین کسی که توفیق بالا رفتن بر قله آن را ایرانیها در باره دماوند مانند ارامنه در مورد آزارات همواره گفته اند که انسان فانی قادر به صعود بر آن نیست - احراز نموده مستر تاسمن بوده است. در سال ۱۸۳۶^۷ طبیعی دان فرانسوی اوکرالوی تاسمن را در موقع پائین آمدن از کوه ملاقات کرد و چند روز بعد خودش بر این کوه بالا رفت و از آن پس هم قله دماوند را چندین نفر از اعضای سفارتخانهها در تهران بالا رفته اند. صعود بر دماوند خیلی دشوار و یاکاری خطرناک نیست اما بسیار خسته کننده است.

دیر زمانی بواسطه اختلاف نظرها راجع به سه ضلع عمودی و محاسبات دیگر مربوط به ارتفاع آن که از جانب سیاحان و دانشمندان متعدد وجود داشته ارتفاع دماوند را به تفاوت از ۱۴۵۰۰ تا ۲۱۵۰۰ پا اظهار داشتند. ژنرال شیندلر با اندازه گیریهای افقی و عمودی ارتفاع واقعی آن را ۱۹۱۴۰۰ پا تخمین زده است از قله کوه که شامل دهانه ای انباشته از برف و یخ است افقی وسیع بالغ بر ۵۰۰۰۰۰ میل مربع از هر جهت در هوای صاف و درخشان گسترده است. ذیلا شرح استک در سال ۱۸۸۱ راجع به این کوه درج میشود:

« دهانه در حدود ۲۰۰ یارد قطر دارد و محیط آن حلقه ای از صخره زرد که گوگرد تقریباً خالص است بوی زیان آوری از آن متصاعد میباشد و سوراخ دهانه کاملاً پراز برف است. از بالای قله، تهران و همچنین کوههای قهروند که در ۱۶ میلی جنوب آن واقع است دیده میشود و از میان بخار گرما کویر بزرگ را هم میتوان دید و در جهت شمالی نیز کشتزار خرم آبی نما در افق به نظر میرسد و دریای خزر در باورای جنگل های مه آلود مازندران از کران تا کران امتداد دارد و در دو سمت

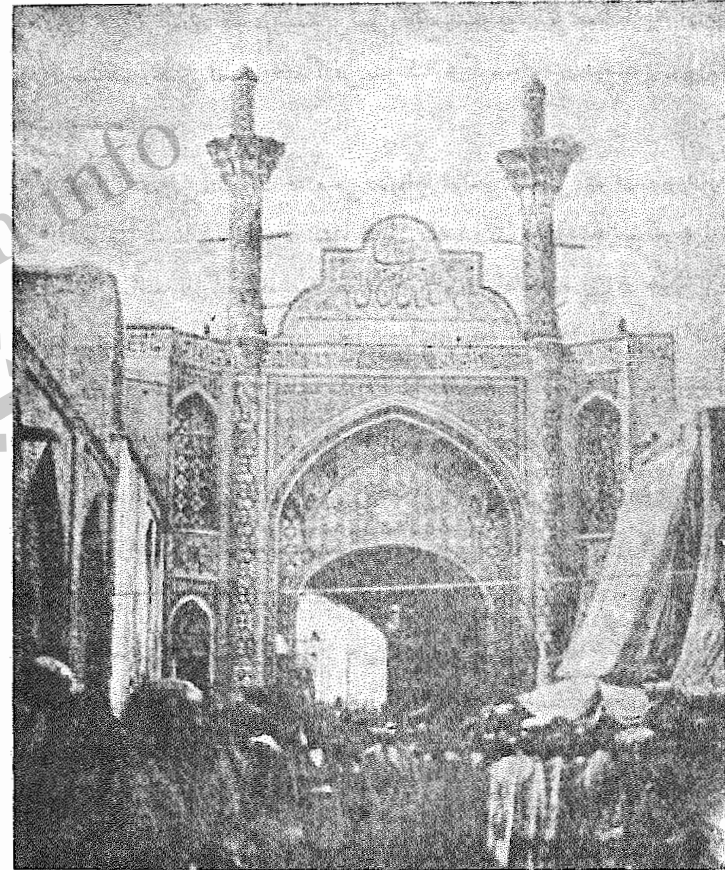
راست و چپ جبالی با ارتفاع ۱۰۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ پا هست که ما همه آنها را وقتی که تازه ورقه نازک برف بر آنها پاریده بود مشاهده کردیم ، اما چه منظره عاری از حیاتی چون غیر از تهران که در چندین میلی واقع شده بود بقیه همه جا بیابان و بیغوله و زمینهای خشک و خالی است و فقط گاهی در کنار و گوشه آبدی مختصری در داسنه ها نیمه عیان است».

حوالی جنوبی - اینک به شرحی درباره نواحی جنوبی تهران سپردازم و این فصل را با مطالبی اجمالی راجع به تنها نقاطی که در آن حدود جالب توجه است به پایان میرسانم . مانند بارگاه شاه عبدالعظیم (ع) و ویرانه های ری و جلگه ورامین ، هوشهر ایرانی - خاصه پایتخت ایران - اگر باداشتن بقعه اسازدهای سرافراز و بنا بر این محل زیارت و مورد علاقه مردم نباشد کارش لنگ خواهد بود . از این بابت خوشبختانه تهران بقعه شاه عبدالعظیم (ع) را دارد .

این سزار که در زیر گنبدی زرین واقع گردیده و من موقع ورودم به تهران از دور زرق و برق آن را دیده بودم می گویند هر ساله سیصد هزار نفر زائر دارد . استنباط من این است که بیشتر نویسندگان در باره هویت این اسازده ر سهل انگاری پیموده و آنرا فقط به نام یکی از مقدسان اسلام یاد کرده اند ، ولی بنظر میرسد که دیر زمانی پیش از ظهور اسلام هم آن جا محل با حرمتی به شمار میرفته و سزار بانویی از زمره مقدسان بوده که شاید هم به همین مناسبت هنوز شاه عبدالعظیم (ع) مورد علاقه و توجه خاص زنان است . بعد از فتح اسلام در اینجا اسازده حمزه فرزند امام موسی کاظم (ع) دفن گردیده و بعد یکی از مقدسان به نام ابوالقاسم عبدالعظیم (ع) را که از خطر خلیفه المتوکل فرار کرده بود و پنهانی در ری میزیسته تادر حدود سال ۸۶۱ هجری قمری در گذشته و رفته رفته شهرت وی نام اسازده را تحت الشعاع قرار داد .



چند تن از پادشاهان بخصوص از خاندان سلطنتی فعلی بر عمارات آنجا و زینت سزار نیک افزوده‌اند و در اثر همین توجه و اقبال عامه اطراف آنجا به صورت



در ورودی بقعه حضرت شاه عبدالعظیم (ع)

قصبه عمده‌ای در آمده است. مسجد در جلگه در گوشه جنوب شرقی پایتخت بالاتر از خرابه‌های ری و در انتهای برآمدگی کوهستانی که تهران را به دشت جنوب شرقی مربوط می‌سازد واقع گردیده است.

یک رشته باریک خط‌آهن قراضه که تنها راه‌آهن دایر در ایران است از ایستگاه نزدیک دروازه جنوبی شهر به مقصد امامزاده کشیده شده است، بعلاوه راه درشکه رو نسبتاً خوبی هم دارد. راجع به راه‌آهن ایران بعداً صحبت خواهیم کرد. به فاصله کمی در انتهای این خط - چون از آنجا جلوتر نمی‌رود - ما به مدخل راسته سرپوشیده‌ای که بازار باشد وارد می‌شویم و زنجیری در جلو دروازه حاکی است که آن بازار بست یا نقطه مقدسی است و مسلمانان را به آنجا حق پناه است از این روعبور عبویان مجاز نیست.

با انحرافی از حدود بازار میتوان از طرف دیگر حیاط مجاور مسجد را تماشا و ملاحظه کرد که بارگاه در مجاورت آنجاست و آن چند گلدسته و یک گنبد طلا دارد. در این قسمت کسی مانع ورود ما نشده بود و از لحاظ یک نفر غیر مسلمان تنها چیزی که در آنجا جالب توجه مینمود فقط انبوه جمعیت بود.

خرابه‌های ری - قابل توجه‌تر از زیارتگاه یا کثرت عده زائران آن خرابه‌های معروف ری است که در نزدیکی آنجاست و با سرعت رو به ویرانی تام است من در اینجا به شرح این نکته نمی‌پردازم که آیا خرابه‌های فعلی ری همان است که به راجس معروف نسبت میداده‌اند و آیا همانجاست که در کتابهای عربی مذکور شده است. در این باره شک و شبهه بسیار مختصری وجود دارد، اما اینکه ری کنونی در همان محل و مکانی است که در عهد اشکانی و هخامنشی بوده موضوعی است که بیشتر سزاوار بحث و استدلال میباشد.

آنچه به نظر دارم عقیده سرهنری رالینسن این است که ری باستانی با قسمتی از خرابه‌های مجاور دشت ورامین قابل تطبیق است بعلاوه با سنت بیشتر شهرهای بزرگ شرقی نیز سازگار مینماید که در دوران عمران و گذران خویش در زمانهای مختلف مواضع متعدد داشته است. باری باحاله نمودن این مسئله غامض به اهل فضل و دانش در بیان سرگذشت ری من فرض را چنین قرار می‌دهم که هر دو ری یکی است.

ری قدیم - ابتدا به دوره اساطیری مربوط می‌شود که بنا بر افسانه اساس آن را رئیس طایفه سزیان^۱ نهاده و چنانکه در تاریخ آمده است بزرگان دیگر باصلاح و شکوه آن پرداخته‌اند. این نظریه را میتوان نادیده انگاشت، ولی در کتاب وندیداد در فصل سیر و مهاجرت قوم آریائی نام را گاو وارنا ذکر گردیده که شباهت غیر قابل انکاری با ری و ورامین دارد. سپس دوره ناشناخته تاریخ است که راجع به آن اطلاعات درست کمی در دست است، ولی حتی انعکاس مطالب کم صحت آن نیز در دهلیز زمان مانده است.

ری این دوره همزمان نینوا و بابل است و میگویند شهری عظیم دارای یک میلیون سکنه و همان ری بوده که به عزم آن تویاس^۲ از نینوا حرکت کرد و ملکی در جامه مبدل راهنمایی او را بر عهده داشت تا ده تالان وجهی را که پدر گابیل نزد اویه‌امانت گذاشته بود باز ستاند. این نقطه همان ری پاراگان یودیت میباشد که در آنجا بخت‌النصر ارفا کساد را در کوهستان شکست داد و شرحش در کتیبه بیستون هست و همانجاست که لشکر داریوش فرزند هیستاسپ عنصر سرکش ماد یعنی فرورتیس را دستگیر کرد. اسکندر در تعقیب داریوش در هفتمین روز سفر خود از همدان به آنجا آمد، و گفته‌اند که نیکاتور از طایفه سلوکوس آن شهر را تجدید بنا کرد و در قرن بعد اشک سلسله اشکانی به سال ۳۰ قبل از میلاد ری را پایتخت خود قرار داد.

سرانجام دوره سوم یا عصر تاریخی است که از فتوحات اعراب آغاز میشود. در همان دوره‌ای که اگر به قول مورخان عرب و ایرانی اعتماد نمائیم بایستی که محلی بسیار شگفت‌انگیزی بوده باشد. یکی از تاریخ نویسان که خود اهل ری بوده با غرور وطن پرستی و پس و پیش کردن ارقام چنانکه دلخواه او بوده نوشته است که شهر ۹۶ محله داشته و هر کدام ۶۴ بخش و هر بخش چهل هزار خانه مسکونی و هزار مسجد و هر مسجد هم هزار چراغ زرین و سیمین و مجموع سکنه آن ۸۶۰۰۰۳۹۶ نفر بوده است.

نویسندگان دیگر گفته‌اند که سرآمد بلاد و عروس عالم و بازار جهان بوده. از مسائل قطعی تر این است که زادگاه هارون الرشید بوده و سلطان محمود غزنوی آنجا را از آل بویه در سال ۱۰۲۷ میلادی گرفت و ری یکی از دو شهر عمده خاندان سلجوقی بشمار می‌رفته و اقامتگاه و سپس سزار طغرل بیک و یکی از پایتخت‌های البارسلان یا شیرکلان^۱ بوده است.

در قرن دهم اصطخری نوشته است که بعد از بغداد آبادترین بلاد مشرق بوده و از بهمان نوازی و ادب مردم آنجا تعریف فراوان نموده است، اما از ستایش‌های سنجیده اوبیتوان بیهودگی لاف‌های گزافی را دریافت که شرحش را باز نمودم. سپس دو فاجعه بزرگ روی داد که در سراسر شرق هرجا که جمعیت وافر و غرور محلی و وفور نعمت داشته‌حال و وضع بدین منوال بوده‌است و با نام‌قته انگیز چنگیز و تیمور قرین.

در سال ۱۲۲۱ میلادی قشون چنگیز خان سیل آسا بر آن شهر ریخت و بورخی محلی نوشته است که در آن موقع مخوف ۷۰۰۰۰ نفر افراد شریف شهر به خاک هلاک افتادند. قرن بعد هم شاهد لشکرکشی تیمور شد و او آن خرابی‌ها را تکمیل کرد، دون روی کلاویخو که در سال ۱۴۰۴ از آنجا عبور نموده نوشته است شهر عظیمی را سراسر ویران یافته، ولی برج‌ها و مساجدی داشته و نامش شهر ری بوده و تا آن پایه تجدید حیات کرده بود که فرزند جوان تر تیمور یعنی شاهرخ آنجا را پایتخت خود ساخت و نواده او خلیل سلطان بی‌غیرت که قلمروی را در مقابل عشق شادالملک دلتواز از دست داد و با عیش و نوش تمام در آنجا زیست و درگذشت. از سرگ شاهرخ تا انحطاط نهائی ری مراحل متعدد و معلوم هست که چگونه طی قرون، انحطاط کامل ری حاصل شد و به وضع و حالی افتاد که اکنون دیده میشود.

۱ - ری از جمله نقاطی بود که دیوژن امپراتور روم پیش از شروع مذاکره صلح با البارسلان برای تسلیم شدن به او خواسته بود، پاسخ سلطان تبرد شدیدی بود که زود پیش آمد و باعث تسلیم شدن خود امپراتور سبک سرگردید.

خرابه‌های آن - کامل‌ترین و صحیح‌ترین شرح رادریاب خرابه‌های فعلی‌ری در کتاب کرپورتر میتوان یافت که نقشه‌ای دقیق هم ضمیمه دارد. بعضی از دیوارها و برجهایی که وی تشخیص داده بود دیگر بصورت وضوح معلوم نیست. مرور زمان و ساختمان راه‌آهن و رفتار غیر قابل عدول تهرانی‌ها که هر وقت برای ساختن خانه به آجر احتیاج دارند از این خرابه‌های ری به رایگان بدست می‌آورند، همه این سوجبات سبب نابودی آن بقایای انبوهی شده است که در این محل وجود داشته.

پورتر خرابه ارگ مستحکمی را بر قسمت پیش‌آمدگی سنگی مشرف به جلگه کشف کرده بود و این بدون تردید همان آرکس^۱ یا اکروپولیس بوده که محیط آن هنوز به طرز رضایت بخش قابل تمیز است. در پائین آن هم ارگ مستحکم کوتاه‌تری بوده و در حوالی این قسمت در جلگه محوطه وسیعی که در محیط آن برج و باروهای مستحکمی وجود داشته و تماماً به صورت مثلی مینمود که آرکس رأس آن بشمار میرفت.

آنچه اجمالاً در فوق بیان شد ظاهراً وضع قسمت مستحکم ری قدیم بود. در حال حاضر حد دیوارها بصورت تل حیرت‌آوری از خاک و آجر پاره‌ها درآمده است و در آنجا مرتباً قطعاتی بدست می‌آید و تهرانی‌ها عادت کرده‌اند که با بیل و خاک - انداز به عزم اکتشاف خصوصی به آن حدود بروند و غالباً با مقداری کاشی‌های عالی که در کمال شفافیت و دارای جلای درخشانی است و رازش از اسرار مفقود گذشته به شمار می‌رود، ولی بطرز وصف نا پذیری حتی به صورت قطعات شکسته و لب پریده که در نتیجه استعمال بیل معمولاً عاید جویندگان می‌شود زیبا و دلپذیر است برگردند. من اطلاعی ندارم که تا حال در خرابه‌های ری هیچگونه کاوش و اکتشاف علمی معمول شده باشد و آن کار سزاواری است که احتیاج تام به اهتمام باستان شناسان دارد.

برج یزید - آثار عمده قدیمی دیگر نیز از آن شهر باستانی هنوز باقی مانده است که عجیب‌ترین آنها برج مدور بزرگی است که اهل محل تقارخانه یزید مینامند و نویسندگانی آتشین مزاج بدون دلیل و شاهد آن را مقبره طغرل بیک و همچنین آرامگاه دو دلداده، خلیل سلطان و شادالملک نوشته‌اند و آن ساختمان



خرابه برج ری

با هیبتی است با آجر و درونش بکلی خالی و بدون سقف است در حدود ۶۰ تا ۷۰ پا ارتفاع دارد و محیط خارجی آن صد و بیست پاست و پهلوهای آن بصورت شکسته و از هم گسیخته درآمده است مثل برج هائی که سابقاً در جرجان و بسطام دیده بودم .

در حاشیه رأس آن گچ بری کتیبه داری هست به خط کوفی که باید گفت کم و بیش از بین رفته است. بدبختانه این بنا را در سال های اخیر چنان کاملاً تعمیر کردند که بصورت ساختمانی بکلی نو درآمده است. زمین اطرافش را باغ ساخته اند، دارای حوض و درختان و پله کانی هم تا بالای برج بردیوار تعبیه شده است و از آنجا میتوان وضع و حدود شهر قدیمی را تخمین زد.

در فاصله کمی به سمت شرق و در دامنه کوه برج مخروب دیگری هست با کتیبه ای کمر بندی که چون تعمیر نشده است من تصویری از آن در این صفحه چاپ میکنم و مشرف بر آنجا ارگ دیگری بر تخته سنگی وجود داشته است .

کنده کاری بر سنگ - در ری یادگار دیگری نیراز دوره مشهور پادشاهان ساسانی وجود داشته و آن چهره نیمه محو شده ای سوار بر اسب و نیزه در دست بوده که روی سنگ نرم و صافی کنده شده بود و در بالای محلی است که من آرکس نامیده ام . تاج کره مانندی که اسب سوار بر سر دارد و نوع این کارجای انکار باقی نمیگذارد که کنده کاری آن به چه دوره ای متعلق است هر چند که از این بابت با چهره هائی که از پادشاهان در نقش رستم و شاپور هست و من شرح آن را بیان خواهم کرد از لحاظ تأیید وجه تشابهی دیده نمیشود ، ولی در اواخر دوره پادشاهی فتحعلی شاه این نقش برجسته بنا بر عادتی که در کار تعمیرات از اخلاق خاص ایرانیان است محو و بجای آن چهره برجسته شهریار ریش دراز را نقش کرده اند که دارد شیری را با نیزه هدف می سازد و مثل این است که حالا کسی از سابقه این کنده کاری چرند اخیر آگاه نیست .

در مسافتی پائین تر از آنجا سطح نرم و صاف تخته سنگ دیگری مشرف بر چشمه دلویزی به نام چشمه علی هست که فتحعلی شاه را در حال جلوس و پوزرگان

درباری را در پیرامون وی نشان میدهد. این کار قرن نوزدهم تقلیدی از نمونه های عهد ساسانیان است که ناصرالدین شاه هم در جبال البرز در راه مازندران از آن پیروی کرده و دشوار است اظهار نظر کرد که اقداسی دال بر شکوه و جلال میتوان نامید و یا عمل عبثی انجام یافته باشد، رواقی هم وصل به این محل شاه مزبور را در زیر سایبانی نشان میدهد که شاهینی برمیچ دست خود گرفته است . اینها مجموع آثاری است که در ناحیه ری میتوان مشاهده نمود .

در یک محوطه دور افتاده نزدیک کوهستان و بر دامنه ، بنای بسیار بلند گرد جالب توجهی است به نام برج خاموشی یا دخمه ای که جسد زردشتیان تهران را در آنجا قرار میدهند و مانند دخمه نظیر آن در شهر بمبئی شامل برجی است درون خالی که جنازه عور را بر تخته سنگ مینهند تا طعمه طیور شود، ولی بر خلاف بنای همنام آن در بمبئی در اینجا میتوان بر ارتفاعات مجاور صعود و داخل دخمه را تماشا کرد .

ورامین - تقریباً سی چهل میل در سمت جنوب شرقی تهران خرابه های پایتخت از بین رفته ای هست به نام ورامین . اطراف شهر فعلی را دیوارهای قلعه ای بزرگ و گلی فرا گرفته و در ورای آن هم برج و باروهای دو پهلو و نورفتگیهای داخلی از پائین به سمت بالاست . این ساختمان عظیم (که در کتاب مادام دولافوا عکس بسیار شبیه عالی از آن هست) همان است که موقع ورود به تهران در حومه شمالی جلگه ورامین دیده بودم و روشنائی ناپایدار آنرا بصورت ستون بزرگی از گل نمودار ساخته بود .

در قصبه ورامین نیز خرابه های یکی از وضیع ترین مساجد دیده میشود که به سلطان ابو سعید فرزند سلطان محمد خدا بنده منسوب میباشد و قبر خود او در سلطانیه است که شرحش را ملاحظه کرده اید و در سراسر دشت قلعه های دیگر گلی پراکنده است که برج و باروهای از خشت خام دارد و این خشتها را در خمیره ای با استحکام سیمان و غیر قابل فساد مثل آهن کار گذاشته اند و از میان

آنها ایستویک یکی را از جمله قابل توجه بسیار ذکر نموده و آن برآمدگی ساختگی در آسیاباد با بیست پا ارتفاع و ۳۵ پا طول و ۳۰۰ پا عرض واقع و برقله آن بنا بر شایعات بقایای آتشکده قدیمی است که با خشت و چینه های سنگی یک در میان با ارتفاعی تقریباً چهل پا ساخته بودند.

قلعه سوم که به قلعه ایرج معروف است نزدیک دهکده جعفر آباد است که در اطراف آن دیوار گلی ضخیمی است با پنجاه پا ارتفاع و محوطه اش بنا بر قول ایستویک ۱۸۰۰ یارد در ۱۵۰۰ یارد تقریباً یک میل مربع است. تاریخ و دوره ساختمان این استحکامات حیرت انگیز نامعلوم و مورد اختلاف است و بعید است که به روزگار خیلی قدیم تعلق داشته باشد، ولی به هر دوره ای که مربوط باشد زمانی بوده است که ایران از حال حاضر توانا تر و صاحب جمعیت بیشتری بوده هر چند که سرزمین امن و خالی از خطری به شمار نمی رفته است. این بناهای خاموش بانگ ویرانی این سرزمین را در گوش ها دو چندان محسوس می سازند.

فصل دوازدهم

ولایات شمالی

زیرا که ملك شمال بار دیگر لشکری از اولین برزگر بر پا خواهد داشت و بعد از انقضای سال های چندی البته با لشکر عظیم و مال و منال بسیار خواهد آمد .
فصل ۱۱ دانیال (تورات)

مازندران و گیلان - در فصل دوم من مسافر تازه وارد به ایران را در رشت و یا در واقع انزلی که در گوشه جنوب غربی دریای خزر واقع است پیاده و از آنجا هم او را تا پایتخت راهنمایی کردم . در فصل هشتم نیز وقتی که فلات خراسان را از مرز هرات در مشرق تا استراباد در مغرب سیر می کردم وی همراه من بود و در فصل پیشین هم جلگه تهران را که از سمت شمال بوسیله رشته عظیم جبال البرز محدود شده است به او نشان دادم ، اما در آن سوی این کوهها که دامنه های شمالی آن در جنگلهای مه آلود به کرانه دریای خزر میرسد و بین رشت تا استراباد کران تا کران سرزمینی هست که چنان وضع و حال جداگانه و ممتاز دارد و بقدری با آنچه در دیگر نقاط ایران دیده میشود متفاوت است که در کتابی که در باب کل سرزمین ایران است اگر شرحی نیز در باره این ناحیه مندرج نباشد قصوری بس عظیم خواهد بود .

خوانندگانی که شرح و بیان مرا تا اینجا تعقیب کرده اند ایران را لاقلاً در

ماه‌های زمستان سرزمینی غالباً بی‌رنگ و رو و خالی از آب و درخت تصور و درست‌هم چنین قضاوت کرده‌اند. در حین و حالی که چشم انسان از یک نواختی بیابان‌های آن خسته می‌شود و این بیابانها نیز به دامنه‌های جبال خشک و خالی منتهی می‌گردد که برآمدگیهای باریک آن مثل استخوانهایی از لای ورقه‌هایی از خاک سر بر می‌آورد، ولی در فاصله چند میلی قسمت بیشتر همین مناظر بی درخت که فقط با یک رشته جبال عظیم از هم جدا شده است ایران دیگری هست که از جهت وفور آب بحدی غنی است که هوای مالاریا خیز از مرداب‌های آن متصاعد است و جنگل‌های آن نیز به قدری انبوه است که با آسانی و بی‌تلاش به درون آن‌ها راه نمی‌توان یافت و در رنگ آسیری آنچنان آشوبگری طبیعی دیده می‌شود که مسافر تقریباً بی اختیار خواهد پنداشت که او را در عالم خواب به اقلیمی استوائی انتقال داده‌اند. این وضع و حال طبیعی فوق‌العاده و تغییر و تفاوت حیرت‌آوری است که در ولایات بحری شمالی مازندران و گیلان دیده می‌شود.

مازندران مشتق از دو کلمه: ماز (کلمه‌ای پهلوی یا فارسی به معنی کوه) و اندرون (یعنی داخل و درون و اندرون، مسکن زنان است) رشته‌ای بین کوه و دریاست. گیلان را عموماً از کلمه‌ای بمعنی گل می‌پندارند که تسمیه متناسبی بینماید از آن جهت که در این منطقه گل در همه جا نیک فراوان و نمایان است و سیاحی با حسن نیت و آزموده آنجا را (گیلان مه‌آلود و مرطوب و موذی) نامیده است، اما این اشتقاق را بعضی از صاحبان نظر مردود تلقی کرده‌اند و این جانب اطمینان ندارد که به جای آن شاهد و دلیل دیگری پیشنهاد کرده باشند.

این اصطلاح بدون شک از کلمه گیله که قومی ساکن کرانه‌های جنوبی بحر خزر بودند گرفته شده است و آنها نام خود را بر دریا و سرزمین و محصول ممتاز محلی گذاشته‌اند. صفات بارز این دو ولایت اگر یکسان نباشد بقدری مشابه

۱ - مارکوپولو در سفرنامه خود دریای خزر را بحر گیلان و ابریشم آنجا را هم گیله نام

برده است.

است که فقط اختلافی از لحاظ ارتفاع بین آن دو دیده می‌شود و گرنه به عقیده من باید آنها را یکسان و در ردیف هم مورد بررسی قرار داد.

مازندران از مرز استراباد از شرق شروع می‌شود و ۲۲۰ میل در کنار دریا تا کرانه رودخانه بی اهمیتی که حد گیلان است امتداد می‌یابد و گیلان از آنجا در جنوب شرقی دریا تا ۱۵۰ میل گسترده و به ناحیه کوهستانی طوالش محدود می‌شود و شرح این حاشیه کمربندی با ۳۷۰ میل طول که به تفاوت از بیست تا شصت میل پهنا دارد موضوع این فصل خواهد بود.

ولایت استراباد - هنگام بحث کردن جنبه‌های سیاسی و نظامی استراباد و شاهرود من در فصل ششم سخنی چند در باره موقعیت آینده این شهر قدیم و ولایتی که خود حاکم نشین آن است بیان کردم. از جهت سیاسی توجه استراباد اصلاً به جانب خراسان و مشرق است از لحاظ طبیعی باید آن را با ولایت‌های ساحلی دریای خزر دسته بندی نمود، زیرا که از جهات آب و هوا و محصولات زراعتی و صفات و اخلاق سکنه شباهت فراوانی با آن سامان دارد بعلاوه هر مسافر عازم مازندران هرگاه از مشرق حرکت کرده باشد با احتمال قوی سفر خود را از استراباد شروع و اگر از تهران عزیمت نموده باشد مسافرت خود را در آنجا تمام می‌کند که بنا بر این جا دارد اشاراتی هم راجع به وضع و حال آن ولایت در اینجا بشود.

تاریخچه این شهر - شهر استراباد (یعنی شهر استرا یا ستاره یا استر به معنی قاطر) را گاهی ایرانیان به دلیل تعداد کثیری از سادات که در آنجا اقامت دارند دارالمؤمنین مینامند. فریزر که صاحب نظر کم نظیری در باب ایالات شمالی ایران است مینویسد که این شهر بوسیله یزید بن تغلوب یا مهلب که از سرکرده‌های یکی از طوایف عرب و از سرداران سلیمان خلیفه بنی امیه بود در سال ۷۲۰ میلادی تأسیس یافت سپس تاریخ آن تا حدی تاریک است.

۱ - اینسیکلوپدی بریتانیکا دوره خلافت سلیمان را صد سال جلوتر و نام سردارش را هم یزید بن ابی مصلب ذکر میکند.

تاریخچه این شهر - شهر استراباد (یعنی شهر استرا یا ستاره یا استر به معنی قاطر) را گاهی ایرانیان به دلیل تعداد کثیری از سادات که در آنجا اقامت دارند دارالمؤمنین مینامند. فریزر که صاحب نظر کم نظیری در باب ایالات شمالی ایران است مینویسد که این شهر بوسیله یزید بن تغلوب یا مهلب که از سرکرده‌های یکی از طوایف عرب و از سرداران سلیمان خلیفه بنی امیه بود در سال ۷۲۰ میلادی تأسیس یافت سپس تاریخ آن تا حدی تاریک است.

البته استرآباد به سال ۱۳۸۴ میلادی در جریان جهانگیری امیر تیمور افتاد. در دوره های آینده هم مرکز طایفه قاجاریه بود و یک تیره آن در این ایالت در استحکامات آن قلعه برکنار رودخانه گرگان میزیستند و یکی از سرکرده های این قبیله بر ضد نادر شاه علم طغیان برافراشت و در ژانویه ۱۷۴۴ آنجا را تصرف کرد.

از طرف دیگر هانوای هم چندی در آنجا اقامت داشت و سعی نمود کاروان تجارتی عظیم از آنجا تا مشهد دایر کند و آسیای مرکزی را در حیطه تجارتی انگلستان وارد سازد. نادر شاه بر ضد این طایفه اقدامات انتقامی کرد و فرمان داد که قلعه خندان سنگر قاجاریه را در شهر با خاک یکسان کردند سپس قیام و پیشرفت طایفه قاجاریه مایه برجستگی و شهرت استرآباد گردید به حدی که قبل از آن سابقه نداشت و در قرن حاضر هم سران این طایفه در سراسر ایران وضعی درخشان بدست آورده اند و استرآباد بنا بر علتی جدید به شهرتی بیشتر رسید چون خط اول دفاعی برضد ترکمنها شد. من در باره جنگ و گریزهای بی ربط آن حدود سابقاً اشاراتی نمودم و بنا بر اهمیتی که از این جهت یافته است حاکمی از خانواده سلطنتی در آنجا استقرار دارد و به همین مناسبت نیز صدماتی نصیب آن ایالت شده است.

نمای فعلی - شهر در عین حال با شکوه ترین و هم وارفته ترین بلاد ایران است. محیط دیوارگلی آن که برج های گردی دارد و سابقاً خندق دفاعی عمیقی داشت در حدود سه میل و نیم است. بوسیله چهار دروازه به شهر وارد میشوند، ولی دیوارها و برج ها و خندق ها همه در حال انحطاط و خرابی است. جنگل تا حومه شهر را فرا گرفته است و جنگلی از تمشک و بوته که مخفی گاه مطلوبی برای خرس های وحشی است خندق ها و سنگرها را پوشانده است. تمام قسمت داخلی را جزء شهر نمی توان محسوب داشت چون در آنجا هم بیشه ها و بوته هائی است که بیشتر پناهگاه حیوانات وحشی است و چندان مورد استفاده انسان نیست، با این وصف شهر خیلی خوش وضع و دل انگیز است.

دامنه های پر درخت رشته های البرز تقریباً تادروازه های آن کشیده میشود و چشم انداز از فراز دیوارها به سوی بیشه زار انبوهی است تالیست میلی در نقطه ای غربی که آنجا دریای خزر در افق میدرخشد و در طرف دیگر که به سمت شمال شرقی است تا رودخانه گرگان^۱ و دشتهای شنزار ترکمن است و خود شهر از حومه آن با شکوه تر است با خانه هائی که بام سفال سرخ یا گاله پوش با شیب تند و لبه پیش آمده عریض دارد و بام های سفالی هم روی نی ها و نی ها برای های چوبی قرار دارند.

این خانه ها تضاد بارزی با سساکن گلی متوازی الاضلاع دارد که در ایران از لحاظ معماری شهری قبلاً با آن آشنا شده اید. در استرآباد دیوارها از سنگ و آجر ساخته شده است، زیرا که دیوارگلی در مقابل رطوبت شدید آنجا تاب مقاومت ندارد. بسیاری از خانه های آن سامان بر پایه هائی با ارتفاع ده تا سه پا از سطح زمین بنا شده است که بدین وسیله از صدمات رطوبت غیر عادی آنجا اجتناب شده باشد و بسیاری از این خانه ها نیز در زیر لبه بام ایوانهای دلپذیری دارند.

سنگ فرش شاه عباسی - کوچه های آنجا با سنگ، فرش شده است که هنوز یادگاری از دوره شاه عباس کبیر است و جاده معروف سنگ فرش که آن پادشاه جهت تسهیل ارتباط بین ولایات شمالی که مورد علاقه فراوان او بوده ساخت از دروازه غربی آغاز میگردد و از آنجا راه راست وارد جنگل میشود و از میان قصرها و شهرهای متعددی که وی در آن حدود ایجاد نموده و یا توسعه داده است عبور می کند تا نقطه ای بنام کسگر که در قسمت غربی گیلان واقع است، امتداد دارد. ترکیب ساختمانی این جاده با قطعات سنگ پاره که هر کدام گاهی به اندازه یک پای مربع است و عرض راه از پانزده پا در استرآباد و ده یا هشت پا در

۱ - هیرکانیای قدیم از نام گرگان گرفته شده، ریشه های هیرک و گرگ در نزد آریائی های قدیم معنی مشابه داشتند. هیرکانیا شامل دشت گرگان تا حدود آترک و استرآباد و قسمتی از مازندران بوده است.

داخله جنگل است^۱ با وجود این روزگاری از کارهای ممتاز و شایسته نام بزرگ پادشاهی بود که بانی آن بوده است. این جاده اکنون در بعضی قسمت‌ها بطور کلی از بین رفته و در جاهای دیگر سنگ‌ها شکسته و یا از جای خود خارج شده و به این طرف و آن طرف افتاده است و راه پر از چاله و شکاف است.

در سمت دیگر یا قسمت جنوبی استرآباد این راه باز مشخص و تاپائین گردنه‌ای که به شاهرود و بسطام می‌رفته امتداد داشته و میتوان گفت که از قلّه این گردنه که مرحله دوم آن آغاز میشده در جهت شرقی از راه جاجرم به محلی نزدیک چناران که در پنجاه میلی مشهد واقع است می‌رسیده و در تمام این مسیر طولانی هیچوقت تعمیراتی نشده است و در نقاطی که هنوز باقی است جاده شکاف‌ها و شکستگی‌های سیصد ساله دارد.

سکنه استرآباد - میگویند استرآباد ۸۰۰۰ نفر و دهات اطراف آن ۲۳۰۰۰ نفر جمعیت دارند مگر حاکم در ارگ است که ساختمانی بسیار جالب نظر، اما ویران است و در جنوب شرقی شهر واقع گردیده و آقا محمد خان در سال ۱۷۹۱ ساخته بود. سایر بناهای عمومی آن حائز اهمیتی نیست فقط یک بارگاه شایسته ذکر دارد و آن مزار عبدالله برادر امام رضا (ع) است که از قرار معلوم وی از روی مهر و عنایت منسوبان خود را به سرپرستی اموری می‌گماشته که خود فرصت آن را نداشته و آن در بیرون دیوار شمالی و تا حدی در مغرب دروازه آق قلعه واقع است.

شش مدرسه آنجا وسیله تعلیم و تعلم دروس کهنه و عاطل برای کسانی است که نسبت به آن اشتیاق دارند، و اما موقوفات که استرآباد از این بابت نیک گنی است طعمه عده‌ای از ملاحا و سادات میشود و کمتر به مصرف واقعی می‌رسد.

صنعت محلی - صابون پزی و ساختن باروت از صنایع عمده محلی است صنعت اولی طرز خیلی مقدماتی و نا مناسبی دارد، پوتاسی که در آن بکار می‌برند از گیاهی است که در سواحل اترک می‌روید، این محصول از لحاظ جنس یا خاصیت

۱ - هانرای ۱۵۰ سال پیش نوشته است: «در بعضی جاها بیش از بیست یارد پهنا داشت».

قابل صدور نیست. باروت با گوگردی که از باد کوبه و نیترات که از مشهد می‌آورند ساخته میشود و زغال از چوب بید محلی تهیه میکنند مقداری هم فرش نمادی ازیشم شتر و بز و گوسفند می‌بافند.

زندگانی روستائی - بواسطه کاهش تاخت و تاز تر کم‌ها نسبت به پیشین حالا مقدار بیشتری از اراضی ولایت استرآباد کشت و زرع میشود. حاصلخیزی زمین در آنجا به حدی است که مهاجرانی از نقاط دور حتی از افغانستان به آنجا رفته و رحل اقامت افکنده‌اند. هوا معتدل و مواد سوخت فرلوان است و مقدار آب هم کم نیست فقط باید زمین را شخم زد تا انواع محصول بدست آید. گندم و جو و برنج محصولات عمده آنجاست و اجاره زمین زیر کشت هکتاری فقط هشت شلینگ است.

تقسیم املاک به حصه‌های مساوی بین افراد مرد و زن هر خانواده قانون ارثی ارضی است از این رو قطعات زیادی از املاک که از ابتدا هم وسعت کافی نداشته به قطعه‌های جزء تقسیم گردیده و بعضی از کشتزارهای شش هکتاری در حدود نه نفر مالک داشته و چنانکه سرهنگ لووات در گزارش کنسولی خود خاطر نشان ساخته وضع امور نه فقط آن سرزمین را فقیرتر می‌سازد، بلکه یکی از اسباب مؤثر تن پروری و بی‌حالی است که از خصایص اخلاقی مردم این ولایت میباشد و به همین جهت نیز صنایع دستی در آنجا کمیاب است.

بسیاری از دهات که در میان جنگلها و یا اراضی باز واقع گردیده جاهای عجیبی است که با حصارهایی از بوته تمشک محصور میباشد و خانه‌های رعیتی بوسیله تیرهای مجزا ساخته میشود و با گل اندوده است و بام کاشی یا سفالی دارد و بالاتر از سطح زمین بنا میشود، آثاری از سرزمین‌های دور مینماید.

برنج ماده اصلی خوراک روزانه مردم است و میگویند که مردها ده اونس موقع صبح و بیست و دو اونس ناهار و بیست و دو اونس هم موقع شام از آن صرف میکنند که روی هم‌رفته کار نا قابلی نیست.

ولایات بحری - بعد از ولایت و شهر استراباد که بیان جزئیاتی را ایجاب نموده حال به شرح دو ولایت تجاور یعنی مازندران و گیلان میپردازیم. ابتدا شرحی راجع به وضع طبیعی و محصولات که در هر دو ولایت یکسان است و سپس بوضع اختصاصی شهرها یا اماکن آنها اشاره میکنم. قبلاً ذکر شد که این دو ولایت شامل رشته‌های ساحلی بحر خزر است که هشتاد و پنج پا پائین‌تر از سطح دریاست تا قله‌های البرز که بین ۱۲۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ پا ارتفاع دارند. بنابراین باسانی میتوان استنباط کرد که چنین منطقه‌ای با آنکه عرضی باریک دارد تابع چند نوع شرایط اقلیمی است که جزو فقط یک قسم طبقه‌بندی نمیشود و بهتر است که به چهار حوزه یا ناحیه مجزا که آسان‌تر قابل تمیز و تعریف باشد تقسیم گردد:

۱ - **رشته ساحلی** - ابتدا باید رشته ساحلی این دو ولایت را که بواسطه امواج بحر خزر پیدا شده است مورد توجه قرار داد که بی‌درنگ با چیز عجیب و جالب توجه‌ی مواجه میشویم که منحصر به آنجا نیست و راجع به آن در یکی از فصلهای سابق اشاره نمودم. امواج ساحل شکن دریا از یک سو و بادهای متوالی شمال - غربی و شمالی که بر دریای خزر میوزد با هم تپه‌های دراز شنی زنجیر وار در سراسر کرانه دریا ایجاد میکنند که بعضی اوقات هر یک از آنها بیست تا سی پا ارتفاع و از دو بیست تا ربع میل عرض دارد و آب رودخانه‌هایی که از کوهسار به دریا جاری و حاوی مواد رسوبی است چون از این تپه‌ها قابل نفوذ نیست در اراضی فرورفته اطراف پخش و موجب تشکیل مرداب و بنابراین وسیله پرورش حشرات زیان‌بخش میشود و در جاهایی که جریان آب قوی است و راهی به دریا باز میکند امواج تند در مقابل آن سدی ایجاد و مانع استفاده کشتی‌رانی میگردد.

این مردابها سراسر سواحل را فرا میگیرد که بزرگترین نمونه آن مرداب انزلی در غرب و استراباد در انتهای شرقی است و بین آن دونیز مردابهای لنگرود و مشهد سر است. قسمتهای داخلی این مردابها پر از درختان زبان گنجشگ و توسکا و چنار و تبریزی و بید و درختانی است که احتیاج به آب فراوان دارند.

از درون این جنگل‌ها آبی که از کوهستان جریان مییابد از بسترهایی عبور میکند گاهی باتلاق میشود و گاهی نیز به صورت طغیان درمی‌آید و در موسم بارانی سراسر ساحل را آبهای راکدی فرا میگیرد که بخارهای مضر از آن متصاعد می‌شود و همه قسم خزندگان هم در آنجا لانه می‌کنند و رمه‌ای از پشه وحشرات به هوا می‌رود.

۲ - **جنگل و زمینهای قابل کشت** - جنگل از لب این آبهای کم عمق تا دامنه کوهها امتداد دارد گاهی فاصله کوه بیشتر از دو میل نیست و در بعضی جاها بیست میل است. از میان این جنگل‌های انبوه مسافر با کمک راهنما کوره راهی مییابد که فقط افراد محلی میشناسند. با وجود این در این جنگل‌های مالاریا خیز خانه‌های روستائی در زیر درختان از نظر پنهان است و در بعضی جاها زمینهای صاف و همواری هست که برای کشت نیشکر و پنبه و برنج آماده کرده‌اند.

هیچ فرد اروپائی به زندگی در این نقاط مرطوب قادر نیست. هوا حرکتی ندارد و احساس خفقان تقریباً دائمی است، اما اهالی محل به زیستن در آنجا خو گرفته‌اند و با آنکه در معرض آفات رساتیمس و تب نوپه و استسقاء و تراخم و امراض دیگر چشم‌اند باز بنظر نمیرسد که افرادی کم بنیه یا ضعیف باشند و آنچه را که یک مازندرانی یا گیلانی که به آب و هوای آنجا عادت یافته باشد قدرت تحمل دارد، برای سایر ایرانیان خالی از خطر نیست.

در آنجا ضرب‌المثلی مصداق گفتار قدیم ایتالیائی‌ها، هست که ترجمه‌اش این است: « مرگ می‌خواهی برو گیلان » و بالغ بردویست سال پیش تاورنیه و شاردن هر دو نوشته‌اند: « هوای آنجا بقدری نا سالم است که مردم برای هر کسی که رهسپار گیلان باشد ماتم میگیرند و میپرسند مگر وی دزدی یا خبیانت کرده است که پادشاه او را به گیلان میفرستد ».

فریزر که برای بار دوم در سال ۱۸۳۴ تمام رشته‌های ساحلی را زیر پا گذاشته نظریه مساعد تری نسبت به آن ابراز نداشته چنانکه گفته است:

« خاطرۀ بنگال در فصل بارندگی و دسه ررا^۱ در موقع باران و بمبئی در موسم مانسون (برسات) در ذهنم حاضر بود ، ولی باز به نظر من هوای مازندران از هر کدام آنها بدتر مینمود . »

۳ - کمر بند جنگلی - بعد از باتلاقها و جنگل های واقع در دشت به منطقه ای میرسیم که بسیار با شکوه و زیباست . حواشی جبال البرز شامل ارتفاعات مشجر وسیعی است و بین این برآمدگی ها دره ها و دربندهای دلپذیر و خیال انگیز واقع شده است و آسان نیست تعداد آنها را شماره کرد و از آن کار هم دشوارتر طبقه بندی درختان این جنگل های پهناور متنوعی است که ارتفاعات مزبور و جلگه ها را با روپوشی درهم و برهم آراسته است .

بیشتر این درختها نیز برگ ، ریزان اند و نویسندگان متعددی نوشته اند که در میان آنها کاج ، چنار ، نارون ، افرا ، چسب ، بلوط ، عرعر ، شمشاد ، مرس ، بوته و انگورهای وحشی است که بر تنه و شاخهای درختان بالا میروند و پیچ های وحشی نیز در همه جا یافته میشود .

کف این جنگل ها در فصل بهار از انواع گلهای جنگلی و بنفشه پوشیده است و معلوم خواهد شد که این گل و گیاهها بهیچوجه استوائی نیست ، بلکه از آن قبیل است که در مناطق گرمسیر جنوبی است بنابراین مقایسه آنها با هند غربی و شرقی که بعضی ها از لحاظ اقلیمی کرده اند در حقیقت کار درستی نیست و گل و گیاه بیشتر به آنچه در جنوب اروپاست و از جهات محیط هم شباهت بسیار دارند و در همین فصل شرحش بیان خواهد شد شبیه است ، اما مقدار رطوبت اینجا بعدی زیاد است که مختص حدود استوائی است .

حیوانات وحشی در این منطقه فراوانند چنانکه در جنگلهای کوهستانی و دامنه های آن ببر خیلی درشت دارد که مایه وحشت گله و ربه است ، ولی اتفاقاً به انسان حمله میکند ، یوز پلنگ ، گرگ ، خرس ، خوک وحشی ، شغال ، سیاه -

گوش و انواع آهو و گوسفند و بز وحشی از حیوانات عمده شکاری است و در صحرای ترکمن گورخر و غزال هست . قرقاول و ایبا در بین پرندگان شکاری در مردابها و آبهای کم عمق دریا چنانکه قبلاً در باره رشت اشاره کردم و دسته های مرغابی و مرغ های نوك دراز و ماکیان دیده میشود .

شهرها و کشاورزی - سوین ناحیه کمر بندی ساحلی بخصوص در انتهای دامنه هاست که شهرها و مراکز پر جمعیت در آنجا واقع شده است که غالباً در زیر درختان پنهان و یا بعبارت ادبی در میان خاك نهران است و مسافر هنوز محیط جنگلی را ترك ننموده ناگهان به این مراکز و شهرها وارد میشود و به آسانی نمی تواند دریابد که آیا به آبادی رسیده است یا به شهری بزرگ که فقط نهالها و درختان طبیعی از هر طرف آن بالا نرفته و آنجا را در بر نگرفته است ، بلکه باغ و بوستانی که سرشار از همه نوع میوه هاست و من راجع به نهال و درختان میوه که خود بخود در میان جنگلها فراوان میروید صحبت داشته ام .

در نواحی زراعتی میتوان پرتقال ، لیمو ، لیمو ترش ، انار ، هلو ، خربوزه ، ازگیل ، به و زیتون کاشت . در واقع در میان مناطق معتدل کمتر نقطه ای تا این درجه برای کشت و زراعت استعداد سرشار دارد و در چنین محلی است که کرم ابریشم پرورش میدهند که ابریشم آن برای نخستین بار ایران را به حیطة تجارتنی اروپا وارد کرد و گیلان را در نظر خارجی ها معروف ترین ولایات ایران ساخت . سر آنتونی شرلی آن مرد نامی ستواری و ماجراجوی انگلیسی که به خدمت شاه عباس در آمده بود در سال ۱۶۰۰ م . چنین نوشت :

« گیلان ولایتی است از ایران که بوسیله کوههای بلند که آسان قابل عبور و مرور نیست از سایر نقاط ایران جدا شده و پر از جنگل است (که ایران فاقد آن است) و فقط در گوشه و کنار این کشور تپه هایی دیده میشود که از لحاظ سوخت دچار کمبود است و فقط از باغات ، مختصر سوختی بدست میاید و در آن تپه هایی است که هیزم از درختان پسته فراهم و از آن خوب استفاده می شود و

در بین این تپه‌ها شیارهایی است که دره کامل نیست و در فصل بهار بهنگام ذوب شدن برفها این شیارها سیلگاه میشود و سامان دریای خزر شامل ناحیه ایست که بین آنجا و تپه‌ها دره‌ای طولانی در سراسر آن نواحی کشیده شده است و آنجا از لحاظ ابریشم، برنج و غله بقدری غنی و دارای جمعیت کثیری است که به نظر میرسد طبیعت با صنعت و کار مردم هم چسبی دارد.

از یک سو طبیعت افراد را بارور و ناوار می کند، از جهت دیگر مردم هم زمین را آباد و زمینی در آن خطه برای نمونه نمی توان یافت که قابل استفاده نباشد. این ارتفاعات چنان سبز و خرم و پر درخت است که هرگاه به طرف دریا بنگریم همه جا اغنام و احشام در مراتع از برکات آن بهره‌مند میشوند.

ع - کوههای عربان - سرانجام در بالای نواحی جنگلی ارتفاعات عربان جبال است که از ورقه باریک علف مستور گردیده و پرده مه غالباً آن را فرا گرفته است و بندرت قلّه خالی از برف دارد، بنابراین از منطقه بخار خیز کنار دریا تا برف و یخ ابدی قلّه دباوند همه نوع محیط و آب و هوا هست که متنوعاً وسیله تحرك و تقویت آن حدود و موجب پیدایش نیروی حیات بخش میشود. در رشته‌های فوقانی کتل‌ها و گردنه‌های بسیار سختی که از جمله خطرناک‌ترین در سرزمین ایران است واقع گردیده و در نواحی باز و جنگلی دامنه‌های کوه و طبقات بالا بیلافت است که در ماههای گرم تابستان همه توانگران از نواحی پائین به آن صفحات عزیزت میکنند و چوپانها و گله داران که غیر از این کار، پیشه دیگری ندارند ربه های خود را به قصد چرا به آنجا میبرند.

سکنه - بنا بر این قسمت عمده اهالی آن سامان در سیر و حرکت‌اند و با ایشان ایلات آواره هم که در دهات اقامت گزیده‌اند در اثر گرما به سمت کوهها رهسپار میشوند. در گیلان دسته‌های کولی فراوان دیده میشود. میگویند که از این دو ولایت رطوبت در گیلان بیشتر و مردمش کم بنیه‌تر و فاقد شجاعت‌اند، ولی سن اطمینان ندارم که هیچگونه تفاوت واقعی بین آن دو موجود باشد. فریزر

که در این مورد از همه وارد تر بوده نوشته است که وی انتظار داشت که مردم آنجا بی‌قواره، وارفته و مریض باشند، ولی برعکس خوش بنیه و نیکو چهره و بخصوص کودکان خوشرو بوده‌اند.

بنابر قول او از سکنه دو ولایت، مازندرانی‌های بیشتر سیاه چهره و گندم گون‌اند. هولمس نوشته بود که افراد ساکن آن حدود که در مجاورت دریا اقامت دارند رنگ پریده و علیل مینمودند که بنظر من البته غیر از این قابل تصور نبوده است. مازندرانی‌ها را غالباً همان قوم بئوتی^۱ ایران محسوب داشته و از این لحاظ بر ایشان ایراد گرفته‌اند. دشنام یابو مازندرانی را که از این بابت آن ولایت بی‌شهرت نیست، در باره ایشان وارد پنداشته‌اند در این مورد هم باز فریزر به یاری آنها شتافته و ایشان را افرادی آرام و بی آزار به شمار آورده است، که دست کم در اقلیم و دیار خود سربازان شایسته و دلیری هستند و از این جهت است که آنها دیگر در سایر جاها به خدمت گمارده نمیشوند.

به جمعیت این دو ولایت در اثر طاعون ۳۱ - ۱۸۳۰ تلفات بسیار وارد شده و گفته‌اند که دو سوم مردم از بین رفته‌اند. آفاتی مانند آبله نیز پس از آن تلفات سنگین وارد کرده و فقط در این اواخر جمعیت رو به افزایش نهاده است. مجموع سکنه دو ولایت از ۱۵۰,۰۰۰ تا ۲۵۰,۰۰۰ نفر است، اما گمان ندارم هیچوقت آمارگیری صحیحی بعمل آمده باشد.

میگویند بومی‌های این سامان از اصل قوم ماد نبیاشند و بالهجه‌ای فارسی حرف میزنند که در دو ولایت تا اندازه‌ای متفاوت است. لهجه سومی هم که لغت‌های پهلوی بیشتری دارد در ارتفاعات طالش معمول است.^۲

لباس - مانند محیط و خود ایشان لباس اهالی مازندران و گیلان نیز که در شهرها و جلگه‌های داخلی می‌پوشند متفاوت است. شلوار آنها غالباً از پارچه

۱ - Beotie

۲ - اصطخری در قرن دهم نوشت که در طبرستان لهجه خاصی هست که نه فارسی است و نه عربی و در بیشتر نواحی دیلمان زبان اهالی را نمی‌توان فهمید.

در این کتاب از کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران استفاده شده است.

پشمی بنام چوخا است که در مقابل تیغ و خار بهتر از پارچه‌های کتانی استحکام دارد. برمیج‌های خود رشته پارچه‌ای بنام پای‌تاوا یا پانتواه می‌بچند که شاید همان پوتی کشمیری و ریشه اسمی و نمونه ساخت آن بوده است.

کفش‌های رویاز آنها چاروخ از چرم خام است که با تسمه پنجه‌ها و انگشت شست را سفت می‌بندند و مثل روستائیان ایران کلاه به شکل تخم مرغی بر سر نمی‌گذارند، بلکه از پوست بره کلاه دارند. لباسشان در واقع بی‌شبهت با پوشاک کردهای ساکن نقاط کوهستانی مشرق خراسان نیست و گفته‌اند که قیمت تمام یک دست لباس آنها از هیجده شلینگ بیشتر نیست. مردها غالباً تبری همراه دارند تا از میان جنگل راه بازکنند.

تأثیر اقلیمی دریای خزر. در نظر هر کس که مثل من نقاط دیگر بحر خزر را هم دیده و یا از وضع هوایی که در ماههای زمستان در آنجا دیده میشود آگاه است، تفاوت اقلیمی بین منطقه شمالی با سواحل مرکزی و جنوبی که من در این فصل به شرح آن پرداختم بقدری زیاد است که در واقع حیرت انگیز میباشد و اختلاف بیشتر از آن است که ناشی از ارتفاع نقاط محسوب شود. **خانیکیف** این نکته را نیک بیان کرده است که من به ترجمه آن می‌پردازم:

« اگر ما قسمتهای خشک و یک نواختی تأسف‌آور اراضی نم‌کنزار سواحل شمالی بحر خزر را با درخت و گیاه پر شکوه و تقریباً استوایی کرانه جنوبی مقایسه کنیم از اختلاف و تضادی که جهان آفرینش در دو ساحل دریای سدود واحدی پدید آورده است دوچار حیرت خواهیم شد. در قسمت شمالی الاغ با اشکال تاب مقاومت با سرما را خواهد نمود. در جنوب ببر بنگالی جانور همه جایی است. نزدیک حاجی طرخان خوشه انگور فقط امکان رسیدن دارد، اما در خلیج استراباد در شبه جزیره پوتمکین درخت سوز رشد عجیبی مینماید و محصول نیشکر و پنبه بحد وفور است. بعلاوه هر ساله قسمتهایی از دریا در شمال یخبندان است و هنوز این یخها ذوب نشده است که سواحل مازندران و گیلان پر از شکوفه و گل میشود.»

توضیح این پدیده ظاهراً حیرت انگیز بدون تردید این است که ابرهای انباشته از بخار آب که از دریای خزر بر می‌آید با کمک بادی که در آنجا هست به سمت جنوب حرکت میکند و در میان راه به مانع دامنه‌ها و ارتفاعات جبال البرز بر می‌خورد و به صورت شبنم و باران بردامنه‌های این کوه در اراضی پائین فرو میریزد. خانیکیف معتقد بود که جریان هوای گرم از صحرای بزرگ مرکزی ایران در جهت شمال غربی در پیدایش این وضع مساعد تأثیر دارد و هنگامی که این جریان هوا با وزش بادهای شمالی مصادف میشود بصورت باران ملایمی در می‌آید. در حقیقت تفاوت میزان بارندگی بین ساحل بحر خزر و دیگر نقاط ایران یک بر ده است و باران هم منحصر به فصل مخصوصی در سال نیست، بلکه همیشه امکان بارندگی هست.

محصول. محصولات عمده مازندران برنج و پنبه و نیشکر است، محصول بهم گیلان سابقاً ابریشم بود و چنانکه ریچارد چنی^۱ یکی از مدیران کمپانی انگلیسی مسکوی در سال ۱۵۶۳ به انگلستان نوشته بود « امیر گیلان با آنکه هنوز وسائل حمل و نقل در کار نیست از راه فروش اجناس گذران میکند» و چون بوسیله کالای ابریشم ایران با اروپا ارتباط یافته همین امر موجب مبادله سفارت و انعقاد قراردادها در قرن شانزدهم و قرون بعدی گردیده و باز همین محصول ایران را ثروتمند و مشهور ساخته است و چون فقط در سال‌های اخیر این محصول رو به کاهش نهاده من سعی خواهم کرد که خلاصه‌ای از تجارت این دوره از تاریخ ایران آن هم منحصر به گیلان و مازندران را بیان کنم و در باب تجارت خود ایران و اهمیت جهانی آن در دوره‌های گذشته طی فصول آینده مطالبی ذکر خواهد شد.

تاریخ تجارت ابریشم. داستان دل انگیز آوردن کرم ابریشم از چین به اروپا در دوره امپراتوری ژوستی نین در حدود ۵۰۰ میلادی از حکایات شنیدنی تاریخ است. اولین ذکری که در باره این محصول ولایات شمالی ایران برخورد کردم در سفرنامه اصطخری مربوط به قرن دهم است که وی از شهری نام ساری حاکم نشین مازندران سفر کرده و از محصول ابریشم در ولایت طبرستان که نام قدیمی این قسمت از حدود البرز بوده نام برده است.

سه قرن بعد هم از قول مارکوپولو اطلاع حاصل میشود که بازرگانهای شهر ژن در ایتالیا که در آن زمان شهرت سرشار تجارتي داشت حدود بحر خزر را در همان اوان در حیظه تجارتي خود وارد و صدور ابریشم را که گيله نام داشت شروع کرده بودند.

در نیمه قرن شانزدهم کمپانی مسکوی بوسیله نماینده خود آنتونی جنکین - سن و دیگران تلاش شهامت آمیزی نمود که باب تجارت انگلستان را با دریای خزر از طریق روسیه مفتوح سازد و مفاد گزارشهای بسیار جالب او را من بعداً نقل خواهم کرد. این دسته از تجار در جستجوی ابریشم گیلان به این صفحات آمدند. در قرن بعد راه عمده صدور این محصول به دست هلندیها در خلیج فارس افتاد در اوایل قرن هیجدهم پتر کبیر که از اهمیت تجارت در پیشرفت نقشه های جهان - گیری خود در خاور آگاه بود تلاش نمود که تمام تجارت حدود شمالی را بجانب روسیه منحرف سازد و در انجام این منظور با تجار ارمنی باد کوبه قراری نهاد ، اما پس از چندی این سازش بهم خورد و روسها رأساً در صدد انجام آن کار برآمدند. در سال ۱۷۲۵ نزدیک بود پتر کبیر قراردادی با یک شرکت مختلط از تجار انگلیسی امضاء کند و حتی آمادگی داشت که با استمداد از خارجه بمقصد خود نایل شود ، اما در همان موقع بیمار شد و درگذشت. سپس دوره دوم آزمایش شهامت آمیز دسته دیگر انگلیسی که دلیرتر بودند فرا رسید ، التن و هانوی سردسته های این گروه بودند که شرح آن را در جلد دوم این کتاب خواهید دید. از آن پس دیگر تلاشی برای گشایش راه تجارتي از یک جانب یا جانب دیگر بعمل نیامده هر چند که فتوحات دولت روس از آغاز این قرن ایجاب کرده است که قسمت عمده تجارت صادراتی ایران در دست ایشان بیفتد .

جدول محصولات با ارزش آن - به جای آنکه خوانندگان را از شرح طولانی وضع تجارت ابریشم ایران بخصوص ایران شمالی طی ۲۵۰ سال اخیر خسته سازم بهتر است اطلاعات اصلی را که بر اثر مطالعاتم فراهم آمده و راجع است به محصول ابریشم و ارزش آن در دوره های مختلف مدت مزبور در جدولی درج نمایم :

مصول مازندران	ارزش	مصول گیلان	ارزش	مصول تمام ایران	نویسنده	تاریخ
عدل ۲۰۰۰	-	عدل ۸۰۰۰	۲ شلینگ و شش پنس یا ۲ شلینگ و شش پنس	۲۰۰۰۰۰ عدل گیروانکه ای	اولتاریوس	۱۶۳۷
» ۲۰۰۰	-	عدل ۱۰۰۰۰	۱۰ تا ۱۲ میلیون لیور	۲۲۰۰۰ عدل هریک ۲۷۶ گیروانکه	شاردن	۱۶۷۰
۱۵۰۰-۱۶۰۰ من تبریز	-	-	۳۰۰۰۰ من تبریز	-	هانوی	۱۷۴۴
-	۶/۵ تا ۸ تومان به قرار ۳ لیره ۱۲ شلینگ هر یک من شاه	-	۶۰,۰۰۰ من شاه هریک ۱۴ گیروانکه	-	گهان	۱۷۷۱
-	۲۰۰۰۰۰ لیره	-	۱,۸۰۰,۰۰۰ گیروانکه (گیلان و مازندران)	-	فریزر	۱۸۲۲
-	-	-	۹۰,۰۰۰ من شاه (هریک ۱۳ گیروانکه)	-	فولر	۱۸۳۶
-	-	-	۱۱,۰۰۰ من شاه	-	چودز کو	۱۸۳۹
-	-	-	۱۳۰,۰۰۰ گیروانکه	-	چودز کو	۱۸۴۰
-	-	-	۱۰۰,۰۰۰ گیروانکه	-	هولس	۱۸۴۳
-	۴۵,۰۰۰ لیره	-	۳۱۹,۰۰۰ گیروانکه	-	شیل	۱۸۴۴
-	۱۰۰,۰۰۰ لیره	-	۱۲۳,۰۰۰ گیروانکه	-	-	۱۸۱۴
-	» ۶۶۷,۰۰۰	-	۶۱۲,۰۰۰ کیلوگرم	-	-	۱۸۶۵
-	» ۷۴۳,۰۰۰	-	» ۵۰۳,۰۰۰	-	استول و آندروز	۱۸۶۶
-	» ۵۰۷,۰۰۰	-	-	-	»	۱۸۶۷

تاریخ	نویسنده	موضوع	ارزش	مجموع گیلان	ارزش	مجموع ایران	تاریخ
۱۸۶۸	استول و آندروز	-	-	۴۰۳۲۰۰۰	-	-	۱۸۶۸
۱۸۶۹	"	-	-	"	-	-	۱۸۶۹
۱۸۷۰	"	-	-	"	-	-	۱۸۷۰
۱۸۷۱	"	-	-	"	-	-	۱۸۷۱
۱۸۷۲	"	-	-	"	-	-	۱۸۷۲
۱۸۷۳	"	-	-	"	-	-	۱۸۷۳
۱۸۷۴	"	-	-	"	-	-	۱۸۷۴
۱۸۷۵	"	-	-	"	-	-	۱۸۷۵
۱۸۷۶	"	-	-	"	-	-	۱۸۷۶
۱۸۷۷	چرچیل	-	-	"	-	-	۱۸۷۷
۱۸۷۸	"	-	-	"	-	-	۱۸۷۸
۱۸۸۲	استول و آندروز	-	-	"	-	-	۱۸۸۲
۱۸۸۵	بنجامین	-	-	"	-	-	۱۸۸۵
۱۸۸۶	هربرت	-	-	"	-	-	۱۸۸۶

سابقه تنزل این محصول - با محدود ساختن برسیهای خود فقط در باره گیلان وبواسطه فقدان اطلاعات کافی که بتوان از روی آن استنتاج های کلی نمود ، ما به موضوع کاهش تأسف انگیز مقدار محصول ابریشم در بین قرنهای هفدهم و هجدهم بعد از سقوط خاندان صفوی که دوره هرج و مرج ایران بود عطف توجه میکنیم . در زمان هانوای گیلان فقط یک هشتم مقداری که در عهد شاردن داشت محصول میداد در پایان قرن گذشته بر اثر استقرار سلسله قاجار که موجب پیدایش امن و امانی شده بود تجارت این محصول تجدید گردید .

در نیمه اول قرن حاضرین پیشرفت بدون وقفه دوام یافت . سرجان شیل وقتی که وزیر مختار بریتانیا بود در سال ۱۸۵۰ نوشت که ابریشم کالای عمده تجارت ایران است بخصوص در تجارت خارجی که در نتیجه او را قادر میسازد بهای قسمتی از واردات خود را پرداخت کند . وی اشاره به اقداماتی نمود که تجار انگلیسی برای بهبود این محصول کرده بودند ، اما بواسطه سستی ایرانیان و اکراه آنها در تغییر دادن طرز کار کهنه خود زحمات ایشان بی نتیجه ماند .

در سال ۱۸۶۴ که بنا بر مندرجات جدول بالا مقدار محصول به حد اعلا بود برای نخستین بار دوچار آفت گشت تا سال ۱۸۶۹ لطمات این آفت بقدری سنگین شد که قیمت محصول رابه یک خمس مقدار پنجسال قبل از آن تنزل داد و تجارت ابریشم گیلان هیچوقت بعد از آن آفت زدگی رونق سابق را باز نیافت . تخم هائی از خراسان و خاقین در عثمانی وارد و آزمایش کردند ، اما نتیجه ای بدست نیامد و تخم هائی نیز از راه بسیار دور ژاپن آوردند باز ثمری نداشت وبعد از چندین شکست و یأس روستائیان توجه خود را به محصولات دیگر معطوف ساختند .

در سال ۱۸۷۵ از لحاظ آزمایش به کاشت توتون اقدام و از کاشتن زیتون در رودبار نزدیک رشت حمایت شد و در این مرکز محصول ابریشم ، زراعت خشخاش به مقادیر کلی جای ابریشم را گرفت و نتیجه کار هم بسیار درخشان بود ، ولی در ولایات شمالی برنج کاری رایج ترین و سودبخش ترین کشت و کار بشمار

است و در سرزمین مثل ایران که افکار جدید و طرز کار درست جدید با تأخیر و تأنی بسیار نفوذ می‌یابد جای تردید است که تجارت ابریشم ایران باردیگر به دست ایشان پیشرفت و رونقی حاصل کند و اگر از ناحیه دیگری کار و کوشش به عمل آید بعید نیست نتیجه کاملاً متفاوت و سزاوار شرح و تعریف شود، زیرا که مرض و آفت برطرف گردیده و خاک و هوا همان است که همیشه بوده پس هیچ دلیل درستی در میان نیست که آن تجارت بسیار سودمند از بین برود یا بار دیگر رونق نیابد.

سراکز کمونی پرورش (نوغان) کرم ابریشم - در حال حاضر علاوه بر گیلان و مازندران پرورش کرم ابریشم در آذربایجان (محصول آنجا در سال ۱۸۸۵، ۳۲۵۰۰ گیروانکه بود) و در خراسان (۱۶۲۵۰ گیروانکه) و در ناحیه مرکزی ایران معمول و بازارهای عمده فروش آن کاشان و اصفهان و یزد و کرمان (۱۳۰۰۰ گیروانکه) است.

محصولات خراسان و ناحیه مرکزی ایران تقریباً تمام در محل مصرف و فقط محصولات گیلان و آذربایجان به روسیه و همچنین قسمت عمده آن به ماری صادر میشود. از مصنوعات داخلی که ابریشم به کار میرود یکی مخمل است دیگر پارچه‌های زربفت و پارچه اطلسی و همچنین ساده و ابریشم آمیخته با نخ است و چون استعمال ابریشم خالص در قرآن منع شده است آن عده از ایرانیان که از این بابت وسواس دارند برای راحتی وجدان ابریشم مخلوط با نخ بکار میبرند.

از مصنوعات ابریشمی که در شهرهای نامبرده دیده‌ام بیش از همه ابریشم کاشان را پسندیده‌ام. پارچه‌های ابریشمی قدیمی ایران و زربفت‌ها راستی عالی است، ولی تهیه مقدار کافی از آن بسیار دشوار است. قالی‌های ابریشمی هنوز بنا بر سفارش در کاشان و سلطان آباد بافته میشود و بسیار ممتاز و خیلی گران است و اگر دقت کامل نشود بافندگان رنگهای جوهری استعمال میکنند و ارزش هنری و ثبات رنگ مصنوعات به طرز غیر قابل جبرانی تباه میشود.

طرز پرورش کرم ابریشم - قبل از اینکه این بحث را تمام کنم قصد دارم طرز پرورش کرم ابریشم را در شمال ایران به نحو اجمال بیان کنم. در ماه آوریل (اردیبهشت) اهالی محل بخصوص زنان تخم‌ها را حاضر نموده و برورقه کاغذی میچسبانند و با نهادن این کاغذ در زیر لباس خود روی پوست آن را در معرض گرمای بدن انسان قرار میدهند. پس از گذشتن سه روز تخم‌ها بازو کرم‌ها ظاهر میگردد این کرم‌ها چهل روز عمر دارند که در حال چاقی و تن‌آسائی حیرت‌آوری طی میشود، ولی این دوره پرخوری بین هفت تا ده روز است و در آن مدت ایام بی‌حالی بیش از دو روز نیست پس از ده روز اول کرم‌ها را به تلمبار یا کلبه‌ای کاه‌پوش میبرند و در ارتفاع تقریباً پنج پا از سطح زمین قرار می‌دهند و در فواصل دوره پرورش در میان برگهای توت آماده دفع میسازند.

کرم‌ها بعد از چهل روز فربه و سملو و تا حدی شفاف و در آن حالت ناراحتی بی‌الافتن از شاخه و چوب که در کلبه نهاده‌اند علاقه‌مند میشوند و در همین حال پيله‌های خود را می‌تابند. این کار تا ده روز که تلمبار محکم بسته است دوام دارد. بعد آن را می‌گشایند و شاخه‌ها را بر میدارند و ملاحظه میشود که سقف کلبه پر از پيله‌های قشنگ شده است و در حالی که بعضی از آنها را بمنظور تخم‌گذاری کنار می‌گذارند بقیه را خارج میکنند و پيله در معرض آفتاب یا بوسیله فرو بردن در آب جوش کشته و ابریشم از هم باز و بر غرغره‌ها تنیده میشود و باقیمانده پيله پروانه وار در ظرف دو هفته بیرون می‌آیند و ماده‌های آنها با انجام دادن کار خود و نهادن بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ تخم نجیب و سپس خواه و ناخواه نابود میشوند.

منابع دیگر - علاوه بر محصولات قیمتی حاصلخیز خود گیلان و مازندران از منابع دیگر ثروت نیز بهره‌مند میباشند. ولی ایرانی‌ها از وجود آنها حداقل و به طرز نا مرتبی بهره برداری میکنند. در هر دو ولایت منابع معدنی سرشار هست که من در فصول آینده راجع به سراسر کشور شرح خواهم داد. بسیاری از چوب‌ها

و الوارهایی که در دامنه‌های کوهسار بدست می‌آید برای کشتی‌سازی خیلی مناسب و مفید است و جان‌التن آن کشتی ساز هنرمند انگلیسی نادر شاه از آنها به این منظور استفاده کرد. این پادشاه به او مأموریت داده بود که کشتی‌هایی برای کشتی رانی در دریای خزر بسازد و فرمان نیز صادر شده بود که چوبهای مازندران را برای ساختن کشتی از سراسر ایران حمل و تاخلیج فارس برای انجام این منظور ببرند.

چوب شمشاد به مقدار زیاد از ولایات بحر خزر به روسیه و انگلستان صادر می‌شده است، ولی در زمینه جنگلبانی علم و دانشی بکار نمی‌برند و الوارهایی که ممکن است منبع کلی در آمد شود یا مورد بی‌اعتنائی کامل واقع و یا از روی بدنهادی نابود می‌شود.

دریا نیز در زمینه ثروت خیزی هیچ دست کمی از خشکی و خاک ندارد و در دهانه اغلب رودخانه‌ها بخصوص سفیدرود و در آبهای کم عمق دریا از هر قبیل ماهی مانند استورژن، ماهی آزاد، ماهی سفید و قزل‌آلا یافته می‌شود. در دهانه سفیدرود گاهی روزانه در وسط فصل چهار هزار ماهی صید شده است و در جاهای کم عمق دریا در انزلی نیز ۳۰۰۰ ماهی در یک روز صید کرده‌اند. هنگام مسافرت من صید کردن تمام ماهی سواحل جنوبی دریای خزر را یک نفر روسی سالانه به ۶۰۰ تومان اجاره کرده بود و از راه صدور ماهی خشک و بخصوص خویار به روسیه می‌گویند منافع سرشاری حاصل می‌کرد.

عایدات - در آمد این دو ولایت با ترقی و یا انحطاط وضع مادی آنجا زیاد و کم شده است. فریزر در سال ۱۸۳۲ عایدات گیلان را از بابت گمرک و مالیات اراضی بین ۲۰۰۰۰ و ۳۱۰۰۰ تومان نوشته بود. ده سال بعد از آن مون تایت آن را در حدود ۳۰۰۰۰ تومان برآورد کرد و حال آنکه باز یازده سال بعد بنا بر قول هلنس مجدداً به رقم اول رسید.

۱ - در سال ۱۸۸۶ امتیاز چوب بری را در گیلان یک نفر روسی به مدت دو سال با پرداخت ۵۰۰۰۰ تومان بدست آورد. در سال ۱۸۹۰ آن مبلغ به ۱۷۰۰۰ تومان تقلیل یافت.

سراف گلد اسمید در سال ۱۸۷۴ عایدات را ۴۴۰۰۰۰ تومان نوشت. دایرة المعارف بریتانیا از روی گزارشی کهنه عایدات مازندران را ۱۰۵۰۰۰ تومان قید و اضافه می‌کند که چیزی برای خزانه دولت باقی نمی‌مانده است و کلیه درآمد صرف مخارج نظامی و اداری میشده است. این حرف بنظر من درست نمی‌آید. در سال ۹ - ۱۸۸۸ درآمد مازندران ۱۳۹۳۵۰ تومان نقد و گیلان ۳۴۵۰۰۰ تومان بود و مخارج دولتی و حکومت ولایت مازندران با هزینه وصول عایدات و عمارات عمومی و غیره فقط ۴۵۹۰ تومان بود و در گیلان ۲۴۴۳۰ تومان ازین رو اظهار نظر قطعی در باره موازنه مالی دولت دور از امکان است.

تاریخ - ولایات ساحلی دریای خزر که بوسیله کوهها از سایر قسمتهای ایران جدا شده‌اند بدین سبب از لحاظ آب و هوا و خصوصیات اخلاقی مردم و علایق ایشان با نقاط دیگر ایران تفاوت داشته‌اند و ناگزیر نقشی آنها در تاریخ متفاوت بوده است. تخیل انسانی که نیروی حرکت و کامیابی خود را در دوران افسانه‌ای زندگانی اقوام میجوید طبیعتاً قهرمانان داستانی ایران را در ارتفاعات نواحی بلند قرار داده است. این قهرمانان در آن مناطق و سامان جنگ و ستیزها کردند و جانوران جنگل‌ها نیز در پیکارها از یک یا طرف دیگر حمایت نمودند در این نواحی بود که رستم بر دیو سپید چیره گردید و گروهی از افراد طبقه پائین که سرنوشته‌بندگی سزاواری داشتند در نواحی کم ارج نواحی پست می‌زیستند. سهمی را که این دو ولایت در عهد قدیم تاریخ و در نبرد با اسکندر پر عهده داشتند میتوان تحت عنوان هیرکانیا در قاموس‌های قدیمی ملاحظه کرد و در دوره مسیحیت نیز فقط در مواردی جزو صحنه وقایع روزگار نمودار شد.

در عصر سامانیان و قرون نخستین اسلامی مازندران قسمتی از ولایت تپورستان بود که همان طبرستان دوران جدید است. در حدود سال ۹۰۰ میلادی خلیفه المعتضد بالله حکومت مازندران را به اسمعیل سامانی داد، وی مؤسس خاندان سامانی در شمال ایران و بخارا است و این مقام پاداشی به شمار میرفته که در ازای

خدمات وی برای سرکوب کردن عمروبن لیث برادر وجانشین یعقوب بن لیث که در فصل سیستان ذکرش آمد اعطا شد .

در قرن چهاردهم خاندان مستقلی از سادات درمازندران حکومت داشتند . هنگامی که آنتونی جنکین سن و همراهان پیش آهنگ وی از راه دریای خزر در نیمه قرن شانزدهم باب تجارت را با ایران گشودند از پادشاه گیلان نام میبرند که ظاهراً دست نشاندۀ پادشاهان صفوی بود و آن وضع و حال بندگی بی جنب و جوشی در زمان شاه عباس بصورت شورش و سرکشی مبدل شد که این پادشاه امر داد در گیلان قتل عام کنند .

مازندران که زادگاه مادر او بود در نظر شاه قرب و منزلت خاص داشت و در آنجا وی قصرهای متعدد و با شکوه ساخت که شرحش را بیان میکنم . در اینجا که دور از نظر دشمن و اغیار به شمار میرفته و دسترسی به آن آسان نبود شاه هر وقت که دور از اصفهان بود علاقۀ فراوان داشت که در مازندران اقامت کند و بقدری نسبت به آبادانی ولایات ساحلی بحر خزر علاقہ مند بود که درصدد برآمد سیاست مطلوب مهاجرتی خویش را در آنجا نیز بر اساس وسیع تری مجری سازد . پس خانوار مسیحی را از سرحدات عثمانی به این حدود کوچ داد تا آن منطقه مرزی را که هر ساله در معرض تاخت و تاز ترکها بود از سکنه خالی کند و بعلاوه برکات پیشه و صنعت جدید را در این قسمت از قلمرو خویش که بیش از همه جا مورد بی علاقگی قرار گرفته بود رایج سازد .

شاردن تعریف عجیب ذیل را در باره استعداد سرزمینی که مهاجرانی تازه یافته بود نوشته است : «میگویند که برای عیسویان آنجا محیط مناسب و عالی است شراب و گوشت خوک بحد وفور دارد همان دو چیزی که مسیحیان سخت دوست دارند ایشان به دریا عشق میورزند و میتوانند با برادران مسکوی خود از طریق دریای خزر باب مراوده را افتتاح نمایند . »

ولی شاه عباس هوای مازندران را چنانکه باید و شاید نشناخته بود که

تازه واردین را دوچار مشکلات بسیار میسازد . چنانکه سفیر شایسته انگلستان سر . ددمورکتن نیز از گزند آن مصون نماند ، زیرا بطوریکه شاردن نوشته است : « بدی هوا بقدری سوء تأثیر نمود که تمام نقشه ها و خیالات شاه نقش بر آب شد و در حدود سال ۱۶۳۰ از ۳۰۰۰۰ خانوار مسیحی فقط چهارصد خانوار باقی مانده بودند . »

سیاح ایتالیائی پیترو دلاواله که به دربار شاه عباس در مازندران راه یافته بود خیلی تحت تأثیر زنان آنجا قرار گرفت ، زیرا که نوشت : « زنانشان به نظر من بسیار زیبا هستند و من فرصت نیکو برای تشخیص و قضاوت داشتم ، زیرا که برخلاف سایر مسلمانها ایشان هیچوقت صورت خود را پنهان نمی سازند و آزادانه با مردها گفتگو میکنند بعلاوه ایشان بسیار مهربان و سوجب استنان اند . »

تهاجم روسها - سابقاً در باره یورش دسته قزاق به مازندران که در سال ۱۶۴۸ اتفاق افتاده بود اشارتی نمودم . پنجاه سال بعد روسها اولین اقدام تعرضی جدی خود را در اواخر دوره فرمانروائی پتر کبیر جهت تصرف ولایات ساحلی بحر خزر شروع کردند . روایات راجع به این دوره از تاریخ ایران به قدری متعدد و مختلف است که من سعی خواهم نمود آنچه واقعاً اتفاق افتاده است ذکر شود .

معتبرترین نویسندگان این موضوع یکی یوناس هانوای است که چند سال پس از آن پیش آمد در ایران می زیست و جی . فورستر که اولین مسافر انگلیسی بود که از هند تا انگلستان را از طریق خشکی پیمود ، شصت سال بعد هم سروان پی . اچ . بروس یک نفر انگلیسی که در قشون پتر کبیر در مورد نخستین لشکر کشی او به ایران خدمت میکرد در کتاب بحر خزر که به زبان روسی است و کتاب دیگر نوشته م . فوتن تحت عنوان : « روسیه در آسیای صغیر » از مجموع اطلاعات این منابع مختلف میتوانیم جریان وقایع را به شرح ذیل تعریف کنیم : در سال ۱۷۲۲ پتر کبیر سفیری به دربار ایران در اصفهان فرستاده بود

تا به مناسبت خساراتی که از ناحیه لزگیها که در آن موقع از شهر شماخی دائماً بر ضد ایران شورش مینمودند، به تجار روس وارد شده بود غرامت مطالبه کند. سفیر وقتی به پایتخت وارد شد که شاه سلطان حسین از سلطنت خلع شده و محمود افغان پادشاهی او را غصب کرده بود. وی جوابداد که مسئولیت آن کار با او نیست و بهتر است خود تزار منافع تجارتنی خویش را تأمین کند.

پطر که همواره در پی بردن به معنی کنایه هشیار بود لشکری ۳ نفر در حاجی طرخان فراهم و در ژوئیه ۱۷۲۲ به ایران تاخت و به عزم دریند حرکت کرد که به سپاهیان تسلیم شد. وی درصدد حرکت به مقصد بادکوبه و شماخی بود که سفیر عثمانی با او ملاقات و تهدید نمود که اگر روسها عقب نشینی نکنند (ترکها مالکیت سراسر قفقاز را ادعا داشتند) امپراتور روس علاوه بر ایران با ایشان نیز باید جنگ کند. بنابراین در فصل زمستان پطر به حاجی طرخان بازگشت و دسته‌ای سرباز در دریند گذاشت و قلعه‌ای در کنار رودخانه که در سمت جنوب آن محل بود ساخت که بی‌درنگ مورد حمله افغانها قرار گرفت و خراب شد. در همان زمستان امیر ایرانی گیلان نماینده‌ای روانه حاجی طرخان کرد و پیشنهاد تسلیم رشت را نمود که افغانها درصدد بودند به روسیه واگذار کنند. پطر که از این جریانات ناگهانی بسیار خوشوقت مینمود در اوایل سال ۱۷۲۳ لشکری به رشت فرستاد و این شهر دروازه‌های خود را به روی ایشان گشود و قسمت عمده‌ای از گیلان به تصرف روسها درآمد.

در ژوئیه همین سال بادکوبه که از سمت دریا بمباران شده بود ناگزیر تسلیم گشت. شاه طهماسب جوان که تلاش داشت دست افغانها را از ایران کوتاه کند بدون تأخیر نسبت به این منطقه از قلمرو متزلزل خود ادعای حکومت کرد، ولی آنچه را که از راه زور و قدرت دور از امکان یافته بود بوسیله سیاست حاصل کرد، پس سفیری به نزد پطر فرستاد و مواد قراردادی که شاید هیچ یک از دو طرف قصد رعایتش را نداشت مورد توافق واقع و در سوم سپتامبر ۱۷۲۳ امضاء شد.

این معاهده چهار ماده اساسی داشت: تزار برعهده گرفته بود که افغانها را از ایران اخراج و در استقرار شاه طهماسب همراهی کند. در مقابل شاه تعهد نمود که شهرها و توابع بادکوبه و دریند را با ولایات گیلان و مازندران و استراباد بدولت روس بدهد و همچنین بر عهده گرفت که برای لشکر متعاقب افغانها شتر و آذوقه فراهم سازد و آزادی کامل تجارت بین روسیه و ایران نیز مقرر گردید. بطوریکه اشاره کردم روسها گیلان را حتی قبل از امضای معاهده تصرف کرده بودند و توافق راجع به این ولایت در واقع تأیید وضع موجود بود. اما به نظر نمیرسد که آنها برای اشغال مازندران و استراباد اقدامی کرده باشند و چون در نقاط دیگر سخت گرفتار بودند از تعقیب کردن آن کار مشکوک، صرف نظر نمودند.

در سال ۱۷۲۵ پطر کبیر در گذشت و نقشه‌های جهانگیری شرقی او موقتاً متروک ماند. در همان سال روسها لاهیجان را که دومین شهر ولایت بود تصرف کردند، ولی از آنجا به سمت مشرق جلوتر پیشروی نمودند. بازیل بتازته تاجر یونانی که در مورد کلات راجع به سفرنامه او شرحی نوشتم در موقع اشغال گیلان بوسیله روسها در آنجا بود و با ژنرال لواسف فرمانده لشکر روس در رشت مصاحبه کرد و بالاخره در حدود سال ۱۷۳۴ روسها که در داخله مملکت خود دوچار تقارو تحریکات شده بودند ناگزیر متصرفات ساحلی دریای خزر را تخلیه کردند و فقط مجاز شدند که برای اداره کار تجارت ابریشم اقامتگاهی در بندر انزلی داشته باشند.

این شرحی بود که فریزر نوشت. هانوای که در حدود ده سال بعد از عقب نشینی روسها از گیلان در آنجا بود دلیل اصلی بازگشت آنها را هوای مودی و خطرناک آنجا محسوب داشت. گرما و رطوبت گیلان و میوه‌های ناسالم آن ولایت را گورستان روسها ساخته بود و به این دلیل آن امپراتوریس با ابراز شهادت در سال ۱۷۳۴ عقب نشینی قوای روس را تصویب کرد بدون اینکه روسها از این لشکرکشی طرفی بر بسته باشند.

واتسن نقل از مجلهٔ بلاک وود (شماره ۲۱) می‌نویسد که برطبق قرار- دادی که در سال ۱۷۳۲ در رشت امضاء شده بود مازندران و استراباد به ایران مسترد گردید . در سال ۱۷۳۵ هم عهدنامهٔ دیگری اساس استرداد گیلان شد و اگر این قول صحیح باشد قصد روس را در تجدید ادعای اصلی مطلقاً منتهی خواهد کرد .

روایت چهارمی نیز در این باب هست که شاید از لحاظ یک ایرانی وطن- پرست در خور علاقه و پسند باشد و چون غیرت ایشان نه اشغال آزادی را قبول میکرد و نه عقب‌نشینی صلح آمیز را، لذا میگویند نادر شاه پس از احراز تخت و تاج اولتیماتوم سختی به فرماندهٔ روس فرستاد که اگر روسها از صحنه خارج نشوند، وی فرارش‌های خود را خواهد فرستاد که با تازیانه آنها را به دریا بریزند و در نتیجهٔ این ماجرا که شاید هم بعداً ساخته‌اند روسها با شتاب تمام فرار را برقرار ترجیح دادند و دیگر هم باز نیامدند . تنها یادگار دورهٔ تصرف آنها در کنار دریا به سال ۱۷۴۶ کارخانه‌ای در انزلی و نمایندهٔ تجارتنی در دربند بود .

تاریخ اخیر- این نکته که خود شاه طهماسب هم اهمیت چندانی به اعتبار قرارداد با پطر کبیر نمیداد زود آشکار شد، چون وی در سال ۱۷۳۰ حکومت مازندران با خراسان و سیستان و کرمان را به عنوان پاداش خدمات نادر در اخراج افغانها از ایران به او واگذار کرد . وضع و حال دو ولایت ساحلی در اواخر پادشاهی نادر شاه و ظلم و فساد و بدبختی که همه جا را فراگرفته بود به وجه قابل ستایش در سفرنامهٔ هانوی مندرج است و از روی آن نیک استنباط میشود که چگونه یک قهرمان ملی خود را بزودی وجودی غیر قابل تحمل نمود، بعدی که مردم برای نابودی او علناً دعا می‌کردند .

بواسطهٔ آشفتنگی که با قتل نادر شاه پیش آمد یکی از سرکرده‌های محلی بنام هدایت خان در گیلان قیام کرد و حکومت تقریباً مستقلی راه انداخت . هنگامی که کریم خان زند به پادشاهی رسید هدایت خان را در کار خود ابقاء

نمود و فقط سالانه باجی دریافت میداشت . این سرکردهٔ محلی لشکر بسیار جمع کرد و اسباب بزرگی فراهم ساخت و در زمان حکومت او بود که سیاح روسی گملین به رشت آمد و در ولایات ساحلی به سیر و سفر پرداخت . در همین حین در مازندران و استراباد هم خواجهٔ حیلہ گر قاجار در پی تهیهٔ نیرو و وسایلی بود که بزودی او را بر مسند فرمانروائی ایران جا داد .

شیخ ویس فرزند علی مراد خان زند که از ۸۵ - ۱۷۸۱ چهار سال تاج ایران را در تصرف داشت از جانب پدر مأمور شد که این مدعیان سلطنت را از میان بر دارد و مازندران را مسترد کند و با آنکه ابتدا پیروزی بمختصری نصیبش گردید باز همراهانش او را ترک کردند و ناچار به عقب نشینی شد و موقعی که سرانجام آقا محمد خان به پیروزی کامل نایل آمد هدایت خان گیلانی از راه جهالت در مقابل آن غاصب کامیاب قصد مقاومت نمود و جان خود را در این کار باخت . از آن پس گیلان و مازندران بدون مدعی و خطر در تصرف خاندان زمامدار قاجار باقی- مانده و محل‌های حکومت برای فرزندان و منسوبان پادشاه فراهم ساخته است .

قصرهای شاه عباس کبیر در اشرف (بهشهر)- هم اکنون من به تعلق خاطر شاه عباس نسبت به مازندران و عماراتی که در آنجا ساخته اشاره کردم اینک قصد دارم قبل از ترک موضوع کلماتی چند در این باره اضافه کنم . در مازندران بود که شاه پیترودلاواله آن ایتالیائی پرگو و همچنین آن انگلیسی هوشمند یعنی سرتامس هربرت را بار حضور داد که گفته‌های ایشان هنوز نقل و بیان میشود . یک قرن بعد هانوی داستان ویرانی و انحطاط یک صد سالهٔ آنجا را بازگفت .

در قرن حاضر هم آن داستان کماکان دوام یافته است . قصرهای شاه عباس چند تا بود . کاخ‌های عمده در یک محوطهٔ بسیار با شکوه طبیعی در اشرف که در پنج میلی جنوب خلیج استراباد است واقع شده و منظرهٔ بسیار دلپذیری در طرف دریا دارد . جادهٔ شاه عباس که از استراباد در جهت غربی امتداد مییافته از قصبهٔ گز عبور و بعداً زیست و شش میل به اشرف میرسیده - این نام به معنی بسیار وضع و شریف - است . شاه عباس در صدد برآمد که اصفهان تازه‌ای در شمال بسازد که قصرها و

عماراتش با پایتخت جنوبی برابری نماید. پیتروولاوله در آنجا بود هنگامیکه در سال ۱۶۱۸ قصر شاه عمارتی بود که ساختمانش تمام شده بود و بناها هنوز مشغول ساختن شهر بودند. نه سال بعد در ۲۰ مه ۱۶۲۷ در همین قصر که هربرت آن را «بسیار وسیع و نوساز» تعریف نموده شاه در یک بارعام سر ددمورکتین سفیر چارلز اول و همچنین سفیر منتخب خویش سر رابرت شرلی را به حضور پذیرفت. ذیلا شرحی است که سر هربرت شیرین سخن راجع به آن جلسه نوشته است:

«در صدر مجلس پادشاه که در کشور خود محبوب و در خارجه مشهور و برای دشمنانش سهمناک بود جلوس نمود. دلایل عظمت وی از این جهت بوده است که هر چند مال و ثروتی بی کران داشت در آن روز لباس ساده سرخ فام کتانی در بر کرده بود و چنین مینمود که به زبان حال میگفت بزرگی اش ناشی از استعداد و تدبیر اوست نه جامه فاخر و او را نیازی به این نیست که با زرق و برقها و زیور جلب احترام نماید. پادشاه چهار زانو نشسته بود، حمایل سفید بزرگ و کمر بند چرسی زرین داشت و قبضه شمشیرش طلا بود و تیغه آن خمیده و بدون تردید تیز و آب داده و غلافش سرخ بود. درباریان نیز نمونه بی پیرایگی سرور خود بودند، اما در لباسهای ساده.»

در اصل اشرف شش دستگاه عمارتهای جداگانه سلطنتی داشت که پنج تا از آنها در داخله دیوار سنگروار بزرگی واقع بود. از این چند تا مهم تر از همه باغ شاه بود که با رواقها و کانالها و سکوه‌های سنگی و آبشارها آراسته بود و ایوانها و تالارهای سرگشاده که بزرگترین آن را مانند نظیرش در اصفهان چهل ستون نامید و آن در انتهای بنای اصلی بود. ایوانها و تالارها و آبشارها همه بکلی خراب شده، ولی باغ با درختهای عظیم سرو و نارنج هنوز با شکوه باقی است. چهل ستون در عهد نادر شاه تصادفاً طعمه حریق گردید و بجای آن عمارتی چرند ساختند که آن هم به ویرانی افتاد.

قصرها و باغهای دیگر عبارتند از باغ حرم و باغ تپه که دارای حمام بود و قصر صاحب‌الزمان و کاخ خلوت و باغ آن.

خیابانی سنگ فرش با نهر آب و آبشارها به «چشمه عمارت» که ششمین اقامتگاه سلطنتی در اشرف بود منتهی میگردد. سنگ فرش‌های سابق از بین رفته و فرش تخته سنگ‌ها هم شکسته و یا سرقت شده است، زیرا که میله‌های آهنی آن که با سرب و سیمان مستحکم شده بود باب دستبرد بود. اکنون تمام اطراف و جوانب آنجا سراسر بیغوله و خرابه است.

در نیم میلی اشرف شاه صفی نواده و جانشین شاه عباس برای دختر خود بر فراز تپه پردرختی قصری ساخت و صفی‌آباد نامید. مانند عمارتهای دیگر، این یکی هم از بین رفته و به فرمان شاه فعلی شکارگاهی بجای آن ساخته‌اند که آن هم در شرف ویرانی است. شهر اشرف را شاه عباس آباد و مسکون ساخت و هفت هزار نفر از مهاجران ارمنی را به آنجا کوچ داد. بعضی از بازماندگان ایشان با ایرانیان و عده‌ای هم از افراد ترك نژاد در آنجا اقامت دارند. این شهر در بیست سال اخیر زلزله‌گی نو یافته و بواسطه بندریا در واقع لنگرگاه شهید سر با روسیه داد و ستد دارد.

فرح آباد - در بیست و شش میلی شمال غربی اشرف و سه میلی دریای خزر و کرانه رودخانه تجن خرابه‌های شهر و قصر دیگری از شاه عباس به نام فرح‌آباد واقع است. پیتروولاوله نوشته است که محیط دیوارهای آن اگر بیشتر از حدود دیوار رم یا قسطنطنیه نبوده لاقلاً به همان اندازه بود. شهرداری خیابانهائی بود که بیش از یک فرسنگ طول داشته، در این قصر شاه عباس در ژانویه ۱۶۸۸ در چهل و سومین سال پادشاهی و هفتاد و یکمین سال عمر خود وفات کرد.

چهل سال بعد از آن تاریخ همین قصر را که بنا برقول شاردن شاهکار هنر و شایسته ابدیت بشمار میرفته و در آن گنجینه کلانی از ظرفها و قاب‌های بلوری و چینی و عقیق و سرجان و کهربا و پیاله‌های بلور و سرسین و اقسام بی حد و حساب دیگر بوده قزاق‌های روسی غارت و نابود کردند. همان نویسنده نجیب زاده گرانمایه ضمن ابراز تأسف میافزاید که: «هر چه بیشتر در باره عظمت و

روح انگیزی آن محل می‌اندیشم تأثراتم از سرنوشت شومی که دوچار شده است دو چندان میشود.»

فریزر در سال ۱۸۲۲ خرابه‌های قصر فرح آباد را بازدید و شرحی تعریف و اظهار کرده است که هم از لحاظ وسعت و هم شکوه و جلال خیلی پائین تر از کاخ های اشرف و معلوم بوده است که آنجا را اقامتگاهی موقتی ساخته بودند و جای تعجب است که شاه عباس دو دستگاه از آن قبیل عمارات را در مجاورت یکدیگر ساخته است. فرح آباد در حال حاضر دهکده وارفته ایست که احدی به رفتن در آنجا اعتنا ندارد.

شهرهای مازندران - بعد از قصرها اینک به شهرهای مازندران میپردازیم که تعداد آنها محدود، ولی باهویت ممتاز است و من به ترتیبی که در خط سیر جاده شاه عباس از استراباد قرار گرفته اند به وصف آنها خواهم پرداخت یعنی: ساری، بارفروش و آمل و راجع به همه آنها میتوان گفت که وقوع این شهرها در میان اشجار و جنگل و یا در جلگه‌های مرطوب و پر درخت و در سبک ساختمان که شبیه به آن است که در مورد استراباد شرح دادم و سکنه آنها که باسانی با ایرانیان مناطق مرکزی و جنوبی قابل تمیزند، همگی در نوع خود منحصر و متمایز میباشند.

ساری - در سی و پنج میلی اشرف شهر ساری حاکم نشین قدیمی مازندران واقع است که دانویل و رنل همان زدراکرته باستانی دانسته‌اند که اسکندر در آنجا پانزده روز توقف و قربانی‌ها نمود. خواه این مطلب درست باشد یا نه ساری کرسی و اقامتگاه فرمانروایان مستقلی بوده که در اواخر قرون وسطی در آنجا حکومت داشتند. این شهر در دوران جدید بوسیله آقا محمد خان هنگامی که در پی تخت و تاج جنگ و جدال میکرد و حدود قلمرو او از استراباد و مازندران تجاوز نینمود پایتخت انتخاب شد.

وی در آنجا قصری ساخت که به صورت مخروط هنوز باقی است و تصاویر جنگهای شاه اسماعیل و نادر شاه را در بر داشته است. در اوایل این قرن شایع بود که ساری بین ۳۰۰۰۰ و ۴۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت و در سال ۱۸۷۴ هم سروان ناپیر نوشت که مجموع سکنه آن ۱۶۱۰۰۰ نفر بوده، ولی حالا بیش از ۸۰۰۰ نفر ندارد، چون آمل و بارفروش مرکز کسب و تجارت شده‌اند. کوچه‌ها سنگ فرش است و شهر ظاهر دلپذیری دارد و قتیکه هانوی در سال ۱۷۴۴ در آنجا بود نوشت که: «هنوز چهار معبد گبرها در آنجا هست که آتش-پرستان با محکم‌ترین مصالح ساختمانی بر پا ساخته‌اند. این بناها گرد و قطر آنها سی پاست و تا ۱۲ پا ارتفاع دارند» و تردیدی نیست که تاجر جلال‌ت مآب یا بواسطه نادانی راهنمای خود گمراه شده بود و یا آنکه اطلاعات نادرستی در اختیار او نهاده بودند، زیرا که این چهار (در واقع سه تا بود) برج نه فقط آتشکده زردشتی‌ها نبوده، بلکه گنبد یا برج‌های مزار بوده است که در زمان چیرگی اعراب مقبره بعضی از مقدسان عمده بشمار میرفته.

در سال ۱۸۲۲ فریزر هر سه برج را هنوز بر جا دیده بود و بزرگترین آن گنبد سلم و تور و آن یک برج آجری تو خالی بود با تقریباً صد پا ارتفاع و دو رشته کمربندی کتیبه‌ها به خط کوفی و یک بام مخروطی و معتقد بودند که قبر حصن-الدوله دیلمی یکی از اعقاب آل بویه یا فرمانروایان دیلمی در قرن دهم هجری بوده است، و امامزاده دیگر منتسب به یحیی و ابراهیم فرزندان امام رضا (ع) است که بعد از مسافرت فریزر هر سه آنها در اثر زلزله بکلی و یا تا حدی خراب شده است.

بارفروش (بابل) - مرکز تجارته جدید مازندران در بیست و شش میلی مغرب ساری و نود میلی شمال شرقی تهران واقع شده است. سه قرن پیش بارفروش دهکده‌ای بیش نبود، اما موقعیت بسیار مساعد و اصلاح خطوط ارتباطی آن با پایتخت و دریا آنجا را از شهرهای عمده ساحلی بحرخرز ساخته است. اندکی پیش از یک قرن پیش (۱۷۷۱) گملین آنجا را محلی فقیر یافته بود که به هیچ وجه ارزش حاکم نشین نداشت، ولی فریزر در سال ۱۸۲۲ شرح زیر را نوشت و انتظار

داشت که دیگران هم باورکنند - تا آنجا که من آگاهم و یگانه موردی که قضاوتش کاملاً خطا بود - در طرف این مدت بقدری پیشرفت حاصل کرده که به صورت شهربزرگی درآمده است و به اندازه اصفهان در آنجا رفت و آمد می‌شود و با جمعیتی که گفته بودند... ۳ نفر است، ولی او تا... ۲ نفر پذیرفت. وی لابد درباره آنجا دوچار هیجان روحی شده بود که نوشته است: «وضع و حال شهری فقط تجارتنی که تاجری هم فرماندار آنجاست بدون طبقه خان و اعیان و سکنه‌ای تماماً از دسته بازرگانان پیشه‌ور و منسوبان ایشان و محلی برفه و آباد و بیش از هرجای دیگر ایران سعادتمند، مردم همان اندازه باوقار و مؤدب‌اند که شهرشان قابل تحسین است و بازار که یک میل طول آن است مثل خود شهر عالی است.»

دوازده سال بعد که فریزر به آنجا بازگشت مشاهده نمود که در اثر بلای طاعون آن شهر بهشت آسا لطمه فراوان دیده و جمعیتش از ۲۰۰۰۰ به ۳۰۰۰۰ نفر تقلیل یافته بوده است. از آن پس تاحدی این شهر تجدید حیات نموده هر چند که چنین به نظر می‌رسد که آن روزگار خوش و آرام که فریزر در عالم خیال تصویر کرده بود دیگر باز نخواهد گشت.

در سال ۱۸۷۴ ناپیر مقدار جمعیتش را ۵۰۰۰ نفر گزارش داد (نظری مبالغه آمیز) و کوچگی‌های آن سنگ فرش و تمیز و دکانه‌های آنرا نیک ساخته بودند و بازار سرشار از کالای فرنگی بود. این شهر در دشت همواری بین دریا و دامنه کوه قرار دارد و با آنکه در حوالی آن مزارع غنی برنج و پنبه و نیشکر است باز درختان طوری آنرا احاطه کرده‌اند که از خارج غیر سرئی است. در تابستان از سکنه خالی است چون همد به بیلاق می‌روند.

در یک جزیره کوچک در وسط دریاچه یا استخر بین شهر و رودخانه ویلای مخروبی متعلق به شاه‌هست. روسها در این شهر نماینده کنسولی دارند که بر کارهای تجارتی ایشان در دریای خزر نظارت می‌کند. از مدت‌ها پیش عده کثیری یهودی در این شهر اقامت و به کسب و کار اشتغال دارند.

در سال ۱۸۶۶ شورش بزرگی بر ضد آنها اتفاق افتاد که مونی‌زی شرحش را در کتاب خود نوشته، آن آشوب با اقدام شدید شاه سرکوب شد، ولی افکار عمومی مانع از آن شد که شاه مجازات سخت درباره محرکین آن مقرر دارد.

مشهد سر - دریا نرده میلی بار فروش بندر یا لنگرگاه مشهد سر (بابلسر) در مصب رودخانه بابل واقع است. در آنجا کشتی‌های روس متعلق به کمپانی‌های قفقاز و مرکوری در مسیر خط ساحلی خود در دریای خزر توقف می‌نمایند و تجارت کلی صادراتی بخصوص با حاجی‌طرخان دارد. ترتیبات بندری در آنجا به حد اقل است و در واقع هیچ نیست. بواسطه وضع کف رودخانه و وزش باد که قبلاً اشاره کردم مانع بزرگی پدید می‌آید که برای رفع آن یا لارویی کردن روخانه هیچ گونه اقدامی معمول نمی‌شود و کشتی‌ها ناچارند در فاصله دو تا سه میلی ساحل لنگر بیندازند و مانند انزلی مسافران را باید در هوای مساعد پیاده کرد و برای انجام دادن این منظور قایق‌های ساخت محل که کف صافی دارند بکار می‌رود.

ساحل در این حدود از تپه‌های شنی کوتاه تشکیل می‌گردد که مشرف بر کناره عمیق و یاریک از شن خاکستری است. بر ساحل دریا صدفی نیست و در هوا پرنده و نه مرغابی و نه خزه و نه ماهی فقط مارهای سبز رنگ و لاک پشت و قورباغه در آنجا دیده می‌شود.

در مشهد سر یک گمرکخانه ایرانی است و یک چراغ دریائی که بی‌روشنائی است. تنها بنای قابل ذکر دیگری که در آنجاست مزار یکی از برادران امام رضا (ع) است و چنین می‌نماید که وی منسوبان خود را در آن حول و حوش مثل برگ‌های خزان در الوبروا روی هم می‌نهاده است.

اصل - سومین شهر مازنداران و فعلاً مقر حاکم ایالت است و برعکس بار فروش، ولی مثل ساری از نقاط تاریخی است. در عهد یاقوت اولین شهر طبرستان

به شمار می رفته و دیرزمانی به مناسبت بافت پارچه های نخعی و فرش شهرت داشته و بر ساحل رودخانه هراز و در بیست و سه میلی مغرب بار فروش واقع است. و شهر با پل آجری به خارج مربوط می شود که در حدود ۸۰ تا ۱۰۰ پاتول و فقط یک یارد عرض دارد. صد و بیست سال پیش گملین جمیت آمل را فقط ۸۰۰ نفر نوشت، ولی پنجاه سال بعد فریزر که هنوز نیک با سخاوت می نمود بین ۳۰۰۰ و ۴۰۰۰ نفر نظر داد، اما در سفر دوم خود به آنجا در سال ۱۸۳۴ آمل را بیابان و مخروبه یافت، کوچه ها پراز بیشه و درخت شده بود و یک نفر هم در شهر دیده نمی شد. می گویند فعلا جمعیت شهر ۸۰۰ نفر است. در آنجا خرابه های ساختمانی بر مزار یکی از سادات است که شاه عباس ساخته بود که فریزر میربزرگ می نامد. وی از اجداد مادر پادشاه بود که در قرن چهاردهم میلادی بر مسند حکومت مازندران قرار گرفت و عنوان واقعی او قوام الدین (سرعشی) بود. در اطراف آن محل چند تا برج چهار گوش و مربع هست با بام های مخروطی که بیسواد های محلی آنها را به آتش پرستان نسبت می داده اند، ولی مقبره یکی از بزرگان صدر اسلام بوده. شهر را چنان باغ و جنگل فرا گرفته است که روی هم رفته درست مشخص نیست.

خط آهنی تا دریا - طی سه سال اخیر اقداماتی شده است که آمل را بوسیله راه آهنی با دریای خزر مربوط سازند و این دومین خط آهن موجود در ایران است و منظور هم این بوده که راه تجارته تازه به طرف پایتخت باز شده باشد. در این کار حاجی محمد حسن امین الضرب ایران اقدام کرد و قصدش این بوده است که تجارت بین تهران و بحر خزر را در انحصار خود قرار دهد از طریقی که نزدیک تر از راه آمل و بار فروش و مشهد سر باشد. بنابراین وی امتیازی از شاه تحصیل کرد که قدم اول برای هر گونه اقدام عمومی در ایران است. و مرداب محمود آباد را که بر سبب رودخانه هراز و دوازده میلی آمل است لنگرگاه جدید انتخاب کرد و در آنجا کاروانسرای عالی و چندین باب دکان ساخت (وقتی که من در ایران بودم خالی افتاده بود) و از بلژیک مهندس و ریل وارد کرد و یک رشته خط تا

آمل کشید که قرار بود بوسیله تراموای اسبی تا چندین میل دیگر جلوتر کشیده شود.

کیفیت مهندسی این راه را هنگامی که در یکی از فصول آینده راجع به خط آهن ایران بحث می کنم شرح خواهم داد، ولی به گفتن این نکته در اینجا اکتفا می نمایم که بندرگاه جدید بدترین محلی در کرانه بحر خزر است و آن در ساحلی شنی بین مرداب و دریاست و کشتی ها ناچارند از فاصله ای دور بار خود را بوسیله قایق ها پیاده کنند. این خط را خیلی بد کشیده اند و بانی آن در اندک مدتی با مهندسان بلژیکی در افتاد و از هم جدا شدند. اما در این اواخر (اکتبر ۱۸۹۰) حاجی محمد حسن طریق دیگری برای صرف انرژی خود یافته است، زیرا که شنیده ام قصد دارد یک کارخانه چوب بری در آمل نصب و کارگاه قند نیشکر ضمیمه آن کند و مهندسی روسی عهده دار این کار است.

به این وجود ایرانی خستگی ناپذیر لاقابل بایستی این قدر و اعتبار را داد که اهل تلاش و کار است و اقدامات عمومی از هر قبیل در ایران به قدری نادر است که وی سزاوار تمجید و ستایش بسیار می باشد. هر چند که در اقدامات خود راه خطا رفته باشد و یا کاربری تناسبی را دنبال کند.

راه جدید به تهران - جاده تازه ای از آمل بر فراز رشته های اصلی البرز تا تهران به فرمان شاه در سال ۸ - ۱۸۷۷ بوسیله ژنرال کاستیگرخان مهندس اتریشی که در خدمت ارتش ایران بود ساخته شد. جمع مسافت ۱۲۰ میل است و از آبادیهای بروس، شهزاده ورینه عبور نموده و پس از سیر دامنه شرقی دماوند از امازاده هاشم، آه و جاجرود می گذرد. چشم انداز این راه بسیار عالی است و از میان رشته های جنگلی و جلگه ها و سپس از فراز ارتفاعات خشک و خالی عبور می کند. راجع به این مناظر استک در سال ۱۸۸۱ شرحی نوشته که گمان می کنم شرط انصاف است که به منظور چاشنی و آرایشی بر ماتم سرائی های اتفاقی من درباره مناظر معمولی خشک و خالی ایران در اینجا نقل شود:

«خطسیر ما تا آمل دلپذیرترین مناظری بود که من در ایران دیده بودم و ویراستی که انسان با آسانی نمی توانست باور کند که اینجا سرزمین ایران است با راههای باریک از میان جلگه ها و درکنار نهرهای عریض که اطرافش پر از درختان بلوط بود و حال آنکه من در اندیشه فرسنگ ها بیابان تیره و سیاه و شن زار ها و تپه های نمک اعم از سفید و قرمز و سبز و هوای خشک و صاف و رنگهای قاطع و روشن که تاحال در ایران دیده بودم نگران می نمودم ، ولی در اینجا اقلیم و محیطی ملایم انباشته از بخار نامرئی یافتیم و تمام سرو صورت کوهها مزین یا پوشیده از نهال و گیاه که حاشیه های برهنه جبال را همی پوشانند و همه جور رنگ ها مشتمل بر سفید و رنگ آبی آسمان در بالای سرما و انواع دیگر الوان سبز در گرداگرد ما .»

بین دهکده بند بریده و رینه که یکی از باریک ترین تنگه های کوهستانی است و راه از وسط آن می گذرد بر تخته سنگ بزرگی تصویر حجاری ناصرالدین شاه سوار اسب و ناظر بر تماشاگر هست و ده وزیر او در اوئیفورم تمام هر پنج نفر در یک طرف او ایستاده اند. اندازه تصویر قد طبیعی است و از زمینه کوه سه اینچ برآمده است و شباهت آن با اصل غیر قابل انکار است. من تابلوی تمام نمای آن را در دارالفنون دولتی تهران دیدم و در حاشیه کتیبه ای دارد در مدح و ثناء اعلیحضرت و یادگاری از اتمام ساختمان آن راه است. این حجاری تقلید بی تناسب و ناهنجاری از نمونه های ساسانی است، ولی با وجود خامی اصل فکر در این مورد طرح را به صورت قابل توجهی اجرا کرده اند .

شهرهای گیلان ، رشت - از شهرهای گیلان تنها شهری که قابل ذکر است (شاید به استثنای لاهیجان که درکنار لنگرود واقع است) حاکم نشین رشت است که من در فصل دوم این کتاب مطالبی در آن باب نوشتم و اولین شهری است که بیشتر مسافران به ایران هنگام ورود دیدار و همچنین در موقع ترک کردن این سرزمین با آن تودیع می کنند. این شهر در اراضی پست و باتلاقی در فاصله نزدیک با دریا قرار دارد و همواره از لحاظ هوا محل ناسالمی بوده و از این جهت

اروپائیان از آنجا باشتاب می گذرند و مانند شهر های دیگر آن سامان چنانکه بیان کردم سابقاً در میان جنگل پنهان بود .

۱۶. سال پیش روسها در موقع اشغال آنجا اطرافش را پانزده میل تا حدود کوهستان پاک و تمیز کردند، ولی از آن پس باز مقدار زیادی درخت سبز شده است. وضع و موقع آن از لحاظ مرکز تجارت ابریشم ایران و بندر صادراتی این کشور از دوره های سابق برجستگی خاصی برای آن فراهم ساخته و ناسش را یکی از عناوین ایرانی نموده که در گوش اهالی انگلیس نیک آشناست و نام آن در سفرنامه های بسیاری از افراد انگلیس ، روسی و فرانسوی یاد شده است و از دیر زمانی پیش کنسولها و کنسولیاران در این شهر برای حفظ منافع تجارتنی کشور خود بوده اند. مجاورت روسیه و نفوذ سرشار آن دولت در بحر خزر خواه و ناخواه وضع ممتازی برای روسیه در گیلان و رشت فراهم ساخته و اتباع بخصوص روسی و ارمنی تزار در آنجا اقامت دارند و می گویند که چند تا از دهات اطراف آن نیز به عنوان رهن در تصرف آن دولت است .

با این وصف باید گفت که درخشان ترین روزگار رشت سپری شده است. در ابتدای این قرن که هنوز تجارت ابریشم در اوج ترقی بود و در بازارهای این شهر نمونه ای از هر قوم و ملتی دیده می شدند در آنجا اراسته ، یهودیان ، اروپائیا و بونپاه ها از هندوستان و حتی پوینداس ها از افغانستان رفت و آمد داشتند .

فریزر که در پایان سفر اول خود در سال ۱۸۴۲ بی سبب و دلیل در آنجا به زندان زیان بخشی افتاده و پیاده فرار کرد ، ولی دستگیر و باذلت و بی احترامی مجدداً اسیر شد جمعیتش را در آن دوره بین ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ نفر نوشت . در اثر طاعون سال ۳۱ - ۱۸۳۰ میلادی که مثل طوفان همه چیز را در این ولایت تب خیز از جلو خود جارو کرده بود تقریباً از بین رفت و در سال ۱۸۳۴ فقط شیحی از شهر دیرین بشمار می رفت ، اما تجارت ابریشم که تا بیست و پنج سال پیش در حال ترقی بود برای تجدید حیات شهر سریع تر از بلاد دیگر همسایه موقع نیکی فراهم ساخت .

در نیمه اول این قرن شهری بود آباد و مرفه و بسیاری از سیاحان انگلیسی در آنجا از مهمان نوازی بنگاه رالی برخوردار شدند. این بنگاه در آنجا دستگاه وسیعی داشت و مسکن ییلاقی تقریباً به سبک اروپائی فراهم ساخته بود. با از بین رفتن تجارت ابریشم این دستگاه نیز ورافتاد و رشت رویه انحطاط رفت، ولی بواسطه افزایش زراعت و تجارت صادراتی برنج و پنبه موجبات احیای آن فراهم آمد.

جمعیت آنجا را در حال حاضر بین ۲۵۰۰۰ و ۳۰۰۰۰ نفر گفته اند. رشت از جهت اینکه دروازه عمده شمالی است همواره محل مهمی خواهد بود بعلاوه مرکز تجارتی خود ایالت است که خالی از اهمیت نیست. سن باب نمونه باید گفت که در سال ۱۸۷۸ که آخرین سالی است که آماری راجع به آن در دسترس است صادرات ولایت گیلان به روسیه از طریق رشت برابر با ۱۹۲۰۰۰ لیره بوده و صادرات سایر نقاط ایران از همین راه فقط ۴۰۰۰ لیره کمتر از آن و تجارت داخلی بین رشت و سراسر ایران در همان مدت بالغ بر ۱۴۳۰۰۰ لیره بوده است.

اسکانات اصلاحی - هرکس که تا اینجا مطالب کتابیم را تعقیب کرده است شاید اظهار نظری هم راجع به اسکان افزایش و حتی مضاعف کردن تجارت رشت که فعلاً هم مقدار قابل توجهی است انتظار دارد، ولی باید گفت که ایرانیان حد اقل اقدامات را برای تسهیل تجارت ترانزیتی این شهر معمول داشته اند. روا اینست که بگوئیم که در هیچ کشور دیگر دنیا شهری را با این همه مزایای ورودی و خروجی که دارد تا این اندازه به حال بیچارگی و آشفستگی رها نکرده اند.

سد انزلی و مدخل مرداب وسایل محدود بارگیری در آنجا و راه باریک ورود به پیربازار و جاده به رشت همه موانع غیر قابل انکاری جهت پیشرفت آزادی مرادیت تجارتی بشمار می رود. در هر کشور دیگر آن سد و مانع را با لارویی برطرف و راه ورود کشتی ها را به مرداب باز می کردند و برای باراندازی اسکله می ساختند و راه باریک فعلی را عریض و عمیق می نمودند و حتی تا رشت کانالی حفر و بالاتر از همه باتلاق و جاده پردرخت را اصلاح و تعمیر می کردند. راه آهن

برای تأمین ارتباط با داخله از خیالاتی بود که بارها مورد توجه قرار گرفت و یک بار هم چیزی نمانده بود که به مرحله اجراء درآید. راه سازی و حتی ریل گذاری نیز تا چند میل از رشت شده بود، اما این موضوع را باید در فصل دیگری بحث کنم. عذرهای شنیدنی که ایران می تواند عنوان کند علاوه بر بی علاقهگی موروثی که نسبت به تأمین خیر و صلاح واقعی خویش دارد ترس این است که با این وسایل و تسهیلات کار تهاجم یک دولت خارجی یعنی روس آسان شود.

این نگرانی بی اساس نیست، ولی گمان نمی کنم عذری آبرومند یا سوجهی باشد. کشوری که از روی قصد و عمد به عجز و ترس خود اعتراف دارد مآلاً در همان داسی که از این راه فرا می افکند فرو خواهد افتاد. بعلاوه روسیه چنان آسان از راه های دیگر اسکان تهاجم به ایران را ندارد که اقدامات اصلاحی در این حدود که یکی از آن راههاست تاثیر عمده ای در رفتار او نخواهد داشت.

خیالات دولت روس درباره گیلان و مازندران - در هر حال به مطلبی باز-آمده ام که این فصل را با آن به پایان خواهیم رسانید و آن خیالات دولت روس نسبت به ولایات شمالی و جای احتمالی این نقشه در برنامه های سیاسی اوست. تردیدی نیست که از روزگار اشغال موقت گیلان در دوره پطر کبیر بوسیله قوای روس آن دولت همواره نگاه حسرت آمیزی بر متصرفات سابق خود در کرانه جنوبی دریای خزر داشته است و این نکته هم به هیچ وجه مکتوم نیست که هر وقت شاه در صدد کاری قرین استقلال رأی و یا مساعد به حال انگلستان برآمده است، حضرات آن واقعه گذشته را به او خاطر نشان و تکرار آن را تهدید کرده اند. وانگهی جای شک و گمان نیست که روسیه می تواند با آسانی نیروی خود را در رشت یا گز بدون برخورد با مانع نظامی پیاده کند و بالاخره شایعه این است که در طرح محرمانه معروف ژنرال کوروپاتکین که حالا حاکم کل ناحیه ماوراء بحر خزر است در سال ۱۸۸۵ که نقشه رسمی روس جهت هجوم به هندوستان شناخته شده است، دست یابی بر گیلان و مازندران و خراسان و آذربایجان از شرایط ضروری اجرای قسمتی از عملیات

نظامی آن در ایران تلقی شده بود. از این رو دلایل وافی هست که روسیه به این ایالات ایران با نظر ساده و بی علاقه نگاه نمی کند. سر یوستین . شیل که وزیر مختار بریتانیا در ایران و بنابراین از جریان امور نیک آگاه بود موضوع را منعکس و تأیید نموده است چنانکه می نویسد:

« در اینکه دولت روس از دیر باز دوچار آز تصرف گیلان بوده است امر تعجب آوری نیست و همه دلایل حاکی است که آنجا برای او منطقه متصرفی مطلوبی خواهد بود نزدیکی آن به خاک روسیه و ثروت طبیعی و اسکانات اصلاحی آن و شرایط آسانی که برای دفاع دارد که از یک سو به کوه محدود و از طرف دیگر به وسیله دریا مسدود است و بعلاوه سراسر آن ولایت راهم باتلاق و جنگل فرا گرفته است.»

خطرات اقلیمی - از طرف دیگر جای تأمل و ملاحظه است که اگر ایشان در صدد این کار برآیند آیا اقدامی قرین صرفه و یا آنقدر آسان است که در ظاهر می نماید و باید خاطر نشان ساخت که نقطه ای با این ارتفاع و ضمناً این همه بد آب و هوا در تمام دنیا نظیر ندارد. روسها بار دیگر هم بواسطه بدی هوا آنجا را رها کردند.

گیلان گورستان آن عده از اروپائیان گردیده است که تقدیرشان توقف در آنجا بوده است. در پنجمین سفر هیئت کمپانی انگلیسی مسکوی در شمال ایران در سال ۱۵۶۸ - ۱۵۷۴ در ظرف پنج هفته پنج تن از متصدیان آن وفات کردند و دونفری هم به قتل رسیدند. سر رابرت شرلی و سر دمورکن هر دو به شرحی که بیان شد در سال ۱۶۲۷ جان سپردند.

موقعی که التون و هانوای تجارت انگلستان را از طریق دریای خزر در قرن هجدهم احیا می کردند پنج نفر از پانزده تن اروپائی که در آن کار شرکت داشتند بین سالهای ۱۷۴۰ - ۱۷۴۴ در قزوین مرحوم شدند و در سال ۱۷۴۴ تمام اروپائیان مقیم رشت ناخوشی تب و نوبه وغیره داشتند. نمایندگان کنسولی روس

و انگلیس هنوز حال را به همان منوال تعریف می کنند. پس نتیجه این می شود که استعمار و یا اشغال گیلان یا مازندران برای هر دولت مهاجم بیگانه آزمایش زیان بخشی به شمار می رود و چنین اشغالگری ناچار خواهد شد که به ارتفاعات آن ولایت پناه جوید و اراضی پست و پائین را به افراد بومی که با آب و هوای آن سرزمین خو گرفته اند واگذار کند و در صورت ایجاد تهاجم چنین تقسیم محل ضروری خواهد بود که در ضمن هم کاری بی خطر نیست زیرا که بومی ها در صدد مقاومت در مقابل غاصب خارجی بر خواهند آمد و از مزایای طبیعی که در اختیار دارند برای مدافعه از جنگل و گردنه و کوه کاملاً برخوردار خواهند شد.

خطرات آن سرزمین - بدون بیم ضد و نقیض گوئی بطور تحقیق می توان گفت که از لحاظ تهاجم و یا مقاومت در برابر دشمن مسلح سرزمینی مشکل تر از آنجا در هیچ نقطه دیگر دنیا نیست. فریزر که دوبار سرتاسر آن سامان را پیموده وضع سوق الجیشی آن را به شرح ذیل خلاصه کرده است:

«مسلمان من هیچ وقت سرزمینی را از جهات نظامی مستحکم تر و غیر قابل نفوذتر از این ولایت ندیده ام و فکرش را هم نمی توانم کرد. جاده سه معنی راه ساخته و پرداخته هیچ ندارد مگر راه بزرگ شاه عباس که تقریباً چنان از بین رفته است که برای شناختن آن بلدی لازم است و اگر هم مکشوف شود برای حوایج نظامی بواسطه چاله ها و شکاف هائی که در مسیر آن هست و جنگل های غیر قابل نفوذی که از هر جانب احاطه اش کرده است و کمینگاه مناسبی برای اقدامات حیرت آور دشمن فراهم می سازد هیچ قابل استفاده نیست. سطح زمین اگر کشتزار نباشد باتلاقی یا آب بندان است که جنگل و بوته های خار اطرافش را فرا گرفته بخصوص بیسه های پرپشت تمشک که بکلی غیر قابل عبور است و این بنه خارها را اهل محل «پهلوانهای مازندرانی» می نامند و راستی هم شایسته این نام و نشان است.

مون تیت که سربازی دانا بود اظهار نظر کرد که: اگر فقط ایرانی ها باهم

متحد باشند به هیچ وجه نباید هرگونه یورش از راه دریا ایشان را نگران سازد و در حقیقت بواسطه وضع بغرنج فعلی راهها برای یک دسته کوچک که خوب آماده و نیک هدایت شده باشد و عزم و اراده‌ای در کار باشد امکان این هست که تلاش رخنه کردن از طریق بحر خزر را، خنثی کند و این اقدام همان اندازه خالی از اشکال است که جلوگیری از تصرف کردن اهرام بزرگ آسان می نماید. در بدو امر پیاده کردن افراد کاری سخت دشوار و پر دردسر و طولانی خواهد بود، دشمن مهاجم بایستی از لحظه‌ای که در آنجا پیاده می شود نفراتی برای برطرف کردن موانع خویش آماده داشته باشد. حال فرض کنیم که او پیاده شده باشد بی درنگ از جنگل و مردابهای پائین نفیرگلوله‌ها از کمینگاهها بر خواهد خاست و اگر اراضی پائین راهم تسخیر کند تازه مردابها و دره‌های تنگ و گردنه‌های نفوذناپذیر و پرتگاههای تند و تیز در پیش خواهد بود و برای هر لشکری که نشیب و فرازهای البرز را با موانع مرتب و پی در پی طی کرده باشد بیکار کردن قاطع کار آسانی نخواهد بود.

بالاخره خیال کنیم که مقاومت بومی‌ها متروک گردیده و یا درهم شکسته و لشکر مهاجم آن حدود را اشغال کرده باشد باز توقف و استقرار او در آنجا بواسطه کارشکنی روستائیان و یا ضرب شست جنگاوران بومی که با وضع محلی آشنا و در رشته نبرد و گریز ورزیده‌اند حتماً وضع و حالی مخاطره آمیز خواهد بود. این خطرات البته متوجه شخص دشمن است که با قصد صدمه و آزار پیش آمده باشد و لشکر

۱ - و این درست پیش آمده است که در سال ۱۸۰۴ در مراحل نخستین جنگ ایران و روس اتفاق افتاد همان وقتی که زیریانف فرمانده نیروی روسی قصد حمله به گیلان کرده بود تا پایتخت را مورد تهدید قرار دهد. وی نفرات خود را در انزلی پیاده کرد و چون قایق‌هایی برای حمل آنها از راه مرداب تا رشت پیدا نکرده بود ناچار شد آنها را پیاده از وسط مرداب و جنگل حرکت دهد که اهل محل از کمینگاههای مصون خود ستون روسی را با تفنگ گرفتار و آنها را چنان متلاشی و عاصی کردند که فرمان عقب‌نشینی صادر و آن اقدام روسها با رسوائی متروک گردید.

ونفراتی هم در راه دفاع از خانه و لانه خویش آماده باشد و اگر هیچ کدام از این شرطها در شمال ایران میسر نباشد که تأیید وجود آن قابل تأمل است پس دلیلی در میان نیست که روسیه روزی در صدد تصرف گیلان و مازندران بر نیاید. حتی قلعه خیبر هم اگر پادگانش بی سلاح و دروازه هایش باز باشد قابل دفاع نخواهد بود.

درصدد تأمین آن بوده است و تمهید بعضی از ترتیبات رسمی در بارهٔ املاک اوقاف از نفوذ دیرین ملاها بسیار کاسته شده است و به استثنای چند جا که هنوز موجبات تعصب باقی است و یا ممکن است به آسانی برانگیخته شود، مثل مشهد و اصفهان غیر از اغراض ایشان که همواره طرفدار جانب ارتجاع بوده اند مانع عمدهٔ دیگری در مقابل حقوق خداداد فرمانروا وجود ندارد. براسی شاه فعلی در حال حاضر نمونهٔ ممتاز زمامداری مختار مطلق و در عین حال واجد سیاستی قرین اعتدال بشمار می‌رود، زیرا که در محدوده‌ای که اشاره نموده‌ام وی عاری از مسئولیت و فاعل مایشاء است و حق بی حد و حصری نسبت به جان و مال هر یک از اتباع خویش دارد. فرزندانش استقلال جداگانه ندارند و دور از امکان نیست که در چشم بهم زدن به خاک پستی و یا فقر و تنگدستی فروافتند. وزیران بنا بر میل ملوکانه برقرار و یا خوار می‌شوند. فرمانروا یگانه وجود مالک الرقاب است و تمام افراد رسمی اختیاراتی از جانب او دارند و هیچ مرجع رسمی نیست که قادر باشد حقوق و مزایای وی را محدود سازد و یا آن را تغییر دهد. بنا بر این چه اهمیت عظیمی به شخصیت آن وجودی وابسته است که این همه حق و اختیار در ید اقتدار اوست.

خاندان قاجار - به طوری که قبلاً ذکر کرده‌ام ناصرالدین شاه ایرانی خالص نیست، بلکه از نسب ترک و چهارمین پادشاه خاندان قاجار است که جمعاً در حدود یک صدسال سلطنت ایران با ایشان بوده است. قاجاریه که تاریخ خانوادگی آنها را چند تن از تذکره نویسان ایرانی نوشته‌اند و بعضی از آن کتابها به زبان انگلیسی هم ترجمه شده است^۱ نسب خود را به یافت بن نوح می‌رسانند و اگر در اعتبار چنین نسب درخشانی هم تردید نمائیم باز جای شبهه نیست که نام طایفهٔ قاجار از هفتصد سال پیش در تاریخ یاد شده است.

یکی از سران این نژاد بود که به نیابت از جانب اعقاب چنگیزخان مغول بر سرزمینی از ری تا جیحون حکومت می نمود. بعداً قاجاریه از شعار و هدف

۱ - «خاندان قاجار» ترجمه از یک نسخهٔ خطی فارسی بوسیلهٔ سرهار فردجوتزبریزجر

فصل سیزدهم

پادشاه - خاندان شاهی - وزیران

آنجائی که سخن پادشاه هست قدرت است، و کیست که به او بگوید چه می‌کنی؟ از کتاب جامعه (۱) فصل ۶

عامل فردیت در حکومت ایران - اکنون بررسی آن عوامل سیاسی را که در حال حاضر حاکم بر اوضاع ایران است آغاز می‌کنم. در سرزمینی که از حیث ترقیات قانونی بسیار عقب مانده است و از لحاظ سازمان و مبانی اساسی فاقد همه چیز و در سنت‌های کهن شرقی سخت پا برجاست، عامل فردیت بطوری که دور از انتظار هم نیست قدر و اهمیت کلی دارد. حکومت ایران کم و بیش اعمال قدرت خودسرانه از ناحیهٔ عناصری است که بنا بر سلسلهٔ مراتب شامل شهریار تا کدخدای دهی حقیر می‌شود. پس یگانه اصل مانع که در مقابل رفتار طبقات رسمی پائین تر قرار گرفته است ترس از مقام بالاتر از خود ایشان است که گاهی امکان تعدیل آن هست. مقامات بالاتر هم از شخص پادشاه بیمناکند که احراز خشنودی خاطر وی هیچ گاه دور از امکان نبوده است و خود پادشاه نیز دوچار بیم و نگرانی است، اما نه از ناحیهٔ اتباع خویش، بلکه از انتقادات خصومت آسز جراید اروپائی.

در ابتدای سلطنت شهریار فعلی (ناصرالدین شاه) طبقهٔ روحانی رکن نافذمانعی بشمار می‌رفتند، تا این که در اثر ابراز نفوذ تدریجی مقامات اداری که شاه کنونی پیوسته

صفویه طرفداری نمودند و در استقرار سلطنت آنها همراهی کردند و به پاداش این خدمتگزاری جزو هفت قبیله قزلباش (کلاه سرخ) در آمدند. بنابر روایتی مادر شاه اسماعیل از تبار قاجار بود^۱ و می دانیم که در زمان جانشینی او شاه طهماسب، قندهار حاکمی قاجار داشت و یک سفیر قاجار به دربار باب عالی مأمور شد که نشان می دهد از همان اوان کار، طایفه قاجار چه مقام شامخی احراز کرده بودند. در دوره سلطنت شاه عباس قدرت آنها به حدی بالا گرفت که این پادشاه صلاح آن دید که طایفه ایشان را به سه تیره تقسیم کند و آنها را در مرو و خراسان برای مقابله با تاتارها و در گرجستان برای جنگ با لژیها و در گرگان و استراباد به منظور نبرد با ترکمنها مستقر سازد و این محل آخرین مرکز عمده این طایفه شد که رئیس آن فتحعلی خان را (این داستان ۱۳ سال پیش است) که شاه طهماسب دوم با نادر قلی خان فرمانده لشکریان خود برگزید ، ولی این سرباز بلند پرواز و خوش اقبال او را زود از میان برداشت^۲ و بدین سبب حس کینه توزی خونین در میان آن طایفه باقی گذاشت و آن قدر هم این کینه جوئی باقی بود تا همه بازماندگان نادر بوسیله مرگ یا زجر و ذلت از بین رفتند و فرمانروائی قاجار با اقتدار کامل بر تخت سلطنت ایران استوار گردید .

آقا محمدخان نواده فتحعلی خان که خود از افزودن بر نسل و تبار خویش عاجز بود چون در اوان جوانی به امر عادل شاه برادر زاده و جانشین کریم خان عقیم شده بود برادر زاده او فتحعلی شاه و جانشین های وی بعداً به قدری در توالد و تناسل فرزندان پسر، ممتاز جلوه گر شدند که پابندگی آن خاندان تأمین گردیده است و شاید در تمام دنیا خانواده های فرمانروا نباشد که طی صدسال تعداد ایشان مانند نسل سلطنتی قاجار این همه زیاد شده باشد. در واقع قاجاریه به پنج علامت و نشان که در میان شاهزادگان این سلسله بوده است از دیگران ممتاز بوده اند و آن:

۱ - آقای واتسن در تاریخ ایران خود می نویسد : من همیشه می پنداشتم که مادر شاه اسمعیل مارتا دختر اوزن حسن رئیس طایفه آق قویونلو و زن مسیحی او دسپینا دختر کالیو یوحنا امپراتور تراپوزان بوده است .

۲ - او را در مزار خواجه ربیع بیرون مشهد دفن کردند . رجوع شود به فصل هفتم .

نبوغی در مهر و علاقه پدری و هوش و اداریک نسبتاً عالی و سیمای دلپذیر و علاقه به شکار و مال دوستی بی حد و قیاس . در اینکه شاه فعلی تا چه اندازه مصداق تمام عیاری از افراد طایفه قاجار است طی صحایف این کتاب عیان خواهد گردید .

ناصرالدین شاه و قیافه او - از موقع دو مسافرت او به انگلستان در سالهای ۱۸۷۳ و ۱۸۸۹ شخصیت و بسیاری از احوالات اختصاصی شاه را مردم انگلیس نیک می شناسند. ناصرالدین شاه فرزند ارشد محمد شاه در ۱۷ ژوئیه ۱۸۳۱ به دنیا آمد. بنابراین وی اکنون درست شصت ساله است. وقتی که پدرش در سال ۱۸۳۴ جانشین فتحعلی شاه شد (عباس میرزا پدر محمد شاه که چندین سال ولیعهد بود سال قبل از آن وفات یافته بود) ناصرالدین ولیعهد و بنا بر رسم درباری ایران در دوازده سالگی والی آذربایجان و در تبریز مقیم شد. در این ایالت و در قریه دزان نزدیک ارومیه بود که در سال ۱۸۳۵ سرهنگ استوارت که همراه سراج . ایس باسنت منشی مخصوص در مأموریتش به تهران آمده بود او را دیده و چنین وصف کرده بود:

« ولیعهد شبیه عموی خود می نمود و در کنار پنجره ای نیمه باز نشسته بود ، من هرگز چنین کودک زیبایی ندیده بودم ، چهره ای غم انگیز داشت و جوانک محجوب به نظر می رسید . پیشخدمت هایی که زانو بر زمین می زدند شربت و شیرینی و چای نزد ما آوردند . بعد از صرف چای نظافت ولیعهد با نهایت دقت بر گذار شد . وی دستمالی به چانه کوچک خود کشید که ان شاء الله روزی ریش مبارک از همانجا خواهد روئید . وی در سال ۱۸۳۶ باز نوشته است :

« شاهزاده کوچولو از موقعی که ما او را دیده بودیم خوب رشد کرده است . وی سیمای زیبا و حزن انگیز دارد و به احتمال قوی سخت غمناک بوده ، در واقع پدرش در باره ولیعهد مسامحه بسیار نموده است چون مادر شاهزاده از نظر شاه افتاده بود . او در وضع و حال دشواری می زیست و ناچار بود غالباً برای پرداخت مخارج روزانه پول قرض کند . »

محمد شاه فرزند جوان تر خود عباس میرزا را که لقبش نایب‌السلطنه بود بیشتر دوست می‌داشت. او همینکه برادر ارشد بر تخت نشست از ایران رفت و در سالهای اخیر بعد از تبعید طولانی از بغداد بازگشت.

تا اینجا مطالبی راجع به خود شاه ذکر شده است. آقای بینینگ قیافه او را در سن و سال جوانی وقتی که به حد بلوغ رسید و حالت مردانه یافته بود چنین تعریف کرد که به هیچ وجه مؤید نویدهای روزگار کودکی اش نبوده است: «اکنون (۱۸۵۰) شاه در بیست و دو سالگی است، اما پیر تر بنماید، صورتی رنگ پریده دارد و قیافه اش هر چند که زنده نیست، ولی نمیتوان گفت دلپذیر است. سبیل دارد که پیش در آمد ریش گذاری است.»

در اواسط دوران زندگانی چهره شاه بقدری در سراسر اروپا آشناست که احتیاجی به توصیف آن نیست و از روی عکسی که ضمیمه این متن چاپ شده است آسان می‌توان قضاوت نمود. قاجاریه نسل و تبار خوش قیافه‌ای بوده‌اند و اگر ناصرالدین شاه به اندازه جد بزرگ خود فتحعلی شاه و یا حتی به اندازه پدر بزرگش عباس میرزا خوش سیما نباشد و آن هر دو به مناسبت ریش دراز خوش منظر خویش مشهور بودند چهره و شمایل او در هر حال شاهوار و خوش آیند است. شاه و پسرانش بعد از او رسم ریش گذاری را که سلیقه اجداد ایشان بود کنار گذاشته‌اند و صورت تراشیده که در تصاویر اکثر پادشاهان صفوی دیده‌ایم اختیار کرده‌اند. با آنکه شاه شصت ساله است قامتی کشیده و رشید و ستر دارد و اکثر خصایص یک بدن و پیکر متوسط را داراست و با گام آهسته راه می‌رود و در حین حرکت روش خود نمائی خاصی یعنی تکان دادن تهیگه دارد که از جهتی آنرا علامت بزرگی می‌پندارند.

چشمان سیاه و موی مشکی و صورت باز از اختصاصات اکثر افراد قاجاریه خواه در میان مردان و یا زنان بوده است و شاه از این جهت مستثنی نیست. ولی شاید با کمک رنگ است که موی سر و سبیل او تر و تازه است و هنوز اثر



ناصرالدین شاه

رنگ خاکستری از آن دیده نمی شود . برادر جوان تر او رکن الدوله که در مشهد ملاقات کرده بودم به همین نحو زلف سیاه ، ولی ریش زبری بر چانه غبغبی داشت . سلاست و عادات - در بازگشت از سفر اروپا در پاییز ۱۸۸۹ چیزی نمانده - بود که شاه در تبریز وفات کند . یک بار پزشکان از شفا یافتن او قطع امید کرده بودند ، ولی فعلاً روی هم رفته تندرستی او کامل است و در زندگی عاداتی ساده دارد و شاید هم نتیجه میراث است که افراد قاجار از نیروی سردانه و گاهی تقریباً از توان و طاقت سرشار برخوردارند که در نزد ایرانیان آرام و ظریف معمولاً دیده نمی شود .

از طرف دیگر خون تورانی او به صورت علاقه شدید نسبت به شکار و زندگی در چادر و صحرا نمودار است و بهیچ وجه نفوذ تمدن غربی در این زمینه تأثیری ننموده است .

شاه غالباً از پایتخت دور و در کوهستانات که بزکوهی و آهو و چهارپایان شکاری دیگر به حد وفور دارد سرگرم گشت و شکار است . اراضی پهناوری از مملکت به شکارگاه سلطنتی اختصاص یافته است و در جلگه ها بزکوهی را با تازی شکار می کنند و یا عقاب را در تعقیب مرغ ماهیخوار دراج و بلدرجین و کبک پرواز می دهند .

بسیاری از پادشاهان ایران شکارچی ماهری بوده اند و یکی از خسروان ساسانی بهرام پنجم به همین مناسبت با لقب گور شهور شده است چون که به تعقیب و شکار این حیوان عشق فراوان داشت و در همین کار نیز جان خود را از کف داده است . آخرین پادشاهان صفوی عمر خود را صرف سه کار می کرده اند: حرسرا ، شکار و می گساری . فتحعلی شاه و پسرش عباس میرزا هر دو سوارکار و تیرانداز ماهری بودند، از این لحاظ ناصرالدین شاه وارث شایسته آنهاست و ممکن است او را در اطراف تهران سواره عازم شکارگاهی که در کوهستان است مشاهده کرد و انبوه همراهان با خیمه و بساط و نفرات برگزیده ای هم از حرسرای مفصل او در التزام رکاباند .

در آداب زندگی و در خطاب به افراد شاه چنین وانمود می کند که وجودی با بهت و با هیبت است . خواه در موارد عام و یادر برخورد خصوصی منش و رفتارش نیک ملوکانه است و می گویند که ذاتاً کمرر و محجوب است که شاید بدین سبب باشد که بعض حرکات ناگهانی و قرین بی قراری دارد که در مواردی هم انگیزه اظهاراتی تند و کوتاه می شود .

در افتخار مصاحبه ای که به این جانب داده بود پی در پی عینکی را که بر چشم داشت در جلو کلاه پوستی خود حرکت می داد و جمله های کوتاه و بریده اش بیشتر به بازجویی دادگاهی می نمود تا گفت و شنود معمولی . وی نسبت به اروپائیان بسیار خوش بین و دلجو است و کمتر خارجی از پایتخت شاه عبور می کند بدون آنکه افتخار شرفیابی حاصل کرده باشد .

پادشاه در اوان زندگانی خیلی طالب تظاهر و شکوه می نمود و گویا با مرور زمان رفته رفته سلیقه او ساده تر شده است . وی که وارث دستگاه پادشاهانی است که دیر زمانی یکی از باشکوه ترین دربار را در مشرق زمین داشته اند و جانشین سلاطینی است که آداب شاهانه ایشان تا پانزده سال پیش سراسر دال بر شکوه و جلال بود صاحب جواهرات بی حسابی است، اینک در طرز لباس چنان راه سادگی بی پیماید که درست بر خلاف سبک و رسم پیشینیان اوست . شمشیر مرصع و تاج درخشان که در سفر اول شاه به انگلستان در سال ۱۸۷۳ انظار را خیره کرده بود در سفر ۱۸۸۹ پاک ناپدید شد .

در تهران من او را پیاده در خیابان در لباس قبطان دوزی یا سرداری مخصوص دربار ایران عصا در دست دیدم . در موارد دیگر یا بر اسب سوار است و یا مطابق معمول از میان خیابان های شهر در کالسکه نشسته است که به مرکب شهردار ما بی شباهت نیست و آن با شش یا هفت اسب سفید که دم حنائی دارند رانده می شود و از پس و پیش گارد شاهی یا غلام ها که روی هم رفته ۲۰۰۰ نفرند یا دو دسته ۱۰۰۰ نفری که با لباس های ملیله دوزی زرین ، با تفتگی که

در کیسه های ماهوت سرخ برشانه می اندازند شناخته می شوند. عده ای نیز از شاطرها که شرحش را بیان کردم از جلوراه باز می کنند در حالی که فراش ها که آرایش چندانی ندارند با شلاق های دراز که در دست ایشان است از پیش آمدن مردم جلوگیری می کنند. شاه به هیچ وجه اجازه نمی دهد که فراش ها غیرت نمائی خاص بکنند و هر کس که قصد تقدیم عریضه داشته باشد آسان به پیشگاه ملوکانه راه دارد.

سراتب فضل و دانش او - وقتی که ناصرالدین میرزا ولیعهد بود در تبریز از آداب تربیت عادی شاهزادگان ایرانی بهره مند شد. به عبارت دیگر به او خواندن و نوشتن و نماز و دعا کردن و اسب سواری و تیراندازی تعلیم داده بودند. حکومت آذربایجان هر چند اسماً با ولیعهد است بر حسب معمول بر عهده یکی از پیشکاران سالخورده و باتدبیر واگذار می شود. در نتیجه ولیعهد بیشتر در حرم خانه و یا به شکار سرگرم می باشد از این رو تعجب آور نیست که این شاهزاده در شانزده سالگی پدر شده است و بزرگ ترین شهرتی که وی در تبریز داشته مهارتش در شکار بوده است.

وی که در هفده سالگی به پادشاهی رسید و از آن پس هم دوچار تملق و چاپلوسی انگل ها و کسانی شد که پیرامون یک شهریار مشرق زمین را فرا می گیرند باز حیرت آور است که تا این درجه آراسته بارآمده است. این پیشرفت نیکو را او به استعدادهایی که خیلی بیش از حد معمول است و به استحکام خصایل خویش مدیون می باشد.

وقتی که بر تخت پادشاهی جلوس کرد فقط به زبان ترکی رایج در آذربایجان حرف می زد، ولی بزودی خواندن و نوشتن فارسی را نیک آموخت و به تدریج هم با زبان فرانسه و عربی آشنائی یافت، وی شعرای ایران را خوب می شناسد و کتابهای شرقی در باب تاریخ و فلسفه و هنر را خوانده است و به هیچ عنوان نمی توان گفت که شاه از کارهای هنری بی بهره است. در نقاشی مهارتی دارد

و معروف است که اشعار قابل توجهی می سراید^۱ و بنا بر رسم سیالغ آمیز ایرانی وی قادر است که هزار دستان سخن را در گلستان حرم به نوا درآورد.

درباریان به او همان طوری که به جد بزرگوارش عرض می کردند اطمینان می دهند که تراوش طبع شاه از اشعار حافظ شیراز عالی تر است.^۲ اما وی سردی عاقل تر از آن است که خیال کند ادبیت او به هر پایه ای که برسد در قلمرو خداوندان سخن خواهد بود.

حدود اطلاعات شاه وسیع و او کاملاً در جریان وقایع زبان است. در باره مسائل جاری سرشار از علاقه و کنجکاوی است و تشنه اخبار است که با استفاده دقیق از کسانی که برخورد می کند بدست می آورد. شرح خاطرات مسافرتش - اگر بتوان آن را واقعاً از قلم خود او دانست - که انتشار یافته متضمن نکته های بدیع و چاشنی فطانت بومی است^۳ منشی خاص مطالب جراید فرانسه را برای او ترجمه می کند. وی به روزنامه تایمز با نظر احترام می نگرد و در مسائل اروپائی نیک وارد است و از انتقادات جراید اروپا در باره خود نیز بی اطلاع نیست. آزادی کلام که وی در جامعه اروپائی مشاهده می کند و گاهی نیز خود او هدف آن واقع شده است با افکار او که معتقد است روزنامه نویسان باید فقط مطابق اجازه

۱ - می گویند میرزا عبدالوهاب شاعر درباری که محرم تخلص او بود در ایام عاشورا در پیشگاه همایونی قصیده ای خواند با این مطلع: دیوانه بود محرم در ماه محرم، که شاه بی درنگ فرمود: در ماه صفر هم ده ماه دیگر هم. مترجم

۲ - بنابه قولی مؤثق در موردی فتحعلی شاه از زبان ملک الشعرا خود انتقادی واقعی شنید. می گویند شاه از او پرسیده بود راجع به شعر من چه نظری داری وی صادقانه جواب داد قربان چندان تعریفی ندارد. پادشاه که برآشفته بود فرمود آن الاغ را به آخور ببرند و دستور اجرا شد. چندی بعد باز شاه ملک الشعرا را احضار کرد و اشعاری چند از تراوش طبع خود برای او خواند، شاعر بی عرض کلمه ای به راه افتاد سلطان بانگ زد به کجا می روی، ملک بی باک پاسخ داد قربان به آخور. و باید از بزرگی آن شاه دانست که شاعر را آزاد کرد و امر داد دهانش را پر از نقل و شیرینی کنند.

۳ - علاوه بر یادداشت های مسافرت او در اروپا که به زبان های انگلیسی و فرانسه ترجمه شده است پادشاه به زبان فارسی با تصاویر شرح مسافرت خود را به مشهد و داستان زیارتش را به کربلا هم نوشته و بدون تردید این مطالب تراوش قلم ملوکانه است. وقتی که اعلیحضرت در انگلستان بود عادت داشت که پیش از خواب شبانه مطالب هر روز را به رئیس تشریفات دیکته کند.

و دستور رفتار نمایند سازگاز نیست. کیفیت این کارهنگاسی که درباره روزنامه‌های تهران بحث خواهیم کرد نیک آشکار خواهد شد.

ذوق و هوس - در اینکه شاه فاقد ذوق هنری نیست از علاقه او نسبت به موسیقی آشکار می‌شود. در موزه سلطنتی مجموعه کلانی از دستگاههای موسیقی هست. وی آهنگ‌های نظامی را بخصوص دوست میدارد و برای ارضای این علاقه خویش موزیکانچی‌هایی از فرانسه و اتریش به خدمت آورده است. در مورد دیگری که او و پیشینیانش تا کنون علی‌رغم اغراض داخلی نسبت به همکاری خارجی علاقه ابراز داشته‌اند استفاده از دانش پزشکی است.

عباس میرزا اولین کسی بود که در این کار سرسشق شد و دکتر کورمیک تبعه انگلیس را به عنوان طبیب دستگاه خود استخدام کرد. محمد شاه نیز از او پیروی نمود و دکتر لابات فرانسوی را در خدمت داشت که یک بار جان شاه را نجات داد و بعد نیز دکتر کلوکه را استخدام کرد. دکتر دیکسن پزشک سفارت انگلیس در دوره شاه فعلی شهرت فراوانی یافته، ولی پزشک اختصاصی شاه طی چند سال اخیر دکتر دیگر فرانسوی طلوزان است که اکثر مسافران تهران با نام وشخصیت او آشنائی دارند.

از جمله خصایص اخلاقی فرعی، ولی شایان توجهی که شاه دارد و در اینجا بحث می‌شود سه چیز است که در این فصل بخصوص سزاوار یادآوری است: یکی علاقه کود کانه شاه نسبت به اشیاء تازه و بدیع، دیگر عشق علاج ناپذیرش به لطیفه وشوخی و دیگر حیوان دوستی، است که راجع به همه این موارد حکایت‌هایی در مجالس پایتخت تعریف می‌کنند. چنانکه وی در سفرهای خود به اروپا مقدار کثیری اشیائی که در ذهن شرقی حیرت انگیز و تماشائی می‌نموده فراهم کرده است، ولی همه آنها حالا در انبارهای مختلف قصر کنار افتاده و یا در گوشه‌ای مانده و فراموش شده است و به همین نحو نیز در زمینه‌های وسیع امور اجتماعی و اداری وی پیوسته نقشه‌هایی را در نظر دارد و تصمیماتی اتخاذ و در اجرای

آنها پافشاری می‌نماید، ولی همینکه هوس او ارضا شد موضوع مورد بی‌اعتنائی واقع و یا بکلی منتفی می‌شود.

یک هفته مسئله گاز مطرح است هفته دیگر چراغ برق، گاهی دارالفنون و زمانی بیمارستان نظامی یک روز اوئیفورم روسی مورد علاقه است، روز دیگر موضوع ناوچنگی آلمانی در خلیج فارس مطرح می‌شود. در سال جاری فرمان تازه‌ای راجع به قشون صادر می‌شود و سال آینده هم وعده تدوین مجموعه جدید قوانین و از تمام این نقشه‌های درخشان نتیجه‌ای بدست نمی‌آید و اطلاق‌های چوبی قصر به همان اندازه محتوی اشیاء شکسته و خورده ریزهای صنعتی است که قفسه‌های ادارات دولتی نیز حاوی طرح‌های عاطل و متروک مربوط به اصلاحات و آرزوهای از دست رفته است.

شوخی طبعی او - میل حیرت انگیزتر و به عبارت دیگر بیجانانه، علاقه شدید و معروف شهریار به لطیفه وشوخی‌های عادی است. طبع شوخ او را به آسانی می‌توان برانگیخت و احتیاجی هم به رعایت آداب نزاکت نیست و گفته‌اند که وی در موردی نیک تحریک شد وقتی که پرسیده بود به چه سبب چراغی که جلو یکی از قصرها را روشن می‌کرد برداشته‌اند؟

جواب شنید که: «سلطان در شب بیناتراست»، ولی از این هم بیشتر وقتی خشنود می‌شود که بتواند با نیرنگ وزیران و درباریان را هدف شوخی سازد. وقتی مقدار زیادی دوچرخه و کفش یخ بازی به دربار آورده بودند وی اعیان و رجال بیچاره را وادار کرد که در محوطه قصر بر این ابزار نوظهور سوار شوند و خود از آن بابت حظ وافراصل می‌کرد. از این هم خنده دارتر داستان قایق لاستیکی است که یک افسر انگلیسی به شاه تقدیم کرده بود و او عده‌ای از درباریان و اعیان را با آن در استخر قصر به گردش فرستاد و محرمانه دستور داده بود که شیر قایق را در میان آب بازکنند. قایق در آب فرو رفت و رجال با جامه‌های فاخر به دست و پا زدن افتادند.

افراد بانام و نشان درباری نیز هیچ وقت از این بابت در امان نمی‌باشند، زیرا گاهی که شاه به خارج شهر می‌رود به آنها فرمان می‌دهد که با دست ظریف خود در مراسم آس پزان شرکت نمایند.

علاقه به حیوانات - از تمام این تمایلات، علاقه شدید شاه نسبت به حیوانات است و گاهی حدت آن به اندازه ایست که داستان کالیگولا و اسب او را به خاطر می‌آورد. شاه به گربه بیش از دیگر حیوانات علاقه مند است و برای یکی از این حیوانات (ببری خان) اسب باربر مخصوص هست و قسمی با دوشک برای حمل و نقل این حیوان ساخته اند.

روزی گربه شاه بر دامن لباس یکی از درباریان به خواب رفته بود و او با کمال حسن تدبیر به جای ناراحت کردن حیوان محبوب سلطان دامن خود را برید. برای دوران پیری گربه دیگر مستمری سالانه به مبلغ ... و لیره مقرر فرموده است. می‌گویند یکی از زنان در واقع به این ترتیب در دل سلطان راه یافته که در پرستاری از گربه محبوب شاه به درجه اعلی کوشیده بود. اما مضحک‌ترین همه این داستانها مشعر بر سلیقه بی‌ریا، ولی غیر عادی حکایت آن شیر ماده ایست که درباغ وحش دوشان تپه بچه زائید و شاه برای خاطر مادر آنها بقدری دوچار اضطراب می‌نمود که چون خود در تهران پایند کار تعزیه داری بود مقرر فرمود خطه تلگراف مستقیمی سوقتاً از پایتخت تا جلو قفس شیر بکشند و آخرین خبر سلامت حیوان را به استحضار برسانند و سرانجام نیز یک منشی بی‌پروا را که تلگراف کرده بود: «حال حیوانات بد نیست» به این دلیل اخراج کرد که شیر حیوان نیست، بلکه آن کسی در واقع حیوان است که شیر را با چنین نامی خطاب کند.

از همین قبیل علاقه، بلکه به درجاتی بیشتر تعلق خاطری است که او در سال‌های اخیر برای کودک صغیر به نام عزیزالسلطان (ملیچک) پیدا کرده است که همان طفلی است که با خود به انگلستان آورده بود و در تهران هم به ندرت دوری

او را تحمل می‌نماید. این طفل که غلامعلی خان نام دارد برادر زاده امین اقدس یکی از زنان محبوب شاه است. این بانو کنیزی کرد و برادر او یعنی پدر کودک مردی کشاورز بود. چنانکه قیافه و رفتار او وقتی که به انگلستان آمده بود به حد کافی گواهی می‌داد، به نظر نمی‌رسد چنانکه در اروپا شایع شده است علاقه شاه نسبت به این کودک ناشی از هوس پرستی باشد که از صفات سلطان و نمود کرده‌اند.

این طفل که یازده یا دوازده ساله است درجه فیله مارشالی دارد و عکس بزرگ شاه در حلقه الماس برگردن اوست. وقتی که در تهران بودم او را سواره در وضع و حال با وقار و جلال دیدم که فقط تالی حضرت سلطان می‌نمود و شاه او را به عنوان احترام خاص از جانب خویش به دیدار وزیر مختار انگلیس فرستاد و اگر روزی این کودک ناخوش باشد اوقات شاه نیز خوش نیست و دل و دماغ کشور داری ندارد^۱.

شاه در مقام فرمانروائی - این حکایت‌های متعدد در باره حال و احوال ویژه شاه که شرح داده ام نه چندان بدان سبب است که دال بر علاقه‌ای از ناحیه عامه نسبت به اعمال و سلیقه‌های فرمانرواست، بلکه از آن جهت بیان شده است که این عشق و علاقه‌ها خمیره و نهاد اخلاقی فردی است که اختلاط و ترکیب آن حتی با هزاران تدبیر در هیچ محیط دیگر غیر از جهان فرمانروائی آسیائی امکان پذیر نیست. پس اینک به غور و بررسی در احوال ناصرالدین شاه از لحاظ شأن و کار عمده او که مقام پادشاهی و سیاستمداری است می‌پردازم.

باید در خاطر داشت که او از لحاظ هوشمندان واجد صفات ممتاز بسیاری است و اشتهاى وافر برای هر قسم و همه قسم امور دولتی ابراز می‌دارد. سحر خیز است و پیش از ظهرها را به باربایی وزیران و امور مملکتی اختصاص می‌دهد. جزئیات هرکاری به عرض وی می‌رسد و هرکاری نیز منوط به اراده اوست. وزیرانش - هرگونه ابتکاری را انکار دارند و در مقابل اندک مسئولیت اداری بر خود همی -

۱ - عزیزالسلطان در اطاق جنوبی مقبره خانوادگی مستوفی المالک (پدر و پسر) در باغ ونک (محل فعلی مدرسه عالی دختران) مدفون شده است. مترجم

لرزند. شاه که وجودی مالک الرقاب و ساعی و نسبتاً عادل است خویشتن را یگانه ضامن سر نوشت ایران نموده است.

همه سیاست ها تراوش فکر اوست. وی بر کار کلیه دستگاهها با نهایت کنجکاوی نظارت دارد و این حس کنجکاوی او نیز باید پیوسته اقلع شود. توجه او نسبت به هر کار سیاست خارجی بی انقطاع و غیر قابل انصراف است و از بهترین زمامداران است که ایران امکان پرورش آن را داشته است. وطن پرستی و یا علاقه بی غل و غش شاه را در بهبود حال مردم احدی انکار ندارد، ولی بدبختانه وی گرفتار رقابت سیاسی روس و انگلیس است.

راجع به این موضوع در فصل جداگانه‌ای بحث خواهم کرد. از طرف دیگر هم دوچار دسیسه‌ها و تحریکات فراوانی است که محیط درباری و پیرامون پادشاه را فرا گرفته است. با تمایلی که طبیعی بشر است بخصوص در مورد کسی که نیمی از عمر خود را هم گذرانده است وی خواستار این است که اوضاع و احوال در زمان او نیک مستقر و استوار گردد و در عین حال نیز در مقابل افکار سردرگم و اغراض مردمی از مشرق زمین احساس عجز و ناتوانی می کند.

محیط چاپلوسی - شاید ابراز همدردی (سمپاتی) خاصی نسبت به آن فرمانروائی رواست که مقتضیات وضع و مقاسش کم و بیش مانع از آن است که از رأی مشاوران آزموده و آزاده‌ای که حتی واجد هر تخت و تاجی هم از آن بی نیاز نیست برخوردار شود. منزلت آسمانی مقام سلطنت در ایران تا آن درجه حایل است که شاه هیچ وقت در یک شام رسمی حضور نمی یابد و یا با اتباع خود بر سفره واحدی صرف طعام نمی کند، مگر در یک مورد ملی و عام که فقط با رجال طراز اول خانواده خویش در جشن نوروز شرکت می نماید، اما رفتار و طرز بیان حتی معتمدترین وزیران که در پیشگاه شاه معمول می دارند ابراز اطاعتی بنده وار و ستایش تملق آمیز است.

رسم عمومی خطاب که حتی صاحبان عالی ترین مقامات به کار می برند، « تصدق قبله عالم گردم » است. در پیرامون شهریار احدی نیست که حقیقت را

بازگوید و یا اندرزی بی غرضانه‌ای عرض کند. وزیران امور خارجه شاید تنها متبعی بشمار آیند که شاه شرح وقایع را چنانکه هست از زبان ایشان می شنود و یا به دلالت بی پیرایه شاید سببی بر غرض ایشان اعتنا می نماید.

با وجود کمال حسن نیت در اجرای طرح های بزرگ و اقدامات جهت بهبود حال مملکت باز او در انجام کارهای عمده که وقتی مورد تصویبش قرار گرفته بوده و سپس به دست مأموران نابکار و خود خواه افتاده است هیچ گونه نظارتی ندارد. نیمی از وجوهی که شاه مصرفش را تصویب فرموده به خرج مقرر نمی رسد، بلکه در کیسه های متعددی که متصدیان باهوش تند و چالاک در بین راه پیش می آورند به هدر می رود و نیمی از نقشه های مصوب شاه هیچ گاه به مرحله عمل نزدیک نمی شود و وزیر یا مدیری که عهده دار آن است به اتکالی فراموشی هوس آمیز فرمانروا در انجام امر، راه قصور و اهمال اختیار می کند.

سنگدل است یا رحیم - باری با تصدیق وجود مشکلاتی که پیرامون ناصرالدین شاه را فرا گرفته است باید در باره اخلاق و صفات و همچنین دوران پادشاهی او بادیده انصاف نگریست. وی بدون تردید بهترین فرمانروائی است که بعد از کریم خان زند که در قرن گذشته بوده بر تخت ایران جلوس کرده است و نخستین پادشاه از قوم و تبار خویش و یکی از پادشاهان محدود ایران است که قساوت و یابی اعتنائی محض نسبت به عدل و داد و یا رنج و درد به وی نسبت نمی توان داد.

راست است که سلطنت او در اثر یکی دو بی دادگری سنگین، ننگین شده است که بدترین آن واقعه قتل صدراعظم او امیر نظام است - همان کسی که با وجود تبار حقیر افکار و تدبیرهای بلند داشت و در ظرف مدت کوتاه سه سال (۱۸۴۹ - ۵۱) در کار زمامداری چنان شهرتی را اساس نهاد که او را یکی از چهره های ممتاز قرن ساخته است. وی که داماد شاه و برجسته ترین فرد سراسر کشور بود قربانی دسیسه های درباری و مشمول اغراض حسادت آمیز پادشاه

جوان که دیگران برانگیخته بودند گردید. دشمنانش چنان او را مغضوب نمودند که تا او را که از کارهم بر افتاده بود، ولی کماکان مهیب می نمود، ناپود نکردند دست از تحریکات بر نداشتند.

باید خاطر نشان کرد که شاه در آن موقع فقط بیست سال داشت و بعید نبود که شاه جوان آلت دست مشاوران بدخواه و بی بند و بار واقع شود و می گویند که وی بارها از آن کار اظهار پشیمانی نموده است. عملیات شدید سرکوب بابی ها در اثر سوء قصدی که نسبت به جان شاه اتفاق افتاده بود از مقوله دیگر است^۱ زیرا که نه تنها به جان شاه سوء قصد کرده بودند، بلکه هستی خود خاندان قاجار در معرض خطر افتاده بود و باید فراموش نمود که تدبیر انواع شکنجه ها از سنت بسیار دیرین مشرق زمین است.

در قضیه مجازات سربازانی که متهم به سوء قصد نسبت به جان شاه درست پیش از سفر دوم او به اروپا در سال ۱۸۷۸ شده بودند عذر و دلیل کمتری در میان است و آن از داستانهای غم انگیز و حاکی از مهارت سیستم اداری ایران در کار تهمت و بهتان و ضمناً مایه خطری است که در دستگاه فرمانروایان مشرق زمین بوده است.

چند تن سرباز یکی از قوچ های اصفهان بنا بر رسمی که در ایران است سه سال مقرری دریافت نموده بودند و باز دستور ادامه خدمت به آنها رسید، از فرصتی که سفر زیارتی اعلیحضرت به شاه عبدالعظیم پیش آورده بود استفاده نموده قصد نزدیک شدن به کالسکه همایونی و تسلیم عریضه کردند. شاه در آن روز حالت خوشی نداشت و به فراش ها امر داد که مزاحمین را برانند در نتیجه

۱ - راجع به زمامداری و قتل امیر نظام رجوع شود به کتابهای مرخام، واتسن، بانو شیل و بینینگ.

۲ - در این مورد بود که میرزا آقاخان صدراعظم برای لوٹ کردن مسئولیت مجازات و تقلیل دادن کینه توزی بعدی بکر عجیبی در سرش افتاد. اجرای مجازات را میان صدراعظم ها و وزیران و سرکردگان و سران درباری و میان صنف علما و تجار تقسیم کردند، وزیر خارجه یکی واگشت، وزیر داخله دیگری را و رئیس اصطبل شاهی سومی را و و.

فتنه ای برخاست که ضمن آن سنگ ها انداختند که بعضی از آنها به کالسکه شاهی اصابت کرد. ناراحتی شاه وقتی دو چندان شد که یکی از اطرافیان به وی اطمینان داد که بابی ها قصد هلاک شاه را داشتند. پس فرمان صادر شد که سربازان را بگیرند. در بازگشت به قصر ده تا از میان آنها را بدون هیچ گونه بازجویی خفه کردند (طناب انداختند) و نعش آنها را در کوچه ها بگرداندند و اسرداد بقیه را هم گوش بریدند و تازیانه زدند. چند روز بعد هنگامی که شاه عازم اروپا بود عریضه سربازان مظنون بدستش رسید و به اشتباه مسلم خود اعتراف نمود. لذا بی درنگ برای جبران ظلم و ننگی که واقع شده بود اقدام شد. متهمان آزاد شدند و موجب عقب افتاده آنها تأدیه و سرانه مبلغ پنج تومان هم در ازای رنج و عذابی که تحمل کرده بودند اضافه پرداخت گردید، ولی آن مأمور درباری نابکار که به آنها اتهام ناروای بابی گری زده بود ۱۸۰۰ تومان جریمه شد که از این رو آن پیش آمد جمعا ۷۰۰ لیره برای خزانه شاهی درآمد داشت. گمان می کنم همین شرح مجمل نشانه حدیثی مفصل باشد.

با وجود این چند مورد قساوت و بی دادگری که به هیچ وجه امکان کتمان آنها نیست، شاه چنانکه اکثر مردم هم اذعان دارند مرد نیک سیرتی است. بعد از مسافرتش به اروپا از این قبیل قدرت نمائی غیر مجاز بسیار کم شده است و شاید هم از بین رفته باشد. در این خصوص فقط مقایسه ای بین فرمانروائی او و پادشاهان قبل خوب نشان خواهد داد که در تاریخ معاصر ایران طی چهل سال اخیر کمتر از همیشه خونریزی واقع شده است.

تا یک قرن پیش سیستم نفرت انگیزی که رواج داشت این بود که همه طالبان احتمالی تخت و تاج را کور و یا تمام عمر محبوس می کردند و کشتار و خونریزی رسم و قاعده کار به شمار می رفت. بی مهری و غضب به همان اندازه ناگهانی بود که ترقی و ارتقا بی مقدمه واقع می گردید و غالباً از پی بی مهری خطر مرگ فرا می رسید. رسم قدیم که پادشاهان ایران داشتند و حکم اعدام اتباع را در جلو چشم خود ایشان اجرا می کردند دیگر متروک شده است و تازیانه.

زدن که همواره و در همه جا بود از شیوع دیرین افتاد والی‌های ایالات دیگر مختار نیستند که مجازاتهای وحشیانه که قاعده کار بعضی از عموهای شاه بود و حکومت آنها را سهمگین می‌نمود و در عمل هم نتیجه بارزی نداشت اجرا کنند. در دوره پادشاهان صفوی هرگاه یکی از بانوان حرمسرا میل سفری به خارج شهر می‌کرد فرمان قرق صادر می‌شد یعنی همه افراد باید از حول و حوش سیر بانوی حرم دور شوند و ما همه شنیده‌ایم که بیچارگانی تصادفاً در سر راه واقع شدند و یا در آن حوالی در خواب مانده بودند و با ضربات نگهبانان و یا خواجه‌ها جان سپردند.

در دوره شاه فعلی رسم بر این است که هر وقت سوکب‌های یونی از خیابان می‌گذرد مردها رو به دیوار می‌ایستند، ولی رسم قدیم قرق از بین رفته است. به همین قسم کارگری که مشغول کندن راه آب بود تصادفاً از اندرون شاهی سر در آورد و شاه جانش را بخشید هرچند که این کار قبل از دوره او سر خطا کار را بر باد می‌داد. این بهبود رفتار را می‌توان به دو علت نسبت داد: یکی سیرت و اخلاق خود شاه و دیگر اهمیت شایان توجه افکار نافذ خارجی که قابل انکار نیست. بعلاوه حضور نمایندگان دولت‌های بیگانه در دربار ایران.

سفرهای شاهانه به اروپا - اقدام به مسافرت دلیل کم‌اهمیتی راجع به اقتدار و همچنین محبوبیت ملی شاه نیست، چون وی نخستین پادشاه ایران است که قلمرو خود را ترک و به سر زمین‌های بیگانه و کافر سفر می‌کند، ولی نه بصورت فاتح و سردار لشکر، بلکه اگر مسافری سیاح نباشد مسافری دوست به شمار می‌رود. طی سه قرن گذشته بی‌گمان هیچ پادشاه ایران جرأت چنین کار خطیری را ننموده است.

نادرشاه قبل از اینکه عازم هندوستان شود همه مدعیان احتمالی تخت و تاج را از بین برد، بعلاوه او قشون خود را همراه برده بود و تصور بازگشت افشار کبیر در رأس لشکری پیروز نیک کافی بود که خون در عروق هر عنصر مدعی منجمد سازد.

ناصرالدین شاه ناگزیر شد موانع فراوان را از سر راه سفراول خویش رفع کند و تاحال هم سه بار سفر کرده است. در سال‌های ۱۸۷۳ و ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹، طبقه روحانی با پافشاری عجیب نسبت به این عزم شاه مخالفت می‌نمودند و سر و صورت دادن به کار حرم خانه هم مسئله‌ای دشوار بود و یگانه عیالی که در سال ۱۸۷۳ با شاه عزیمت نموده بود از مسکو ناچار به بازگشت گردید.

واگذاری امور دولتی به هیئتی که درغیاب شاه مسئول باشند خطرانی دربر داشت. در قدر و علو مقام شاه این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که در سراسر دوره سلطنت خود استقلال بی‌پروا در مقابل عناصر متعصبی که در میان ملاها و مجتهدین بودند نشان داده است و با آنکه در رعایت آداب و رسوم دینی مراقبت تام دارد و نظریات خرافاتی درباره نجوم و تقدیر داشته است باز بی‌کم و کاست تفوق اقتدار این جهانی را بر نیروی روحانی تأیید و ابراز می‌کند و شاید هیچ وقتی در تاریخ ایران برتری طبقه روحانی که جوهر اسلام بشمار می‌روند مثل این روزگار در وضع و حال تعلیق نبوده است.

مبالغ سرشاری که شاه در اروپا صرف خرید اسباب خانه و اشیاء نوظهور کرده بود موجب تحریک افراد ناراضی شد. مسافرت دوم او را بدون شک مردم کشورش خوش نداشتند و از اینکه بار سوم باز جرأت سفر نمود دلیل بارز تأمین مطلق وضع و مقام اوست و بعلاوه نتیجه حس و خیالی است که وی از روی دقت و حساب در بیان اتباع خویش شایع ساخته است که شهریاران مسیحی با اشتیاق بسیار در پذیرائی از چنین فرمانروای قادر با یکدیگر رقابت و برای احراز افتخار اتحاد او با هم مبارزه دارند.

مقایسه‌ای با فرما نروایان سابق - سرانجام من به یک مقایسه دو جانبه می‌پردازم به این معنی که نخست اوضاع عمومی مملکت را در زمان شاه فعلی با دوره‌های سابق و بعد وضع ایران را در حال حاضر با آنچه چهل و سه سال پیش هنگام احراز پادشاهی او بود مقایسه می‌کنم. سرگذشت پادشاهان سابق همه حاکی

از جنگ و تقار داخلی است که هر ساله بر ضد طوایف آشوبگر و یا سرکرده‌های یاغی به سبب امتناع از پرداخت باج یا راهزنی رایج و بی مکافات و یا بر ضد اعیانی بود که در طلب جاه و تفوق، با یگدیگر مبارزه داشتند و گاهی نیز در اثر اهانت به قدرت شاه و یا حتی بی اعتنائی تمام نسبت به مقام سلطنت بود.

ایران کنونی مشمول این تفصیل نیست. اوضاع آن از لحاظ اقدامات مفید به حال عامه و تعلیم و تربیت و اصلاحات داخلی بحد وافی و کافی لنگ است، اما روی هم رفته زندگی مردم و مال ایشان مصون از تعرض است. از راهزنی به ندرت اثری شنیده میشود و دزدی و تجاوز (لا اقل درباره اروپائیان) بسیار کم شده است. درآمد دولتی حتی از طوایف چادر نشین کوهستانی وصول می‌شود حکام ولایات کاملاً تابع نظارت‌اند و از احتمال دستورهای تلگرافی تهران دل نگران و شاه از دریای خزر تا خلیج فارس و از جبال کردستان تا فروبار سیستان مختاری مقتدر است و در سراسر مملکت احدی نیست که جرأت نماید حرفی بر ضد پادشاه بر زبان آورد و یا قدمی بر علیه او بردارد.

تا حال هر بار مرگ هر شهریار تقریباً بدون استثناء سبب آشوب شده است. مدعیان سلطنت از گوشه و کنار با اسلحه قدم در میان می‌نهادند و آشفته‌گی‌های شوم پی در پی بروز می‌کرد، تا اینکه در اثر هوش و فطانت و یا وسایلی بیشتر، فتح نصیب یکی از ایشان می‌گردید. وقتی که در سال ۱۸۳۴ فتحعلی شاه درگذشت علاوه بر محمد شاه که جانشین قانونی بود دو مدعی دیگر هم در تلاش بودند و در اثر دخالت و نفوذ سرشار سرجان کمپبل وزیر مختار بریتانیا در آن زمان ویاری افسران انگلیسی که در لشکر ایران مقام فرماندهی داشتند وی توانست حق قانونی خود را بدست آورد.

به همین نحو نیز هنگامی که در سال ۱۸۴۸ محمد شاه وفات کرد در خراسان و کرمان و یزد و اصفهان طوفان آشوب برخاست و باز فقط با تشریک مساعی وزیران مختار روس و انگلیس شناسائی سریع مقام پادشاهی ناصرالدین

میرزا میسر شد. این بود ماجرای تخت نشینی دو پادشاه اخیر و اگر شهریار کنونی همین فردا از دنیا برود، امکان پیش آمدهای جداگانه غیر قانونی یا تجاوزات هست، اما به نظر من هیچگونه شورش عمومی واقع نخواهد شد و جنگ و ستیزی در تصاحب تخت و تاج اتفاق نخواهد افتاد و معتقدم که ولیعهد بدون شلیک گلوله‌ای و یا ریزش قطره خونی جانشین او خواهد گردید.

مقایسه‌ای بین ۱۸۴۸ و ۱۸۹۱ - ثانیاً اگر مدتی را که شاه کنونی فرمانرواست در نظر بیاوریم و وضع متفاوت ایران را در ابتدا و انتهای این دوره بنگریم پیشرفت‌های بارز در احراز اسباب تمدن و فرهنگ و آسایش و امنیت ملاحظه خواهد شد. یک سال بعد از پادشاهی ناصرالدین شاه کلمات ذیل از قلم بزرگترین دانشمندان ایران شناس تراوش نمود:

« در هر گوشه و کناری دلایل بسیار برای اضطراب و نگرانی هست و اندک و بلکه حد اقل بارقه امیدواری مشهود است. خزانه دولت از باقیمانده نقدینه وام دولت روس خالی شده است و برای تجدید بنیه مالی مملکت امکانات محدود و نیروی مؤثر واقعی یا محرك دستگاه حکومت پاك مفقود است و امید تجدید آن هم در میان نیست .

وضع کلی ولایات برای استقرار سلطانی جوان بر تخت سخت تر از این امکان ندارد، چون خزانه دولت تهی است و آراء متشمت و ناتوان بحد و فور است. آثار اعتماد به استواری کار دولت از هیچ گوشه‌ای نمودار نیست. یک بحران داخلی شاید در شرف تکوین است و بعید هم نیست که زیاد دور نباشد. »^۱
به هر حال دوره آینده این نظریات یأس آمیز را تأیید ننمود. اینک خزانه دولت توازن دارد، البته جای تأسف است که مبالغ سرشاری بجای آنکه در رفاه حال مردم به کار افتد صرف مخارج بی ثمر می شود. حکومت بر پایه محکمی استوار و بعلاوه نیرومند و مورد احترام است. ایالات چنانکه باز نمودم اطاعت تام دارند و هیچ عنصری از خانواده پادشاهی جرأت نموده است که در برتری

۱ - سر هنری رالینسن در کتاب « انگلستان و روس در مشرق زمین » .

مقام شاه تردید نماید. به همین نسبت هم هرچند هنوز کافی نیست پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در زمینه تجارتي حاصل و خطوط تلگرافی بین شهرها دایر و پست مرتب هم برقرار شده است و روزنامه هائی نیمه رسمی در پایتخت انتشار می‌یابد و راه آهن که شاید نمونه خطوط آینده شود کشیده شده است.

در تهران گاز ساخته می‌شود ولی بازا هل انتقاد در حال حاضر دلایل وافی راجع به عقب ماندگی مملکت و بسا چیزهای دیگر که وجودش مایه تأسف است برمی- شمارند و من در اینجا راجع به این نظریات ناروا توضیحاتی می‌دهم، ولی تاریخ- نویسی که این دودوره ایران را برسبیل آزمایش مقایسه کند پیشرفتی را که حاصل شده است درخواهد یافت که هرچند از لحاظ مقیاس اروپائی قلیل است، اما در مقام مقایسه با موازین مشرق زمین به هیچ وجه بی‌اهمیت نیست.

در حضور شاه - پیش از آن که این موضوع سلطان و سیرت و صفات او را رهاکنم قصد دارم به نحو اجمال رؤس مطالبی را به مناسبت مصاحبه‌ای که افتخار آن در قصر سلطنتی تهران نصیبم شده است تعریف کنم. شاه که قبلاهم در لندن به حضورشان معرفی شده بودم مرا در اطاقی در قصر پذیرفت که تخت بنام طاوس در آنجاست و هیچ قسم اسباب دیگری در آن اطاق نبود و شاه در وسط اطاق تنها ایستاده بود، شلوار سیاه و نیم تنه مشکی با یقه پوست بره حاجی طرخان پوشیده بود که برسینه آن یراق های زرین دوخته بودند.

در جلو کلاه پوستی دو علامت شیر و خورشید در میان حلقه الماس که به تازگی جواهر ساز فرانسوی ساخته بود می درخشید. شاه در انگلستان به زبان فرانسه که از استعمال آن حجب و شرم دارد صحبت می‌کرد، ولی در این مورد تمام صحبت به زبان فارسی انجام شد و مترجمی حضور داشت.

اعلیحضرت فوق العاده سالم و تردماغ بود و خشنود می نمود و چون شنید که من از راه عشق آباد و قوچان به ایران وارد شده بودم بی درنگ حس کنجکاوای او تحریک شد و ده دقیقه با سؤال و جواب کوتاه و در هم و برهم

به حد کافی اطلاعاتی که من درباره روسها داشتم راجع به راه هائی که آنها ساخته بودند و کارهای ناتمام حدود مرزی در سمت ایران تحصیل نمود.

عشق آباد چگونه جائی است؟ چندتا خانه و خیابان و سکنه و سربازخانه دارد؟ آتش از کجا تأمین می‌شود؟ سپس راجع به جاده قوچان، آیا ساختمان راه در سمت روسها تمام شده بود؟ از روی اصول مهندسی ساخته بودند؟ در بخش ایران چه مقدار کارگر مشغول بودند؟ عرض راه چه اندازه بود؟ آیا عبور از شیبها مشکل نبود و کار را خوب انجام داده بودند؟ خوشبختانه راجع به تمام این نکته‌ها من هنگام عبور از آن حدود بررسی کافی کرده بودم و شاید توانستم که به اعلیحضرت اطلاعاتی درست تر از آنچه مأموران خود او عرض کرده بودند تقدیم کنم.

حرم خانه شاه - زندگانی خانوادگی شاه را چنانکه در کشورهای اسلامی بی سابقه نسبت پرده اسرار آمیزی فرا گرفته است. افراد ذکور خواه ایرانی یا اروپائی امکان کمترین نظاره بر حرم خانه همایونی ندارند - غیر از پزشکان هردو قوم - مگر تا اندازه‌ای که از دریچه تخت روان که با پرده‌های ابریشمی مستور و با کالسکه قدیمی بواسطه پارچه‌های زیادی که حایل است غیر قابل تمیز می باشد، اما بانوان اروپائی بارها به اندرون شاه رفته‌اند و شرح آن محل و ساکنین آن به اندازه کافی در انظار روشن است.

شماره قطعی زنان و صیغه‌های پادشاه به درستی معلوم نیست و می‌گویند روی هم‌رفته شصت نفرند. این عده غیر از زنانی است که وفات یافته یا از نظر افتاده و یا بکلی متروک شده‌اند. همه بانوان همایونی در قصر اقامت دارند و بیشتر آنها دستگاہی جداگانه با اسباب زندگی و خدمه و جواهرات مختص به خود دارند و مقرری سالانه که از ۲۰ تا ۳۰۰ لیره است و این مبلغ بوسیله هدایا که با سرمایه و جاهت و یا هنردلربائی از فرمانروائی که زن پرست است ناشی می‌گردد دوچندان می‌شود.

معروف است که شاه در اندرون بسیار رؤوف است و در شرایط بغرنج آنجا کارآسانی نیست که وی را شوهری نیک خطاب نمود. مطابق تجریز قرآن می‌توان چهار زن عقدی داشت و به تعدادی که وسعت مالی مرد امکان می‌دهد صیغه گرفت. سه تن از زنان شاه جزو دسته اولند. دوتا از ایشان عموزاده‌های او و هر دو شاهزاده خانم‌ها از نسل و تبار قاجارند. ارشد این دو تن شکوه‌السلطنه مادر ولیعهد و بانوی نخست حرم است.

در مشرق و کشورهای اسلامی هیچ یک از بانوان را با عنوان ملکه خطاب نمی‌توان کرد. زن عقدی سوم که عیال شاه به شمار می‌رود انیس‌الدوله است که ابتدا صیغه بود و شاه صورت او را هنگام عبور از خیابان دیده و چنان شیفته شده بود که روز بعد او را به حرم خانه همایونی بردند. او بچه ندارد، ولی در اثر نفوذی که در خاطر شاه یافته است به زن عقدی و عیال محبوب شاه تغییر وضع داده و در دربار برای همه بستگان خود مقامات پردرآمدی دست و پا کرده است. این بانو بارها به زنان اروپائی افتخار ملاقات داده و شرح یکی از این دیدارها در کتاب مادام کارلاسرینا^۱ مندرج است. و او همان عیالی است که در سفر اول شاه به اروپا همراه او بود و به ترتیب کدورت آمیزی از مسکو دستور مراجعت یافته است. در ابتدای زندگی شاه دختر دیگری از تباری حقیر را زن عقدی کرده بود و فرزندى به دنیا آمد که ولیعهد شد، اما مادر و فرزند هر دو وفات کردند.

از میان صیغه‌ها که همه ایشان صاحب عناوین متشابه و با آب و تابند من فقط نام عفت‌الدوله را ذکر می‌کنم که مادر ظل‌السلطان سن‌ترین پسر باقیمانده شاه است، اما ولیعهد نیست. من در اینجا خدمت حضرت والا عرض پژوهش دارم که نام مادرش را در نامه‌ای به روزنامه‌تایمز قید کردم و پرنس آن نوشته را دید و سخت برآشفته که مادرش را دخترکی دهاتی و ناچیز تعریف کرده بودم که دختر نجاری بوده و تصادفاً مورد توجه و علاقه شاه قرار گرفته بوده است. راجع به این نسب و نسبت من از منابع معتبر کسب خبر کرده بودم و

بعلاوه موضوع در کتاب دکتر ویلز که چهارده سال در ایران اقامت و باطل‌السلطان روابط مودت آمیز داشته تأیید شده است.

وی در کتابش مادر حضرت والا را توصیف نموده که بدون تردید نباید او را با امینه‌اقدس که دخترکی کرد و فقیر بود اشتباه نمود. این بانو دختر آسیابانی بود که شاه او را در حین رخت شویی بر کنار نهر دیده بود. در اینجا من در اصلاح شایسته این موضوع بی‌درنگ می‌گویم - باوجود مرور زمانی که حاصل شده است - باید به خوانندگان انگلیسی خود استحضار بدهم که مادر پرنس نه دختر آسیابان بود و نه فرزند نجار، بلکه دختر موسی رضا بیک غلام - باشی سوار بهمن میرزا فرزند عباس میرزا و عموی شاه بود. در میان صیغه‌ها بایستی نام منیرالسلطنه را هم یاد کرد که دختر معمار باشی مرحوم و خواهر معمار باشی فعلی تهران و مادر نایب‌السلطنه است که سومین پسر شاه است و راجع به او در همین فصل مطالبی خواهید خواند.

یگانه صیغه دیگر که در اینجا درخور توجه است امین‌اقدس کنیزک کرد است که بواسطه استعداد در رتق و فتق امور و درستی بسیار اعتماد شاه را جلب نموده و او عمه همان کودک محبوبی است که شرحش را نوشتم. او در واقع عزت و اعتماد خود را در نزد شاه مدیون مراقبت از گریه محبوب همایونی است که داستانش را ملاحظه کرده‌اید.

در سال گذشته (۱۸۹۰) شاه او را برای عمل چشم به وین فرستاد که بدبختانه نتیجه مطلوب بدست نیامد. شرح دقیق تری در باره اسرار حرم سرا و یا بر شماری بیشتر ستاره‌ها، شمس‌ها، شعاع‌ها و افتخارهای امپراتوری در اینجا زاید خواهد بود.

راجع به لباس‌های اندرونی این بانوان من جز تکرار آنچه شایع است کار دیگری نمی‌توانم کرد، ولی نیک عیان است که در دوره فتحعلی‌شاه خانم‌ها جامه‌های ابریشمی و حریر و شلوازهای گشاد و مخملی و کت‌های گلدوزی

می پوشیدند، اما شاه فعلی سبک آرایش زنانه آزادتری را باب کرده است. قسمت فوقانی لباس شامل پیراهنی است که در زیر جاکت کوتاهی است که در پائین آن زیر دامن های خیلی کوتاه و جادار بکار می برند. در موقع خروج از حرم خانه به طوری که سابقاً ذکر کردم بانوان حرم مثل تمام زنان مسلمان سخت درحجابند و حتی از زنان حرمسرای سلطان عثمانی در اسلابول نیز پوشیده ترند.

کثرت زاد و ولد در میان قاجارها - از لحاظ شماره زنها و یا کثرت آنها و یا کثرت اولاد با آنکه شاه فعلی به صورت بارزی مرد خانواده است باجد اعلاى خود فتحعلی شاه قابل قیاس نیست. علاوه بر عقیده نیک مساعدی که هنوز نسبت به صفات خانوادگی آن پادشاه شایع است به نظر من بایستی نظریات گوناگونی را افزود که در کتاب های راجع به ایران در باب تعداد صیغه ها و فرزندان وی مندرج است.

سرهنگ دروویل در سال ۱۸۱۳ نوشت که فتحعلی شاه ۷۰۰ زن و ۶۴ پسر و ۱۲۵ دختر داشت. سرهنگ استوارت یک سال بعد از مرگ فتحعلی شاه وقتی که در ایران بود نوشت وی ۱۰۰۰ زن و ۱۰۰۰ فرزند داشت. بانوشیل ده سال بعد ذکر می کند که ۸۰ پسر و تعداد بی حد و حسابی دختر داشته.

بینینگ می نویسد ۸۰۰ زن و ۱۳۰ پسر و ۱۷۰ دختر و ۵۰۰۰ نفر بازماندگان در موقع وفات شاه می زیسته اند. مادام دیولافوا نیز اعقاب را ۵۰۰۰ تن ذکر کرده است، ولی پنجاه سال بعد از واقعه (که احتمال آن هم قوی است) وی تعداد زنان را ۷۰۰ می شمارد، ولی عده فرزندان را تا ۶۰ نفر می نویسد. دوتن از تاریخ نویسان جدید ایران هم در این مورد نظر یکسان نداشته اند، زیرا که واتسن رقم ۱۵۹ فرزند و مارخام ۳۰۰ زن را با ۱۵۰ پسر و ۲۰ دختر تصدیق دارند.

ناسخ التواریخ که از تألیفات عمده تاریخ معاصر ایران است تعداد زنان فتحعلی شاه را بیش از هزار و فرزندانش را ۲۶۰ تن می نویسد که ۱۱۰ نفر

ایشان بعد از مرگ پدر حیات داشتند^۱. و این استعداد پدری به هیچ وجه در نسل آینده عاطل نمانده است، زیرا که بعضی از فرزندان فتحعلی شاه قدرت این لاف را داشته اند که بین ۴ تا ۵ فرزند و نواده دارند و یکی از ایشان شیخعلی میرزا - با پنجاه نفر نگهبان که پسران خود او بودند در خارج حرکت می کرد.

هیچ خانواده شاهی در مورد اطمینان دوام نسل هرگز بهتر از مصداق این نص کتاب آسمانی نبوده است « به جای قدرت خودت فرزندان خواهی داشت که بایستی آنها را در سر زمین های بسیار شهریار سازی » زیرا که یک ولایت یا حاکم نشین در ایران نبوده است که یکی از این رمه شاهزادگان حکومتش را بر عهده نداشته باشد و تا امروز هزاران تن از این شاهزادگان مایه درد سری برای مملکت شده اند. اگر چه بعضی از افراد بی طالع این دسته که جمعاً مقدار معتنا بیهی از درآمد دولت را به عنوان مقرری یا مستمری سالانه مصرف می کنند اینک شغل و کار خیلی سبک از قبیل منشیگری تلگرافخانه دارند. پنجاه سال پیش فریزر تصویری از نکبتی که در اثر وجود این گروه شاهزادگان عاطل و بی کار در ایران وجود داشت فراهم ساخته که بنا بر آن ایشان نه فقط حکومت ایالات و ولایات را در اختیار داشتند، بلکه در هر بلوک و شهری نیز هریک از آنها درباری راه انداخته بود و حرم خانه بزرگی داشت و ملخ وار مملکت را طعمه خویش ساخته بودند.

فامیل شاه - برخلاف ارقام درشت حیرت انگیز مزبور باخشنودی و تسکین خاطر درمی یابیم که شاه فعلی خانواده ای فقط شامل چهل فرزند داشته که نیمی از آنها زنده اند، مرکب از نه پسر و دوازده دختر که مسن ترین پسرش چهل و چهار سال

۱ - هیچ کدام از این ارقام با آنچه به اوگستوس معروف به نیرومند از اعضای هیئت حاکمه ساکسونی و پادشاه لهستان نسبت داده اند که در هر روز سال فرزندی تولید می کرد قابل مقایسه نیست و هر یک از این دو فرمانروا لابد با چارلز دوم ما هم ندا بودند وقتی که وی از طرف یکی از درباریان متظاهر به عنوان پدر ملت خود خطاب شده بود پاسخ داد « حرفی درست، ولی بهتر است بگویی: عده کلانی از آنها ».

پیش تولد یافته و تازه‌ترینش در عرض سال جاری به دنیا آمده است. از میان دختران بالغ او که مثل مادرهای خود عنوان و لقب فخر، عفت، عصمت، شکوه و جواهر سلطنت یا ملوک دارند یکی را به امام جمعه تهران شوهر داده اند. ترتیب تدبیر آمیزی از لحاظ ایجاد وابستگی با مصالح روحانی - بقیه با شاهزادگان یا افرادی ممتاز ازدواج کرده‌اند و با خوشوقتی بسیار خبر می‌رسد که یکی از این اتباع برجسته داماد شاه منتخب شده است که هر چند شاید برای خود او ارتقای رسمی فراهم خواهد ساخت، اما این مایه امتیاز ایجاب می‌نماید که پیشکش‌های گرانبها و از آن جمله وجوه نقد به پیشگاه پدر زن جم جاه تقدیم و این تقدیمی‌ها نیز مرتباً تجدید شود و از نتایج آن هم دغدغه خاطر فراوانی است که جهت حفظ وصیانت، شؤون شاهزاده که نسل و تبار عالی دارد باید رعایت گردد، وانگهی این وصلت، شوهر ممتاز را از اختیار کردن زن دیگر محروم می‌سازد. شاه بر حسب قاعده مقرری سالانه ۳۰۰۰ لیره به دختران شوهردار خود می‌دهد.

بسرانش و مسئله جانشینی بر تخت شاهی - در دوره پادشاهان صفوی برای جانشینی سلطان اصل و قاعده‌ای در کار نبود و بر خلاف ترتیبی که در میان فرمانروایان مسلمان و سنی هست مانند دربار عثمانی که فرزند ارشد از طبقه ذکور ارثاً جانشین پدر می‌شود سلاطین ایران جانشین خود را از اعیان خویش انتخاب می‌نمودند و گاهی نیز اسم جانشین را تا بستر مرگ فاش نمی‌ساختند.

قاجاریه یک رسم دیرین ترک یا تاتار را شعار خویش قرار دادند و اصل خون شاهی را که نسب مادر هم نیک ملحوظ شده باشد مستقر کردند. حسن خان پدر آقا محمدخان وجد فتحعلی شاه وقتی که به صورت پنهاننده در میان ترکمنها می‌زیست از وصلت کردن با دختری یکی از سران ایشان امتناع ورزید به این دلیل که او چنانکه باید و شاید نسب و تبار والا نداشت، تا فرزند و عقابش لایق احراز مقام سلطنت باشند.

عباس میرزا بزرگ ترین فرزند فتحعلی شاه نبود و بر محمد علی میرزا برادر ارشد خود بدان سبب رجحان یافت که مادرش نسب قاجار داشت. درست است که

شاه فعلی در ابتدای سلطنت از این رسم عدول نمود و خواه با سست نمودن مبنای آن مسئولیت و یا در اثر مهر و محبت (پس از وفات اولین پسرش که مقام ولیعهد داشته و در گذشته بود) فرزند صیغه محبوبش را به ولیعهدی برگزید، اما بعد از فوت این پسر شاه مجدداً به رسم دیرین بازگشت و از ظل‌السلطان صرف نظر و فرزندى را که سه سال از او جوان تر و از مادری قاجار بود ولیعهد اختیار نمود.

مظفرالدین ولیعهد - مظفرالدین نام شاهزاده‌ای است که در سال ۱۸۵۳ بدنیا آمد و اکنون (با وجود سه برادر مسن تری که جهت احراز این عنوان آماده بودند) سی و سه ساله است که مقام ولایت عهد دارد. بر طبق راه و رسم دیگر خاندان قاجار که عین بی‌سیاستی است ولیعهد در عین حال والی ایالت شمال غربی ایران یعنی آذربایجان است که در تبریز مقر و قصری دارد و بدون موافقت شاه حق ندارد که آن ایالت را ترک کند و چون در آنجا گیر افتاده است از سیاست و طرز اداره امور که در تهران جریان دارد بکلی بی‌خبر است و همچنین از وضع و حال وزیرانی که بعداً خدمتگذار او خواهند شد و طرز کاری که وی بایستی تعقیب کند و مردمی که باید برایشان حکومت نماید.

وی حتی در امور ایالتی که اسماً حکومتش بر عهده اوست دخالتی ندارد، بلکه آلت دست یکی از صاحبمنصبان دولتی می‌باشد و مثل این است که پرنس اف ویلز ناگزیر شود که در کاردیف یا کارنارون اقامت کند بدون اینکه حق خروج از ایالت خود را داشته باشد و در واقع وضع ایران بدتر است، چون تبریز که دومین شهر قلمرو ایران است انصافاً با یک شهر ولایتی کوچک قابل مقایسه نیست و تشبیه بهتر این خواهد بود که ولیعهد انگلستان که ارثاً متصدی امور دوله نشین لنکستر هم می‌باشد ناچار شود که در لیورپول درباری برقرار سازد و ضمناً از حق هرگونه دخالتی در کارهای اداری آن ناحیه یا شهر محروم باشد. بعلاوه وی که در نزدیک ترین ایالت ایران به خاک روسیه واقع شده چنان تحت تأثیر نفوذ روس قرار می‌گیرد که شاید ولیعهد ترس و باکی بر خود راه بدهد و یا افکاری

در ذهنش رسوخ یابد که بعداً از اعمال او لاینفک باشد و ممکن است در سراسر دوره فرمانروائی او نیز اثراتی باقی بگذارد .

خود شاه سه بار به اروپا رفته است ، ولی بدبختانه هنوز اجازه نداده است که ولیعهد یک قدم از ایران بیرون بگذارد . از این رو از وضع و حال ولیعهد اطلاعات مختصری در اختیار دیگران است و او را به تفاوت چنلن، منزه و با هوش و هم وجودی عاطل و ناتوان و بی آزار به شمار آورده اند .

صفات ولیعهد - گمان می کنم که دکتر ویلز در نوشته های خود صفات ناروائی به ولیعهد نسبت داده است و بدون اینکه گفته هایش را برای خوانندگان تکرار کنم بعضی از عباراتش می رساند که ولیعهد مزاجی ناخوش دارد و از لحاظ فکری هم ناتوان و وجودی متعصب سر سخت است .

به عقیده من (و برای کسب اطلاع صحیح اقداماتی وافی کرده ام) این نارواترین تعریفی از شخصیت پادشاه آینده ایران است . او تاریخ زیاد خوانده و به رشته نبات شناسی علاقه مند است . اخلاق و حالت دوست داشتنی و خودمانی دارد . نسبت تعصب هم شاید از آن جهت است که به ملاها احترام خاص می نماید و می گویند که کم و بیش پیرو طریقت شیخیه^۱ است که شاید بتوان آن را فرقه ای متعصب به شمار آورد . ولی هر گونه از این قبیل علاقه و تمایل که شاید اعتقادی راسخ و جدی در پیش نباشد که درست برعکس عقیده بی قید و آزاد برادر ارشد اوست به هیچ عنوانی موجب این نگرانی نیست که در آینده احتمال سختگیری های مذهبی در پیش باشد . چنانکه نسبت داده اند اگر پرنس شخصیتی سست دارد

۱ - فرقه شیخیه از آن جهت به این نام شهرت یافته اند که پیروان شیخ معروف کرمان حاجی محمد خانانده که در ابتدای این قرن از طرفداران شیخ احمد احسانی بوده است . بین پیروان باب و شاگردان شیخ انشعابی افتاد .

شیخ مزیت عقل و استدلال را تعلیم می داد و می گفت که بیانی آسانی را باید با موازین عقلی انطباق داد . او ستایشگران فراوان داشت که یکی هم فتحعلی شاه بود . سه اصل عند مذهب او عبارت بود از : حد اعلائی احترام نسبت به آنکه که مظهر خدا بودند ، عقیده به وحدت فکری خود با ایشان و انکار معاد جسمانی . رجوع شود به مقاله ادوارد برون در مجله انجمن سلطنتی جغرافیائی سال

و آسان تحت نفوذ دیگران قرار می گیرد ، ولی بعضی ها این فقدان شخصیت را انکار دارند تا اندازه زیادی ناشی از وضع فرمانبری و اطاعتی است که مردی تقریباً چهل ساله و دومین فرد قلمرو ایران و سلطانی آینده در اثر تنگ نظری پدرش دوچار بوده است .

با آنکه وی اسماً والی ایالت بزرگی است تا کنون هیچ گونه حق اظهار نظر در امور اداری آنجا نداشته و غیر از آلتی بر پشت میز خود به شمار نمی رفته است . هر کودکی که سردسته عده ای باشد ، در حرکاتش بیشتر اختیار دارد تا این شاهزاده ، در آستانه پادشاهی نسبت به اتباع خویش^۱ .

مبلغ مقرری را که شاه باو میدهد با تفاوت و اختلاف به من اطلاع داده اند و آن از ۴۰۰۰۰ ر. تا ۶۰۰۰۰ و ۷۲۰۰۰ تومان است که رقم حداقل برابر با ۱۱۴۰۰ لیره و درشت ترین رقم ۲۰۵۰۰ لیره است . به هر حال هر کدام که صحیح باشد به صورت حداقلی برای گذران آبرومند یک بساط سلطنتی با آن همه غلام و نوکر و حرم بزرگ غیر کافی است و شاهزاده بارها جهت تأمین مخارج زندگی از پیشکار خود ناچار به قرض شده است . وی از امیر نظام هم سالانه مبلغ ۴۰۰۰۰ تومان کمک خرج دریافت می کند . بواسطه اقامت بسیار طولانی در آذربایجان و مجاورت خاص این ایالت با خاک روسیه بارها به او تمایلات روسی نسبت داده اند ، اما هیچ گونه دلیلی برای این بهتان به نظر نمی رسد ، همانطوری که نسبت های راجع به خلق و خوی او نادرست بوده است .

برخورد ولیعهد با اروپائیان بقدری کم است که بی بردن به تمایلات او کار آسانی نیست . امیر نظام به مناسبت طرفداری از روس ها سخت مشهور بوده ، از این رو قیاس می کردند که ولیعهد سرور او هم در این تمایلات شریک است .

۱ - این ایالت چنانچه شرح خواهیم داد از دیر باز بوسیله پیشکار شاهزاده - امیر نظام اداره می شده است . چندین سال پیش بواسطه فقدان مردی نیرومند در رأس کار وضع آشفته اداری بقدری سخت شد که ولیعهد موقت از مقام حکومتی خود محروم و مقام او به عموی شاه که در بکار بردن تازیانه و دار و اعدام و تیغ جلادی استاد بود واگذار شد . اینک امیر نظام به مرکز خوانده شده (۱۸۹۱) و ولیعهد شانس تازه ای یافته است .

چون شاهزاده کار دیگری ندارد، بیشتر وقت خود را صرف شکار می‌کند که مورد علاقه همه افراد قاجاریه است و با تفنگ و از فاصله‌ای دور یا نزدیک شکارچی ماهری است در کار توپخانه نیز تمرین دارد و در این رشته هم مهارتی یافته است و در کارخانه اسلحه سازی تبریز با توپهای اتریشی مشغول می‌گردد.

چنانکه در تصویر مقابل ملاحظه می‌شود او جثه متوسط و صورت دلپسند، ولی سیمای غمزده‌ای دارد. پدر چندین فرزند شده است که دوازده تن از آنها زنده‌اند و نه تا از ایشان متأهل شده‌اند. زن اول او دختر میرزا تقی خان صدراعظم است که قبلاً اشاره کردم و دختر عمه اوست. مادرش که خواهر شاه بود می‌گویند در اثر واقعه قتل صدر اعظم از پرنس جدا شده است. یکی از خواهران این بانو زن برادر ارشد ولیعهد، ظل‌السلطان شد، او چندین سال پیش درگذشت. این مقدار اطلاعاتی بود که من راجع به پادشاه آینده ایران بدست آوردم. وی بی‌شک و شبهه از آن قبیل کسانی است که به اصطلاح ورزشکاران "اسب سیاه" نامیده می‌شوند، ولی هیچ بعید نیست که بعد از احراز پادشاهی صفات ناشناخته او منشأ آثار حیرت‌انگیزی بشود. در اثر کاهش اخیر قدر و منزلت برادر ارشدش بر ابهت او افزوده شده و شانس سلطنتش به طوری که خود شاه تأیید و دولت‌های دیگر تصدیق دارند و در مملکت هم مورد پسند است از جهات انصاف و انسانیت می‌توان گفت مطلقاً تأمین می‌باشد.

ظل‌السلطان - حال من مطلب را درباره مشهورترین فرزند شاه سلطان مسعود میرزا ملقب به ظل‌السلطان معطوف می‌سازم که عنوانی بی‌تناسب است، زیرا که تقریباً دو برابر پدرش هیکل دارد و سه سال از ولیعهد بزرگتر است. در سال ۱۸۵۰ به دنیا آمد و کماکان از حق جانشینی پدر خود محروم است، زیرا که تبار مادری والا ندارد و شرح این موضوع را قبلاً بیان کردم. با آنکه تقدیر این نبود که او بر ایران فرمانروائی کند، اما این شاهزاده از اوان جوانی در تصدی امور سهمی احراز نموده و در مشیت کارها چنان آزادی عمل ابراز داشته



ولیعهد

که خواه و ناخواه به اظهار دعاوی مبالغه آمیز و در نتیجه آن به پیش آمد سقوطش منجر شده است .

از اوایل زندگانی حکومت اصفهان سپس علاوه بر آن شیراز را نیز برعهده گرفته و با سرور زمان مورد عنایت واقع و صاحب نفوذ شده است . حکمرانی خشونت آمیز و بی ملاحظه و اوکه موجب از بین رفتن بی نظمی و راهزنی در ایالت قلمرو خود شده بود و نظم و ترتیبی را که در پرداخت باج و مالیات به تهران رعایت می نمود قدر و منزلتش را در نزد دربار بالا برد و علاوه بر اصفهان و فارس کردستان ، لرستان ، خوزستان و یزد هم تحت حکومت او در آمده ^۱ و حساب کرده بودند که پیش از سقوط بالغ بر ۲۵۰۰۰۰ میل مربع یعنی دو پنجم خاک ایران زیر فرمان او بود . صمناً وی لشکریانی در اصفهان فراهم ساخت و برای آنها اونیفورم پرسی با کلاه خود انتخاب کرد و خیلی دوست داشت در همین لباس و با اونیفورم ژنرالی از او عکس بردارند .

در سال ۱۸۸۶ لشکر تحت فرمان او در حدود (رقم حقیقی است نه فرضی) بیست و چهار فوج پیاده یا ۱۵۸۰۰ نفر و ۶۰۰۰ تفنگ و ۱۰ توپخانه و هشت دسته سوار بی نظم و سازمان که جمماً ۲۱۰۰۰ نفر و ۷۰۰۰ اسب می شود ، بوده است . وی که ، سمت حکومت در اصفهان می زیسته بارها با سیاحان انگلیسی مصاحبه داشته و همواره در نزد آنها عقیده آزادیخواهی و احساسات انگلوفیل ابراز می داشته است . در اثر سختگیری دستگاه اداری او ، سران یاغی طوایف غربی ایران که تابع حکومتش بودند همه رفتار دال بر نظم و اطاعت داشتند . چهره مردانه و ارش حاکمی از عزم و اراده و قدرت بود و اشتهاها این طور استنباط کرده بودند که شاهزاده ای با این همه سزایا که مورد عنایت هم واقع شده بود مآلاً سزاوار تخت و تاج بوده و شایسته مقام شاهی به شمار می رفته است .

۱ - ایالات و ولایاتی که وی بسال ۱۸۸۶ حکومت آنها را داشت عبارت بود از : گلپایگان و خونسار ، جوشقان ، ارک ، اصفهان ، فارس ، یزد ، خوزستان ، لرستان ، کردستان ، کنگاور ، نهاوند ، کمره ، بجنورد ، کرمانشاه ، اسدآباد . درآمد این نقاط در همان سال در صورتی که مظنه هر سه تومان یک لیره باشد برابر با ۵۹۹/۴۰۰ لیره نقد ۷۳/۸۰۰ لیره غلات یعنی جمماً ۶۷۳/۲۰۰ لیره بوده است .

پیش بینی های غلط - این قبیل نظریات را بیشتر دکتر ویلز با تأکید تمام تبلیغ کرده است . وی که تعریف های خبط آمیزی از خصائل ظل السلطان برشمرده بود به نظر من درباره صفات ولیعهد هم به طوری که در آینده خواهیم دید راه خطا پیموده ، چون در دو کتابی که سابقاً اشاره کردم چنین می نویسد :

« من گمان میکنم زمانی خواهد آمد که حضرت والا برای تصاحب تخت و تاج تلاش خواهد کرد و شاید هم بعد از وفات پدرش اقدام کند و اگر کامیاب شود روز سعادت ایران خواهد بود ، زیرا که او با هوش است ، بردبار است و حاکم خوبی است و محبوبیت شخصی او هم بسیار زیاد است و پیروزی هائی که در دوران حکومت نصیبش گردیده به صورت ضرب المثل درآمده است و وی از خونریزی بیزار است ، ولی حاکم با هیبت و سرسختی است .

هیچ گونه تردیدی وجود ندارد که سرانجام ظل السلطان شاه خواهد شد . وی حاکم نیرومند و کامیابی است و محبوبیتش به حد اعلی است .»

نمیدانم این سخنان درباره شاهزاده ای از لحاظ بیان حقیقت بیشتر غیر قابل اعتماد است یا از جهت پیش بینی وقایع آینده . بدون تردید ظل السلطان حاکم نیرومند و با عزمی بوده و زمام امور را خود در دست داشته و سخت هم در دست داشته است . وی از طبقه روحانی متنفر و بیزار بود و از رفتار تحقیرآمیز نسبت به آنها خشنود می گردید ، هیچ گاه نیز ایلات بومی ولایات جنوب غربی سابقاً چنین حالت تسلیم و اطاعتی ابراز نموده بودند . این سزایا قابل انکار نیست و همان است که در نظر اهل شرق مایه احترام می شود ، اما در برابر خبط های اخلاقی و اداری هم که اوایل کارش واقع شده است یعنی وقتی که حاکم شیراز بود موجب چنان آشوبی شد که ناچار از آنجا پا به فرار نهاد و همان صفات سال بعد که وی در اوج قدرت و جلال بود موجبات سقوطش را فراهم ساخت . عملیات ظلم و اجحاف پی در پی و اخذی عمال رسمی او که توجهی به طرز رفتارشان نمی داشت افکار عمومی را بر ضد حکومت او برانگیخت .

در دوره زمامداری او چندین داستان غم انگیز اتفاق افتاد ، از جمله اعدام

دو بازرگان بابی در سال ۱۸۷۸ و قتل ایلخانی بختیاری در ۱۸۸۲^۱ بنابراین حیرت چندانی به وجود نیامد وقتی که در فوریه ۱۸۸۸ شاهزاده به پایتخت رفته بود از مقام تمام حکومت‌های خود غیر از اصفهان محروم گردید و فقط عده محدودی از لشکریانی که به آن اتکای فراوان داشت در اختیار او ماند. با پیشه ساختن رویه تسلیم و رضا در مقابل این بی‌مهری، وی از آن پس زندگانی کوچک و محدودی دارد و عموماً می‌پندارند که لااقل در حال حاضر از احراز هرگونه وضع شامخ یا ارتقاء بازمانده است. او اخیراً به رسیدگی جزئیات حوزه حکومت خود در اصفهان ابراز علاقه می‌کند در آنجائی که هم حاکم است و هم پیشکار و هر روز در یکی از اطاق‌های عمارت چهل ستون جلوس می‌نماید و هر که از درآید راه می‌دهد. ظل با نهایت لطف ترتیب مصاحبه‌ای با سن در تهران داد و باید دانست راجع به مراتب فوق هم من اظهار نظر خصوصی ننموده‌ام، بلکه آنچه گفته شده تکرار قول اشخاص بصیر و آگاه بوده است.

مصاحبه‌ای با شاهزاده - کاخ شاهزاده یکی از بهترین قصور تهران است. نمای عمارت جالب توجه و با گچ‌کاری زینت یافته و پنجره‌های بزرگ و عریض دارد. بر دروازه قصر کالسکه‌ای با نشان زرین خانوادگی که چهاراسب آن را می‌کشیده اند ایستاده بود. بعد از بالا رفتن از پلکان و عبور از چندین اطاق که با طرز مضحک آمیخته از سلیقه اروپائی و شرقی آراسته شده بود به دالان درازی وارد شدم که یک سمت آن سراسر ارسی‌های پراز شمعدانی و در دیوار مقابل آن تصاویری آویخته بود که بیشتر عکس خود ظل و قطعاتی از جراید روسی و تصویر امپراتور روس و سرداران و میدان نبرد و در میان آن‌ها عکس‌های رنگینی هم از حوریان نیمه عور با چشمانی مخمور وجود داشت.

۱ - راجع به این داستان غم انگیز رجوع شود به کتاب دکتر ویلز. مقتول حسینقلی خان ایلخانی یا رئیس طایفه بختیاری و مردی روشن ضمیر و حاکمی نیرومند و مهربان از اتباع وفادار شاه بود او را به اصفهان دعوت کرد و شایع ساخت که از سکنه در گذشته و باز، گفته‌اند که چون از نوشیدن قهوه زهر آلود امتناع کرده بود خفه‌اش کردند. برای اطلاعات بیشتری در باره این ایلخانی نامی و سیاست ناروا که دولت ایران نسبت به طوایف بختیاری اختیار کرده بود رجوع شود به جلد دوم این کتاب.

ظل در وسط این محل ایستاده بود با سرداری کشمیر ایرانی و شلواری خاکستری و پوتین برقی. وی بر تخت‌خوابی نشست که از اقلام ممتاز اسباب خانه در عمارت ایرانی است. دوشکی گلدوزی بر آن نهاده بودند و دو صندلی مقابل تخت بود. در وسط صحبت فرزند خردسال شاه که کودکی ظریف و ملوس در حدود هشت ساله بود وارد شد که لباس مخمل ارغوانی بر تن داشت با سنگک درشت الماس و چنین



ظل السلطان

می‌نمود که برادر ارشد این کودک را بسیار دوست می‌داشت و موقعی که طفل حرف می‌زد او را نوازش می‌کرد.

سایه شاه - قد کوتاه دارد و برای سن و سال خود بیش از اندازه تنومند است و پیوسته از نقرس رنج می‌کشد. نقصی در یکی از چشمها مانع خوش ترکیبی صورت او در عکسهاست که همواره مورد رعایت است. در چهره او اثر توأمی از فطانت و سادگی دیده می‌شود. وی از وضع حاضر بیزار و ناراضی می‌نمود. مقدار کلی

به زبان فارسی با روانی بسیار صحبت کرد و پیوسته هم خندان بود و با این کلام یکنواخت که رسم او بوده شروع به صحبت نمود که وی همواره دوست انگلستان است که کانون تمدن می باشد و در تمام عمر خود نیز در این زمینه کوشا بوده است و باز گفت که کابینه لرد سالسبوری بهترین حکومت دنیاست و امیدوار است که پیوسته پایدار بماند .

از طرف دیگر هم اظهار داشت که لرد راندلف چرچیل چندان وفادار و صمیمی نیست و تاحدی مایه دردمند است . پرسیدم با او در ایران چه رفتاری پیش خواهند گرفت . با لحن احتیاط پاسخ داد وقتی که مدتی در آن مقام بماند وضع اخلاقی او استوار خواهد شد و افزود که پانزده روزنامه انگلیسی وبعلاوه روزنامه های فرانسه و آلمانی و روسی در اختیار اوست و مترجم مخصوص دارد . سپس بار دیگر به مسائل سیاسی پرداخت و به نظر می رسد که در جریان وقایع نسبتاً وارد است . همچنین راجع به امکان صلح یا جنگ ، وی احساساتی برضد دو دولت نیرومند همجوار ایران ابراز داشت ، ولی از طرف دیگر به یک افسر روسی که با من آشناست ، وقتی گفته بود که وی از ورود روسها با اشتیاق وافر استقبال می کند .

آقای استک در کتاب ممتاز خود موضوعی را شرح می دهد که ادعای انگلو فیلی او را سردود می سازد و گمان می رود که بطور کلی علاقه باطنی او با انگلستان در مقابل رقبای اوست . اما شرط صلاح را در تعارفات دو پهلوی می داند . وی سپس شرح ستایش آمیزی درباره دولت شاه بیان کرد حاکی از اینکه در عهد زمامداری پدر تاجدارش جان و مال مردم مصون است و کسی دوچار ظلم و تعدی نیست و بی جهت کشته نمی شود (سرمشقی که هنوز برای این شاهزاده امکان پیروی از آن هست) وی با آب و تاب اظهار می داشت که ایران تشنه و گرسنه تمدن است از آن قبیل احساساتی که چندان صادقانه نمی نمود و من می پرسم آیا خود پرنس در پیشرفت این منظور قدسی برداشته است . او مجدداً افزود که حقیقت امر این است که وی به تهران آمده است تا با شاه که هدایای فراوانی نقد و اسب برای تقدیم آورده بود تجدید عهد و علاقه کند اقدامش تاکنون بی نتیجه نبوده است

از قرار معلوم صدراعظم وقت امین السلطان با شاهزاده دشمن است ، چون حکومت عراق ویزد نیز به او واگذار شده است .

پرواز همای بخت و اقبال در سیاست مشرق زمین عنصر ازین رفته امروز را شاید پیروزترین رکن فردا می سازد ، ولی سرنوشت صعود و نزول های ظل در آینده هر چه باشد دیگر نبایستی او را حریفی برای تخت و تاج محسوب داشت ، یا رکن کلانی در سیاست ایران آینده پنداشت . این نکته را هم باید خاطر نشان کرد که پرنس مثل دیگر افراد طایفه خود علاقه فراوان به اسب سواری و شکار دارد . زن اولش سیزده سال پیش وفات کرد و مسن ترین پسرش جلال الدوله در دوره - شکوه و رونق کار ظل السلطان نایب او در شیراز بود و در سال ۱۸۹۰ به یزد انتقال یافت و حالا در این شهر قائم مقام پدر است . شاهزاده چند دختر هم دارد .

نایب السلطنه - سومین فرزند ارشد شاه کاسران میرزاست که بیشتر با لقب نایب السلطنه شهرت دارد . با او نیز فرصت مصاحبه ای داشتم او اکنون وزیر جنگ و فرمانده قشون ایران و حاکم تهران است و سی و پنج سال دارد که نسبت به سن و سال خود او بی اندازه تنومند است . با آنکه شهرت دارد که فرزند محبوب شاه و جوانی دوست داشتنی است ، عاری از نفوذ سیاسی است و غیر از ابهتی که به درجه نظامی او وابسته است در زندگی عمومی ایران نقشی برعهده ندارد و تنها فرزند شاه است که قدری فرانسه حرف می زند و می تواند بدون کمک مترجم گفت و شنودی بکند و معروف است که وی از برادر ارشد خود ظل خیلی می ترسد و با او اصلاً روابط حسنه ندارد .

این شاهزاده صاحب قصری عالی در تهران و یکی هم در بیلاق است و باغ وصل به قصر شهری او را در سراسر ایران زیباترین می شمارند . شاهزاده به زندگانی و تجمل علاقه مند است و محل اسباب خانگی قصر او شاهد این تمایلات ذوقی اوست . سالها رسم او این بوده است که در روز تولد شاه جلسه شام با شکوهی به سبک فرانسه برای وزیران مختار بیگانه ترتیب و در آن ضیافت تمام ظرافت ذوق و سلیقه پاریس را ارائه می داده است .

وی در اوآن جوانی با یکی از دختران حسام السلطنه که حاکم خراسان و فاتح هرات معروف بوده ازدواج کرد. برادر این بانوحسام السلطنه فعلی نماینده شاه در جشن پنجاه سالگی سلطنت ملکه (ویکتوریا) در سال ۱۸۸۷ بود. مخارجی که مقامات متعدد شاهزاده ایجاب می کند از میزان مقرر نایب السلطنه خیلی بیشتر است و مقداری قرض برای او باقی می ماند، ولی در مقام نظامی برای خود راه کسب ثروت سرشاری را کشف کرده است.



عکس نایب السلطنه

در باره مصاحبه این جانب با حضرت والا تنها مطلب قابل ذکر شاید این نکته باشد که اظهار می داشته که رژه سربازان را در میدان بزرگ دوست ندارد چون گرد و خاکش به چشم او می رود.

افراد دیگر خانواده شاهی - بقیه پسران شاه کودکائی هفت و هشت ساله و اطفال خردسال ترند که ثمره ازدواج های اخیر شاه بادختران جوان است. از آنچه تا اینجا بیان شده استنباط می شود که در وجود هیچ یک از فرزندان شاه آثار هیبت و بزرگی پدر وجود ندارد و با آنکه درباره جانشین شاه احتمال کشمکش بسیار بعید است، ولی شخصیتی به جای او خواهد نشست که هنوز صفات اخلاقیش سرروز می نماید و اگر او در عمل، سلطانی سست عنصر باشد مایه تعجب احدی نخواهد شد و هرگاه پادشاه ستوده و صالحی بشود خیلی ها حیرت خواهند نمود.

برادران شاه - حال که از خانواده شاهی سخن میگوئیم روا نیست که نام برادران شاه را هم به میان نیاوریم هرچند که هیچ یک از ایشان جز درجه و عنوان اهمیتی ندارند. سمن ترین برادر شاه، عباس میرزا ملک آراست که چهل سال پیش مدعی احتمالی تخت و تاج به شمار می رفته و پس از مسلم گشتن پادشاهی برادر به تهران دعوت و در آنجا وزیر تجارت و رئیس افتخاری شورای دولتی و سپس حاکم قزوین و جاهای دیگر شد. بواسطه دل زدگی ناشی از سالیان دراز تبعید، او دیگر حال وهوسی برای مقام ندارد و زندگی ملی خود را مختموم تلقی می کند.

دومین برادر شاه عبدالصمد میرزا عزالدوله است که تا این اواخر وزیر عدلیه بود و در سفر قبلی همراه شاه به اروپا رفت. وی فرانسه و انگلیسی می داند و موقع امپراتور شدن تزار فعلی برای مراسم تهنیت به مسکو اعزام گردید. از لحاظ سیاسی او هیچ گونه نفوذی ندارد و اکنون برای بار دوم حاکم همدان است.

سومین و آخرین برادر زنده شاه محمدتقی میرزا رکن الدوله است که در فصل سابق راجع به والی خراسان از او صحبت داشتیم و شهرت دارد که حاکم نیرومندی نبوده است و بیشتر آلت دست پیشکارش بوده که از طرفداران جدی روسیه است و به همین مناسبت هم او را در سال جاری از آنجا احضار کردند. بنابراین هر سه برادر به هیچ وجه از ارکان سیاسی به شمار نمی روند و معروف است که سرنوشت هر کدام از ایشان بسته به نظر عنایت همایونی است.

دارالشورای دولتی - بعد از قصر به سراغ وزیران اصلی دستگاه سلطنت می‌روم. شاه در مهمات امور اسماً بوسیله شورای دولتی مدد می‌یابد که عده اعضای آن کم و زیاد می‌شود و در حال حاضر سی نفر است که خود شاه آنها را تعیین می‌کند. برجسته ترین آنها کسانی‌اند که تصدی امور وزارتخانه‌ای را برعهده دارند. ادارات به طرز لیمه اروپائی طبقه‌بندی و نام‌گذاری شده است. هرچند که تراکم چندین اداره که کارشان کمترین ارتباطی باهم ندارد و در دست شخص واحدی جمع شده است تفاوت کلی آن با نمونه‌های اروپائی است که مقایسه کردن این شوری با کابینه‌هایی که برطبق قوانین اساسی غربی تشکیل یافته است و وجه ارتباطی بین این دو نیست اشتباه محض خواهد بود و شاید با تنها دستگاهی که قابل قیاس است و گویا از روی نمونه آن ترتیب یافته باشد شورای امپراتوری روسیه است.

طرح امور شوری - بعد از بازگشت شاه از سفر اول اروپا شورای دولتی به صورت فعلی پا برجاشد، در آن موقع شاه دستخطی به نام دبیر شوری صادر و صلاحیت کار آن را به شرح ذیل اعلام کرد:

تشکیل یافتن مرتب شورای دولتی حائز اهمیت بسیار است و وجودش برای دولت ضروری است. علاقه ما این است که این شوری مرتباً تشکیل و درست اداره شود. چون اراده ما این است که اختیارات بی پایان و نفوذ سرشار در حق آن قائل شویم بنابراین وظیفه دارید که مراتب ذیل را به شوری ابلاغ کنید تا اساس کار آن به شمار آید:

۱ - چون امور دولتی گوناگون است و علاقه ما هم این است که همه آنها با سرعت رسیدگی شود تصمیمات ما هرچه زودتر به مرحله اجرا درآید، جلسات دوگانه هفتگی کافی نیست. از این رو در آینده شوری هفته‌ای سه بار تشکیل خواهد یافت.

۲ - اعضای شوری آزادی تام بیان دارند و ایشان نباید از چیزی بیمناک باشند و بایستی با رعایت بی‌طرفی کامل در کارها غور نمایند. هرگاه یکی از

اعضای شوری که درجه پائین تری دارد خواسته باشد درباره اموری که مقامات بالاتر انجام داده‌اند اظهارنظری کند یا انتقادی نماید این مقامات حق ندارند - ناراحت شوند و زبان به شکایت بکشایند، ولی ایشان خواهند توانست مراتب را توضیح دهند و با دلیل و اظهارات متین از خود دفاع کنند.

۳ - هر عضو شوری بدون رعایت درجه می‌تواند طرح‌هایی شایسته و مفید به حال مردم برای بررسی پیشنهاد کند.

۴ - تصویب تمام کارها با رأی اکثریت خواهد بود و مصوبات که برآوراقی ثبت می‌گردد بوسیله همه اعضا امضاء خواهد شد.

۵ - از این پس تمام حکام ولایات و صاحب منصبانی که از طرف دولت عهده‌دار کارهای مهمند از جانب شورای دولتی منتخب خواهند شد.

۶ - جلسات شوری مرتباً تشکیل می‌شود و به همه امور عمومی رسیدگی خواهد کرد.

این مدرک نکته‌های معتبر غیر قابل انکاری برای یک کابینه مقتدر مشورتی در یک رژیم مشروطه پادشاهی داراست و قادر است که اساس قانونی برازنده راجع به حق عملیات چنین هیئتی فراهم سازد، اما ایران تا مرحله حکومت مشروطه خیلی فاصله دارد، از این رو حیرت آور نیست که پی می‌بریم آن دستخط‌های یونی یا بکلی مورد مسامحه واقع و یا از روی تدبیر و صلاح برطاق‌نسیان نهاده شده است. بخصوص ماده پنجم که هیچ وقت دستور کار قرار نگرفته است.

وضع حاضر - دارالشورای دولتی ایران که در حال حاضر هست مسئولیت وزارتی و اختیارات دست جمعی خواه اجرائی یا از جهت قانون گذاری ندارد. هیئتی صرفاً مشورتی است که گاهی قبلاً برای عرضه کردن رأی مشورتی به پیشگاه شاه تشکیل می‌یابد، ولی عموماً بعد از اجرای فرمان‌های او که صادر شده بوده است برای مباحثه درباره آن تشکیل می‌شود. یگانه اختیار اجرائی همان تعیین نفراتی است که اعضای آن هستند که همه نوکران شاهند و قابل تغییر یا ترقی و یا عزل

بدون توضیح، و بی آنکه وضع هیچ کدام ارتباطی با همکاران داشته باشد. اسماً رئیسی دارد که جلسه را تشکیل می‌دهد، ولی هیچ کار ریاست دیگر برعهده او نیست و نه بر کرسی ریاست جلوس و یا طرح‌هایی برای اخذ رأی پیشنهاد می‌کند در واقع نه حرف و بیانی در کار است و نه رأی گرفته می‌شود. مذاکره بکلی غیررسمی است و صورت صحبت دارد و هر وزیری هم مکلف است جریان کار را جداگانه به شاه گزارش دهد.

وزیران دولت - درباره صفات کلی و طرز کار و خدمت وزیران دربار ایران سر جان ملکم در تاریخ خود در ابتدای این قرن نوشته بود:

« وزیران و مأموران عمده دربار تقریباً همیشه افرادی با آداب و متین و در کار ادارات تابع خود نیک آزموده و در محاوره خوش آیند و صاحب اخلاق ملایم و نظری بسیار تیز بین‌اند، ولی این صفات دلپسند و سودمند به طور کلی تنها چیزی است که ایشان دارند. فضیلت یا فضل و دانش از ناحیه افرادی که بیشتر زندگانی ایشان صرف حفظ ظواهر و آداب می‌شود و وسایل معیشت آنها از آلوده ترین منابع تأمین می‌گردد و کار عمده آنها تحریکاتی است که همواره هدف‌های واحدی دارد، یعنی حفظ خویشتن یا تباهی کار دیگران و کسانی‌اند که بدون خطر قادر به حرف دیگری جز نیرنگ و فریب نیستند و خلاصه بواسطه وضع و شرایطی که دارند محکوم به پول دوستی و حيله گری و بی حقیقتی‌اند.

تردیدی نیست که وزیرانی در ایران بوده‌اند که عین بی‌انصافی است ایشان را جزء این طبقه بندی کلی قرارداد، اما حتی ممتازترین آنها با وجود فضایل و هنرهای خود تا حدی ناچار شده‌اند که رفتار خود را با وضع و محیطی که ایشان را فرا گرفته بود منطبق سازند، و مگر آنکه لطف و اعتماد سلطان آن‌ها را چنان در وضع و مقام - مصونتی قرار دهد که از آزار رقیب بیمناک نباشند و گرنه ضرورت آنها را وادار می‌کند که رفتار چاپلوسی و ریا پیش گیرند و برخلاف حق و کمال اخلاقی که یگانه شرایط ضامن احترام است و همه کس حاضر است نسبت به افراد شریف و بزرگ قایل شود رفتار نمایند. »

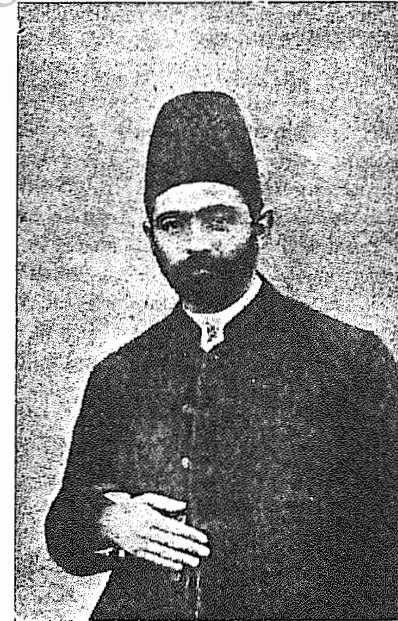
این نکته‌های دقیق ناشی از بصیرت و انصاف نویسنده ممتاز آنست و جای نهایت نگرانی است که آن اخلاق و صفات در حال حاضر به همان اندازه صادق باشد که در نسل گذشته بود. با وجود این امیدوارم که در این پندارم خطا نکرده باشم که بواسطه طبع ملایم و نمونه کار پادشاه فعلی نتیجه سیر و مشاهدات اروپائی او اکثر وزیران که در یک یا سفر دیگر شاه همراه او بودند و تغییر وضع و حال زمانه که حتی در ایران هم مشهود است تفاوت و تأثیر ملایمی درباره رؤس نظریات تصویر اصلی پدید آورده است و زمینه‌های درستکاری و راستی رفته رفته وسیع تر می‌شود، یعنی همان خصایلی که او بکلی از فقدانش نگران می‌نمود و این ترس هم در میان بود که بواسطه کساد کارسردان زنده و شریف و تباری همگانی در زمینه‌های نیرنگ و فساد پاک از بین رفته باشد. به هر حال من سعی خواهم نمود که خصایص اخلاقی و شرح مذاکراتی را که با بعضی از وزیران در انگلستان و تهران داشتم به نحو شایسته‌ای بیان کنم.

امین السلطان - در حال حاضر عده وزیران هفت تا است که می‌توان گفت هریک تصدی کاری را برعهده دارد که تقسیم یا تراکم آن، خواننده اروپائی را هم از لحاظ اینکه خودسرانه است و هم غیر عادی است متعجب خواهد ساخت. عنوان صدر اعظم یا نخست وزیر که گاهی از جانب شاه به ارشد مشاورانش تفویض می‌گردیده اینک نصیب کسی نیست^۱ نخست وزیر کنونی با عنوان امین السلطان معروف است.

نام اوبیرزا علی اصغر خان و جوانی است که حالا (۱۸۹۱) سی و چهار

۱- وقتی که این شاه به سلطنت رسید میرزاتقی خان را نخست وزیر انتخاب کرد و می‌گویند که وی از قبول عنوان صدراعظم امتناع و به همان لقب امیر نظام اکتفا نمود. بعد از قتل او در سال ۱۸۵۲ میرزا آقاخان صدراعظم تعیین گردید و او این عنوان و مقام را تا سال ۱۸۵۸ داشت و شاه دیگر این عنوان را به کسی نداد تا سال ۱۸۷۱ که به میرزا حسین خان تفویض شد و او همان کسی است که قرارداد روپتر را امضاء کرد. یک انتریک رسمی موجب سقوط او در سال ۱۸۷۳ شد، سپس کار وزارت امور خارجه به عهده او افتاد و لقب سهسالار یافت. از سال ۱۸۷۳ به این طرف فقط یک صدراعظم میرزا یوسف آشتیانی بوده است که از سمت مستوفی الممالک که عالی بود به مقام عالی تر صدارت رسید و هنگامی که در آن مقام بود وفات کرد.

سال دارد و بدون اینکه از لحاظ نسب، سرتبته و الا داشته باشد بواسطه جدیدت، و شایستگی خود در ایران به عالی‌ترین مقام رسیده است. در سال ۱۸۸۹ همراه شاه به سفر اروپا آمده بود بعد از سرور خود مقامش از همه بالاتر بوده است، وی نواده یکی از ارامنه و پسر یکی از مأموران است که در مسافرتها و هنگام شکار آبدار باشی شاه بوده و در نتیجه مورد لطف واقع و حائز این مقام شامخ گردیده است.



تصویر امین السلطان

امین السلطان در حال حاضر وزارت‌های داخله، دربار، گمرک و مالیه را هم عهده دار است بعلاوه رئیس ضرابخانه دولتی و حاکم بنادر خلیج فارس است. وی در واقع وزیر امور خارجه نیز هست. من او را چندبار ملاقات کردم و از جهات هوش و فعالیت و نیروی اخلاقی در ذهنم تأثیرات نیکو نمود. قیافه اش جالب نظر

است و آدابی جاذب و صمیمانه دارد. روان و تند و با اعتماد صحبت می‌کند وی که مانند تمام صاحبان مقام بالا در دستگاه ایران ثروت سرشاری فراهم ساخته قسمتی از آن را به ارث برده است و بقیه را هم بدست آورده است.

وی در یکی از عمارات عالی پایتخت اقامت دارد و پنهان نمی‌کند و در هر حال نزد انگلیسی‌ها اعتراف می‌نماید که افکار اعتدالی و انگلوفیل دارد و با من راجع به سیاست مملکت خود با آزادی تمام صحبت می‌کرد و می‌گفت موضوعی که بیش از هر چیز در انگلستان او را به شگفت انداخت ثروت سرشار طبقه اشراف بود که هر یک از ایشان چون پادشاهی می‌نمود و سواد مردم که از فلسفه و معانی حرف می‌زدند و ازدحام جمعیت که هر دهی قصبه و هر قصبه‌ای شهر به نظر می‌رسید. در بازگشت به وطن خود منظره جاده‌های ایران تقریباً اشک در چشمانش جاری ساخت و تعقیب کار جاده سازی و خط آهن را ادای دین خویش نسبت به اروپا می‌پنداشت و اظهار داشت که علاقه فراوان دارد که دو پسرش که بزرگتر دوازده ساله است در انگلستان تربیت شوند، ولی مادر بچه‌ها طاقت دوری آنها را ندارد.

ما درباره سائلی سیاسی صحبت کردیم که از مطرح کردن آن در اینجا معذورم، ولی از احاطه او درباره اوضاع سیاسی و سرعت انتقالش تعجب نمودم. وی تا کنون با وجود تحریکات بی‌انقطاع و مخالفت‌های مراقبت آمیز عمال کهنه کار که او را طراح نقشه‌ها و مترقی می‌پندارند چندین سال توانسته است مسند خود را حفظ کند. حکومت او روی هم رفته دال بر شایستگی و موفقیت بوده و اگر از حمایت همایونی کماکان برخوردار باشد و اگر بتواند از فساد که لازمه ادامه طولانی رندگانی رسمی در ایران است اجتناب کند و بتواند در برابر طوفان تحریکات که همواره در پیرامون فرد زمامدار دیده می‌شود ایستادگی نماید شاید مجال خدمتگزاری واقعی نسبت به مملکت خویش خواهد یافت.

در وقتی که این کتاب (زمستان ۲ - ۱۸۹۱) زیر چاپ است وضع و مقام

او مانند پیش مستحکم می‌نماید و هنوز حسادت رقیبانش اعتماد عاقلانه سرور او را متزلزل نساخته است.

امین الدوله - بقیه وزیران عاجلاً تا اندازه‌ای در مقابل رفعت مقام امین السلطان، تحت الشعاع بشمار می‌روند شریف‌ترین و شایسته‌ترین از میان ایشان میرزا علی‌خان امین الدوله است که سن و سال متوسط و آداب درباری و افکار اعتدالی و املاک فراوان دارد. وی که تالی رقیب جوان‌تر و نسبت به صدراعظم در مرتبه دوم است می‌گویند با او رابطه خوبی ندارد، با وجود این علاوه بر ریاست شوری، وزارت پست و وظایف و اوقاف را داراست. در موقع سفر قبلی شاه به انگلستان وی همراه بود، اما در سفر سال ۱۸۸۹ از هیئت همراهان در آلمان جدا شد و می‌گویند دلیل آن هم تیرگی روابطش با امین السلطان بود. اگر تاحدی بواسطه فقدان نیروی ابتکار و فعالیت نبود که گویا ناشی از وقوف کامل او از استقامت سیستمی است که افراد علاقه‌مند به اصلاحات را گرفتار می‌سازد، شاید می‌توان گفت که وی لایق‌ترین سیاستمدار ایرانی است. من او را در منزلش که باسلیقه پاکیزه اروپائی آراسته شده بود ملاقات کردم. با سهولت به زبان فرانسه صحبت می‌کرد و در نظر من جالب‌ترین شخصیتی آمد که در ایران دیده بودم. لحن کلامش راجع به کشورش مثل دوستدار حقیقی اصلاحات می‌نمود، ولی این اشتیاق و امید را که کار ایران در زمان او اصلاح شود بکلی از دست داده بود.

قوام الدوله - وزارت امور خارجه در دست سیرزا عباس خان قوام الدوله است. او سردی با قیافه و اطوار خشن است و نمونه بی‌کم و کاست دار و دسته قدیمی است. وی همراه شاه به اروپا نرفت، بلکه سرکار خود در تهران ماند. سابقاً وزیر داخله بود و می‌گویند که آدمی رلک و کوشا است و بسیار هم ثروتمند است. با وجود وزارتت که دارد فقط منشی سیاسی محسوب می‌شود و کنترل روابط خارجی ایران کاملاً در دست خود شاه و صدراعظم است.

یحیی خان مشیرالدوله - از جمله مهمترین وزیران هر چند که در حال حاضر

شغل درجه دوم دارد، یحیی خان مشیرالدوله است که با خواهر شاه ازدواج نمود^۱. وی برادر جوان تر صدراعظم نامی میرزا حسین خان سپهسالار است که هنگام مسافرت اول شاه به اروپا صدراعظم بود، سپس به صورت نیمه تبعید به سال ۱۸۸۱ در مشهد وفات کرد. حاکم گیلان مازندران و بعد فارس شد. در موقع سفر اول شاه به اروپا ریاست شورای سلطنتی را داشت و از سال ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۷ وزیر خارجه بود.

در این سال بر اثر تحریکات که به فرار ایوب‌خان^۲ از تهران منجر شد این مقام را از دست داد و به سفارت انگلیس پناهنده شد. وی این نسبت را جداً انکار دارد، اما بدیختانه شواهد محکمی در این باب هست. او را با مأموریت خاص به سن پترزبورگ فرستادند که مورد پذیرائی درخشان قرار گرفت و شایع است که افکار روسی در آنجا فرا گرفته است.

اینک او وزیر عدلیه و تجارت است و زبان فرانسه را به وجه قابل تحسین حرف می‌زند زیرا که مراحل نخستین تربیت او در اروپا طی شده به سیاست و عادات اروپائی نیک وارد است و شاید هوشمندترین رجال ایران جدید باشد. وی در خانه باشکوهی اقامت دارد از این بابت به شاه که این منزل را از برادر مرحومش مصادره کرده بود مدیون نیست. این خانه وصل به مسجد بزرگ سپهسالار است که در فصل تهران شرح دادم. وی بنا بر وصیت سپهسالار مشغول تکمیل ساختمان این مسجد است.

در موقع مسافرتم پسر ارشد او بایکی از دختران ولیعهد ازدواج کرد و مشیر که همه کارها را به شیوه هر چه بزرگوارتر انجام می‌دهد و می‌گویند که به این مناسبت گرفتار قرض است چندین ضیافت کلان داد که نقل مجالس تهران شد. یک روز وزیران ایرانی را دعوت کرد روز دیگر نمایندگان خارجی را و روز سوم

۱ - این بانو خواهر تنی شاه ماجرای ازدواج گوناگون داشته است. نخست زن میرزا تقی خان صدراعظم شد همان کسی که شاه او را در سال ۱۸۵۲ به قتل رسانید. سپس او را به پسر صدراعظم بعدی دادند و پس از تباهی کار او و تبعید (میرزا آقاخان) و گذشت چند سال باز آزاد و در این موقع زن پسر خاله خود شد که به زودی بواسطه ناخوشی ویا درگذشت. سرنوشت چهارم و نهائی این بانو این شد که به ازدواج یحیی خان مشیرالدوله در آمد.

۲ - ایوب‌خان فرزند شیرعلی خان و نواده امیر دوست محمدخان پادشاه افغانستان بود. م

دراویش پایتخت را و روزی که من با او ملاقات داشتم موعد ضیافت ملاهای تهران بود و خودم دیدم که در حدود دویست تن از این حضرات و آقایان عمامه‌ای بر دور تالاری نشسته و ناهار عالی صرف می‌کردند.

در شب عروسی خیابان‌ها و میدان را چراغانی کرده بودند. از میان تمام وزیرانی که من فرصت ملاقات داشتم او بیشتر وضع و آداب فرنگی داشت و کمتر شرقی می‌نمود. بعد از مبادلهٔ تعارفات که برحسب معمول ده دقیقهٔ اول ملاقات با هر فرد مشخص ایرانی را می‌گیرد او راجع به اوضاع اروپا و مشرق به حرفهای معقول و نکته‌دار پرداخت و درست تذکر داد که اگر انگلستان نیمی از مبالغی را که برای بیگانگی افغانستان خرج کرده است صرف جلب دوستی ایران می‌نمود سد محکم و ذیقیمی جهت حفاظت امپراتوری هند تأمین می‌گردید. شایعات حاکی است که مشیرالدوله تمایلات قوی روسی دارد، ولی در حین صحبت با من وی این نسبت‌ها را قویاً تکذیب کرد و امکان دارد که او بازبرمسند وزارت قرار گیرد. در هر حال شخصیت او را از لحاظ آینده نمی‌توان مورد بی‌اعتنائی قرارداد. (وی اخیراً در ژانویهٔ ۱۸۹۲ وفات یافت)

وزیران دیگر - راجع به وزیر جنگ یا نایب‌السلطنه شرحی بیان کرده‌ام. جهانگیرخان از تبار ارمنی تا موقع وفاتش که اخیراً اتفاق افتاد وزیر صنایع ظریفه بود. محمد حسن خان اعتماد السلطنه مترجم همایونی و وزیر مطبوعات است، اما وزارتخانه‌ای ندارد. وی هر روز جراید اروپائی را برای شاه ترجمه می‌کند و معمر و معتمد پادشاه است.

تنها وزیر دیگری که شایستهٔ ذکر است علیقلی خان مخبرالدوله است که وزارت علوم و تلگراف و معادن را دارد و بواسطهٔ کارهای تلگراف وی با مقامات حکومت هند و کمپانی هند و اروپا از موقع تأسیس خطوط تلگرافی در ایران بیست و پنج سال پیش پیوسته در تماس بوده است و بواسطهٔ امور معادن به دریافت نشان سی. آی. ای. توفیق یافته و از وقت تشکیل شرکت امتیاز معادن ایران، با انگلیسی‌ها رابطهٔ نزدیک داشته است.

او نیز یکی از افراد بسیار لایق و روشنفکر است، ولی در راه نامجوئی حدت و حرارتی نمی‌نماید. وی در سال ۱۸۸۹ همراه شاه به لندن آمد، اما بواسطهٔ حقد و حسادتی که بین همراهان پیش آمده بود با اجازهٔ شاه از آنجا جدا و رهسپار سفر مکه شد یکی از فرزندان او که لقب ضیاءالدوله دارد با دختر ولیعهد ازدواج کرده است.

امیر نظام - در میان شخصیت‌های برجستهٔ دیگر اگر چه مقام وزارت ندارد باید نام امیر نظام حسنعلی خان را یاد کرد که تا این اواخر پیشکار ولیعهد در آذربایجان و چند سال حاکم واقعی آن ایالت بود. این مرد شایان توجه اهل بیجار است که قصبه‌ایست در ناحیهٔ گروس بین سنندج و قزوین. ناحیهٔ بیجار که خانوادهٔ او دیرزمانی در آنجا زیسته‌اند و صاحب نفوذند از بلوک کردستان است، اما همهٔ کردها ایرانی‌اند و شاید هم به مناسبت همین قرابت و نسبت بود که او به اخلاق کردها آشنائی داشت و روی هم‌رفته آن‌ها را بسیار خوب و منظم اداره کرد.

وی سابقاً وزیر مختار ایران در پاریس بود زبان فرانسه را خیلی خوب می‌داند و افکار مترقی دارد و قبل از اینکه مقام اخیر وزارت فواید عامه را احراز کرده باشد چند بار به لندن سفر نمود. وی شخصی با اراده و بسیار قوی است و آفت یاغی‌گری را تا اندازه‌ای تقلیل داده و بهترین مدیران ایرانی در کار ولایات است. با آنکه خیلی سالخورده و شاید حالا هفتاد و شش ساله است هنوز نیک تندرست و قوی است و شایع است که شاید وزیر خارجه خواهد شد و در صورت تجدید بساط حکومت بعید نیست که صدر اعظم شود.^۱

صاحب دیوان - شخص مقتدر دیگر فتحعلی خان صاحب دیوان از اعیان ثروتمند شیراز است. وی هم پیشکار ولیعهد در تبریز و هم حاکم فارس و اصفهان بوده و سابقاً در پایتخت هم منصب و مقام داشته است. می‌گویند حکومت او در شیراز

۱ - علت احضار او (سپتامبر ۱۸۹۱) از جانب شاه بواسطهٔ اغتشاش تبریز در اثر امتیاز تنباکو بود که می‌گویند وی در آن کار دست داشته، ولی باز حاکم کرمانشاه و کردستان شد و چنانکه سابقاً اشاره کردم می‌گویند که تمایلات آشکار روسی دارد.

توأم با سختگیری و حرص و آرز، اما اقتدار آمیز بود. وی افکاری روشن دارد و هوشمند است و با وجود سن زیاد شغل صدارت را که حالا در چنگ رقیب با حسرت می‌نگرد نیک از عهده برآمده بوده است. در بهار سال جاری او به سمت والی‌گری خراسان منصوب گردید که امید است از سلف خود نرم‌تر بوده باشد.

شورای پنج نفری - علاوه بر شورای دولتی شورای خاص پنج نفری به صورت شورا در شورا هست که در سال ۱۸۸۸ شاه بخصوص اساس نهاد تا در سهامات امور سیاسی مشاور او باشد. این جرگه داخلی در حال حاضر شامل امین‌السلطان و نایب‌السلطنه، امین‌الدوله، قوام‌الدوله و مخبرالدوله است.

این عده حضراتی‌اند که در حال حاضر زمام کارها را در ایران بدست دارند. از شرحی که درباره ایشان آورده‌ام ملاحظه میشود که از لحاظ صلاحیت و استعداد یا (اگر بتوان اطمینان‌هایی را که می‌دهند باور داشت) اراده در راه اقدامات اصلاحی نقصی در کار نیست، اما تحریکات سخت رایج است و اغراض نافذ و تعصب هم هنوز قوی است. شاه و وزیرانش در پیچ و تاب وضع و ترتیبی گیر کرده‌اند که عیوب باطنی بسیار دارد و من سعی خواهم کرد که در فصل آینده موضوع را آشکار سازم.

فصل چهاردهم

حکومت

من وضع لباس شما را نمی‌بینم. خواهید گفت ایرانی است، ولی آن را عوض کنید. شکمپیر (لیر شاه)

استبداد مطلق - از آنچه در ابتدای فصل سابق بیان شد می‌توان استنباط نمود که حکومت ایران را لاقلاً اسماً هم باشد نویسندگان قوانین اساسی استبداد مطلق محسوب می‌دارند. این سخن که: «قانون اهل ماد و پارس تغییر پذیر نیست» فقط توجیه لفظی در تأیید حکومت خود سرانه بوده است. وی همه وزیران را برقرار می‌سازد و ممکن است تمام ایشان و صاحب منصبان و مأموران و قضات را برکنار کند. درباره همه افراد خانواده خویش و اهل خانه و همچنین نسبت به تمام مأموران لشکری و کشوری که در خدمت اویند بدون آنکه دادگاهی دخالت نماید، حق زندگانی یا مرگ دارد و اموال افرادی که مورد بی‌مهری واقع و یا معدوم شوند به سلطان می‌رسد و حق سلب حیات در هر حال فقط در اختیار اوست، اما وی می‌تواند این حق را به حکام یا نواب خود واگذار کند.

همه اموالی که قبلاً بوسیله مقام سلطنت تفویض و یا از آن جانب خریداری نشده باشد و در واقع هرگونه مالی که اثبات حق قانونی نسبت به آن مقدور نباشد به او تعلق دارد و می‌تواند به هر که دلخواه اوست انتقال دهد. تمام حقوق

و مزایا مانند تأسیسات عمومی و استخراج معادن و کشیدن خطوط تلگراف و ساختن جاده‌ها و راه آهن و تراموای و غیره و حق بهره‌برداری از همه منابع کشور متعلق به اوست و باید قبل از احاله به عناصر دیگر احراز حق مالکیت از طرف سلطان به عمل آید. سه قوه حکومت در وجود او متمرکز است: مقننه، قضائیه و اجرائیه و هیچ‌گونه قید و تعهدی به او قابل تحمیل نیست، مگر رعایت صوری آداب مذهب ملی. وی مصوری است که تمام اساس زندگانی عمومی کشور بر آن مبتنی است.

حقوق جدید - از لحاظ تئوری و همچنین تا این اواخر عملاً این ترتیب وضع و حال حکومت ایران بوده و حتی یکی از این مزایای عالی نیز آشکارا به هیچ مرجعی واگذار نشده است. باطرزی که شهریار اتباع خود را مخاطب می‌سازد و یا از جانب آنها طرف خطاب واقع می‌شود، سخنان غرورآسیزی را به خاطر می‌آورد که خشیارشا یا داریوش میلیونها اتباع خراج‌گذار خویش را خطاب می‌کردند که می‌توان آن گفته‌ها را هنوز برتخته سنگ‌ها و مزارها ملاحظه کرد.

وی شاهنشاه یا شاه شاهان و ظل الله و قبله عالم، جم جاه، انجم سپاه، قدر قدرت و فلک صولت است^۱ هنوز ایرانیان سخن سعدی را آویزه گوش دارند: «هر عیب که سلطان بیستند هنر است» و هر که جز این طالب باشد دست به خون خویش آغشته می‌سازد. مرور زمان نیز رأی طبقه روحانی و یا دلالت عناصر غیر مذهبی را بر وی تحمیل ننموده است به عبارت دیگر نه علما بر او نفوذی دارند و نه حکما و دستگا‌ه‌های منتخب و نمایندگی هنوز اثرات بی‌پروای کار خود را به حد رسوخ نرسانیده‌اند و هیچ‌گونه مانع و رادع کتبی در برابر حق خدا داد شاه وجود ندارد.

کاهش واقعی حق خدا داد - قدرت پادشاه ایران به هیچ وجه با تعبیرات افراطی که درباره آن کرده‌اند مناسبت ندارد و یا به همان پایه و اندازه نیست

۱ - درباره تعداد عناوین شاه رجوع شود به کتاب فولر «سه سال در ایران» نام شاه از کلمه خشایاتیا یا خشتایاکه در کتیبه‌های خط میخی هست مشتق گردیده و از همین اصل و ریشه که دلالت بر عظمت و تعالی دارد: کلمه خشاتراپا یا ساتراپ و خشایارشا = گرنوس و ارتاخاشاترا = اردشیر و خشاتراپوترا = شاپوترا یا شاپور آمده است.

که در سابق بوده، نخست اینکه شهریار ایران دیگر سرور مذهبی حتی جماعت شیعه جهان اسلامی نیست و در هیچ دوره‌ای هم آن قسم تفوق روحانی که خلفای بغداد داشتند و هنوز مورد ادعای سلطان «باب عالی» است نداشته‌اند، اما پادشاهان صفوی از لحاظ اینکه جدشان از سادات بوده و یا نسب آنها به حضرت علی (ع) داماد پیغمبر (ص) می‌رسیده تا اندازه‌ای از چنین منزلت نیمه مقدس برخوردار بوده‌اند، و رویه رضا و تسلیم اتباع ایشان را که مدت یک قرن در دوره نهائی آن خاندان به حکومت چند تن از آنان که پابند احکام شرع اسلام نبودند تن در داده بودند به همین علت - می‌توان نسبت داد.

شاردن نوشته است که مردم ایشان را جانشین ائمه می‌پنداشته‌اند و کمپفر می‌نویسد: آب‌غسل و وضوی شاهان صفوی را خلق برای شفا می‌نوشیدند و با اشتیاق سرشار بدست می‌آوردند، اما چنین ادعائی از جانب سلسله‌های بعدی عنوان نشده و امکان آن هم وجود نداشته است، خاصه از ناحیه خانواده قاجار که اصل و تبار ترک دارند. بنابراین باید سلطان را از هرگونه انتساب قدسی برکنار پنداشت و اندازه و حدود حقوق و مزایای او را بر مبنای دنیوی خالص قرار داد.

تجدیدات مؤثر - با آنکه قدر و مقام پادشاه کماکان نیک متعال است باز تدبیرهای عملی که اقتدار او را محدود ساخته است یکی دو تا نیست. احترام نسبت به عناصر مذهبی و قانون شرع را اسلاف پادشاه فعلی بیشتر از او رعایت می‌نمودند. وی بدون آنکه به حضرات روحانی اهانتی روا دارد و یا سبب بیگانگی ایشان شود، از راه تدبیر تبعیت آنها را در مقابل قوه اجرائی و اداری تا اندازه‌ای که در زمان هیچ پادشاه قبلی مگر نادرشاه که مرد رزم و شمشیر بوده سابقه نداشته، تأمین نموده است. ملاحظات عرف و عادت در دوره پادشاه کنونی قوی‌ترین موانع جلوه‌گر شده است تا وقتی که عایدات دولت وصول شود و راهزنی و دزدی موقوف باشد، ابراز تام و تمام قدرت شهریاری در موارد خطیر چندان دوچار تهدید واقع نخواهد گردید. به عبارت دیگر ملاحظات مقتضی سیاسی خود مانع دیگری است، اما در عهد شاه فعلی چیزی که از همه عوامل قوی‌تر و ناشی از آن است که ایران در جرگه

دولت‌های متمدن درآمده است مانع جدید افکار عمومی خارجی است که بواسطه فقدان مطلق افکار داخلی که شایسته چنین نامی باشد جای آن را گرفته و به صورت عامل خیر و نجات درآمده است که گمان نمی‌رود مردم ایران از این بابت هیچ گونه قدرشناسی و امتنانی داشته باشند و می‌توان بدرستی پیش‌بینی کرد که به همین دلیل، دیگر اجرای هرگونه حقوق و امتیازات خداداد به صورت بی‌دادگری و افراط چنانکه در تاریخ گذشته ایران وجود داشته، اگر در آینده بکلی از بین نرود، فقط به ندرت امکان وقوع خواهد داشت. در هر حال همین مانع به جای، یک امر عادی عامل اختصاصی استثنائی کارحکومت به شمار خواهد آمد و این تغییر فاحش ناشی از حضور دائمی وزیران مختار خارجی و پیدایش رشته و رابطه تلگرافی است.

سلسله مراتب اداری - رژیم اداری ایران در واقع تا این زمان کم و بیش همان است که در عهد پادشاهان هخامنشی بود. امپراتوری به ساتراپ نشین یا ایالات تقسیم شده است که والی منصوب خود پادشاه بر آن فرمانروائی دارد و مستقیماً هم مسئول اوست. ایالات به چندین بلوک و بلاد و توابع آنها و قصبات قسمت شده که حکام آنها را نیز مستقیماً خود شاه تعیین می‌کند، و یا حاکم کل ایالتی که نقاط مزبور تابع او بشمار می‌روند. تا این قرن چهار تا ازین ساتراپ‌ها با امتیازاتی خاص و تقریباً قدرت مستقل عنوان والی داشته‌اند از قبیل حکام گرجستان و آذربایجان و کردستان و لرستان که فقط لرستان عنوان یا سایه‌ای از استقلال دارد.

حکام کل و نواب ایشان معمولاً حاکم نام دارند و دسته دوم گاهی نایب‌الحکومه خوانده می‌شوند. در زیر دست حاکم داروغه یا رئیس پلیس است بعد کلانتر یا شهردار و کدخدای که رئیس بخش یا حوزه‌ای در شهر و یا سرد سالخورده دهکده است. حکومت‌های عمده برعهده پسران ویرادران و عموها و یا منسوبان شاه است، اما نه به آن صورت طاقت فرسا و تقریباً جنایت آمیزی که در آغاز این قرن بوده در حال حاضر حاکم به جای آنکه از ایالت خود غایب و در پایتخت حاضر باشد در حکومت‌نشین خود اقامت و در کارهای اداری و بخصوص امور مالی، پیشکاری یا مستوفی در زیر دست دارد.

در میان طوایف بومی و جنگاور سیستم و عناوین و انتصابات متفاوتی هست. حاکم ایلات کرد و بیختیاری و طوایف دیگر، ایلخانی و ایل بیگی لقب دارند وزیر-دستان آنها خان، شیخ و نوشمال نامیده می‌شوند و همه ایشان از جهت وصول عایدات در نزد والی ایالت خود مسئول‌اند.

تغییرات در اقتدارات شاهی - در زمره سلسله مراتب مزبور پادشاه به صورت بارزی فرمانروای مطلق است و خود او پایگاه اعلی دارد، اما در این مورد هم در واقع موانع قابل ملاحظه‌ای در برابر امتیازات و حقوق او دیده می‌شود و چنانکه در فصل خراسان در باره ایلخانی‌های قوچان و بیجنورد و اسیرقائن بیان کردم و بعداً نیز در بحث راجع به ایلات بیختیاری و لر بیان خواهیم کرد شاه عملاً ناگزیر است حاکم را از میان طایفه فرماندار انتخاب کند و برای او چندان آسان نخواهد بود که در آداب و رسوم ایشان راجع به جانشین موروثی دخالت نماید و به همین نحو نیز در مورد دادگران محلی یا کدخدای مانند کلانتر در شهر و کدخدای در بخش یا دهات هر چند که اختیار تام با اوست، ولی ناگزیر است کسانی را برگزیند که مورد علاقه اهالی باشند و گرنه امور حکومت دوچار وقفه خواهد گردید، خاصه سطلبی که در ایران بسیار مهم است یعنی عایداتی به دولت نخواهد رسید. از این رو - برحسب قاعده انتخاب فرد مطلوب ایجاب می‌کند که عامل ممتازی برای اجرای این امور و مقاصد در اختیار سلطان باشد و شاه از لحاظ مصلحت و اقتضا نیز با اتخاذ این ترتیب همراه است.

عده‌ای از نویسندگان این طرز و روش را مقدمه اصل نمایندگی انتخابی در دستگاه اداری ایران پنداشته‌اند و در عمل هم چنین پیش آمده است که آن مقام ارثاً در میان طایفه واحدی دوام یافته که کم و بیش همان ترتیبی است که در حوزه‌های بلدی ایتالیا پیش از دوره تجدد (رنسانس) وجود داشت.

تقسیمات اداری - در تقسیمات اداری ایران اصول ثابت یا دائمی وجود ندارد. تجزیه یا اختلاط آنها بسته به شایستگی یا شهرت متصدیان آن و منوط

به میزان اعتماد یا بیم سلطان نسبت به حکام و فرمانداران است. بنابراین از لحاظ مثال ولایات متعددی قبل از سقوط ظل السلطان در سه سال پیش تحت فرمان فرزند ارشد سلطان بودند و آن واقعه در تاریخ ایران درباره هیچ شاهزاده دیگر سابقه نداشته است. عباس میرزا در اوج قدرت خود هنگامی که حکومت خراسان هم ضمیمه آذربایجان و تابع فرمان او شده بود باز حدود اقتدارش به اندازه این پرنس نبود. پس از تباهی روزگار وی ولایاتی که تابعش بودند مجدداً به رسم و ترتیب سابق خود بازگشتند.

فهرست ذیل در باب ولایات ایران و حوزه‌های اداری آن که در زمان مسافرت من به سال ۱۸۸۹ وجود داشته شاید شامل عده بیشتری از مناصب و مقامات مستقل نسبت به هر دوره دیگر از تاریخ باشد و باید خاطر نشان ساخت که هیچگونه اصل جغرافیائی و نژادی یا سیاسی ظاهراً در تعیین میزان و حدود وسعت این تقسیمات مختلف که ساخت بعضی از آنها از تمام انگلستان بیشتر است و بعضی دیگر به شهر وارفته‌ای با حوالی آن محدود می‌شود دخالتی ندارد.

۱ - ایالات

تقسیم اداری	حاکم نشین	تقسیم اداری	حاکم نشین
آذربایجان	تبریز	خوزستان	شوشتر
خراسان و سیستان	مشهد	گیلان و طوالش	رشت
تهران و توابع	تهران	مازندران	آمل
فارس	شیراز	یزد و توابع	یزد
اصفهان و توابع	اصفهان	خلیج فارس و جزایر ساحلی	بوشهر
کرمان و یلوچستان ایران	کرمان		

۲ - ولایات

تقسیم اداری	حاکم نشین	تقسیم اداری	حاکم نشین
کردستان	سنه	کرمانشاه	کرمانشاهان
لرستان	خرم آباد	خمسه	زنجان
عراق و فراهان	سلطان آباد	ملایر و توپسرکان	دولت آباد
قزوین	کاشان		همدان
استرآباد	گلپایگان و خونسار		نهاوند
سمنان و دامغان	محللات		نطنز
قم	کراز		بیابانک و جندق
	گروس		

۳ - شهرهای داخلی و توابع

تقسیم اداری	تقسیم اداری	تقسیم اداری
بروجرد	جوشقان	طالقان
بسطام و شاهرود	خوار	ساوه
کمره	خرقان	فیروزه کوه
استرآباد	دماوند	طارم

رسم خرید و اهدا - اینک من به موضوعی می‌پردازم که صفت بارز و مایه تفاوت و امتیاز دستگاه اداری ایران است، می‌توان گفت که قسمت عمده کار حکومت و بلکه اصل زندگی در آن سرزمین با مبادله هدایا برگذار می‌شود. از لحاظ جنبه‌های اجتماعی امر که بنگریم این رسم و ترتیب را شاید بتوان معرف احساسات سخاوت آمیز مردمی دوست داشتنی پنداشت، هر چند که حتی در این مورد هم به جنبه خشن و عاری از عواطف آن باید توجه نمود. مثلاً وقتی که هدیه‌ای دریافت می‌دارید لازمه اش این است که نه فقط هدیه متقابل که ارزش برابر داشته باشد

به دهنده آن تقدیم کنید ، بلکه باید با طیب خاطر به حاصل هدیه نیز چیزی بدهید (برای او شاید مرحمتی شما یگانه وسیله اسرار معاش باشد) که متناسب با ارزش مالی هدیه دریافتی است . از لحاظ سیاسی هم راه و رسم تقدیم هدایا با آنکه از سنت‌های دلپذیر مشرق زمین است ، در دیگر جاها مترادف با سیستمی است که نام‌های پست دارد .

این رسم و ترتیبی است که طی قرون متمادی در ایران محور گردش دستگاه حکومت بوده است و دوام آن سد و مانعی برای اقدام به هرگونه اصلاح حقیقی است . از بالا تا افراد طبقه پائین کمتر کسی است که طالب هدیه نباشد . همه افراد در سلسله مراتبی که فوقاً بیان شد ، شاید بدون استثناء شغل و مقام خود را از شهریار و یا وزیر و یا حاکم ارشدی که به او منصب داده نقداً خریداری کرده است . هرگاه برای مقام واحدی چند نفر داوطلب باشند به احتمال قوی آن کسی که وجه بیشتری می‌دهد کاسیاب می‌شود . پس از انتصاب وی کتابچه ای شامل ارقام عایدات با مقرراتی که جهت وصول آن هست دریافت می‌کند . از آن پس برعهده اوست که مالیات را جمع و مراقبت نماید که نفقات سرباز حصه حوزه او نیز آماده باشند و کار قضاوت لنگ نشود ، اما چنین می‌نماید که مخالفت حیرت‌انگیزی در ایران نسبت به امکان برآورد جدید مالیاتی هست که بدون تردید ناشی از ترس و نگرانی عمومی است که شاید به وصول کردن مبلغ بیشتری منجر خواهد گردید . از این رو کتابچه مزبور متروک و لایتنیغیر مانده است ، اما حاکم طالب مقام ، متعهد می‌شود که به شهریار مبلغی بیشتر از آنچه در کتابچه قید شده است تقدیم دارد .

آرامش طولانی کنونی استعداد ثروت‌خیزی سراسر مملکت را ترقی داده است و رقم نهائی رشوه بنابر رقابت بین چند داوطلب تعیین می‌گردد . مثلاً یکی از ایشان درصدد برمی‌آید که مبلغ . . . ۳ تومان بیشتر از مبلغ برآورد رسمی تقدیم کند ، به این خیال که حاکم شاغل را که فقط . . . ۲ تومان می‌دهد ازسیدان بیرون کند ، غافل ازاینکه حریف دیگر که . . . ۴ تومان تقدیمی دارد او را شکست خواهد داد .

هر مقامی هم در ایران اسماً بعد از یک سال در جشن نوروز قابل انتقال است و در این مورد است که حسابهای حساس و دقیق میزان تقدیمی‌ها در سرنوشت کارها تأثیر دارد . من شرح ذیل را درباره سیستمی که در حال حاضر در ایران جاری و ساری است از گزارش ممتازی در باب ایران جدید که از طرف شرکت « اندریس و استولزه » که چندین سال در استخدام رسمی و یا خدمات عادی در ایران بودند و در سالنامه « پترمن » که به سال ۱۸۸۵ انتشار یافته است شاهد می‌آورم :

« هر مأسوری ناگزیر است بهای مقام خود را تقدیم و برای دوام آن نیز هر ساله مبلغی پرداخت کند که غالباً معادل همان مبلغی است که به عنوان سوابج دریافت می‌دارد . در این باره چند مورد استثنائی هست و گرنه از والی که هدیه‌اش مستقیماً به کیسه سلطان می‌رود تا مأسوران جزء و نایب‌الحکومه همه تابع یک قاعده‌اند . حکام ولایات برعهده دارند که هر ساله مالیات حوزه خود را مطابق میزانی که اول سال تعیین می‌شود پرداخت کنند ، ولی بنابر قاعده هر یک از ایشان حق دارد مبلغی هم اضافه وصول کند - حق الحکومه که همه آن تعلق به سلطان و وزیران دارد - از این رو او ناچار است برای نگاهداری خانواده و متعلقان خود مبلغ بیشتری بدست آورد .

با تحقیقاتی دقیق که در خطه فارس معمول شده ، طی چند سال حکومت معتمدالدوله که حقاً او را بهترین والی آن سامان گفته‌اند و در زمان او فارس به اوج نظم و رفاه رسید نشان می‌دهد که به جای . . . ۳۶ فرانک ده میلیون وصول گردید .

در ایران این رازی پیش یا افتاده است که اضافه وصولی‌ها معمولاً در حدود ۶۶ و نیم درصد است و طرز وصول آن هم بدین قرار است که ضابط‌ها مکلف‌اند که در هر مورد به رؤسای مربوط خود وجهی بدهند ، مبلغی بیشتر از آنچه در کتابچه قید شده است ، آنها نیز به نوبه خود مالیات هریخش را از کلانتران و ایشان هم از کدخدایان دریافت می‌دارند و هر ضابطی هم در هر مرحله زیادتر از مبلغی که مقرر

است می پردازد. تمام این اضافات فقط از طریق مصرف و عادت تسویه می شود، ثقل و اجحاف بسیار است و گاهی اختلافات خیلی زننده پیش می آید و شکایت هم نتیجه ای ندارد و بعید نیست چوب و فلک نصیب شاکی گردد.

لیست مالیاتی (طومار) - بنابر ارقام مالیاتی هر بلوک مانند تعداد جریب اراضی و درختان میوه و چشمه ها و حیوانات و گلها و غیره غالباً از سالها قبل تنظیم می شود و نه فقط از آن پس ارقام مندرج در فهرست ها هر ساله دریافت می گردد، بلکه با آنکه ضمناً ارقام مشمول مالیات خواه و ناخواه کاهش می پذیرد، مالیات آن رفته رفته بالا می رود. در لیست های مزبور نام دهاتی هست که بواسطه کم آبی یا دلایل دیگر سکنه آنجا را ترک کرده اند و با آنکه در اثر آفت کرم ابریشم و قحطی مخوف سالهای ۱۸۶۹ - ۱۸۷۳ وضع اقتصادی ایران در ظرف بیست سال از ۱۸۶۴ تا ۱۸۸۴ بکلی وارفته بود و فقط در چند سال اخیر با رواج کشت خشخاش رونقی یافته است، باز ارقام مالیاتی در بعضی از موارد به صورت سرسام آوری ترقی نموده و فقط اسساک شدید افراد روستائی ایرانی و طبقه پایین که بار مالیاتها را بر دوش دارند دال بر این است که چگونه اصلاً مالیاتی وصول می شود.

مداخل - شرح فوق را من از آن جهت به تفصیل نقل کرده ام که از قول شاهدهی عینی بوده که سالیان دراز در آن سرزمین زیسته و گفتارش قابل تردید نبوده است. از ملاحظه مطالب آن نظری عاجل به موضوعی دیگر می افکنیم که در همان حدود و شاید هم بیشتر از هدیه و رشوه برای احراز هرگونه مقام و یا نگاهداری آن لازم است و یکی از رسم های ملی است. یعنی مسئله مداخل یا حق العمل، حق حساب، پاداش یا فایده که به منظور تعادل خرج و دخل شخصی ضروری است و دریافت آن به انواع مختلف صورت می پذیرد و مهارت در این کار به اندازه انواع گوناگون آن است و مورد نهایت علاقه و حظ خاطر فرد ایرانی است. این کلمه بسیار جالب را که به قول آقای واتسن معادل کافی برای آن در زبان انگلیسی -

نمی توان یافت^۱ بسته به منظور عاجلی که در بین باشد می توان چند قسم از قبیل کمیسیون، درآمد، شیرینی، حق حساب، ربایش و بهره ترجمه کرد و به صورت تخمین معنی اش موازنه دخل و خرج شخصی است و معمولاً به پول نقد برآورد می شود که از داد و ستدها بدست می آید.

از مذاکراتی که بین دو طرف یکی گیرنده و دیگری دهنده یا یکی مافوق و دیگری زیر دست و یا حتی دوطرفی که در قرار دادی وضع برابر دارند جاری است بدون اینکه طرفی که جریان کار به نفع اوست و یا نسبت به وی خدمتی انجام یافته باشد امکان ندارد در ازای آنچه کرده یا داده است مبلغی نقد ادعا و دریافت نماید و ممکن است این نکته را هم گوشزد کرد که نهاد انسانی در سراسر جهان یکی است و رسم و راهی نظیر آن در مملکت خود ما هم یا دیگر کشورها هست و مستقین فیلسوف مآب باید از ایرانیان نیز مانند سایر افراد برادروار جانبداری نمایند. این قول تا حدودی وارد است، اما در هیچ کشور دیگری که من دیده ام و یا راجع به آن مطالبی شنیده ام سیستم مداخل تا این درجه آشکار و بی پروا نیست و تا این اندازه هم رواج ندارد و نه فقط به حدود عقل معاش داخلی یا معاملات تجارته محدود نمی باشد، بلکه در همه جا و در هر رشته از امور زندگی دیده می شود که با این ترتیب باید گفت که جوانمردی و یا خدمت و کار بی توقع از آن سرزمین رخت بر بسته و حرص و آز مال اندونزی رواج یافته است. به جای مطالبی کلی نمونه و مثال هر قضیه ای را بهتر نمودار می سازد. از این رو من سعی خواهم کرد که آشکار سازم که راه و رسم مداخل در هر رشته از زندگی ایرانیان چه نقشی دارد.

شرح و اقیات - قبلاً اشاره کردم که هیچ مقام برجسته ای نیست که بدون عوض مالی یا پرداخت بها بدست آید و هر گاه موردی باشد که مقام و منصب را خود

۱ - کلمه مداخل که ترجمه مناسبی در زبان انگلیسی ندارد در گوش برخی از مأمورین ایرانی اثر مطبوعی دارد که فهم آن برای اروپائیان آسان نیست، یعنی آنچه انسان بوسیله رشوه و با و سایل تا روا تحصیل کند. بسیاری از مأموران ایرانی بیشتر در پی مداخل هستند نه دنبال اجر و مزد که به عنوان مقرری دریافت می دارند. بنابراین در ایران هر مقامی که در آمد محدود دارد و فرصت تحصیل مداخل پیش نمی آورد شغل و کار بی مقداری محسوب می شود.

شهریار تفویض کند وجه به خزانه اختصاصی خواهد رسید که همان مداخل اوست. بعضی راههائی که جهت حصول این قبیل عایدات تدبیر شده است در اینجا بیان می شود و بدین سبب من بررسی بیشتری راجع به رسم فعلی مداخل را روا نمی شمارم. در سلسله سراتمی که اشاره شد، والی که وجه کلانی برای احراز مقام خود پرداخته است و از حیث علاقه ویا جبران ضرر خویش به هیچ وجه بی مایه نیست مالیات یا گمرک را در مقابل مبلغی شاید دو برابر آنچه خود تقدیم کرده بود به نفوسوم واگذار میکند که مبلغ تفاوت مداخل شخصی اوست و به همین نحو حاکم نیز از ضابط و او هم از تحصیلدار حقی دریافت می دارد. رسم واگذار کردن که در ایران بسیار متداول است وسیله آسانی برای کسب مال و بهره مورد علاقه فراهم می سازد و سیستم مداخل سیر خود را تا نهایت ادامه می دهد به حدی که کسی باقی نمی ماند تا دیناری از او نصیب بشود.

یک نفر اطریشی بارن فن توفن اشتاین نام به مدت یکسال از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۲ حاکم و عهده دار دارائی ناحیه ساوه بود و راجع به مشاهدات خود شرح بسیار جالبی انتشار داد. او تعریف می کند که سلف او برای اشغال همین مقام ۲۵۰۰۰ فرانک تقدیم نموده بود (مداخل شهریار یا وزیری که آن مقام را اعطا کرده بود) و خود یک سال که متصدی آن کار بود ۸۰۰۰۰ فرانک وصول کرد (مداخل خود او)، اما هرگاه این مراحل پی در پی اخذی در امور کشوری فوق العاده یا غیر عادی نماید لابد همین کار در حوزه لشکری موجب هیجان بیشتری خواهد شد.

احتیاج به کتمان نیست که اکنون هیچ فرمانده عالیمقامی بدون پرداخت مبلغ قابل توجهی به منصب خود نمی رسد و مداخل او هم منوط به این خواهد بود که چه مبلغی از زیردستان وایشان نیز از پایین تران دریافت می کنند و این عده هم که استعداد مشابهی دارند از نفرت تابع خود بدست می آورند، به این نحو که به آنها مرخصی یا اجازه کار در بازار می دهند.

شرح نهائی من راجع به زندگانی خانوادگی است. درخانه، مداخل همان حق حسابی است که نوکرها به جیب خود می ریزند (در خانواده های ایرانی معمولاً یکی از اعضاء عهده دار کار نظارت خرج می شود) و از هر جنسی که خریداری کنند یا فرمانی را انجام دهد حق خود را دریافت می دارد و این حق را فروشنده درباره او مجاز می پندارد و بنابراین مثلاً قیمت جنس را ده درصد یا بیشتر، که تفاوت عاید نوکر شود گران تر می فروشد و ارباب هم که از مواقع آگاه است چاره ای جز اغماض ندارد، زیرا که مداخل باید همه کس را نصیب شود و چون خود ارباب به مقیاس بالاتری سهم خود را از جای دیگر بدست آورده است پس چه جای گله و شکایت ناروا است؟

تأثیر این رسم در حال روستائیان - هرگاه این سیستم را از لحاظ تأثیری که بر وضع مالی و منافع افراد طبقه پایین دارد بررسی کنیم شکی نیست که غیر از اخذی کلان و غیر مجاز عنوانی ندارد و می توان وضع دارنده یا جوینده هر مقامی را در نظر آورد که ناچار بوده است جهت احراز آن مبلغ سرشاری خرج کند. او پیش از هر کاری این مبلغ را باز می ستاند، سپس باید عایدات مقرر سالیانه را برای خزانه سلطان یا وزارتخانه وصول کند و همچنین ناگزیر است دوام شغل و مقام خود را که پیوسته در معرض خطر است با پرداخت هائی به مقامات بالا تأمین سازد و سرانجام چون از تاریخ هزل خویش آگاه نیست باید چیزی هم برای روزگاری بیچارگی کنار بگذارد و از اینجاست که برنامه محاسبه دامنه داری از بالا تا پائین جریان می یابد و هر عنصر مافوق منظور خود را بر مادون تحمیل می کند و طی این سیر و جریان است که روستائی بیچاره قربانی نهائی واقع می شود.

در چنین وضع و حالی حیرت آور نیست که هر شغل و مقامی راه عادی دست - یابی بر زر و مال می شود و یسا اتفاق افتاده است که افرادی در ابتدای کار پیشیزی در اختیار نداشتند و اینک در عمارت های عالی اقامت و مال و منال فراوان فراهم دارند و از زندگانی شاهواری برخوردارند و اکثر کسانی که زندگانی اجتماعی را آغاز می کنند شعارشان « فرصت را دریاب است ». افکار عمومی هم از این طرز کار انزجاری

ندارد و هرکسی را که فرصتی یافته و ازعهده انجام منظور خویش برنیامده باشد ناشی و بی استعداد می‌پندارند و در تمام این جریان احدی حتی اندکی به حال افرادی که از این رسم و قاعده زیان می‌برند تأمل نمی‌نماید و نمی‌اندیشد که این دراهم و دینار دسترنج کدام عناصر بیچاره خاموش بی‌آزار است که از کار و رنج ایشان گنج سرشاری در سراهای زرنگار با اسباب و وسایل ظریف اروپائی و نوکر و خدم فراوان گرد آمده است. در یکی از گزارش‌های سر لوئی پلی راجع به جنوب ایران که هنگامی نگارش یافته که وی در بوشهر نماینده انگلستان بوده شرح مختصر و وفای درباره تأثیر ناگوار این سیستم در وضع روستائیان مذکور شده است.

دلیل‌های سکوت و رضا - ممکن است شگفت‌انگیز نماید که چگونه راه و رسمی که تا این حد زیاد نسبت به طبقه‌ای که بار مالیات را بر دوش دارند تحمیل است، آن هم عده‌ای که اکثریت افراد جامعه را تشکیل می‌دهند و هیچ وقت در برانگیختن آشوب تصور نمودند، باز رویه تسلیم و رضا پیشه کرده‌اند. به نظر من دلیل عمده این سکوت تا اندازه‌ای آن است که ایران دسوکرات‌ترین کشورهای جهان است. بستی نسب یا رتبه به هیچ وجه کم‌ترین مانعی جهت احراز عالی‌ترین مقام نیست و مانند کشورهای اروپائی شرایط و شایستگی ممتازی ضرورت ندارد. اقدام تقدیم پیش‌کشی رسیدن به هر مقامی را برای هرکسی مقدور می‌سازد، اگرچه او از لحاظ اصل و تبار کم‌اعتبار باشد. بسیار اتفاق افتاده است که صاحب‌منصبی ایرانی از کاری حقیر در دستگاه یا خانه یکی از بزرگان یا وزیرها طی مراحل متعدد اجتماعی به مقام شامخ رسیده است. چنانکه شرح دادم وزیر اعظم فعلی (امین‌السلطان) از خانواده پایین برخاسته و پدرش یکی از نوکران درباری بوده و نخست وزیری هم که در سفر اول همراه شاه به اروپا آمده بود نواده یک دلاک و پدر میرزا تقی‌خان امیرکبیر نیز آشپز بوده است.

از این رو هرکسی در این وضع و ترتیبی که فعلاً آن زیان می‌کشد روزی امید پیشرفت و توفیق دارد و چون سختی و ناکامی کنونی با بهره‌های سرشاری که در صورت

احراز مقام و مقصود به چنگ خواهد آمد قابل قیاس نیست از این رو وضع حاضر را تحمل می‌کند و آرزویند است که در آینده دنیا به کام او باشد.

سواجب قلیل مأموران رسمی - عامل دوم که می‌توان گفت دلیل دوام و علت بقای ترتیب فعلی است رقم حقیر و غیر کافی حقوق رسمی مأموران در ایران است. در بیشتر موارد آنچه دولت می‌دهد برای مخارج فقط اهل خانه کافی است و فکری برای پاداش و پسن انداز مأمور نمی‌شود. نیک عیان است که آنچه خزانه دولت از پرداختش مسامحه دارد مداخل باید جبران کند.

اگر فرض معجزه‌ای در میان باشد، یعنی دولتی بخواهد در اخلاق ایرانیان تحولی پدید آورد و یا با فرمان شهریاری بت‌شکن، درصد ازین بردن این گرامی‌ترین رسم عمومی برآیند بدون اینکه در عین حال لااقل پنجاه درصد بر میزان مواجب بیفزایند تمام دستگاه دولتی فلج خواهد شد. بنابراین علاوه بر مطلوب بودن اضطرابی ترتیبی که بوسیله آن همه امیدوارند طرفی بر بندند تا وقتی که شهریار را نظر بر زر و مال باشد و خزانه دولت با وضع اسفناک کنونی اداره شود مداخل نیز آئین اساسی زندگانی عمومی خواهد بود و امید هر گونه اصلاحی در ایران بسیار بعید.

دوام مقام - با آنکه می‌توان تصور کرد که در اثر این راه و رسم خرید مقام که سخت رواج دارد امکان دوام منصب و شغل هم باید محدود و نادر باشد، ولی در عمل چنین نیست. مأموری که شاغل است به مراتب از کسی که داوطلب مقام اوست وضع مساعدتری دارد، چون آسان‌تر می‌تواند هدیه یا میزان وجه تقدیمی سالانه را زیادتر کند. بعلاوه معیار حسن اداره در ایران بهبود وضع کارها یا جلب رضایت مردم و یا پیشرفت آبادانی شهر و ولایت نیست، بلکه در آن است که در جاده‌ها راهزنی و دزدی نباشد و مالیات مرتباً به خزانه شاهی برسد. از این رو در سازش بین شهریار و داوطلب کار، شایستگی نفر نقش مؤثری ندارد و عزل و سقوط هم به هیچ وجه در اثر بی‌کفایتی قطعی مأمور نیست. غالباً اتفاق افتاده است که شکایت بر علیه یک حاکم متعددی شاغل مقدور و وارد بوده است، ولی باز مأمور

مستهم با سرعت عمل در تقدیم چند هزار تومان بیشتر، از وضع خطرآمیز درآمده است که بنابراین در تعقیب کردن رویه ناصواب خود دلیرتر می‌شود.

پیش‌کشی یا تقدیمی - آنچه از لحاظ دریافت‌کننده، مداخل محسوب می‌شود از جانب دهنده، پیشکش یا تقدیمی بشمار می‌رود. هرگونه رشوه مالی یا تقدیمی که برای تأمین مقام یا تحصیل امتیاز جهت تأثیر در کیفیت یک رأی قضائی یا رفع تهمت پیش‌آید پیشکش نام دارد. این اصطلاح عجیب و کشف‌دار شامل هر نوع پرداختی می‌گردد از تقدیمی یک والی تا جریمه‌ای که از یک نفر خاطی جزء دریافت می‌شود و تقریباً به دو دسته منقسم می‌گردد: (۱) پرداخت‌های پایدار و آشکار که ناشی از رسم و روال است و هیچ وقت زوال پذیر نیست (۲) پرداخت‌های نامنظم و فوق‌العاده که در موارد خاصی تقدیم و یا از طرف اخذ می‌شود.

از نوع اول مهم‌تر از همه تقدیمی‌های عید نوروز به حضور همایونی است. هر حاکم یا وزیر و یا رئیس ایل و طایفه یا مأمور از هر طبقه تا حد اقلی که بنا بر رسم و عادت جاری است و حداکثر آن بسته به وسعت مالی و یا قصد و طمع، دهنده است و به طوری که ملکم نوشته است اگر کمتر از میزان رسوم پرداخت شود سبب از دست رفتن جاه و مقام و در صورت اضافه احراز تقرب بیشتر خواهد شد.

در زمان وی وجوهی که از این بابت‌ها دریافت می‌گردیده دو پنجم عایدات خزانه بوده (که او جمع مبلغ آن را تا ۳۰۰۰۰۰ یا ۴۰۰۰۰۰ لیره تخمین زده است. مادام‌سرینا اشتباه کرده است که این مبلغ را ۶ میلیون فرانک یا دویز برابر مبلغی که بنا بر قول ملکم به فتحعلی شاه تقدیم می‌شده عنوان نموده است.

در واقع پیش‌کشی‌هایی که سلطان فعلی دریافت می‌دارد هیچ وقت - بیشتر از ثلث مبلغ مزبور یا حداکثر آنچه جد او دریافت می‌داشته نبوده است و گفته‌اند که در سالهای اخیر دریافتی‌های از این بابت فقط به چند هزار لیره محدود شده است. این کاهش به هیچ وجه مشعر بر این نیست که دریافتی‌های دولت تقلیل یافته، بلکه پرداخت مالیات به تحصیلداران متعدد جدید محول گردیده است و افزایش

کلی درآمدهای مالیاتی مقرر متناسباً از میزان تقدیمی وجوه نقد حکام و مأموران کاسته است.

خلعت شاهی - تدبیری که هم نشانه اندیشه و دغدغه خاطر دهنده آن و هم متضمن اثراتی نافع است مرحمت کردن خلعت شاهی است. هر سال یکبار حاکم ایالت از جانب شهریار به دریافت خلعت یا جامه افتخار سرافراز می‌شود (که علامت دوام مقام اوست) که ضروری است خلعت بها به حامل آن پرداخت گردد و آن کم و بیش معادل جنس سرحمتی است که وجه آن موجب گشایش کار خزانه سلطان می‌شود. اعتبار خلعت بها هر ساله در ستون مخارج عادی هر ایالتی منظور می‌گردد. در بیرون هر شهر نسبتاً معتبر، محوطه ایست به نام خلعت پوشان که حاکم سواره در رأس عده‌ای سوار به آنجا می‌رود تا خلعت همایونی را دریافت کند. وی پس از وصول جبهه یا خلعت به شهر باز می‌گردد و بقیه روز صرف ابراز سرور و شادمانی همگانی می‌شود.

دریافت دارنده سعادتمند آن، بدین وسیله درخواهد یافت که یک سال دیگر در مقام خویش باقی است. خلعت‌های فوق‌العاده غالباً به این قصد و نیت اهداء و متقابلاً هم با چنین استنباطی دریافت می‌شود که باید مبلغ سرشاری پرداخت گردد تا دوام عنایت ملوکانه تأمین شده باشد. این کار در میان طبقات پایین هم به صورت سبک تری متداول است و حاکم ولایت برای نفرات زیر دست خود خلعت می‌فرستد که در ازاء عریضه‌ای جهت احراز خلعتی بالاتر دریافت می‌کند.

آنچه بیان شد منابع عادی و معروف خزانه شاهی است، اما اسباب و وسائل دیگری نیز هست که می‌توان تحت عنوان پیشکشی‌های فوق‌العاده نام برد و من و عده کرده بودم شرحی در این زمینه نیز بنگارم. از این هدایا آنهایی که وضع کاملاً متداول دارد و معمولاً بعد از احراز مقام از لحاظ عرض امتنان فرد منصوب تقدیم

۱ - لذا اقدام بردن خلعت به وزیر یا یکی از اعضای خانواده آن کسی که خلعت را دریافت می‌دارد، و اگر می‌شود این شخص هم‌گاهی آن افتخار را در ازای مبلغی به کس دیگر محول می‌سازد. خلعت بهای خراسان هیچ‌گاه کمتر از هزار تومان نیست. البته با عواید دیگری نیز همراه است.

می‌شود، ولی پس از حصول مقصود، وی هیچ‌گاه از خطر عزل یا تغییر مقام مصون نخواهد بود. بنابراین ضروری است که جهت تأمین وضع خویش تدبیر دیگری - بیندیشد. چنانکه مثلاً فرض کنید حاکمی به اقدامی برضد سیاست حکومت مرکزی متهم شده باشد که در این صورت باید بی‌درنگ چند هزار تومانی روانه پایتخت کند و با این پرداخت جریمه ارادی هم قدر و هیبت دستگاه مرکزی محفوظ و هم سوجبات نگرانی متهم برطرف می‌شود. رویه‌های دیگری نیز وجود دارد، چنانکه سلطان اعلام علاقه می‌فرماید که به خانه فلان کس از چاکران خویش تشریف فرما خواهد شد و این شخص هم بانهایت جان نثاری تقدیمی برازنده‌ای برای پیشگاه همایونی فراهم می‌سازد.

گاهی هدیه سلطانی برسبیل عنایت ارسال می‌شود که در این صورت دریافت دارنده، پیشکشی کلان به حضور خواهد فرستاد. بعضی اوقات که شاه در شکارگاه با تفنگک همایونی حیوانی مثل ببر یا پلنگی شکار کرده باشد، جانور بی‌جان را در جلو اعیان و توانگران برجسته همی گردانند و ایشان به مناسبت افتخاری که از دیدن ضرب شست همایونی حاصل کرده‌اند سبلی بابت ناز شست می‌دهند. پس به آسانی می‌توان پی برد که یکی از اثرات این تقدیمی‌ها از ناحیه طبقه پایین به مافوق این است که هرکسی که در دستگاه اداری مقامی دارد از تصدیع پرداخت مقرری به افرادی که در خدمت او هستند آسوده می‌شود و این منظور را بدین نحو حاصل می‌دارد که مأسوری را که سواجبی ندارد حاصل هدیه‌ای نزد کسی می‌فرستد که اهل آداب و نزاکت است و او انعامی متناسب به حاصل هدیه مرحمت می‌کند که بنابراین با یک تیر دو نشانه می‌زند، هم دریافت‌کننده هدیه را خوشنود می‌سازد و هم چیزی به حاصل می‌رسد که کم و بیش همان سواجب اوست.

در ایران راه‌های تبدیل یک تعارف خشک به تعارف مایه دار بسیار متعدد است. بارها اتفاق افتاده که وقتی پادشاه تر دماغ بوده وارد بازار شده و با دکانداری موقتاً شرط شراکت نهاده و اجناس مغازه را با قیمت سرشار به درباریان فروخته و نفع کسب را با فروشنده بسیار خشنود تقسیم فرموده است.

برای تشریح این راه و رسم باندازه کافی مطلب ذکر شده است به راستی که اندرز معروف «مال قیصر را به خود قیصر وایگذار» در وضع وحالی که خود سلطان تا این درجه مراقب منافع خویش است احتیاجی به تأکید ندارد.

دستگاه تباه اداری - از نتایج بارز ترتیب اداری که شرح دادم و همچنین تأثیر سرشار رسم تقدیمی و پیشکش این است که مایه تضمینی مگر عقل و هوش و درایت خود شه‌ریار فراهم نیست که عناصر لایق بر کارهای مناسب گمارده شوند و تا زمانی هم که پایدگی مقامات، بیشتر بر مقدار سال و سنال مبتنی است تردیدی نیست که سبب فساد در دستگاه اداری باقی خواهد ماند و افراد شریف در تنگنا خواهند ماند و اگر هم مرد شایسته‌ای به کاری گماشته شود تحریکات یا رشوه که رقیب درخفا برضد او دریغ نخواهد ورزید هر لحظه ممکن است کارش را لنگ کند و بهانه هم این خواهد بود که وی نتوانسته است از شرارت روسی‌ها در شهر خود آنها جلوگیری نماید.

راجع به تأثیرات ناگواری که این ترتیب در حال و روزگار سردمی دارد که پول سداخل و پیشکش‌ها در واقع حاصل دسترنج ایشان است، قبلاً شمه‌ای بیان کردم، اما ایران فقط در اثر حرص و آز مأسوران رسمی خود که آنچه بخواهند اخاذی می‌کنند در عذاب نیست، بلکه از چیزهایی نیز ضرر می‌کند که ایشان در انجام آن تصور می‌ورزند. دولت هر ساله مبالغ هنگفتی برای استخراج عمومی مثلاً کار لشکریان یا بناهای عام‌المنفعه و ساختن پل و تعمیر جاده اختصاص می‌دهد، این وجوهات یا هیچ وقت برای منظوری که مقرر شده بود خرج نمی‌شود و یا آنکه بدبختانه فقط حداقلی از آن صرف انجام منظور می‌گردد و مستصدیان اسیر که عهده دار مباشرت و توزیع نقدینه‌اند، رفته‌رفته مقدار آن را تحلیل می‌برند. پس یا شه‌ریار از این وضع وحال بی‌اطلاع است و یا اینکه قدرت نظارت ندارد. با این ترتیب پیشگیری از دستبرد زبردستان بواسطه فقدان نظارت مسئول از بالا و یا انتقاد آزاد از پایین کاملاً دور از اسکان خواهد بود. طبع یغماگری که در سراسر دستگاه اداری رسوخ کرده است خواه و ناخواه به دوام سیستم کنونی منجر خواهد گردید و به آسانی می‌توان

بی برد که باوجود این موجبات هرگونه اصلاح اداری که فقط بدان وسیله باریقه امیددی هست که ایران بتواند بی یاری دیگران اسباب رستگاری خود را فراهم سازد چه اندازه صعب و دشوار خواهد بود.

بی علائقی نسبت به امور عمومی - همچنین از اثرات خاص این سیستم است که باید بی اعتنائی به امور عام المنفعه را که در ایران نظر مسافران را پیوسته جلب می کند نسبت داد. وقتی که به روزهای طولانی مسافرت خویش می اندیشم و به یاد می آورم که کاروانسراها و پل ها و چاپارخانه هادر سرتاسر ایران احتیاجی مبرم به تعمیرات داشت که بتوان گفت شماره آنها با انگشتان دودست امکان داشته است و بعلاوه مساجد که غیر از چندتا از آنها در شهرهای بزرگ همه در حالت ویرانی است و مدرسه ها یا کالج های مذهبی که منظره خارجی آنها شوق هیچ طلبه ای را تحریک نمی کند و قصرها و باغات متروک که شاید انحطاط و ظاهر مخروب آنها در نظر پادشاه فعلی مایه تسکین خاطر انتقام آمیزی نسبت به پیشینیان باشد.

اگر در هر گوشه ایران یک کاروانسرای نو یا جاده مرتبی دیده شود که حاکی از آن باشد که کار و کوششی شده است یا پل تازه ای ساخته باشند، حتماً از اقدام خصوصی یکی از افراد است و بانی، خواه وزیر یا تاجر باشد هزینه آن را از کیسه قوت خود پرداخته است و منظورش هم این بوده است که با آن کار ثواب مشمول دعای خیر زوار شود و یا موجبات نیکنامی خود را فراهم ساخته باشد. فقط آثاری از همین علاقه و همت انفرادی در ایران جدید می توان یافت که درست برعکس وضعی است که در دوره پادشاهان صفوی وجود داشته است.

در باب خرابی جاده ها و ریل ها بعداً مطالبی ذکر خواهیم کرد، اما از تمام داستان های راجع به فقدان سعی و کوشش اداری ناشی از سیستمی که هر فردی در صدد تحمیل مالی بر همسایه است و خودش هم مشمول اخاذی فرد دیگری خواهد شد، ناگوارتری علائقی تاسی است که نسبت به منابع معدنی ایران وجود دارد که در ظرف سه قرن سیاحتان همواره گفته اند که بسیار معتبر و غنی است و تا تشکیل یک

شرکت انگلیسی در سال گذشته هیچ گونه اقدام علمی یا بر طبق شرایط فنی جهت استخراج و بهره برداری از آن به عمل نیامده بوده است.

دسته های نوکر و غلام - از جمله خصایص زندگانی عمومی در ایران که زود نظر خارجی ها را بسیار جلب می کند و غیر مستقیم ناشی از شرایطی است که شرح دادم، تعداد انبوه نوکر و مستخدم است که پیرامون وزیر یا صاحب مقامی را از هر قبیل فرا گرفته اند. در مورد شخصی از طبقه عالی که واجد مقامی هم باشد این عده از ۵۰ تا ۵۰۰ نفر است.

بنیامین در کتاب خود نوشته است که در زمان او صدراعظم سه هزار نفر گماشته داشت. بدیهی است با رعایت آداب اجتماعی و نزاکت که در ایران و در واقع در سراسر شرق رایج است تاحدی موجب این وضع و حال است و اهمیت هر کسی تاحدود زیادی منوط به جلوه و نمایشی است که از این راه در انتظار دارد و ریشه اصلی این سایه فساد نیز همان رسم مداخل و ربایش غیر مجاز است. اگر وزیر یا حاکم ناگزیر بودند که به همه افراد این خیل نوکران مقرر پرداخت نمایند، شکمی نیست که عده آنها کاملاً کاهش می یافت و حال آنکه قسمت اعظم ایشان سزد و سواجبی ندارند و از آن جهت خود را به دستگاه ارباب بسته اند که فرصت هائی برای اخاذی که ترتیب هدیه دادن و تقدیمی میسر و راه غارتگری را هموار می سازد فراهم آید و به آسانی هم می توان دریافت که این گروه انبوه خون آشام چه زیان بزرگی به ثروت و عمران ایران وارد می کنند. این عده انگل های بی خاصیت اند که همواره می بلعند، بدون اینکه ذره ای براعتبار ملی بیفزایند. وجود این طبقه تقریباً یک گرفتاری ملی است.

تشریفات زاید اداری - همان وضع و جریانی که در بساط خصوصی شخص عالی مقام هست به دستگاه های رسمی نیز سرایت نموده و به خدمات دولتی کشیده شده است. هر وزیر و هر حاکم و هر مأمور رسمی پائین تر با عده زیادی منشی و میرزا و مستوفی احاطه گردیده است. هیچ نوع تقسیم کار صریحی وجود ندارد. آشفتگی

و بی نظمی همه جا به نظر می‌رسد و این عده کثیر مستخدمان رسمی نه کار تهیه گزارشی را برعهده دارند و نه آماری ترتیب می‌دهند و نه به کار تهیه اطلاعات و یا جدول و یا محاسبات می‌پردازند و حساب و کتابی هم یا اصلاً در کار نیست و یا اگر هم باشد وضع غیر قابل اعتمادی دارد، و وسایلی نیست که حتی بدوی ترین اطلاعات را درباره مقدار جمعیت مملکت روشن سازد. ارقامی که من سابقاً راجع به هزینه و درآمد ذکر کردم از صنایع رسمی اخذ شده بود که هرچند شاید معتبر باشد، اما نمی‌توان اطمینان داد که چه ارقامی را کسر دارد و تاچه اندازه ممکن است آنها را اساس قیاس‌های دیگر ساخت. بارون توفن اشتاین حاکم اتریشی ساوه که قبلاً هم سطلبی از قول او نقل کردم جریان عادی زندگانی مأسوران رسمی را در ایران چنین تعریف کرده است:

«وزارتخانه در ایران شامل وزیر و عده‌ای منشی است، بدون اینکه محل ثابتی برای کار و یا دارای وسایل و ابزاری باشد که در اروپا وجود آنها کاملاً ضروری است. هر جا که وزیر باشد همانجا اداره است، خواه در خانه او یا در سرسرا و یا در قصر شاه و یا برسیبل تصادف در کوچه یا قهوه‌خانه و چند تا منشی همه جا و همیشه همراه وزیر در حرکت‌اند و هر کدام نیز در جیب خود قلم و قلمدان و اسنادی دارند، بنابراین اداره را هر جا و هر لحظه‌ای می‌توان تشکیل داد. درجیب این سیرزها اسنادی از سنوات گذشته هست که وی آن را مال شخصی خود می‌پندارد و به هیچ وجه از اسوال رسمی محسوب نمی‌دارد.»

خوانندگانم لابد از این مطلب حیرت خواهند نمود که اصلاحاتی را که بارون توفن اشتاین در دوره یکساله مأسوریت خود در ساوه معمول داشته بود بعد از کناره‌گیری او پاک ازین رفت، ولی درعین حال بهبودی که در وضع کارهای آن ولایت پیدا شده بود زمینه برای تقدیم پیشکشی بیشتر از طرف جانشین او گردید. **حقوق و القاب** - پیش از این گفته‌ام کلیه این مستخدمین سواجبی از دولت دریافت نمی‌دارند چون امید دارند که به نحوی از انحاء عایداتی حاصل شود و

به همین دلیل مقرری مأسوران ارشد نیز به صورت شگفت انگیزی قلیل است که باز نتیجه خاص سیستمی است که مبتنی بر دو عیب لئاست و بی‌ترتیبی است، زیرا که حتی پرداخت مقرری‌های ثابت و قسطی هم غالباً به تعویق می‌افتد و گاهی اصلاً پرداخت نمی‌شود.

اروپائینی که در استخدام دولت ایران اند حقوق بهتری دارند و مرتب‌تر از ایرانیان مقرری خود را دریافت می‌دارند، چون اگر مواجب ایشان نرسد استعفا خواهند داد، ولی گاهی حتی ایشان را نیز اوراق برات برعهده تجار بازار نصیب می‌شود که بعد از چند هفته و یا چند ماه قابل پرداخت خواهد بود. درحالی که مأسوران محلی از این وسیله دلخوشی هم محروم‌اند و چون وصول طلب از دولت خیلی بعید می‌نماید ناگزیر از سحل‌های دیگر کمبود مالی را تأمین می‌کنند. دراینکه وضع و ترتیب مزبور چه اثرات خطرناکی در کار لشکریان دارد بعداً شرح خواهیم داد. درست برعکس این سیستم نفرت انگیز عناوین و القاب با آب‌وتابی است که مأسوران از هر طبقه دارند و چنانکه از شرحی که بیان کردم استنباط می‌شود در مقامات بالاتر اشخاصی را به ندرت با اسم وی خطاب می‌کنند، بلکه بالقبی که شاه داده است بیشتر شهرت دارند. خیلی‌ها نیز آرزومند این عناوین و القاب‌اند، زیرا که مایه تشخیص و رفع خطر و اسباب اندوختن ثروت و مال است. این القاب به سه دسته منقسم می‌شود: آنهایی که آخرش سلطنه دارد یعنی وابسته به دستگاه شاهی است که به ندرت اعطاء می‌شود، دیگر آن القابی که با دوله ختم می‌شود که وابسته به اسپراتوری یا دولت است و نیز آنهایی که با ملک تمام می‌شود مربوط به مملکت است و بدبخشی اینجاست که همه این صاحبان القاب در پی غارت و تاراج همان حکومت و دستگاهی‌اند که لقب ایشان شش بر حمایت، دفاع، استقرار و اقتدار آن است.

دو قسم قانون - در سرزمینی که قوه‌های قضائی و اجرائی دولت همواره بسیار مخلوط و درهم است، ناگزیر باید سطلبی نیز راجع به قانون و کیفیت اجرای آن در همین جا بیان شود. همه میدانند که قانون در ایران و یا در واقع تمام

کشورهای اسلامی بطور کلی بر دو نوع است: قانون شرعی و قانون عادی که یکی بر مبانی وقوانین اسلامی مبتنی است و دیگری بر عرف و عادت استوار است. یک قسمت را طبقه روحانی و دیگری را دادگاههای کشور اجرا می کنند. در ایران قانون قسم اول را شرع و دسته دوم را عرف می خوانند و از این دو قسمت رویه ای قضائی فراهم می شود که هرچند برپایه ای علمی استوار نیست، ولی باز در عمل جریانی مطلوب دارد و با موارد و حواشی نیک سازگار است.

شرع یا احکام مذهبی - اساس قدرت و اختیار در زمینه شرعی یا قانون مذهبی کلام پیغمبر بوسیله آیات قرآن و عقاید دوازده امام است که نظریات ایشان در عالم تشیع روی هم رفته نفوذ کمتری ندارد و همچنین اجتهادات علمای برجسته روحانی است. اثر عقاید ائمه درباره رویه قضائی ملی به همان اندازه است که آرای حقوقی در قانون عادی مردم بوده است یا تفسیرات تالمودی در آئین یهود داشته. اصول قانونی که به این صورت متشکل می شود تقریباً بدون و به چهار رکن تقسیم شده است که به ترتیب راجع به آداب و فرایض دینی و عقود و معاملات و احوال شخصی و مناهی و آیین دادرسی غیر جزائی است.

مجری این قانون محکمه شرعی شامل چند ملا و مجتهد است که گاهی با کمک قاضی و به ریاست یکی از عمال رسمی که عنوان شیخ الاسلام دارد بر حسب معمول پادشاه یک تن از ایشان را در هر شهر بزرگ منصوب می کند. در سابق رئیس این هیاتهای روحانی صدرالصدور بود که شاه او را انتخاب و در رأس کلیه علما و قضات مملکت برقرار می کرد، ولی نادر شاه این مقام را طی مبارزهای که برضد طبقه روحانی راه انداخته بود برانداخت و دیگر هم تجدید نگردید.

در نقاط کم جمعیت و دهات به جای محکمه شرع یک یا چند ملای محلی از روی احکام قرآن دادرسی می نمایند. در مورد محاکم بالاتر رأی قاضی با استناد نص های قرآن و احادیث کتباً صادر و موارد بسیار بهم به محضر مجتهد بزرگ ارجاع می شود. عده این مجتهدان همواره محدود بوده است و شرط احراز این مقام شایستگی و علم و فضل فراوان و خواست مردم است و رأی ایشان به ندرت قابل فسخ.

کسانی که با مجتهدان ممتاز تماس یافته اند درباره فضل و کمال کلی ایشان و احکام ارفاق آمیزی که پیوسته صادر کرده اند نظر مساعد قرین تقریظ ابراز داشته اند. از لحاظ تئوری مقررات کتبی در ایران ناظر بر این است که امور جزائی بوسیله طبقه روحانی و مسائل حقوقی از طرف دادگاههای عادی رسیدگی می شود، ولی در عمل چنین حد و تفاوتی در کار نیست و تکالیف و مزایای دادگاههای متعدد در دوره های مختلف دوچار تغییراتی شده است و چنین می نماید که موضوع بیشتر تابع تصادف است نه اقتضا و ضرورت و در حال حاضر با آنکه موارد دشوار جزائی شاید به دادگاه شرع ارجاع می شود، ولی باز وظیفه اصلی آنها رسیدگی به مسائل غیر جزائی است. مسائل مربوط به ارتداد و کفر طبعاً به آنها ارجاع می گردد. بعلاوه این طبقه امور مربوط به زنا و طلاق را رسیدگی می کنند. شرابخواری هم به عنوان تخلف از احکام قرآن در صلاحیت آنهاست. در این مورد جنبه مذهبی بیش از سابقه و عرف دخالت دارد. چون در حقیقت اگر فقط پای سابقه در میان بود افراط ایرانیان در شرابخواری از هر جهت معتبر و پسندیده می نمود، اما چون این کار در قرآن نهی شده است تابع قضاوت ایشان می شود.

محدودیت اختیار - به این نکته اشاره کرده بودم که دادگاههای شرعی در دوره های مختلف تاریخ دوچار تغییر و تبدل شده اند و دلیل آن هم در هر مورد طبع و اخلاق و تمایلات سلطان بوده است و بنا بر تعصب یا افکار اعتدالی او محاکم شرع و دادگاههای عرف در موارد جزائی و حقوقی هر دو اقدام کرده اند. گاه ملاها و مجتهدین مقام برتر داشتند و گاهی نیز مثل زمان نادر شاه ایشان محل بی اعتنائی واقع و مراجع دیگر جانشین آنها شدند.

از آنچه من راجع به پادشاه فعلی ذکر کرده ام لابد خواننده آمادگی ذهن برای بیان این قول یافته است که حضرات روحانی در دوره شهریاری کنونی رفته رفته قدرت و نفوذ خود را از دست داده اند. این رسم و ترتیب تازه از آغاز سلطنت شاه فعلی بوسیله صدر اعظم مقتدر او میرزا تقی خان پایه گذاری شده است و او نیز رفتار تحقیر-

آمییز خود را نسبت به آنها چنین آغاز کرد که شیخ الاسلام تبریز را با زداشت و حق او که مسجدش را بست و پناهگاه قرار داده بود، سنسوخ نمود و این همان امتیازی بود که امام جمعه تهران نیز داشت.

قدرت نمائی کامل که از آغاز پادشاهی محور سیاست ناصرالدین شاه بوده با تفوق نفوذ محاکم شرعی سخت منافات داشته است. در دادگاههای عادی در هر مورد رسیدگی نام ناسی پادشاه یاد می شود و نیک می توان استنباط کرد که به چه دلیل شاه نمی تواند وجود مرجع عالی تری را تحمل نماید. ما در کنه کار محاکم شرع یک مانع ذاتی هم برضد برتری آنها وجود دارد که دادگاه عادی هر موقع مأمور است به آن استناد و استفاده کند. زیرا که آنها حق صدور حکم دارند ولی اختیار اجرا با مأموران دولت است و هر چند که رأی مجتهدان به ندرت محل تردید و فسخ واقع می شود و معمولاً مجری است باز ارجاع نهائی امر به دادگاه مدنی شناسائی ضمنی تفوق آن است، اگر چه راه برای ادامه جریان طولانی مذاکرات و رشوه، خاصه وقتی که یکی از اصحاب دعوی شخص حاکم یا مأمور دولتی باشد باز خواهد بود.

عرف یا قانون عادی - اینک از شرع به قانون عادی یا عرف می پردازم که اسماً بر سنت های شفاهی و رسم و سابقه استوار است و بنا بر این در نقاط مختلف مملکت متفاوت می باشد و چون نص و یا قانون مدونی در کار نیست از این رو بسته به نیکو نهادی یا حرص و آز افرادی است که شغل قضائی یا اجرائی دارند و ناچار در عمل دستخوش تغییر و تفاوت می شود. از آنجائی که هیچ گونه اهتماسی جهت گرد آوردن سوابق قضائی نشده است و معلوم نیست که در موارد مشابه قبلاً چگونه رفتار می شده است، پس رأی بدون درنگ صادر و بوسیله مأموری که مستصداً اجراست زود مجری می شود و یگانه سلاک در عمل هر گاه وی سردی در ستکار باشد (در ایران این حدس محتاج به تأمل است) فقط قوه تمیز خود او درباره حق و ناحق است.

متصدیان قانون عرف در سراسر مملکت داوران عادی اند. دادگاه مدنی

یا حقوقی مطابق سبک و نمونه غربی وجود ندارد در دهات اختلافات را نزد کدخدای می برند در شهر پیش داروغه یا نظمییه و او به تمام خلاف های جزء که بر طبق معمول در انگلستان به دادگاه پلیس هر شهر و یا هر قصبه ارجاع می شود رسیدگی می کند. جریمه در مورد سرقت یا ضرب و جرح و مانند آن بنا بر رسم معارضه به مثل جنسی یا نقدی است و اگر مقصر امکان پرداخت نداشته باشد چوب و فلکک نصیب خواهد داشت. تمام جرائم معمولی به حاکم ارجاع می گردد و جرایم سنگین تر را نزد حاکم ولایت یا والی می برند.

سرجع تمیزی پادشاه است که تمام مأموران مزبور از جانب او نیابت و اختیاری جهت صدور رأی و اجراء دارند، ولی بسیار بعید است که شخص گرفتار از راه دور دسترسی به پیشگاه سلطان و یا وسیله ای جهت معروض داشتن مطلب خود داشته باشد. حکم سرگ یا حیات را که سابقاً حکام و والی ها بخصوص وقتی که از خانواده شاهی بودند در اختیار داشتند اکنون فقط مختص پادشاه است.

در یکی از فصول پیش ذکر کردم که ایلخانی قوچان سعی نموده بود این حق اختیار را که اسلاف او داشتند تجدید کند، ولی زود با قدرت پادشاهی دوچار تصادم گردید. دادگستری آن قسمتی که بوسیله مأموران ایرانی مرسوم و متداول است تابع قانون ویا محدود به سیستمی نیست. قضاوت عمومی تضمین عمده داد و انصاف است، ولی تأثیر و دخالتی که رشوه و پیشکش در این زمینه بخصوص در نزد طبقه پائین دارد غیر قابل انکار است. شایع است که داروغه ها بد منصب و پول دوست اند و بعضی ها حتی بر این عقیده اند که هیچ حکم و فرمانی در ایران نیست که نتوان از راه زر و مال خشنی کرد.

دعاوی حقوقی و حکمیت - از نظر تئوری دادگاه مدنی حق رسیدگی به امور متعارف را دارد چنانکه بر طبق موازین مزبور محکمه شرع موارد جزئی را رسیدگی می کند، ولی در این جا هم تفاوت و تمیز مثل سایر موارد خالی از عیب و نقص نیست. خوف از دادگاه عادی یا دیوانخانه با طرز دادگستری خام آن و راههای

متعددی که برای رشوه و فرومایگی دارد، ارباب حاجت را از ارجاع هرگونه امور بغرنج یا سهم به آن منصرف می‌سازد و چنین سسائلی در درجه اول به حکمیت - خصوصی ارجاع می‌گردد. دکتر ویلز که جالب‌ترین شرح را درباره قانون ایران از لحاظ جریان روزانه و جنبه‌های عملی آن نوشته است امور مربوط به قراردادها و اسناد مالکیت غیر منقول و وصیتنامه‌های مورد اختلاف و ادای قروض و ورشکستگی را از جمله مواردی بشمار آورده است که از طریق حکمیت رفع اختلاف شده است. مجلس یا شورای غیر رسمی از تجار معتبر در خانه ملا یا منزل یکی از افراد سرشناس تشکیل می‌یابد، هر دو طرف دعاوی خود را اظهار داشته اسنادی ارائه می‌دهند که مورد رسیدگی واقع و رأیی که پیوسته بر اساس مصالحه است صادر می‌شود که اگر در حدود انصاف باشد هر دو طرف می‌پذیرند و حکم را شیخ الاسلام یا امام جمعه اسضاء می‌کنند، سپس هدیه مختصری به همه افراد آن هیئت تسلیم و اصحاب دعوی ترتیبی را که شاید ارزان‌ترین و مؤثرترین جریان قانونی در سراسر جهان است صحنه می‌گذارند.

هرگاه یکی از طرفین از رأی حکمیت ناراضی باشد می‌تواند به حاکم ولایت مراجعه کند و یا در موارد حساس تر راجع به اسناد مالکیت وارث راه رجوع به محکمه شرع باز است. همین ترتیب در مراحل پایین تر و پیشه‌های زندگی دیده می‌شود و اگر یکی از این قبیل اختلافات در روستاها واقع شود ابتدا به جرگه زارعین یا ریش سفیدان ده ارجاع می‌گردد و بنا بر درخواست آنها کدخدا یا ملا و در مرحله نهائی حاکم دخالت خواهد کرد.

با وجود شیوع رسم رشوه که تا آستانه دیوانخانه‌ها هم آلوده می‌سازد، دکتر ویلز محض تسکین خاطر ما می‌نویسد که سرانجام عدل و داد واقعی حاصل می‌شود، زیرا آنچه را که مردم مشرق زمین در راه رشوه خرج می‌کنند همان است که ما جهت مخارج ضروری و حق الزحمه و هزینه‌های دیگر صرف می‌کنیم که در واقع هدف هر دو یکی است، فقط راه مختلف است و چنین می‌نماید که این نظریه خوش - آیند چنانکه باید و شاید چگونگی عدالت را در دو محل نیک در نظر نمی‌گیرد.

شکنجه و مجازات - پیش از اینکه موضوع قانون را در ایران و کیفیت اجرای آن را رها کنم جادارد سخنی چند در باب مجازاتها و زندانها نیز بیاورم. به نظر خواننده اروپائی چیزی زنده تر از شکنجه و عذابهای نیست که در مورد مجازات مجرمین با بی اعتنائی بسیار به کار می‌رود.

در مورد مجازاتهای قانونی نیز وضع به همین منوال است. درست تا این اواخر که از دوره فرمانروائی شهریار فعلی (ناصرالدین شاه) چندان دور نیست مجرمین محکوم را مصلوب می‌کردند یا در دهانه توپ می‌انداختند و زنده به گور می‌کردند و مثل اسب بدنش را نعل کوب می‌نمودند و یا بر بالای دو درختی که کج کرده بودند می‌بستند آنگاه درختها را به حال طبیعی رها و محکوم را شقه می‌کردند^۱ و یا زنده می‌سوزاندند. شنیدم آخرین باری که راهزنان را زنده در میان دیوار وسط گل و ساروج گذاشته بودند سال ۱۸۸۴ بود^۲.

خوشبختانه مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا و فشار افکار عمومی جهان - متمدن اثرات مطلوب شگفت‌انگیزی در کاستن از این قبیل مجازاتها نموده و این گونه شکنجه و آزارها تخفیف یافته است. اینک بدترین مجرمین را خفه می‌کنند و یا سر از تنشان جدا می‌سازند و دزدی و راهزنی را با قطع دست یا انگشت یا گوش کیفر می‌دهند، اما شایع‌ترین طرز مجازات چوب و فلک است که هر کسی را نصیب می‌شود، از فرزندان شاه تا افراد طبقه پایین و از این کار هر فرد ایرانی حتی در مقامات بالا فقط آن اندازه احساس شرم و ناراحتی می‌کند که یک شاگرد دبستان انگلیسی از ضربه ترکه می‌نماید.

در هیچ جا در خانه یک والی یا مأمور رسمی و یا حتی در مسکن آدم والا مقامی خالی از این وسیله تنبیه نیست و شاید این خود دلیل استحکام اثری

۱ - این طرز اعدام بسیار قدیمی است و همان مجازاتی بود که اسکندر در باره بسوس قاتل دارا روا داشت.

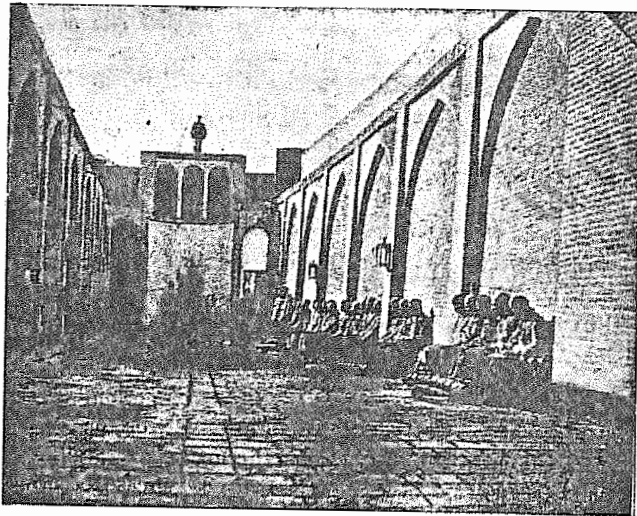
۲ - در سال ۱۸۴۱ منوچهر خان معتمدالدوله که یکی از مهیب‌ترین حکام ایرانی بوده از تن سیصد نفر که آنها را با هم بسته و در میان گل و ساروج نهاده بودند، در نزدیکی شیراز برچی ساخت.

باشنده پادر افراد ایرانی باشد و گفته اند که در موردی درباره محکوم واحدی . . . ۲۰۰۰ چوب خرد شده یعنی ۶۰۰۰ ضربه وارد شده بود. در این قبیل فرصت هاست که فرارش موقع مناسبی برای مداخل پیدا می کند ، به این معنی که به اندازه ای که از محکوم وعده رشوه یافته باشد ، ضربات را ملایم تر می نوازد. در مورد قتل - نفس اصل قصاص، چشم در مقابل چشم و دندان در ازای دندان نیک جاری است و منسوبان مقتول حق دارند باز داشت قاتل را تقاضا نموده به هرنحوی که طالب باشند جان او را بگیرند .

در پاییز ۱۸۸۸ چنین اتفاق افتاد که عده ای از افراد ذکور خانواده شاهی با زور داخل محوطه وزارت جنگ شدند در همانجائی که قاتل یکی از منسوبان آنها در بند بود و با اسلحه خود او را تکه و پاره کردند و جسدش را در بنزین سوزاندند ، اما عملاً این طرز مجازات کاملاً نایاب شده است مگر در میان ایلات بومی جنوب که قصاص خون نسل اندر نسل در میان ایشان باقی بوده است و گاهی نیز به ازین رفتن تمام افراد یک خانواده منجر می شود . در موارد عادی گناهکار به نزدیک ترین پناهگاه فرار می کند و از همانجا گفتگو برای خلاصی او آغاز می شود و منسوبان مقتول شرایط رهائی او را از چنگ انتقام خصوصی در میان می نهند و ارتکاب بیشتر جرایمی که نسبت به افراد واقع می شود، از این طریق جبران می گردد .

زندان ها - سبک و ترتیب زندانی کردن در ایران عملاً با طرز کار ما همان اندازه فرق دارد که مجازاتهای آنها و ما باهم متفاوت است. در آنجا مجازات - حبس تمام عمر نیست و حتی حبس چندین ساله هم سابقه ندارد و اعمال شاقه جزء محکومیتها بشمار نمی رود و بازداشت طولانی هم بسیار نادر است. معمولاً در آغاز هر سال زندانها را تخلیه می کنند و هر وقت حاکم جدیدی مستقر می شود غالباً زندانهای را که سلف او پر کرده بود خالی می کند و فقط شاید از لحاظ ترساندن مردم و اقدام احتیاطی اعدام یکی دو نفر فرمان می دهد. برای زنان بازداشتگاه جداگانه اصلاً وجود ندارد ، زنها و همچنین افراد و الامقام درخانه مجتهد توقیف می شوند .

می گویند در تهران سه نوع زندان هست : یکی در زیر زمین ارگ که از قرار معلوم بازداشتگاه محبوسینی است که برضد دولت تباری یا اقدام خیانت آمیز کرده باشند. دیگر زندان شهر که مجرمین عادی طبقه پایین را در آنجا می توان دید که حلقه زنجیر برگردن و گاهی نیز پا در کنده دارند و با زنجیر به یکدیگر بسته شده اند. همچنین بازداشتگاه خصوصی که غالباً مختص اعظم است. از این رو می توان ملاحظه کرد میزان عدل و داد در ایران که در احکام قضائی قید می شود تحمیل کیفر و در مورد حبس هم تابع جریانی قاطع و سریع است که هدف مجازات (آن هم به طرز و ترتیبی که خود تقریباً جرم است) به هیچ وجه بهبود و اصلاح اخلاقی مقصر منظور نیست.



زندان تهران

نقایص و معایب این سیستم - حتی اگر مساعدترین نظریه درباره مزایا و یا سبک ترین امان نظری راجع به نواقص سیستم قضائی که من در این فصل شرح داده ام معجز باشد باز مانع از عطف توجه ما نسبت به وجود نقص تأسف آوری

تواند شد که از دو جهت اساسی در این ترتیب قضاوت هست، یکی فقدان مجموعه مدون قانون، دیگر دادگاهی که از عهده اجراء و استفاده از آن مجموعه برآید. با آنکه قانون شرع را تا اندازه ای مرتب کرده اند باز این کار از روی اسلوب علمی و یا جامع و مطابق مقتضیات زمان انجام نشده است. قواعد عرف هم که کتبی نیست و تابع طبع و حال خصوصی و خودسرانه افراد است. اختیارات قضاوت طبقه روحانی و دادگاههای مدنی ناقص است و فرق وحد قابل قبولی هم بین مزایا و موضوع کار هر یک از آنها نیست و بنا بر علاقه و هوس متقاضی، دعوی به یک محکمه و یا دیگری ارجاع می شود و گاهی نیز یکی بعد از دیگری به رسیدگی اختلاف واحدی می پردازد. اگر هرگونه اظهار نظر یا ایرادی نسبت به نص قرآن بی خطر نباشد هیچ کس قادر نخواهد بود از نقایصی که در قواعد عرف هست دفاع نماید زیرا که وضع مبهم غیر قابل عفوی دارد و به هیچ وجه نمی تواند راهنمای قاضی در امور عادی و مدنی باشد و بالاخره تمرکز و تراکم اقدامات قضائی و اجرائی در شخص واحد که در عین حال حاکم و ذی حساب مالیاتی و داور پلیس و قاضی است خود دلیل بارز نقص و فساد آن سیستم است که نخواهد توانست در نهایت درستی و شرافت به گسترش عدل و داد همت بگمارد. از طرف دیگر علاقه به زر و مال در میان مأموران ایرانی سرافعه را مضحک تر خواهد نمود مگر اینکه کیسه زر پر باشد و مهارت در طرز خرج کردن آن نیز حاصل.

اقدامات اصلاحی - از لحاظ ناصرالدین شاه باید انصاف داد که وی از نواقص و معایب سیستم قضائی ایران نیک آگاه بوده است و در دوره پادشاهی او اقداماتی برای رفع این نقایص شده است و از لحاظ سماجت فطری خاص مردم نیز که هیچ شهریاری به نابود کردن آن قادر نیست باید اعتراف نمود که این اقدامات جز یأس و حرمان نتیجه ای نداشته است.

بانو شیل در کتاب خود می نویسد که: در آغاز سلطنت شاه فعلی برای

تأسیس دادگاههایی که به مراعات مدنی رسیدگی کند اقداماتی شده بود، اما من اثری از وجود آنها در گذشته یا حال ندیده ام. در سال ۱۸۷۵ پس از بازگشت شاه از سفر اول فرنگستان وی امر به تشکیل شورای اداری داد که منظور از آن تأمین همکاری مقامات محلی در کار حکومت و جلوگیری از بی دادگری یا فساد ایشان و تعدیل نفوذ قانونی عناصر روحانی بود، اما ملاحظه که از امکان زوال قدرت خود نگران شده بودند مردم را گمراه و وانمود کردند که این قبیل اقدامات موجب از بین رفتن اسباب حمایتی محدود خواهد شد که آنها در مقابل رفتار خودسرانه طبقات رسمی دارند و چنان آشوب مخالفت برانگیختند که ناچار از آن کار صرف نظر شد.

بعد از سفر دوم شاه به اروپا مجدداً اقدام نافع و شایه‌ی معمول، ولی آن نیز به شکست منجر گردید. این بار نظریه دولت برچیدن بساط بست و پناهاگه بود که در اصل به منظور حمایت از تعدی حکومت‌های سابق تمهید شده بود، ولی بعداً به صورت جنجال آمیزی که بیان کردم درآمد.

در تهران بنا بر فرمانی اعلام شد که بست نشینی ملغی و دادگاههایی برای رسیدگی دعاوی افراد تأسیس خواهد شد، اما چون اجرای آن به دست مأموران کهنه کاری افتاد که از بساط دیرین بهره‌مند و طرفدار دوم آن بودند دیگر خبر و اثری راجع به این کار ظاهر نشد و این طرح اصلاحی نیز بی سروصدا بر باد رفت.

شاه که از شکست‌های سابق مأیوس شده بود با صفای نیت که خواه حاکی از خوش بینی اوست و یا ناشی از رویه کاملاً بی دقت در مه ۱۸۸۸ (رمضان ۱۳۰۳ قمری) قدم تازه‌ای در راه اصلاح برداشت و اعلان سلطنتی زیر را به تمام حکام ایالات صادر فرمود که متن آن را بوسیله این حضرات در تلگرافخانه‌های سراسر کشور بر دیوارالصاق نمایند و دستخط را در ساجد و اماکن عام بخوانند و معنی و دلالت آن را درست برای مردم باز نمایند و از تمام مأموران هم تعهد بگیرند که در اجرای حکم شاهانه اهتمام ورزند.

اعلان (دستخط) مورخ ۲۹ مه ۱۸۸۸ (رمضان ۱۳۰۳ هجری)
ناصرالدین شاه راجع به آزادی جان و مال افراد

چون خداوند تعالی ذات مقدس ما را قرین عدل و داد فرموده و ما را مظهر اراده و قدرت خود قرار داده است و بخصوص جان و مال اتباع ممالک محروسه ایران را که مشمول عناایات پروردگاریند در کف کفایت ما نهاده است به شکرانه این موهبت عظیم لازم می‌دانیم چنانکه سزاوار است از عهده این تکلیف و مقصود برآئیم و از هر جهت سعی باشیم که افراد این مملکت از حقوق حقه خویش بهره‌مند شوند و جان و مال ایشان از دست درازی و تعدی ستمگران در امان باشد و بهیچ وجه در تأمین این منظور مسامحه و قصور واقع نشود تا در اثر حفظ جان و مال ، مردم با آسودگی خاطر در راه ترویج تمدن و حفظ ثبات جهد و همکاری نمایند . از این رو برای اطلاع و اطمینان خیال عموم افراد ممالک محروسه اعلام میداریم که کلیه اتباع ما از بابت جان و مال خویش دارای آزادی و استقلال می‌باشند و اراده و علاقه هدایونی ما در این است که ایشان بدون ترس و تردید دارائی خود را در هر راهی که ترجیح میدهند به کار اندازند و در اموری از قبیل سرمایه‌گذاری و تشکیل دادن شرکتها جهت ایجاد کارخانه و ساختن جاده و هر گونه اقدامی که برای پیشرفت تمدن و حفظ ثبات ضروری است شریک باشند . اراده و قدرت شاهانه ما در اینست که احدی حق و اختیار دخالت یا تصرف در مال اهالی ایران نداشته باشد و هیچ گونه تجاوز و تعدی نسبت به مال ایشان نشود و یا کسی در مقام آزار مردم ایران بر نیاید مگر در حدود و بنابر موازینی که در احکام شرع و قانون عرف مقرر است . هرکس این حکم را درست اجرا نکند به چنان مجازاتی خواهد رسید که مایه عبرت دیگران شود .

علاوه بر دستخط مزبور فرمان ذیل نیز خطاب به ولعهد در تبریز در همان تاریخ صادر شده بود :

« امر مبارک شرف صدور یافته است که روشنی جان و کلید ابواب فتح و ظفر نور دیده خلافت و قلمرو پادشاهی و طلعت جمال ممالک محروسه فرزند دلیند و بسیار گرامی نورچشمی مظفرالدین میرزا و نیمعهد سرزمین جاویدان ایران نایب السلطنه ایالت آذربایجان کلمات مندرج در این فرمان هدایونی را که موجب ستایش اهل جهان است اجرا کند و اجازه ندهد که مورد بی‌اعتنائی واقع شود . متن این اعلان را باید در مساجد و جریگه‌ها بخوانند و بطور کلی مطالب آنرا نیک و واضح نمایند تا در ذهن افراد جایگزین شود و در همه شهرهای کوچک و بلوک و حتی در دهات و مساکن انتشار دهند تا همه اتباع ایران از مضمون این حکم هدایونی آگاه شوند و از متصدیان امرهم تمهید بگیرند که در اجرای آن کوشا باشند و هرکس که این حکم را طرف بی‌اعتنائی قرار دهد آن چنان مجازات و تنبیه خواهد شد که مایه عبرت سایرین شود . »

با وجود کنجکاوای متن اصلی فارسی این اعلان و فرمان ضمیمه آن بدست نیامده است در کتاب منتظم ناصرلی فقط چند سطر ذیل دیده می‌شود . مترجم :

« در سال ۱۲۷۵ هـ ق موبک هدایونی از راه همدان تشریف فرمای سندیج شده سه روز در آنجا توقف فرمودند . چون در عهده سالفه در این ولایت معمول ولات بود که صاحبان املاک تصرف مالکانه در ملک و مایملک خود چنانکه باید نداشتند حکم هدایونی بر منع این رسم شنیع صادر و مقرر شد عموم رعایا نسل بعد از نسل مالک قاهره اموال موروث و مکتسب خود باشند . »

اما اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات ذیل وقایع ۱۵ رمضان ۱۳۰۶ می‌نویسد (صفحه ۶۴۹ کتاب چاپ تهران) :

« در باب اعلانی که در آزادی مردم چاپ کردند عرض کردم اعلان بی‌موقع و بد و نامناسبی چاپ شد . ممکن بود که سال چهل و یکم سلطنت است و خواستید رفاهیتی به رعیت بدهید بشکرانه این موهبت الهی . از این اعلان معلوم میشود یا شما را مجبور کردند یا خواب دیدید . از این عرض من خوششان نیامد و جواب فرمودند چون ظل السلطان را مزول کردیم و او ظلم زیاد میکرد این اعلان لازم بود . » - مترجم .

فرمان باین کلمات پایان یافته است :

« هرکس این حکم را درست اجراء نکند به چنان مجازاتی خواهد رسید که مایه عبرت همه ناظران شود . »

این بیانیه یا سند حقوق اتباع سلطان به راستی اقدامی ممتاز بود و باآنکه در ولایات تأثیر مختصری نمود ، اما خودشاه باطرز برانزنده‌ای آن را رعایت فرمود . از طرف دیگر نیز اعلام عمومی آن و اشعار رسمی موضوع از جانب نمایندگی‌های اروپائی وسیله مطلوبی فراهم ساخت که هرگاه باز موارد بی‌دادگری شاق و سهمگین دیده شود در مقام اعتراض برآیند و ازاین رو درقبال عناصر ناباب مانعی باشند .

پیشنهاد تدوین قانون - به طوری که ملاحظه شده است واجب ترین اصلاحات یعنی تدوین قوانین و تأسیس دادگاه مستقلی که عامل اجرای دستخط جدید و تعمیم قانون‌های موجود باشد در بیانیه سلطنتی بکلی مسکوت مانده بود ، ولی شاه بعداً به این موضوع نیز عطف توجه نمود و درسوق مسافرتیم به تهران در سال ۱۸۸۹ محافل رسمی در پایتخت از این خبر سخت به لرزه افتاده که سلطان به دارالشورای کبری امر فرمود که هیئت جدید قانونی را برای اهتمام در کار عدل و داد تعیین نمایند . راجع به این اقدام در روزنامه تایمز شرح ذیل را من بخصوص بالحسن امیدواری درج کردم تا تصور نرود که نسبت به جریان امور ایران نظر بدینی تمام دارم :

« هیئتی که خود واقف نیست چه انتظاری از او دارند ترجمه کردن « قانون ناپلئونی » را آغاز کرده است و نسخه‌ای از آن مجموعه که مناسب حال مسلمان‌های تبعه فرانسه تهیه شده بود در اختیار این هیئت قرار داده‌اند ، بعلاوه قانون انگلیسی را که

به خاطر مسلمانهای هندوستان تهیه شده است ، اما غیر از این کار ها معلوم نیست مأموریت این شوری چیست .

بعضی ها می پندارند که دستخط شاهانه هوس گذرانی بیش نیست و نتیجه واقعی از این کار انتظار ندارند ، ولی امید است که حال بدین منوال نباشد و شاه تشویق شود که به وعده های خویش وفا کند ، اما اگر بنا باشد مجموعه جدید منشأ اثری باشد باید نخستین اقدامش ضمن تهیه قوانین ، تشکیل محاکمی باشد همانطوری که در قوانین اروپائی هست و ممکن است سر مشق بشمار آید . اشکال عمده شاید این باشد که قضات فاضل و شایسته از کجا فراهم خواهد شد . بعلاوه هیچگونه تغییر و تفاوت عاجل در اخلاق ملت های مشرق زمین امکان پذیر نیست ولی لاقلاً انتظار ملل غربی به احتمال قوی به این اقدام جدید که مایه خیر و نجات خود ایران است معطوف و در عین حال همکاری دولت های خارجی برای تأمین هر دو منظور یعنی هم تهیه قانون از طرف هیئت جدید و هم به جریان افتادن صحیح آن بعد از تدوین جلب خواهد گردید .

در پاسخ استفساری که اخیراً در سال ۱۸۹۱ نمودم معلوم شد که از تدوین قوانین جدید دیگر خبری نیست و می توان چنین نتیجه گرفت که باز طرح نافع جدیدی به صورت کاغذ پاره در آمده و سنگ مانع تازه ای بر انبوه اصلاحات ناقص ناصرالدین شاه عالمآ و عاصداً افزوده شده است .

اثرات این ترتیب در سیرت ملی - در تحت سیستم حکومتی دو پهلو که داستانش را در این فصل بیان کرده ام یعنی دستگاه اداری که در آن هرنفیری هم راشی است و هم مرثشی و جریان قضائی که هم فاقد دادگاه و هم بدون قانون است می توان به آسانی دریافت که دل بستن و اعتماد به کار حکومت دور از حزم و احتیاط خواهد بود از این روحس و وظیفه شناسی فردی یا احساس غرور و سرافرازی و یا اعتماد متقابل و یا همکاری واقعی (مگر به قصد تبانی) پاک سنتفی می شود ، از فاش شدن رسوائی باکی نیست و درستی و یا کداسنی بی ارج و بالاتر از همه مراتب مزبور موجب زوال حس ملی و وطن پرستی می شود .

صاحب نظرانی که میگویند اصلاح اخلاقی مقدم بر اصلاحات مادی و تزکیه باطن مرجح بر آراستگی ظاهری است کاملاً حق دارند و گرنه مثل این خواهد بود که بر شاخه درختی پیوندی تازه بزنند که شیره حیاتی اش خشک و یا تباه شده و خانه از پای بست ویران باشد . ممکن است در ایران جاده ها و راه آهن ساخت و منابع ثروت - خیز آن را به کار انداخت و قشونش را آماده و کارگرانش را ناندار کرد ، ولی باز هم آهنگی و انبازی او با ملت های متمدن میسر نخواهد گردید مگر آنکه به کنه روح مردم امکان رسوخ باشد و تکان جدید و عمیق در سیرت ملی و رسوم و مبانی آن پدید آید .

من شرح و تصویری را که گمان می کنم خالی از خطاست راجع به حکومت ایران عرضه داشته ام ، تا خواننده انگلیسی وضع و حالی را بشناسد که خیر خواهان آن اعم از خودی یا بیگانه به چگونگی اوضاع واقف و از وجود مانع مقاومت بسیار سخت که ناشی از خودخواه ترین غریزه طبیعی انسانی در مخالفت با افکار ترقی خواهی است آگاه باشند . اما با آنکه قصد و نیت ناصرالدین شاه نسبت به اقدامات بدیع و جدید قابل تردید نیست باز خود او تاحدی حامی این وضع و بساط خطرناک محسوب می شود زیرا که زر و مال شخصی او از همین راه فراهم می گردد و بسیاری از ایرانیان در حین محاوره صمیمانه نظریات انتقاد آمیز دارند ، ولی در بیان و صحبت از تجلیل آن بساط و ترتیب هم در بیع نمی ورزند . در واقع غیر از خود شهریار ، هر گونه اقدام و ابتکار به منظور قیام برضد معايب راه و رسم دیرین پاک مفقود است و اگر مرد نیرومندی هم مانند پادشاه کتونی حتی به صورت نمونه و آزمایش در این راه گام - هائی بردارد آن کسانی که این جهاد کبیر را بی گیری کنند از کجا توان یافت ؟

و راه ترقی او مسدود؟ با آثار و شواهدی که در همین فصل خواهد آمد و آنچه پیش از این بیان شده است خواننده خود در این باره قضاوت تواند کرد، ولی این جانب نیز از لحاظ صلاح و صواب موضوع کتابم با امعان نظر دوستانه و بلکه قرین مدارا به شرح این مقال خواهم پرداخت و از آنجائی که درست آگاهم که فاصله بین راه ورسم شرق و غرب به اندازه از قطب جنوب تا شمال است، و آنچه را که ما تمدن و گاهی از روی شتاب ترقی می خوانیم در نظر اهل شرق مفهوم کاملاً متفاوتی دارد و ملت‌های مختلف راههای خاصی برای نجات خویش دارند؛ بعلاوه با آنچه در نزد ما کند و بطنی می نماید شاید دیگران را که با حقیقت سرعت هنوز مأیوس نشده اند سرعت بسیار در نظر آید و هیچ برزگری هم نباید از همه کشت و کار خویش ثمر عاجلی انتظار داشته باشد.

صندوق عریضه - از جمله اصلاحاتی که با حصول نتیجه از طرف پادشاه کنونی عملی شده است که قبلاً هم به ذکر آن پرداختم تأسیس پلیس شهری در تهران و تجدید بنای پایتخت و زیبا کردن آن بوده است و از کارهایی که اقدام شده، ولی نتیجه‌ای نداشته است من نظر خوانندگان را به تجدید سازمان اداری و تأسیس دادگاههای قضائی و تدوین مجموعه قوانین معطوف نمودم.

در زمره اقدامات دسته اخیر نقشه‌ای خوش آیند، اما بی دوام نتیجه سفر اول شاه به فرنگستان بود. چون اعلیحضرت نیک آگاه بود که تعدی‌های بسیاری وجود داشته که هیچ وقت به اطلاع او نمرسیده است به پیروی از راه و رسمی که در جمهوری قدیم و نیز بود که عریضه‌های خطاب به هیئت ده گانه حکومت را در دهان مجسمه سنگی شیر می نهادند، امر داد ماهی یک بار صندوق عریضه در میدان شهرهای بزرگ بگذارند و کلیدش را نزد خود نگاه می داشت و مقرر این بود که صندوق‌ها را در حضور وی بکشایند، اما احکام ولایات ایران نیز به قصد رفع این مایه تهدید تمهیدی نمودند به این معنی که ناظرانی در اطراف صندوق گماشتند و تازیانه رایگان نصیب آن آدم بی پروائی می گشت که جرأت داشت عریضه ای

فصل پانزدهم

تاسیسات و اصلاحات

و اقوامی که در دیارهای دور با چشمان متناق نگران اند یا یکدیگر، هم صدا می گویند که فردا و شاید همین امروز اینی - لادوس قیام خواهد کرد .
لاتغلو (داستان اینی لادوس)

دورنمای تاریک - با آنکه تصویری که من به خاطر بیان حقیقت از وضع و حال حکومت ایران باز نموده ام سخت ملال انگیز است و تغییر و اصلاح مبانی اساسی آن نیک ضروری است هم اکنون شهریار ایران نیز به یک رشته اصلاحات در مملکت دست زده است که برآستی این دوره را از تمام ادوار متمایز می سازد . بررسی این اصلاحات و داستان هر یک از آنها کار خطیری است که هم سبب تهیت و خشنودی است و هم موجب تأسف و افسردگی .

از یک طرف ما ناظر تأثیرات نافذ به اصطلاح تمدن غرب هستیم که با نتایج نیکو سوانع دیرین غرض و مرض را در مشرق زمین درهم نمی شکنند و از جهت دیگر در ردیف همین چشم انداز دلنواز مشاهده می کنیم که رسم خرافات پرستی پایدار و شور و هیجان اصلاحات بیهوده است و آفت سستی و اهمال به درجه اعلی است و سخت سرگردانیم که آیا این علامت بامداد امیدواری است و یا تنگنای ناامیدی و آیا ایران در آستانه ورود به جرگه کشورهای متمدن جهان است و هم اکنون در این مرحله گام نهاده و یا آنکه در عالم بی خیالی خود آسوده غنوده است

در صندوق بیندازد. از این رو صندوق عرایض همواره خالی بود و شاه نیز خشنود می‌نمود که بحمدالله اتباعش عرض وشکایتی ندارند.

طرح این فصل - اصلاحاتی را که من در این فصل مورد توجه قرار می‌دهم آنهایی است که بنا بر معیار فرنگی به هیچ وجه حاکی از پیشرفت قابل ملاحظه ملی نیست، ولی در سرزمین ایران که شرح حالش را ملکم‌ها، سوریه‌ها، و اوژلی‌ها نوشته‌اند ترقی شایسته‌ای بشمار می‌رود که از آن جمله است برقرار کردن صندوق عرایض و تلگراف الکتریک و طبع و نشر جراید و تأسیس ضرابخانه دولتی و ضرب سکه‌های دولتی و بانک اروپائی و امتیازات رسمی و مانند آن و ساختمان جاده‌ها و تعلیمات عالی و نیز فرصتی خواهم داشت که سخنی چند درباره احساسات مذهبی که در در آن مملکت هست بیاورم. راه آهن را در فصل جداگانه‌ای مطرح خواهم کرد.

نامه های پستی - تا سال ۱۸۷۴ وضع پستی ایران در دست چاپ‌پاشی‌ها بود که سرویس پست را از وزیر طرق اجاره می‌کردند و نامه‌رسانی برای این افراد منبع درآمدی بشمار می‌رفت و نرخ ثابتی هم در کار بود که کسی از چگونگی آن اطلاعی نداشت و در واقع از هر دو جانب، حق العملی تحصیل می‌کردند، زیرا که ابتدا فرستنده نامه مبلغی برای حمل و تحویل آن می‌پرداخت و از سوی دیگر تا دریافت دارنده چیزی به حامل نمی‌داد در وصول نامه توفیق نمی‌یافت.

از قرار اطلاعی که به من رسیده است در ضمن همین سرویس بدوی یک نوع ترتیب پستی هم به رسم اروپا با استفاده از تمبر شروع، ولی زود متروک شد، زیرا که مباشر این کار صد هزار تمبر هم محرمانه برای سود شخصی چاپ کرده بود که از همان قبیل ماجراهائی است که ذکر آن قبلاً بیان شده است.

در سال ۱۸۷۵ تشکیلات پستی ایران بر طبق سیستم اروپائی به یکی از مدیران رسمی پستی اتریش به نام ریدر واگذار شد. وی که آزمایش آن کار را با رساندن نامه‌ها در پایتخت آغاز کرده بود به تدریج مأموران و متصدیانی آماده کرد. هنوز یک سال و اندکی از دوره خدمتش نگذشته بود که اولین سرویس پستی را

در ایران هفته‌ای یک بار بین تهران - تبریز - جلفا با شعبه‌هائی از قزوین به رشت تأسیس نمود و سال بعد در ۱۸۷۶ وی به مقام مدیریت پست رسید.

در سال ۱۸۷۷ ایران به قرارداد بین‌المللی پستی ملحق گردید. آقای ریدر که در همین سال از خدمت دولت ایران خارج شده بود جانشین روسی بنام اشتال داشت که او هم دکتر اندریس را که یکی از مدیران سالنامه‌ایست که من مطالبی از آن اقتباس کردم بازرس کل پست ایران برگزید. در عرض چند ماه اندریس به این دلیل از کار افتاد که مطالبه نامه‌ای را نمود که والی شیراز از صندوق پستی در آورده بود. یک سال بعد هم اشتال معزول شد و تاچندی سرویس پستی به وضع مظنون و خطرناکی افتاد به این معنی که کیسه‌های پستی را باز و اجناس قیمتی را سرقت می‌کردند و اروپائی‌ها ترجیح می‌دادند که از سرویس اختصاصی سفارت انگلیس یا دستگاه تلگراف هند و اروپا استفاده نمایند.

سپس اسباب تأمین بیشتری فراهم آمد. ترتیب فعلی این است که یک هفته در میان سرویس به اروپا از راه تبریز و تفلیس دایراست و همچنین از راه رشت به باد کویه و سرویس دیگر هفتگی از راه بوشهر تا بمبئی و یک سرویس هفتگی نیز بین - پایتخت و مشهد و یزد و کرمان و شیراز و کرمان هست. می‌گفتند در سال ۱۸۸۶ هفتاد و سه پستخانه در سراسر ایران بوده و در سال ۱۸۸۴ که آخرین آمار در اختیار است تعداد ۱۳۶۸۸۳۵ نامه به مقصد رسیده و ۲۰۵ کارت پستال و ۷۴۵۵ نمونه و ۱۷۳۹۹۵ بسته پستی جمعاً به مبلغ ۳۰۴۷۲۰ لیره و درآمد همان سال ۱۳۷۶۴ لیره و مخارج ۱۳۲۹۸ لیره بود. از انگلستان به ایران نامه از طریق برلن در ظرف تقریباً دو هفته به تهران می‌رسد.

تلگراف برقی - بانوعی پس و پیش کردن حیرت‌آور و قایع‌عادی (که از خصایص جهان خاور است سلاطین مشرق زمین علاقه سرشاری به امور نوظهور دارند از این رو چراغ برق در کره و کابل زودتر از گاز معمول شد) تلگراف برقی خیلی زودتر از تأسیس یک سرویس مرتب پستی در سراسر ایران بکار افتاد و اولین بار در سال ۱۸۵۹

از طرف دولت به رسم آزمایش خطی از تهران تا سلطانیه کشیده شد ، ولی چون این کار درست انجام نشده بود ناچار متروک ماند .

در سال ۱۸۹۰ خط کاملی از تهران تا تبریز دایر کردند که در ۱۸۹۳ تا جلفا امتداد یافت و در همین موقع بین دولت‌های ایران و انگلستان مذاکراتی پیش آمد که به این نتیجه منجر گردید که خط اصلی تلگراف هند و اروپا از لندن تا بمبئی ترانزیت از طریق ایران بگذرد . داستان و حاصل این مذاکرات که در اوضاع داخلی ایران تأثیر فراوان داشت متناسباً در فصل راجع به روابط گذشته و حال ایران و انگلستان بیان خواهد شد و بنابراین خوانندگان علاقه‌مند به آن فصل مراجعه خواهند کرد . در اینجا ذکر این موضوع کافی است که منظور از آن جریانات این بود که سه رشته خط از جلفا به تهران دایر و بوسیله کمپانی تلگراف هند و اروپا اداره شود و از تهران تا بوشهر را مأموران حکومت هند اداره کنند . علاوه بر این خطوط دولت ایران در حدود سه هزار میل خط تلگرافی در دست مأمورین خود دارد که همه محتاج به اصلاح و تعمیر است . اینک پایتخت باتمام شهرها و مراکز عمده مملکت مربوط است و تأثیری که این کار در استحکام اساس اقتدار همایونی داشته است در فصل دیگری ذکر خواهد شد . خطوط ایران غیر از آنچه در حوالی پایتخت هست به قرار ذیل می‌باشد :

خط تهران - مشهد و مشهد - سرخس و مشهد - کلات نادری و درگز - مشهد و قوچان - شاهرود استرآباد و مشهد سر - سمنان و فیروزکوه - قزوین ، رشت و انزلی رشت و خرم‌آباد (در مرز مازندران) تبریز ، اردبیل و نمین ، تبریز و ساوجبلاغ مرند و خوی و ارومیه تهران - همدان و خاتقین ، همدان ، سنندج و گروس ، همدان بروجرد و سلطان آباد بروجرد - نهاوند ، بروجرد - خرم‌آباد و شوشتر (که دارند تا اهواز و محمره - خرمشهر) امتداد می‌دهند اصفهان - یزد و کرمان ، آمار عایدات و مخارج و کارهایی را که انجام یافته است انتشار نداده‌اند .

روزنامه‌ها - تاریخ و وضع کنونی روزنامه‌نگاری نیز در ایران شرحی گویا از حالتی غیر عادی است که در میان مردم آن سرزمین دیده می‌شود به این معنی

که هم حاکی از عالم خاص و عقب ماندگی است و هم نشانه طی مدارج فرهنگی ، زیرا که از طرفی بنابر علایم ظاهری تمدن چند روزنامه در پایتخت و شهرهای دیگر تحت نظارت وزیران و دربار هست ، ولی از طرف دیگر مطبوعات به صورتی که باید و شاید در آنجا مطلقاً نیست .

آزادی قلم و یا حتی حق انتقاد پاك مجهول است . از این رو این پنداری موهوم و شاید هم گمانی فریب‌آمیز است که بعضی‌ها گاهی هنروران این رشته را پیش‌تازان تجدید حیات ایران وانمود و سه چهار روزنامه موجود را دلیل ترقی شایسته‌ای در زمینه آزادی ادب و فرهنگ عنوان می‌کنند .

تاریخ جراید ایران در گذشته و حال - به سال ۱۸۵۰ در زمان زمامداری امیر نظام ناسدار ، میرزا تقی خان که چند بار ذکر خیرش را به میان آورده‌ام ، اولین روزنامه فارسی را اساس نهاد و او تحریر آن را به دست یک نفر انگلیسی داد تا مطالبی سودمند و جالب توجه از جراید اروپائی استخراج و درج کند و خود نیز مقالاتی سیاسی در آن روزنامه می‌نوشت . در عین حال امیر ترتیبی را رایج ساخت که بعداً در واقع درباره سایر روزنامه‌ها نیز مجری شد ، که بدون آن مطبوعاتی که تابع قیود خاص و موانع متعدد باشند امکان دوام ندارند . به این معنی که کلیه اعضای اداری دولت ناگزیر بودند مشترك مرتب روزنامه باشند و ظاهراً این روزنامه بعداً (شاید بعلت برکناری و سپس قتل بانی آن) تعطیل شد .

آقای موزی در سال ۱۸۶۶ روزنامه دیگری را ذکر کرد به نام (جریده تهران) که به امر شاه در سال مزبور تأسیس گردید و ستونهای شامل مطالبی در شرح و تعریف کشورهای اروپائی و اختراعات و تجارت و اطلاعاتی تازه از این قبیل که ذوق ناشر و علاقه خوانندگان طالب بوده است و متحدالمآلهائی درباری و مقالاتی راجع به علوم شرق و شیمی و غیره . نام روزنامه‌های تهران در حال حاضر به شرح ذیل است :

۱ - این جریده و همچنین روزنامه فوق در کتاب جامع « مطبوعات و اشعار ایران » تألیف ادوارد براون تحت این عنوان دیده نشده است . شاید روزنامه وقایع اتفاقیه منظور باشد . مترجم .

۱ - « ایران » که ارگان رسمی است و همه اعضای ادارات به اشتراك آن ناگزیرند و با آنکه مقررات دو هفته یکبار انتشار یابد، ولی نامرتب منتشر می شود این روزنامه ها را وزیرانطباعات تنظیم می کند و او حق انحصاری نسبت به تمام روزنامه و مطبوعات دارد و سالانه . . . ه تومان حق امتیاز می پردازد.

هر شماره این روزنامه را شاه ملاحظه و تصویب می کند و مثل سایر روزنامه ها چنانکه باز خواهیم گفت با چاپ سنگی فراهم می شود و شاه گاهی در آن مقاله می نویسد و بیاهات می نماید که سبک خاص و فارسی خالصی دارد که تا اندازه ای عاری از لغات عربی است که در مکالمات معمولی فراوان است.

در همین روزنامه در شماره های ۱۹۰۱ و ۱۸۸۸ مکتوبی به قلم اعلیحضرت مندرج است که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد و آن راجع است به دریاچه ای که چند سال پیش در مسیر جاده تهران به قم درست کرده اند. روزنامه ایران حق تقریر و نگارشی در باب سیاست خارجی ندارد که مبدا از این راه اهانتی به مقام سفرا وارد شود و راجع به سیاست داخلی هم در اثر ترس از ناخشنودی شاه و حفظ شئون دولتیان درج نمی شود بنابراین جنبه یک جریده درباری و روزنامه رسمی دارد که در آن اخبار انتصابات و وزیران و اتفاقات درباری و شکارهای شاهکاری که از ضرب شست حضرت شهریاری پیش آمده باشد، اما ورقه ایست که پیوسته انتشار دارد و بنا بر قاعده شامل اطلاعاتی درباره آثار تاریخی و جغرافیائی دوره های گذشته و حال است و می توان نیک استنباط نمود که اگر مشتریان فرمانبردار در میان نباشند هستی سود بخش ویا دوام چنین جریده ای دور از امکان خواهد بود.

۲ - « اطلاع » که ارگان نیمه رسمی و این نیز در زیر نظر وزیر انطباعات است که نامرتب انتشار می یابد هر چند مقرر است که دو هفته یک بار منتشر شود علاقه علمی ناشر آن، اعتماد السلطنه^۱ که قبلاً صنایع الدوله لقب داشت سبب بعضی از مندرجات فنی شماره های نخستین آن بوده، ولی حالا مطالب محدودتری منتشر

۱ - در روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه (چاپ تهران ۱۳۴۹) به نام کرزن که دو بار هم به حضور ناصرالدین شاه رسیده بود هیچ اشاره ای دیده نمی شود. مترجم.

می کند و غالباً مقاله ای سیاسی دارد که برحسب معمول از جراید فرانسه بنا بر سلیقه جناب وزیر استخراج می شود و مشهور است که اخبار تلگرافی وقایع اروپائی رایج ماه بعد از پیش آمد واقعه درج می کند.

۳ - « شرق » مجله مصور ماهانه در تهران تحت نظر اداره و ناشر مزبور منتشر می گردد و تصاویر آن معمولاً به عکس وزیران یا رجال ایرانی منحصر است و گاهی نیز با چاپ کردن صورت فرمانروایان اروپائی تنوعی پیش می آید. قیمت هر شماره از جراید مزبور یک قران است که از لحاظ انتشار عمومی آن رقم نافی بشمار می رود و در جائی که علاقه واقعی در کار اشتراك وجود ندارد شرط دوام چنین ایجاب می نماید، زیرا که هرگاه صاحبان جاه و مقام در زمره حامیان این روزنامه بشمار نروند آسان تر هدف بهتان قرار می گیرند و برای هر مطلب و خبر ستایش آمیزی نیز رشوه مقدمه ضرور عاقلانه ای خواهد بود.

۴ - « فرهنگ » در اصفهان جریده فرهنگ تحت نظر ظل السلطان یا تصدیقانی که وی تعیین می کند انتشار می یابد و تابع همان روش و شرایطی است که فوقاً ذکر کردم. سابقاً روزنامه ای به نام اختر، خیلی مورد علاقه مردم بود و ناشر آن یکی از مهاجران ایرانی در اسلامبول بود، اما بعداً از ورود آن به ایران جلوگیری شد چون ظاهراً اشاره و کنایات جسورانه در باره روش و کار همایونی داشت. جریده مشابهی هم به نام « قانون » اخیراً انتشار یافته است.

روزنامه ایران و فرانسه - بعد از سفر اول شاه به اروپا میرزا حسن خان وزیر امور خارجه که از مشاهدات اروپائی خود سخت به هیجان آمده بود تأسیس روزنامه ای ایرانی و فرانسوی را پیشنهاد نمود. دستگاه کار فراهم آمد و یک نفر اروپائی هم برای اداره کردن آن انتخاب شد و عنوان خوش آیتد « وطن » را نیز برگزیدند، اما در فوریه ۱۸۷۶ همینکه اولین ویگانه شماره درآمد در سر مقاله افتتاحی آن اظهارات حیرت انگیز ذیل جلب توجه نمود:

« راجع به امور داخلی ما با آزادی تام داد سخن خواهیم داد، ما به

هیچ وجه و قطعاً طرف هیچ جانبی را نخواهیم گرفت و با احدی پیمانی نداریم و زیر بار هیچ گونه تعهدی هم نیستیم. علاقه ما خدمت به مملکت است و در این راه فقط احتیاجات واقعی او را در نظر داریم، ما طرفدار ترقی هستیم و از هرگونه تحقق آن حمایت می‌نمائیم، ولی هیچگاه راه تملق فرومایگان را نخواهیم پیمود و نسبت به ارکان قدرت، چاپلوسی نخواهیم کرد. ما از هر قسم فکر و مرام درست دفاع و هر کار خلافی را سرزنش خواهیم کرد و هرگاه آن اعمال مخالف قانون باشد شدت شماتت ما دوچندان خواهد شد. جنگ و پیکار بر ضد دزدی و فساد و آنانی که عامل آنند - ترقی و عدالت و حق شعار ما و برنامه ماست و با تمام دقت هم خود را صرف آن خواهیم کرد که شایسته علاقه مردم باشیم و خود را به منزله قهرمان حقوق این کشور و هموطنان خویش آماده می‌سازیم.»

این حرفها در گوش ایرانیان مثل این بود که سر پی ترونت ورت در پارلمان (انگلستان) راجع به الیزابت (سلکه) سخنوری نماید یا کایوس گراکوس^۱ در مجلس زعمای رم طوفان سخن برانگیزد که تجاوز نسبت به همه آن چیزهایی بود که در ایران سخت گرامی است. پس بی درنگ با اخراج نویسنده خطا کار مقاله، روزنامه جسارت پیشه را برای همیشه تعطیل کردند. این شماره که من عبارت‌های فوق را از آن اقتباس کردم در تاریخ روزنامه نویسی نمونه ممتازی است و سزاوار کتجکاوای همین وزیر (اعتماد السلطنه م.) مجله‌ای هم نظامی در تهران راه انداخت، ولی بیش از هفده هجده شماره در نیامد.

در سال ۱۸۸۵ روزنامه‌ای قدری مرتب‌تر و نیمه رسمی به زبان فرانسه با عنوان «ندای ایران» انتشار یافت که بعداً از بین رفت^۲ و روزنامه ای هم در تبریز منتشر گردید که زود تعطیل شد. کالج سلطنتی (دارالفنون) نیز مجله‌ای

۱ - Caius gracchus

۲ - اعتماد السلطنه در کتاب الآثار و الآثار این روزنامه را نوشته خود وانمود کرده است، ولی گویا روزنامه اکودوپرس را بارن دونودمان، مهندس بلژیکی که برای طرح ریزی راه آهن ایران استخدام شده بود می‌نوشته است. مترجم.

علمی منتشر ساخت، ولی این نامه هم راه زوال پیمود. چند روزنامه دیگر نیز پیدا شد که هنوز انتشار نیافته محکوم به فنا گردید.

این است داستان اجمالی روزنامه نگاری و وضع فعلی آن در ایران. این نکته که تا چه اندازه چنین دستگاه و بساطی قادر به ترویج و تعالی افکار و ترقی است خواننده خود بهتر می‌تواند تمیز دهد. به هر حال هنوز برای افراد حساس جای غم و نگرانی نیست و باز فرصت و امکان پیدایش چهارمین رکن حکومت در قلمرو شهریاری فراهم است.

سکه - می‌توان تصور نمود که در سرزمینی با عادات و غرایز خاصی که بیان کرده‌ام وجه رایج همواره اسباب مطلوبی برای خیالات پادشاهان و حکام و وزیران فراهم می‌ساخته است و هر قسم وسیله و راه خواه از لحاظ دانش اداره کردنش و یا ثبات ارزش آن بواسطه فقدان آن نیک نمایان شده است. نوسانهای ترقی و تنزل میزان ارزش سکه رایج در آنجا به راستی فاحش می‌نموده و در موقع مسافرتنم به حداقل ارزش خود رسیده بوده است.

در زمان تاوونیه در نیمه قرن هفدهم یک تومان معادل پانزده سکه فرانسه یا چهل و شش لیور (هر لیور یک شلینگ و شش پنس) بود، اندکی بعد شاردن، در زمان شاه سلیمان ارزش تومان را از چهل و پنج تا پنجاه لیور یا سه لیره و ده شلینگ به پول انگلیسی نوشته بود. اوایل قرن بعد کروزینسکی ارزش آن را شصت لیور یا بیست کورون ذکر نمود. سپس بر کناری خاندان صفوی و هجوم افغانها و فرمانروائی نادر شاه و هرج و مرج بی حد و حسات بعد از مرگ او پیش آمد.

در ابتدای این قرن وقتی در اوان دوره قاجاریه باز موجبات امن و امانی فراهم شد، ملکم ارزش تومان را یک لیره نوشت و بین ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ فریزر آن را یازده شلینگ قید کرد سپس ارزش آن پیوسته راه تنزل پیمود و در سال ۱۸۷۴ هر تومان ده فرانک یا هشت شلینگ و در ۹۰ - ۱۸۸۹ که من در ایران بودم تا معادل پنج شلینگ و نیم پائین رفت و بواسطه ترقی بهای نقره باز تا شش شلینگ ترقی کرد.

ضرابخانه دولتی - در سابق تقریباً هریک از شهرهای بزرگ ایران ضرابخانه‌ای جداگانه داشت همدان، تبریز، کاشان، اصفهان، کرمان، مشهد، کرمانشاه، رشت، استراباد، قم، مازندران و سیستان و نمونه‌های کهنه این سکه‌های محلی هنوز بدست می‌آید^۱ این وضع درهم برهم عامل عمده تقلب بود و سکه‌های قلب بسیار فراوان به حدی که دولت سرانجام ناچار شد که بی اعتباری همه سکه‌های چکشی قدیمی را اعلام کند.

در سال ۱۸۶۵ پادشاه کنونی که از ناحیه بعضی افراد ذی علاقه به تقلید طرز مسکوک اروپائی تشویق شده بود به وزیر مختار خود در پاریس امر داد ماشین‌های لازم ابتیاع و کارشناسان فرانسوی استخدام کند. این حضرات به موقع وارد تهران شدند و ماشین آلات که صندوق‌های آن به جای سوخت در کشتی مصرف شده بود روی شن‌های انزلی افتاده بود و در آنجا خراب شد و هیچ حیوان باربری هم به اندازه کافی قوی نبود که دیگ بخار و چرخ‌های ماشین را حمل کند و حتی فیل همایونی نیز قادر به انجام آن کار سنگین نبود.

این پیش آمدهای ناهنجار اجرای نقشه را مدتی به تعویق انداخت تا در سال ۱۸۷۷ که سکه‌های جدید رواج یافت و عمارت وسیعی در حوزه شمالی تهران که قبلاً به قصد کارخانه پنبه ریزی مورد آزمایش واقع و بی‌فایده نموده بود به ضرابخانه سلطنتی مبدل شد. این کارخانه که یک نفر سرکارگر آلمانی و قالب سکه‌های فرانسوی دارد زیر نظر امین السلطان کنترول و اکنون یگانه ضرابخانه در ایران است.

سکه‌های رایج جدید - در صفحات بعدی جدول سکه‌هایی که ضرابخانه دولتی بیرون داده است ملاحظه خواهد شد، قران نقره که واحد پول است اصلاحشده و سه قیراط وزن داشت، بعد به هفتاد و هفت قیراط رسید و اکنون هفتاد و یک قیراط است. نسبت نقره خالص سابقاً نود و پنج درصد بود یعنی قران فقط پنج درصد بار داشت. تومان طلا هم اصلاً به همین نسبت فلز خالص داشت یعنی نود و پنج

۱ - قران‌های قدیم اساس سکه در ایران است و بانک شاهنشاهی ناچار شده است که از روی ارزش آن اسکناس چاپ کند، زیرا که عیار سکه‌های جدید پیوسته در تغییر و تفاوت می‌باشد.

درصد که هنوز اسماً به همان میزان باقی است، ولی مدیر ضرابخانه که سالانه پنج هزار تومان بابت حق امتیاز می‌پردازد حق دارد از آنچه ضرب می‌کند پنج درصد اخذ کند، بعلاوه مداخل شخصی هم از راه عیار سکه‌ها به جیب او می‌رسد. میزان واقعی در مورد مسکوکات نقره در سال ۱۸۸۹ (۸۹۱ و دوسوم) در هر هزار و در مسکوکات طلا (۸۸۵ ونیم) و بقیه عیار مسمی بود. قبلاً این شخص مبلغ بیشتری بابت حق امتیاز می‌داد و از مسکوکات مسمی هم در آمد کلانی داشت، اما در نتیجه بازرسی جدی این امتیاز از او سلب شد^۱.

جریان طلا - در واقع به مناسبت افزایش کلی واردات بر صادرات که تا چند سال اخیر دوام داشته و حالا رفته رفته رو به تعادل است می‌توان گفت که طلا کم کم از جریان ناپدید شده بود. نقره هم یک چندی سخت نایاب شد. دولت ایران که از این وضع بسیار نگران می‌نمود به این فکر خوش آیند افتاد که صدور فلزات قیمتی را ممنوع سازد، ولی خوشبختانه این نقشه را کد ماند. سکه‌های طلا که اسماً در جریان است یک ربع، نصف، یک، دو، پنج و ده تومانی است. تنزل پول به آن اندازه شدت یافته بود که یکی از سکه‌های مزبور که اسماً معادل ۱۰ تومان بود در تهران کمتر از ۱۴۰ تومان بدست نمی‌آمد که دال بر کاهش ارزشی تقریباً پنجاه درصد است.

لزوم بانک‌های اروپائی - نابکاری و نواقصی که در سیستم پولی ایران و در واقع تمام شقوق داد و ستدهای تجارتي آن سرزمین هست از دیر باز لزوم تأسیس بانک‌هایی را که به سبک اروپا اداره شود جهت تأمین اصلاحات دامنه‌دار مادی غیر قابل احتراز ساخته است. راجع به ترقی و تنزل ارزش مسکوکات مبادلاتی و کمیابی پول قبلاً اشاره‌ای کرده‌ام.

از جمله نقایص، یکی توزیع اتفاقی بی تناسب فلزات قیمتی و هزینه سنگین حمل مسکوکات است که با کرایه گزاف بر پشت حیوانات بارکش قابل نقل و انتقال

۱ - در دسامبر ۱۸۸۹ وی با امتیاز سکه‌های مسمی را برای دوره آزمایش شش ماه تحصیل کرو و نرخ اجاره سالانه به ۲۵۰۰۰ تومان افزایش یافت.

است. تجار اشکالات و زیان فراوانی برای پرداخت‌های خود به اروپا دارند. دسته‌های محدود صرافان محلی کنترل بازار شهرهای ولایات را در دست دارند. سرمایه‌های محلی از شراکت در هرگونه امور نافع همگانی بواسطه نگرانی و بی‌اعتمادی که نسبت به همه قسم سرمایه‌گذاری هست احتراز می‌جویند.

برتر از همه رسم پول انباشتن بعضی از توانگران از مقام اعلی تا پایین است و هیچ چیزی مؤثرتر از تنزیل‌های گزاف که با اظهار اشتیاق به رباخواران محلی پرداخت می‌شود وضع اسفناک مالی ایران را روشن نمی‌سازد. بهره قانونی بنابر سوازین تا دوازده درصد محدود شده است، ولی در نیمه قرن حاضر بانوشیل نوشته بود که: «به ندرت کمتر از بیست و پنج درصد است غالباً تا پنجاه یا شصت و حتی صد درصد می‌رسد. برای وام وجه نقد بانک‌های محلی تا یکی دو سال پیش می‌توانستند به آسانی دو درصد ماهانه در صورتی که هر ماه تسویه حساب می‌شد و یا بیست و نه درصد سالانه دریافت دارند. قرض دهندگان خصوصی از این مبلغ هم بیشتر بهره دریافت می‌داشته‌اند.»

بانک خاور - به نحو اجمال وضع مالی ایران به شرحی بود که ذکر شده است تا هنگامی که در سال ۱۸۸۸ شرکت بانک جدید خاور در صدد برآمد که ایران را در حوزه عملیات آسیائی خود وارد سازد و شعبه و نمایندگی در تهران، مشهد، تبریز، رشت، اصفهان، شیراز، و بوشهر باز کرد. از لحاظ شرکتی تجارتی چون داد و ستد برای همه آزاد بود اجازه خاصی از دولت ایران ضروری بشمار نمی‌رفت. با اجاره کردن عمارت عظیمی که سراسر یک ضلع میدان توپخانه را در پایتخت اشغال نموده بود پس از فقط یک سال کار در همان موقع مسافرت به تهران فعالیت بسیاری در آنجا و ولایات داشت و ایرانیان رفته رفته به معنی حساب پس‌انداز و ارزش بهره ثابت و مطمئن در باره موجودی‌های خود آشنا شدند.

بانک برای حساب جاری دو و نیم درصد و برای حساب ثابت شش ماهه چهار درصد و برای امانت‌های سالانه شش درصد پرداخت می‌کرد و در مورد وام

ترخ بهره راتا دوازده درصد تخفیف داد و می‌گفته‌اند که بابت شش تا هشت درصد به خود شاه هم پول قرض داده بود. این بانک، ایرانیان را با پول کاغذی به صورت ارائه و پرداخت از پنج قران به بالا آشنا و مأنوس کرد و هرکسی که حامل آن اوراق بود وجه دریافت می‌داشت و از این کار در پایتخت استقبال شایانی نمودند. بعد از دو سال عملیات شعبه این بانک را در ایران بانک جدید شاهنشاهی با قیمت گزاف خریداری و در شرایط نیک مساعد و مطلوب شروع به کار نمود با برنامه‌های وسیعی که امکان رقابت را برای دیگران سخت دشوار ساخته است، اینک رواج و اعتبار کار بانک شاهنشاهی ایران به حد اعلی است.

بانک شاهنشاهی ایران - در سی‌ام ژانویه ۱۸۸۹ شاه امتیازنامه مقدماتی بانک شاهنشاهی ایران را به نام بارن دو رویتر امضاء کرد. در اینکه این امتیاز از جهاتی جبران آبرومندی در باره آن مرد محترم به مناسبت بدرفتاری که در مورد امتیاز معروف ۱۸۷۲ رویتر دیده بود به شمار می‌رفت، هم از امتیاز نامه‌ای که به نفع او صادر شد و هم از مفاد یکی از مواد آن استنباط می‌شود که مقرر داشت مبلغ ۴۰۰۰ لیره و دیعه بارن دو رویتر بابت امتیاز سابق که دولت ایران در سال ۱۸۷۳ بر خلاف حق ضبط کرده بود مسترد شود.

تا پایان ژوئیه ۱۸۸۹ ضمام و موادی به قرارداد جدید الحاق گردید. در ماه اوت دولت انگلیس با فرمانی سلطنتی در بانکی که به شرح فوق تشکیل یافته بود شراکتی سی ساله نمود. در اکتبر آگهی مربوط به این بانک در لندن برای دعوت طالبان سهام منتشر شد و به اندازه‌ای اعتماد عمومی نسبت به این جریان درخشان بود که در عرض چند ساعت از تاریخ انتشار پانزده درصد بیشتر از سرمایه اعلامی یک میلیون لیره سهام به فروش رفت.

سواد امتیازنامه - در مجلدی جداگانه سواد امتیازنامه اصلی بانک شاهنشاهی را درج خواهیم کرد بنابراین در اینجا فقط به ذکر نکته‌های عمده تر آن اکتفا می‌نمایم. امتیاز از ژانویه ۱۸۸۹ به مدت شصت سال اعطاء شده بود پایه و مایه

سیاست آینده که هر گاه با فکر و همت و کار و بی غرض مجری دارند ممکن است به اقدامات کلان تجارتنی منجر شود که از عملیات بانکی صرف بالاتر باشد، در همان ماده اول آن با مضامین معنی دار ذیل اشعار شده است:

« به منظور پیشرفت تجارت و ازدیاد منابع ثروتی ایران بانک شاهنشاهی علاوه بر اموری که در حوزه کار یک مؤسسه مالی است می تواند به حساب خود یا طرف ثالث به همه قسم کارهای مالی و صنعتی یا تجارتنی که برای مقاصد خویش سودمند تشخیص دهد مبادرت ورزد مشروط بر اینکه این قبیل اقدامات با عهود و قوانین و عرف و مذهب مملکت منافاتی نداشته باشد و دولت ایران از تمام اقدامات مزبور استحضار قبلی حاصل کند. »

در ماده دوم سرمایه بانک به چهار میلیون لیره ثبت شده که از آن مبلغ اولین سهام به نام دارندگان آن تا یک میلیون لیره از قرار هر سهمی ده لیره تعیین شده است.

ماده سوم راجع به اسکناس است که شرح جداگانه ای در این باره خواهیم نوشت. در ماده ۷ (علاوه بر وجهی که بابت خود امتیاز پرداخت گردید) حقوق و مزایای دولت ایران از قبیل ۶ درصد از منافع خالص بانک در هر سال که هیچ گاه نباید از ... لیره کمتر باشد قید شده است. مواد ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ از مهم ترین مقررات امتیازنامه است که غیر از چند مورد استثنائی به بانک اختیار استخراج مواد معدنی ایران که در حال حاضر احتمال می دهند بسیار سرشار باشد، ولی تاکنون تحقیقات محدودی معمول شده اعطاء گردیده است. شرح ماده ۱۱ به قرار ذیل است:

چون بانک شاهنشاهی آماده است که بی دریغ فداکاریهایی که برای توسعه منابع مملکت از طریق بهره برداری منابع طبیعی آن ضروری است بنماید، دولت ایران بر طبق مواد این امتیازنامه به بانک مزبور اختیار انحصاری می دهد که در سراسر قلمرو شاه معادن آهن، سرب، مس، چپوه، زغال سنگ، نفت، منگنز، بوره

و پنبه نسوز را که متعلق به دولت باشد و هنوز به طرف دیگر اعطاء نشده باشد استخراج کند. بنا بر ضمیمه این امتیازنامه دولت ایران در تاریخ امضای آن فهرست رسمی اسامی معادنی که به دیگران داده شده باشد به بارن رویتر خواهد داد.

معدنهای طلا و نقره و سنگهای قیمتی انحصاراً متعلق به دولت ایران خواهد بود و اگر مهندسان بانک به وجود چنین منابعی در هر کجا برخوردند باید بی درنگ دولت ایران را مستحضر دارند. غیر از کارشناسان همه کارگران باید از اتباع اعلیحضرت همایونی باشند و دولت ایران با تمام قوا سعی خواهد نمود کارگران ضروری را باسزد متداول در مملکت برای بانک فراهم سازد و هرگونه معدنی را که بانک در ظرف ده سال شروع به استخراج نکرده باشد دولت ایران می تواند بدون مشورتی با بانک راجع به آن تصمیمات اتخاذ کند.

در ماده ۱۲ پیش بینی شده است اراضی مورد نیاز استخراج اگر در تصرف دولت باشد بلاعوض در اختیار بانک گذاشته شود و اگر متعلق به افراد باشد دولت همراهی نماید که با سهل ترین شرایط به اختیار بانک در آید. مقرر شد هیچگونه عوارض و دارائی بر اسباب و ماشین آلات مورد نیاز تحمیل نشود و عوارض و عمارات از هرگونه مالیات معاف باشد. ماده ۱۳ حصه منافع ایران را در بهره برداری معادن ۱۶ درصد مقرر داشت. در انقضای مدت امتیازنامه معادن و اسباب و عمارات و تأسیسات تحت شرایط بسیار مساعد که در کشورهای دیگر هم سرعی شده باشد به دولت ایران مسترد گردد.

در اینکه بانک چگونه این امتیازنامه استخراج معادن را که شامل اختیارات درباره منابع معدنی سراسر ایران است به جریان انداخته و شرکت بزرگی بخصوص برای خریدن این مزایای مربوط به امتیازنامه در لندن تأسیس شده و این کمپانی جدید در تأمین منظور چه اقداماتی تاکنون کرده است و چه نتایجی بدست آمده و یا ممکن است از کار و کوشش آنها بدست آید، همه این مسائل متناسباً در فصل جداگانه راجع به منابع معدنی ایران بیان خواهد شد.

در اینجا سن توجه خود را به داستان اقدامات بانک از تاریخ تشکیل آن معطوف و سعی خواهیم کرد نشان دهیم که تا سال (زمستان) ۲ - ۱۸۹۱ آیا از عهده انتظارات مؤسسان خود بر آمده و آسازاوار اعتماد خریداران سهام بوده است یا نه^۱.

افتتاح عمارت بانک - در موقع مسافرتیم بانک شاهنشاهی در همان خیابانی که سفارت بریتانیا واقع است محلی تهیه و شروع به کار کرد و آقای رابینو مدیر شایسته آن منتخب شد. وی قبل از آن مدیر شعبه بانک اعتبارات لیون در شهر قاهره بود. روابط بانک با دولت ایران هم بر عهده سرد با کفایتی مانند هوتوم شیندلر بود که خوانندگانم از خیلی پیش در یافته‌اند که او کلید حل بسیاری از مسائل راجع به ایران بشمار می‌رفته، چنانکه اشاره کردم در اوایل ۱۸۹۰ بانک شاهنشاهی با دستگاه بانک جدید خاور توافقی حاصل و در مقابل ۲۰۰۰ لیره محل آن بانک را در تهران با سر قفلی و اثاثیه و مناصب و غیره خریداری کرد.

حق انحصاری نشر اسکناس - قبلاً خاطر نشان کردم که از جمله حقوقی که شاه به بانک شاهنشاهی داد انحصار نشر اسکناس بود که بر طبق ماده ۳ مقرر شد که مبلغ آن بدون اجازه دولت ایران از ۸۰۰۰۰ لیره تجاوز نکند و طی دو سال اول پنجاه درصد و سپس سی و سه درصد پشتوانه داشته باشد.

آزمایش دوره مغول - در تاریخ، این اولین بار نبود که اسکناس در ایران انتشار می‌یافت. در حدود ششصد سال پیش یکی از فرمانروایان مغول از خاندان چنگیز که جانشین او در ایران شده بود همین کار را کرد، وی کیخاتو (۹۴-۱۲۹۱ میلادی) برادر ارغون‌خان یا ارغوان شاه و نواده هلاکوخان است که مارکوپولو از دربار بسیار دور دست قویلابی قآن با عروس تاتار برای برادر او به ایران آمد.

کیخاتو شنیده بود که آن کار را تائو تسو از سلاطین سلسله سونگ نمود و سه قرن پیش به نشر اسکناس در چین اقدام کرد و همان عمل طی پنجاه سال اخیر تجدید شده بود که راجع به آن از قول سیاح ونیزی و ابن بطوطه اهل طنجه سراسر کش

۱ - رجوع شود به مقاله پر ارزش «بانکداری در ایران» نوشته جی. رابینو با یادداشت‌هایی به قلم هوتوم شیندلر که مطالبی از آن در آخرین فصل ذکر شده است.

اطلاعاتی به ما رسیده است. فرمانروای مغول ایران که مشاهده کرده بود بالغ بر دو میلیون لیره مقروض است این فکر عالی به سرش افتاد که با انتشار پول کاغذی که اتباع وفادارش خریداری کنند زر و سیم به خزانه شاهی سرازیر شود و کاغذ وسیله داد و ستدهای عمومی گردد. از این رو فرمانی صادر و استعمال فلزات قیمتی را به عنوان وجه رایج ممنوع کرد و به رسم چین بانک‌هایی با نام چاو‌خانه در تبریز و دیگر جاها تأسیس نمود و اسکناس یا چاویبه ارزش سه چهارم پنس تا چهار شلینگ و هفت پنس انتشار داد که با خط نسخ بهای هر قطعه در هلالی بر بالای ورقه با فرمان همایونی در باره اعتبار این وجه رایج نقش شده بود، ولی اتباع کیخاتو از این لحاظ که یا سرکش‌تر و یا هشیارتر از آن بودند که سرورشان پنداشته بود نسبت به این خیال فریاد نفرین و ناسزا بر آوردند و وزیری را که این ابتکار کرده بود قطعه قطعه کردند و در ظرف سه روز فرمان ملغی شد و اولین آزمایش نشر اسکناس در ایران با شکست فاحش از بین رفت.

نظریه جدید - با اختطاری که از آن آزمایش قدیم در خاطرها بود و یا بواسطه ترس از شیوه غیر علمی در کار مالی دیگران هیچ یک از فرمانروایان ایران تجربه‌خان مغول را تکرار نکرد. در واقع در همین قرن حاضر انتشار روبل کاغذی روس در ایران با سوء ظنی بسیار از ناحیه هیئت حاکمه تلقی و چنین تعبیر شد که زر و سیم را از سر زمین ایران خواهد ربود و این بدگمانی به آن اندازه قوت گرفت که شاه در سال ۱۸۸۳ دستخط همایونی صادر و اعلام نمود که باید مردم خیلی نادان باشند که کاغذ پاره چرند را به جای نقره و طلا قبول کنند، و در آینده تمام اسکناس‌های روسی مصادره خواهد شد. خوشبختانه نظیر دستخط‌های متعدد دیگر، این فرمان هم هنوز صادر نشده از نظر و اعتبار افتاد.

اسکناس‌های بانک شاهنشاهی - پس در مقابل چنین سوابق ناخوش آیند اثر تاریخی و در میان مردم و درباری که افکار خامی راجع به امور مالی داشتند بانک شاهنشاهی به اجرای این قسمت از برنامه خود پرداخت و مدتی صرف این کار شد که طرح و نمونه دلپذیری انتخاب کنند.

در سال ۱۸۹۰ اسکناسهای جدید با خط فارسی و علامت شیر و خورشید در یک طرف و عبارت انگلیسی و عکس شاه در سمت دیگر با ارزش یک تومان تا هزار تومان منتشر گردید. یکی از اکتشافات بانک در عمل این بود که توانگران اسکناسها را خریداری و قایم می‌کردند، زیرا که جمع کردن آن از انباشته کردن طلا و نقره آسان‌تر بشمار می‌رفت و این تجربه غیر قابل انتظاری از میل و علاقه ایرانیان در اندوختن مال بود. هنوز زود است که نتیجه این آزمایش پول کاغذی را در ایران پیش‌بینی کرد. شنیده‌ام که اسکناس‌های با نام شهرها فقط در همان شهر قابل پرداخت است و در جاهای دیگر قابل مبادله نیست، زیرا که بانک بابت انتقال، حق الزحمه مطالبه می‌کند و شاید همین دلیل عجالتاً از جریان وسیع اسکناس جلوگیری خواهد کرد.

فعالیت بانک در سال اول - در پایان اولین سال (سپتامبر ۱۸۹۰) مدیران بانک نتوانسته بودند ترازنامه رضایت بخشی به صاحبان سهام عرضه دارند. سود خالص که حاصل شده بود بعد از انجام همه تعهدات و کسر کردن بهره‌های لازم تقریباً ۶۸۰۰۰ لیره شد که بنا بر آن هیئت مدیره توانست بهره‌ای برابر هشت درصد نسبت به سرمایه پرداختی به صاحبان سهام اعلام کند. علاوه بر تهران و لندن در شهرهای تبریز، رشت، مشهد، اصفهان، شیراز، کرمان، بغداد بصره و بمبئی شعبه و نمایندگی باز کردند و بانک شاهنشاهی از جمله تأسیسات عمده درآمد و مرکز کار مصالح مالی ایران گردید.

دولت ایران این بانک را عامل دریافت و پرداخت هزینه‌ها و امور کلی مالی خود ساخت و بیشتر دولت‌های خارجی که با ایران روابطی دارند آن را برای انجام کارهای ضروری خود واسطه قراردادده‌اند. اهالی محل هم به حد وفور جهت مبادلات تجارتي خود از آن استفاده می‌کنند و بانک توانسته است با پرداخت مساعده‌ها در مقابل جنس و بارنامه‌ها و غیره در پیشرفت کار تجارت خدمت کند. بعلاوه وام‌هایی که اهالی محل در برابر وثیقه دریافت کرده‌اند در هشت ماه اول دو برابر شد و نرخ عادی بهره به نصف رقم سابق تنزل نمود.

نتیجه‌ای که از بابت تحرک بازار پول در اثر کم و بیش شدن نرخ اسعار پیش آمده است متناسباً جالب و بارز به شمار می‌رفت. در مملکتی که واحد پول نقره است بدیهی است بواسطه بالا و پایین رفتن ارزش این فلز قیمتی اثراتی ایجاد خواهد گردید، اما نوسان شدیدی که ناشی از کار آژانس‌های خصوصی و دلیل‌های دیگر بود تعدیل شد. وثبات بیشتری در بازار پولی ایران به‌طور کلی پیش‌بینی می‌شود. گزارش پایان سال دوم (سپتامبر ۱۸۹۱) شاید چنانکه باید آنچه را که از ناحیه بانک انتظار می‌رفت کاملاً تأمین نمی‌کند، اما پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای مشهود است و بهره‌ای هم برابر پنج درصد اعلام شده. امیدواری هست که بانک به زودی کار مسکوکات را نیز تحت نظارت خود بگیرد تا بتواند وضع وجه رایج را سر و صورتی بدهد و به دوره تبهکاری ارتجاعی کنونی خاتمه بخشد. امتیاز سال ۱۸۷۲ رویتر - پیش از این راجع به امتیاز اصلی و معروف سال ۱۸۷۲ رویتر اشاراتی نمودم. این موضوع به قدری در اروپا هیجان ایجاد کرد که جا دارد به خاطر وجود وجه مقایسه‌ای بین آن سند و امتیازنامه بانک شاهنشاهی و هم از لحاظ اینکه برجسته‌ترین نمونه تاریخی از شیوه کاری بند و بار ایران برای تجارت خویش بدست آمده باشد، قصد دارم مشخصات عمده آن را در اینجا شرح دهم. راجع به نقشه راه آهن مندرج در امتیاز نامه فعلاً ذکر می‌نمایم هر چند که ساختمان یک خط آهن اصلی سراسری ایران و انحصار تمام راه آهن‌های ایران در آینده از اصول عمده این امتیازنامه بود. ملاحظات مربوط به این قسمت را به فصل جداگانه موقوف می‌سازم.

طرح رویتر عالی‌ترین مرحله دوره‌ای از احساسات جدی و صمیمانه انگلوفیلی در تهران و آن شاهکار سیاسی میرزا حسین خان صدر اعظم مقتدر بود که در آن موقع مشیر و مشار پادشاه به شمار می‌رفت و آن شامل برنامه‌ای بود که به قول رالیسن^۱:

۱ - جامع‌ترین شرح مربوط به امتیازنامه رویتر در کتاب او تحت عنوان: «انگلیس و روس در شرق» مندرج است.

«غرض تجدید حیات ایران در ظل هم‌آهنگی و اشتراك منافع اویا انگلستان بود».

تاریخ امتیاز نامه ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ است .

وقتی که متن آن به نظر اهل جهان رسید دریافتند که مشتمل بر کامل‌ترین مواد و واگذاری در بست کلیه منافع صنعتی یک کشور در دست خارجی است که مانند آن هرگز به وهم و گمان احدی در نیامده بود و در تاریخ سابقه نداشته است . غیر از سوادى در باره راه‌آهن و تراموای که امتیاز انحصاری هر دو به مدت هفتاد سال مطلقاً به رویتر اعطا شده بود حق بهره‌برداری از همه منافع معدنی ایران هم به او واگذار شد ، مگر طلا و نقره و سنگ‌های قیمتی و امتیاز جنگل‌های دولتی و همه اراضی غیر مزروع نیز تابع همین امتیازنامه شده بود و همچنین حق انحصاری ساختن کانالها و قناتها و امور آبیاری از هر قبیل با صرف نظر کردن از تشکیل بانک ملی و اقداماتی که با ایجاد جاده و تلگراف و کارخانه و کارگاه و امور عام‌المنفعه ارتباط داشته باشد .

بعلاوه اجاره تمام گمرکات مملکت به مدت ۲۰ سال از اول مارس ۱۸۷۴ در مقابل پرداخت وجه معینی به ناصرالدین شاه در ده سال اول و ۶۰ درصد از درآمد خالص در بیست سال بقیه راجع به سایر منافع هم بیست درصد از راه آهن و پانزده درصد از منافع دیگر مختص دولت ایران بود . این بود سند حیرت‌انگیزی که انتشارش درست هنگامی که شاه سفر اول ۱۸۷۲ خود را به خارجه آغاز می‌کرد طوفان هیجان در اروپا برانگیخت .

زوال - سرگذشت بعدی این نقشه سنگین و دور از اسکان نیک عیان است و اجمالاً به شرح ذیل قابل بیان : در غیاب شاه که به اروپا رفته بود موقع فرصت مناسب بدست تمام عناصر مخالف ارتجاعی یا متعصب و یا چنانکه ایرانیان می‌گویند افراد وطنخواه کشور افتاد . در انگلستان هم شاه متوجه شد که استقبال گرمی از آن نقشه نمودند ، زیرا که گرفتاری‌های سیاسی ناشی از آن در نظر دولت بریتانیا و افکار عمومی به مراتب بیشتر از فواید احتمالی آن جلوه نمود ، اما ضربت قاطع را در واقع سن پترزبورگ وارد ساخت .

بدیهی بود که واگذاری تمام منابع ثروت بوسیله امتیاز نامه‌ای در دست حریف که خود از دیر باز خیالات و یا لاقل آرزوهائی در باره آنها داشت و امکان دسترسی بر آن در آینده بود و این اعتقاد راسخ (که پاک بی اساس بود) که دولت انگلیس حامی کار بارون دو رویتر و بدون سروصدا بانی واقعی آن نقشه بود . دولت روس رفتار انزجار آمیزی توأم با تهدید در پیش گرفت و خواستار شد که انگلستان اطمینان رضایت بخشی بدهد . این جریان شاه را سخت نگران ساخت و تار و پود آن نقشه نارس بر باد رفت . در سر زمینی و نزد حکومتی مثل ایران این موضوع چندان مهم به نظر نمی‌رسید که چه دلیلی مایه شکست امتیازنامه رویتر شده بود ، زیرا که پس از بازگشت همایونی از سفر اروپا مبلغ ودیعه او را با نهایت بی انصافی ضبط و بهانه کردند که چنانکه در ماده ۸ پیش‌بینی شده بود وی کارها را شروع نکرده بود^۱ و چنین می نمود که دولت ایران راه بس آسان و خلاف قاعده را جهت فرار خویش از آن وضع پرتشویش اختیار کرد . بارون که واقعاً حق اعتراض و شکایت داشت برای جبران خسارت خود به تلاش افتاد ، اما تا شانزده سال بعد که ماده‌ای در امتیازنامه بانک شاهنشاهی به نفع او جا دادند حرفهایش هیچ گونه اثری ننموده بود .

دلایل شکست - این دونگته در نزد همه منتقدین بی‌غرض آشکار است که امتیازنامه از همان اوان کار محکوم به شکست شد و از بین رفتن آن از لحاظ مصالح ایران نباید موجب تأسفی شود . آن برنامه را مسائل ابتکاری متعددی سخت سنگین نموده بود و هیچ فرد و بلکه هیچ شرکتی نمی‌توانست از عهده انجام حتی نیمی از مواد آن برآید و چنانکه سر هنری رالینسن خاطر نشان نمود :

« فقط در صورتی که قلمرو شاه بوسیله قراردادی بین دول اروپا وضع بیطرفی بلژیک را احراز می‌کرد ، اجرای امتیازنامه شاید بوسیله یک کمپانی یا سندیکای

۱ - این ماده مقرر می‌داشت که اگر کارها در عرض پانزده ماه از تاریخ امتیاز نامه شروع نشود وجه ودیعه بنفع دولت ایران ضبط خواهد شد . رویتر اظهار می‌داشت که با خاکریزی مسیر خط آهن رشت که قسمتی از آن در مدت کوتاهی به اتمام رسیده بود کار را شروع کرده ، ولی دولت ایران هم ادعا داشت که ریل‌گذاری نشده بود و برای استخراج معادن هم اقدامی نکرده بودند .

بین المللی مقدور بود و با آنکه چنین فکری هم مورد بررسی واقع شد و گفته بودند که در برلن و وین نیز جالب توجه نمود باز جای شبهه نیست در محلی که منافع روس و انگلیس بسیار مهم و غیر قابل عدول و متفاوت است، امید نتیجه از هر گونه اقدام دست جمعی و یا قبول مسئولیت‌های متقابل خیالی بیش نیست .

در واقع سراز تجارتی از آن پیشنهاد کاملاً گیج و حیران شدند و بارن - دو رویتز پی برد که بدون تضمین دولتی قادر نیست که شش میلیون لیره را که در ماده ۴۴ قید شده بود در بازار لندن فراهم کند و یا شرکتی برای اجرای مواد امتیاز نامه تأسیس نماید . مخالفت سیاسی بر ضد امتیاز نیز خیلی شدید و غیر قابل رفع بود و اجرای امتیازنامه سبب تصادم بی انقطاع روس و انگلستان در ایران و شاید هم موجب درد سرهای و خیم بین المللی می گردید ، اما به نظر من قوی ترین دلیل مخالفت این حقیقت بود که حقوق حیاتی یک ملت را به سوداگران خارجی واگذار می کرد .

ما در موارد دیگر و در همین زمانه خود شر و زیان این طرز کار را درباره سرزمین یا ملت‌های دیگری که از طرف سرمایه داران بیگانه وسیله استثمار قرار گرفته بودند مشاهده نموده و دیده ایم که چگونه قربانی کردار دسته هائی از ماجراجویان سود پرست که در عالم خویش ریزه خوار دولت ها یا کمپانی هائی بودند واقع شدند و می دانستیم که ثبات وضع و استقرار ملی از این راه قابل تأمین نیست . ایران شاید و یا در واقع هم به نحو تأسف آوری زبون و ناتوان است ، ولی اگر خود نیز داوطلبانه اسیر دیگران بشود هرگز یارای هیچ گونه استقامتی نخواهد داشت . شکی نیست که تجدید نیرو و حیانتش به کمک ها و تا حدی هم به مدد سرمایه های خارجی وابسته است ، چنانکه این روزها به موقع آزمایش در آمده است ، ولی اقدامات محلی و صنایع محلی و منابع محلی هم باید در تأمین منظور سهیم باشند و گر نه بهبود ساختگی آن به قیمت ضعف و فتور واقعی ملی حاصل خواهد شد .

انگلستان ظاهراً با اجرا شدن امتیاز نامه رویتز به تفوق درخشان سیاسی

ناپل می گردید ، ولی این کامیابی برخلاف مصالح عالییه ایران بود و چون از جمله هدفهای این کتاب روشن ساختن این نکته است که منافع ایران و انگلستان یکی است یا به عبارت دیگر وجود ایران مقتدر باید غایت مطلوب دیپلماسی بریتانیا باشد جای تهنیت است که آن نقشه که ایران را بیچاره و گرفتار می کرد محکوم به فنا گردید .

امتیازگران - در موقع امضای امتیازنامه رویتز در تهران شایع بود که یکی از دلایلی که دولت ایران را بر آن داشته بود که همه مزایا و اختیارات را به یک شخص یا کمپانی واحدی بدهد این بود که از تصدیق پیشنهادهای متعددی که بوسیله عده کثیری از این سوداگران بیگانه رسیده بود و آن حضرات هم از موقع افتتاح خط تلگرافی هند و اروپا به سال ۱۸۶۵ ایران را هدف مقاصد خود قرار داده و دنبال سهمی از غنایم آن سرزمین بودند اجتناب نماید .

تا چندی بر اثر شکست نقشه رویتز این ماجراجویان سرعوب و متواری شدند ، ولی چون اعتمادشان تجدید گردید و بخصوص از موقعی که با معاضدت دولت انگلیس امتیازاتی از قبیل کشتی رانی در رودخانه کارون و بانک شاهنشاهی اعطاء شد این گونه افراد باز اظهار وجود کردند و در مراجعت شاه از سفر آخری اروپا گروهی از این آزمندان مثل مور و ملخ در تهران ظاهر شدند و شایعاتی سخت رواج داشت که قرار است امتیازات انحصاری جهت تولید یا ساختن یا پیشرفت صنایع شراب سازی ، قند سازی ، شیشه سازی ، تلفن ، چراغ برق و یکی هم امتیاز انحصاری همه محصولات فلاحی اعطاء گردد . باطمینان و سلیقه هائی که شهریار ایران داشت این پیشنهادها بیشتر جالب توجه می نمود ، زیرا که به هر حال لازمه اش واریز کردن وجه قابلی به خزانه شاهی بود و اگر کار نتیجه می داشت در آمد سالانه اش را نیز افزایش می داد و هرگاه نتیجه ای حاصل نمی شد صدمه شکست فقط به خارجی ها می رسید .

در حالی که من طرفدار سیاست همراهی به ایران از طریق سرمایه گذاری

خارجی هستم چون خود او قادر به این کار و اقدامات ثبات بخش نیست ، ولی عقیده‌ام این است که از اعطای کورکورانه امتیازات اقتصادی به جای نفع در واقع صدمه خواهد دید و لازم است که مشاوران او از ابراز شور و اشتیاق در این زمینه احتراز جویند .

چون معمولاً امتیازگر اولی بیشتر در صدد است که حق خود را به دیگری واگذار و نفع سرشاری تحصیل کند و بنابر قاعده چنین شخصی یک آدم ماجراجو و گاهی نیز حقه باز است و با شکست این گونه اقدامات بی اساس سرمایه‌های معتبر نگران و از مملکت گریزان می‌شوند ، از این رو اهالی محل نسبت به کار و درستی اروپائیان نظرمندی اتخاذ می‌کنند . منافع ایران به بهترین وجه وقتی تأمین خواهد شد که از طریق جاده سازی و کشیدن خط آهن شروع به اقدامات کند نه اینکه با اعطای حقوق انحصاری مبالغه آمیز و امتیازهای پرآب و تاب به عناصر ولگرد فتنه‌انگیز اسکان کامیابی خویش را دوچار مخاطره سازد .

طرح‌های اخیر - پیش‌آمدی ناگوار ، ولی قابل توجه مؤید حقیقتی که در سطور فوق بیان شده است و ابتدا در روزنامه «تایمز» درج شده بود راجع به موردی است که درست همزمان با مسافرتم به ایران اتفاق افتاد . از جمله امتیازات سابق یکی هم لاتاری دولتی در ایران بود ، اما این امتیاز نامه بواسطه در برداشتن سوادی ناپسند و بی تناسب از بین رفت . با نادیده انگاشتن پاره ای محظورات واقعی این امتیاز به یک سندیکا واگذار شد و سپس به شرکتی با عنوان (بنگاه سرمایه گذاری ایران) رسید که تباهی نهائی کار آن بازار لندن را در سال ۱۸۹۰ به هیجان انداخت و عاقبت پس از یک دوره نقل و انتقال‌ها امتیاز مزبور که معلوم نیست ملامت اخلاقی آن را متوجه کدام عنصری باید ساخت ، این شد که لطمه شدیدی به اعتبار ایران وارد آمد و سرمایه‌های خارجی نایاب گردید . از این رو هنگامی که در پاییز همان سال نقشه وسیعی برای تشکیل « شرکت تنباکوی دولتی ایران » پیشنهاد شد که غرض از آن خرید و فروش و پرداختن کلیه محصولات

توتونی سراسر ایران بود ، با آنکه مقامات بالا این نقشه را تأیید کرده بودند و شاید مزایائی هم در برداشت مراکز مالی باگرمی از آن استقبال نمودند .

من از نقشه های بی اعتبار متعدد دیگر جهت استثمار منابع گوناگون ایران بی اطلاع نیستم که در هر مورد که امتیازی اعطا شد وجهی بابت حق واگذاری نیز در یافت گردید ، اما سپس در اثر همان حس عدم تأمین که شرحش را قبلاً ذکر کردم راکد و بی نتیجه ماند . به نام دوست ایران من از تکرار این عقیده راسخ خویش خودداری نتوانم کرد که اعطای امتیازات بی دریغی و تسلیم سرمایه اصلی مملکت در ازای درهم و دینار به آوارگان بی بند و بار جهان صنعت و تجارت که برای احراز مقاصد خود یعنی شکار ثروت و مال سرمایه به تهران آمده‌اند سیاستی است که نه اساس استواری دارد و نه دال بر وطن پرستی است و نه وسیله درستی جهت جلب منافع واقعی ایران است .

جاده‌های مشرق زمین - در میان علایم تمدن که در ایران یافته می‌شود و یا باید ایجاد کرد مقام ممتازی را به جاده ها باید اختصاص داد . بیان حقیقت بدبختانه ما را ناگزیر می‌سازد که این مسئله را بیشتر از لحاظ آینده و امکانات آتی مورد توجه قرار دهیم نه فقط جهت گذشته و حال ، اما همین نظریه راجع به تأسیسات متعدد دیگر ایران نیز صادق است و بنا بر این موردی برای توضیح یا عذر خواهی در بین نیست .

من چندین بار خاطر نشان کرده‌ام که یکی از مشخصات بارز خاور زمین ققدان همان چیزی است که ما جاده می‌خوانیم که بواسطه بی مایگی و یا بی انصافی لغت نامه انگلیسی است که من و دیگران نیز به ناچار همواره این اصطلاح جاده را در باره چیزی به کار می‌بریم که در واقع کوره راه یا اثر پای اسب و قاطر والاغ بیش نیست . بر سبیل ندرت بعضی از پادشاهان مشرق با ساختن راههای

۱ - بعداً سرمایه بدست آمد و کارها شروع شد ، ولی با مخالفت‌های سخت محلی ملاحظه تصادم یافت به حدی که استفاده از توتون و تنباکو را تحریم کردند و کار اغتشاش آنقدر بالا گرفت که شاه امتیاز را لغو و وعده کرد خسارت صاحب امتیاز را جبران کند .

فرش شده و مرتب بین شهرهای عمده قلمرو خود، نام خویش را جاودانی ساخته‌اند (از آن قبیل است جاده شاه عباسی که از میان گیلان و مازندران می‌گذرد و جاده اتابک که گویا در مسیر راهی از دوره ساسانیان باشد از خوزستان تا فارس) اما اساساً جاده و راه از تأسیسات دوره‌های پیشین در مشرق زمین نبوده است تا وقتی که فاتحی اروپائی به آن کار پرداخت.

رومیها جاده سازان جهان قدیم بودند و انگلیسی‌ها در دوره جدید وارث ایشان‌اند. فرانسویها نیز راه‌های ممتاز در مستعمرات و کلنی‌های خود ساخته‌اند. رومیها با آنکه در این رشته عقب مانده‌اند باز با تانی و در مسافت‌های بس طولانی سرگرم همین کار شده‌اند، ولی در هیچ یک از کشورهای خاور تا آنجا که من اطلاع دارم این اقدامات بی تأثیر نمانده است و راههای مانوس و پر رفت و آمد مثلاً شاید در مورد جاده‌های مسیر زوار که در زیر پای هزاران نفر کوبیده شده است بتوان اصطلاح جاده را به‌صورتی که نزد ما معروف است استعمال کرد. درباره جاده‌ای که از روی اصول فنی ساخته و هموار و فرش شده باشد در میان کشورهای عمده‌ای که بیشتر محل رفت و آمد می‌باشند به کار بردن این عنوان در مورد ایران کمتر از همه جا سزاوار عفو است.

احتیاج به جاده در ایران - از دیر باز احتیاج به جاده در ایران مشهود بوده است هر کسی که از میان آن سرزمین بارنج بسیار خواه بوسیله چاپارپستی یا کاروان عبور و یا حمل و نقل پر خرج کالا را بر پشت شتر و قاطر مشاهده کرده باشد آرزو دارد که خیر یا اثری راجع به ایجاد این بدوی ترین و ضروری ترین اختراع عصر جدید دریافت کند. نظر تیز بین سرجان ملکم در ابتدای این قرن همین ضرورت را دریافته و رک گوئی مبالغه آمیز وی به گوش وزیران ایران هم رسیده است، ولی بهتر آن است که سخن خود او را در اینجا نقل کنیم:

تعریف اثرات عاجل این تدبیر در آسمانها طنین انداخت و تأیید شد که جاده علامت عمده و بارز پیشرفت و در ایران بخصوص مایه آراستگی و سود بخش است. طرح هائی برای ساختن جاده‌ها و تعمیر و نگاهداری آن‌ها تهیه شد و چنانکه

به ایلچی گفته بودند فرمان همایونی بی‌درنگ صادر شد و سفیر هم از این بابت نیک خشنود بود که بانی کار و اقدامی شده است که باید آن را مقدمه ترقی دائمی مملکت بشمار آورد، اما تذکر امین الدوله وزیر دارائی در خاتمه گفتار راجع به آن نقشه این جمله بود: «اما شما ایران را می‌شناسید».

باری حق با امین‌الدوله بود و همان اندازه اطلاعات محدودی که سفیر خوش باور راجع به ایران داشت بایستی به او آموخته باشد که جاده‌ای در زمان وی ساخته نمی‌شده است. حال هشتاد سال از وقتی که ملکم در ایران بود می‌گذرد و عده دیگری از مسافران بعدی یک صدا همین آرزو و تأسف را بازگو کرده‌اند. بنابراین انصافاً می‌توانیم در این جا تأملی نموده دریا بیم که چه کارهائی تا کنون شده و چه طرح هائی برای تأمین این احتیاج ارزنده و دیرین در پیش است.

راههای اوابه و فعلی - در سال ۱۸۸۹ ایران فقط دو راه نسبتاً ارابه‌رو داشت یکی از قزوین به تهران و دیگر از تهران به قم که طول آنها جمعاً نود تا صد میل بود و فقط در جاده تهران به قزوین سرویس تلگاو تارانتاس به سبک روسیه هست و چندین چاپارخانه به فاصله پانزده تا بیست میل دارد که در ایران از جمله بهترین است.

این جاده که راجع به آن در فصل دیگری صحبت داشتم بنا بر اظهارات رسمی در حدود ۸۷۰۰۰ تومان تمام شده است، ولی می‌گویند در واقع دو برابر این مبلغ خرج کردند. این راه زیرسازی نشده و باب پستند مهندسان اروپائی نیست. جاده تهران به قم که در سال ۱۸۸۳ ساخته شد بنا بر تجربه‌ای که از جاده قبلی حاصل کرده بودند خرج کمتری برداشت و با شش کاروانسرا که با آن ساخته‌اند جمعاً ۳۵۰۰۰ تومان تمام شده است.^۱

چون خودم از این راه عبور کردم باید اعتراف کنم که با شرایط بسیار ناقص ساخته شده است، زیرا که تنها کاری که کرده‌اند این است که راه صاف

۱- پنج تا از این کاروانسراها بین راه و یکی در قم در اجاره امین‌السلطان است که سالانه ۶۰۰ تومان بابت اجاره بها پرداخت می‌کند.

مستقیمی است با گودالی در طرفین و سنگ‌های مانع و سزاحم را از سر راه برداشته‌اند به این دو جاده باید راه باجگیران در مرز روسیه نزدیک عشق آباد از طریق قوچان به مشهد را افزود و شرح آن را بتفصیل سابقاً ذکر کردم که چون تاکنون به اتمام رسیده جمع شاهراه‌های ارابه رو ایران سه تا می‌شود.

راههای فرعی - به این چند جاده باید عده محدودی راههای حوالی تهران را افزود که بیشتر آنها به اقامتگاههای بیلاقی همایونی منتهی می‌شود و برای رفت و آمد وسایل نقلیه حرم خانه شاهی است و در میان آنها سه راه تا پایتخت فقط برای وسیله نقلیه واحدی امکان عبور هست: یکی راهی است راست و بد نما با درختانی در دو سمت که به دوشان تپه می‌رسد و در سال ۱۸۷۴ بعد از سفر اول شاه به اروپا ساخته شد و با تشریفات مفصل و با ابراز شادمانی عمومی مراسم افتتاح آن بوسیله میرزا حسین‌خان وزیر امور خارجه که لقب با آب تاب سپهسالار را به مناسبت آن کار احراز نمود معمول و سال بعد با مراسم و سرو صدای مشابهی راه نسبتاً عریض تری افتتاح شد که به قریه شاه عبدالعظیم منتهی می‌شود. سومین راه حومه تهران همان است که به قلعهک می‌رود که اعضای سفارت انگلیس با آن نیک آشنا هستند.

در میان جاده‌های فرعی دیگر که تا اندازه‌ای نگاهداری و یا گاهی تعمیر شده است یکی راه رشت به پیر بازار و دیگر تبریز به جلفاست که وسایط نقلیه آسان امکان عبور و مرور دارند، ولی قابل تعریف نیست.

راههای چاپار رو - در یکی از فصل‌های سابق شرح وافی و کافی راجع به جاده‌های چاپار رو ذکر نمودم که بنابراین احتیاجی به تعریف مجدد آن نیست. راههای چاپار رو به هیچ عنوانی جاده بخصوص ساخته و پرداخته محسوب نمی‌شود، بلکه از راه‌های کاروان رو خیلی بهتر است و با آنکه در دشت‌های هموار برآستی مثل خیابان پال مال (لندن) صاف است ولی بطور کلی سنگ و سنگ - پاره فراوان دارد و در گردنه‌های کوهستانی خط و شیاری بیش نیست. راههای چاپار رو ایران به قرار ذیل است:

تهران به خاتقین	قزوین به رشت
تهران به مشهد	همدان به سنندج
تهران به ساری	همدان به خرم آباد
تهران به تبریز	تهران به شیراز
خوی به صوفیان	کاشان به یزد و کرمان
جلفا به تبریز	

راههای عمده دیگر ایران را می‌توان به دو دسته قسمت کرد: یکی راه کاروان یا قاطر رو که برای فراهم ساختن آن قدری کار صورت گرفته است و دیگر راه - هائی که هیچ گونه صرف وقت یا انرژی در باره آن نشده است. از دسته اول راه کوهستانی تهران به مشهد سر از طریق مازندران است و دیگر راه دشوار پر دست - انداز بین بوشهر و شیراز و به دسته دوم همه راه هائی متعلق است که در زیر قدم چهارپایان که از دهی به ده دیگریا شهری به شهر دیگر رفت و آمد کرده‌اند صاف و هموار شده است و علامت بارز این راه ها سنگ پاره های فراوانی است که در آن دیده می‌شود و راه‌های صعب العبور در نقاط پر شیب که هیچ قسم تعمیر و اصلاحی که حتی چند لیره ارزش داشته باشد اصلاً در آنها نشده است و در همه جا پل‌ها و کاروانسراها و عمارات عمومی وارفته و ویران است.

جاده جدید بین تهران و شوشتر - این بود وضع جاده هائی که فعلا هست. با مراقبت و تشریک مساعی بانک شاهنشاهی ایران، اقداماتی در جریان است که نه فقط راه‌های ارابه رو و حمل و نقل کالا بوسیله گاری در ایران زیاد تر خواهد شد، بلکه قرار است جاده ورودی جدیدی نیز از جنوب تا پایتخت بسازند که نقشه آن از دیر باز تحت بررسی بوده و سرانجام کارهای مربوط به خط بین تهران و شوشتر یا اهواز از طریق قم و سلطان آباد و بروجرد و خرم آباد شروع گردیده است.

امتیازی به مدت ۶ سال برای ساختن این راه از جانب شاه در سال ۱۸۸۹ به مشیرالدوله اعطاء شد و بانک شاهنشاهی این امتیاز را از او تحویل گرفت و

مهندسان بانک این کار را زیر نظر دارند و کارگران آنها مشغول شده‌اند و بعید نیست که برای اجرای کامل این نقشه سندیکا تشکیل شود.

در اینکه انجام این کار فواید بسیاری دارد همواره مورد تصدیق بوده است چون مسافت بین خلیج فارس و نقاط غربی ایران را به وجه قابل ملاحظه‌ای تقلیل خواهد داد و راه گندم زارهای وسیع که مورد بی‌اعتنائی بوده باز و تسهیلات کلی جهت واردات اجناس انگلیس و هندی به داخله ایران فراهم خواهد شد. بعلاوه وسیله سیر و سفر آسان برای هزاران هزار تن زوار خواهد گردید که عازم قم و مشهد در مشرق و کربلا و نجف و کاظمین و سایر و همچنین مکه در سمت جنوب غربی اند. مسافت ها در جاده جدید شاید تخمیناً به صورت ذیل درآید:

تهران تا قم	۱۰۰	میل	خرم آباد به دزفول	۱۰۶	میل
قم تا سلطان آباد	۸۰	میل	دزفول به شوشتر	۳۶	میل
سلطان آباد تا بروجرد	۶۰	میل	شوشتر به اهواز	۵۲	میل
بروجرد به خرم آباد	۶۳	میل			

در این خط یا لااقل قسمت‌های همجوار آن یک سرویس واگونی تأسیس خواهد شد بر رودخانه‌ها، هر جا که ضروری است پل خواهند ساخت و کاروانسراها و پاسدارخانه‌ها ایجاد خواهد شد و از بروجرد خط فرعی به اصفهان که در ۲۱ میلی واقع است خواهند کشید که بدین ترتیب پایتخت جنوبی را با مراکز تجارتنی و پرجمعیت غربی مربوط خواهند کرد و مخرج تازه‌ای از راه خلیج فارس پیدا خواهد شد. بطوری که آسان قابل استنباط است این جاده در جهت جنوبی با راه آبی رودخانه کارون اتصال خواهد یافت و راجع به این موضوع من در فصل دیگری بحث و مشخصات آن را روشن خواهم کرد و در اینجا فقط از لحاظ وابستگی که با خطوط ارتباطی سراسر ایران دارد اجمالاً اشاره کرده‌ام. چنین تخمین زده‌اند که تهران بدین وسیله در مسافت دوازده روزه راه کاروانی با خلیج فارس واقع خواهد شد، در صورتی که در حال حاضر با چهارپاداران از طریق معمولی شیراز و بوشهر دست کم چهل تا پنجاه روز فاصله است.

جاده‌های آینده - سرانجام موضوع جاده‌های پیش‌سی‌آید که طرح و بحثی هم در باره آنها شده و در نظر است که ساخته شود و این از آن قسم کارهایی است که هر اندازه به آن بپردازند باز همواره در ایران زمینه برای اقدام دارد. در فصل راجع به آذربایجان در باره جاده تبریز از طریق اردبیل به آستارا در ساحل بحر خزر و از مرز ترکیه در بایزید از طریق خوی به تبریز که صحبت آن زیاد به میان آمده و هنوز اقدامی نشده است بحث خواهم کرد.

شاه بی‌علاقه نیست که امتیاز راه واگون‌رو از تهران به تبریز و از تبریز به جلفا و از زنجان از طریق همدان به بروجرد بدهد و شاید هم تاکنون اعطاء کرده باشد و لازم به اظهار نیست که اگر تمام جاده‌ها ساخته شود در پیشرفت آبادانی و عمران مملکت تأثیر فراوان خواهد داشت، هر چند که در وضع عقب افتاده فعلی از لحاظ کشاورزی و مقدار جمعیت بعضی از آن راهها فواید عاجل نخواهد داشت و جاده‌های دیگر نیز فقط کم و بیش منشأ اثر خواهد بود.

از جهات سیاسی بعضی از این راهها مساعد به حال مصالح بریتانیا است و بعضی دیگر مناسب قصد و خیال دولت روس و بی‌پرده باید گفت که جاده‌های شمالی و شمال شرقی از نظر تجارتنی و همچنین اگر تجاوزی پیش‌آید نافع به حال روسیه خواهد بود و جاده‌های جنوبی و جنوب غربی بر نفوذ انگلستان خواهد افزود، ولی من ترجیح می‌دهم که این مسئله را از لحاظ ملت‌های خارجی در نظر نیاورم و فقط آنچه مصالح خود ایران است منظور دارم تا هر چه برای خیر و ترقی ایران سودمند باشد روس و انگلیس همراهی و از پیش آوردن سوانعی که فقط ناشی از خود خواهی باشد اجتناب نمایند و بوسیله رقابت دوستانه منافع مقدور تجارتنی را در درجه اول با رعایت مصالح خود ایران، خواهان باشند.

سیاست راه‌سازی - برآستی که تمام دوستان ایران باید سعی و اهتمام خود را به کار بسط و افزایش جاده‌ها و بعداً نیز خط آهن (رجوع شود به فصل هجدهم) معطوف سازند و بنابر این شرط که پندار علاقه‌مندان در باره مقیاس تمدن

کند یا سریع باشد در پیش انداختن یک جاده یا راه دیگر ابراز تمایل خواهند کرد. عناصر محافظه کار که در زندگی شعارشان « شتاب آهسته » یا همان روش ابدی « یواش » است که در قاموس فارسی است اعلام می دارند که ایشان در حال حاضر به تعمیر یا ساختن جاده های اراهه رو بین مراکز عمده تجارتي از بنادر بحری خرسند خواهند بود، مشروط بر اینکه محدودیت های اجحاف آمیز که در کار بازرگانی هست رفع شود و با این اطمینان خاطر که در راه های کاروان روجان و مال بردم از تجاوز مسمون خواهد بود. این دسته سپس طالب پیشرفت تدریجی راه آهن اند که از جهت آزمایش در مناطقی شروع بشود که امکان احراز سود مالی بیشتر باشد و رفته رفته آن کار در سراسر مملکت رایج شود. ولی عناصر آتشین سزاج و تند رو خواستارند که در کار ایران طوفانی برانگیزند و دیوار موانع را با شور و هیجان فروریزند و بوسیله کشیدن چند رشته خط آهن دروازه های آن را به سوی دیگر نقاط جهان بگشایند و با هندوستان و ترکیه و روسیه از این راه ایجاد ارتباط نمایند و ایران را در کاروان ملت های متمدن دنیا وارد سازند.

تردید نیست که حد وسطی بین این دو طرز فکر نیک می توان یافت و ممکن است دولت ایران را هم ترغیب نمود و هر گاه علاقه ای ابراز نشود امکان فراهم ساختن سرمایه های خارجی هست تا بتوان طرق طبیعی ارتباطی ایران را باز کرد و اگر حکومت شاه نسبت به این کار کمترین تمایل صمیمانه ای نشان بدهد سرمایه کافی در خود ایران فراهم است و احتیاجی به پیشیزی کمک مالی در انجام دادن بی تکلف و خالی از افراط این اقدامات نیست.

توانگران ایران لابد آماده خواهند بود که در این اقدام اصلاحی وطن خویش سرمایه گذاری کنند و اگر از چنین اظهار علاقه ای دریغ ورزند مثل این - است که مال خود را در خاک بریزند، ولی فقدان هر گونه تضمین دولتی و وجود حس بی اعتمادی نسبت به زر و مال شخصی، تاحال از این قبیل استناد سرمایه های داخلی به صورت کلان جلوگیری کرده است و بعید نیست که دیر زمانی حال

به این منوال باشد. تا وقتی که رژیم صالح تری در این کشور استقرار نیافته باشد لزوم سرمایه های خارجی کماکان محسوس خواهد بود.

شرکت اندریس و استولزه - این موضوع نیز شایسته ذکر است که شرکت اندریس و استولزه^۱ بعد از هفت سال خدمت رسمی و نیمه رسمی در ایران در گزارش مالی راجع به وضع صنعتی این مملکت با تأکید وافق و کافی برنامه راه سازی را که من اشاره یا تعریف کرده ام تأیید نموده اند چنانکه می گویند:

« راه های کاروانی تنها برای رفت و آمد چهارپایان باربر ساخته شده است و فقط آنها با اشکال زیاد از آن عبور می کنند، ولی باز جای شک نیست که می توان جاده هایی یافت که با اصلاحاتی مختصر اراهه های بزرگ با دو یا چهار چرخ از سواحل به نقاط کوهستانی و جلگه های داخلی حرکت کنند و این فکر درستی است که جنس را تا مقصد در داخل این گاری ها محفوظ نگاه داشت و این کار به مراتب بهتر از ترتیب فعلی بارگیری پی در پی از پشت قاطر است. بعلاوه عدل های سنگین تر از ۷۵ کیلو را در حال حاضر باید بر تخت روان حمل کرد از این روخرج کرایه دو برابر می شود و بسته های به وزن ۲۵ کیلو را دسته باربران بوسیله چرخ باهم حرکت می دهند. در صورتی که بوسیله اراهه (گاری) ها بارهای تا وزن ۷۰۰ کیلو را می توان حمل کرد.

چنین اقدامی از جانب مؤسسات اروپائی با کامیابی کامل مواجه خواهد گردید و بدین ترتیب میزان مصرف اجناس ارزان سه برابر خواهد شد. جاده ها را هم با کمک سرمایه می توان فراهم ساخت خاصه که در نظر داشته باشیم که در ایران مزد کارگر چه اندازه ارزان است و مصالح کار نیز در همه جا با ارزان ترین بها بدست می آید. »

تعلیم و تربیت در ایران - در حین مطالعه کتاب هائی راجع به ایران از برخورد به این نکته سخت دوچار حیرت شدم که نویسندگان این آثار چه توجه بسیار

اندکی نسبت به مسئله تعلیم و تربیت ملی ابراز نموده‌اند. بواسطه برتری بارز پایه تعلیمات درجهان، و محکوم ساختن راه رسمی که در مشرق زمین متداول است کار چندان دشواری نیست و تأسف در این است که ایرانیان قدر و ارزش جنبه‌های سودبخش راه و روشی را که اروپا در پیش پای آنها نهاده است نیک نمی‌شناسند. آیا بهتر نیست که این قبیل نویسندگان به جای انتقاد که کاری آسان است قدری بیشتر در باره خصوصیات روانی ملی ایشان غور و دقت نمایند؟

سیرت و خوی ایرانی، راسخ یا منحط، مانند هرگونه سیرت و اخلاقی نتیجه سیستم خاصی است که اگر خواسته باشیم با ضرباتی کارگر حصارهای آن را درهم بکوبیم بهتر است که نخست کینه و ماهیت آن را دریابیم و من شاهد بوده‌ام که می‌گفته‌اند یک فرض شتاب آمیز کلی شعر بر اینکه نوعی تعلیم و تربیت عمومی در آنجا وجود دارد بدون اینکه توجه شده باشد که آن از چه قبیل است. طبقه پائین در ایران در سطح بالاتری از همه طبقات آسیا قرار دارند، به نظر من حرفی از این بی‌اساس ترویج‌شتر اغراق آمیز امکان ندارد. تنها قدرت سواد خواندن و نوشتن زبان محلی به نسبتی هم که رایج و شایع باشد و در میان طبقه بالاتر سواد خواندن قرآن و آثار ناسی ادبی فارسی دال بر این نیست که ایشان از زندگانی برتر دیگر اقوام و یا علایق آزادی خواهی بهره‌ای یافته باشند. در میان نقشه‌های شهادت آمیز ایشان از قرار معلوم هیچ کدام متضمن اندیشه تأسیس مدارس و تربیت معلمان بهتر و ایجاد دوره تحصیلات جامع تر نیست. کتاب‌های متعدد درسی ضروری است تا نسل آینده بهتر از افراد فعلی بار آید. با آشنائی بیشتری از سبک و مبانی جهان تمدن بوجوب این علاقه و رغبت در ایشان خواهد شد تا از سزای آن برخوردار شوند، زیرا که مرادوات دیپلماتیک هر اندازه هم که زیاد باشد باز جای آن را نتواند گرفت. اگر برای من امکان و اختیار اظهار نظری در باره تجدید حیات ایران می‌بود، دسته دسته افراد آن سرزمین را به فرنگستان نمی‌آوردم، بلکه در تأسیس مدارس روستائی اقدامات بس اساسی (مؤلف انقلاب نوشته است) می‌کردم.

مدارس ابتدائی - نخست وضع و حال تعلیماتی که فعلاً در ایران هست ذکر می‌شود. در هر شهر و قصبه و ده در ایران نوعی مدرسه و مکتب دارند، دردهات

ملا در مسجد مکتبی دارد که اطفال الفبای فارسی و مختصری هم حساب و سواد طوطی و قرآن یاد می‌گیرند. منظوم از این جمله آن است که خواندن می‌آموزند و شاید هم بهتر است بگویم تلفظ کلمات عربی را فرا می‌گیرند بدون اینکه ادنی اثری از معنی آن بدست آورند و با آنکه همه قدرت خواندن دارند عده خیلی کمتری نوشتن هم می‌آموزند و از این رو هر کس که هر دو را بداند با سرافرازی عنوان میرزا در جلو نام خود می‌گذارد. بالا تر از مکتب مدرسه ابتدائی ایرانی است که در آنجا معلومات اندکی نیز راجع به اشعار ملی و آشنائی با دستور زبان و کلماتی پرآب و تاب که باب طبع و خیال ایرانیان است فرا می‌گیرند، ولی چنانکه دکترو ویلز می‌گوید در غالب موارد هم از بر کردن عبارات و آیاتی از قرآن و حفظ کردن قدری از اشعار جمعاً حد و میزان تعلیمات دردهات است، اما تعلیمات ابتدائی در ایران بسیار کم-خرج است و هر کودک ماهانه یک تا سه قران به مکتب می‌دهد.

تعلیمات متوسطه - در ایران تعلیمات بالاتر یا دبیرستانی با مفهومی که ما در انگلستان داریم نیست، تنها نوع تعلیمات متوسطه که برای عام و آن هم فقط عده محدودی از ایشان هست به نام «مدرسه» یا کالج‌های مذهبی است که غالباً داوطلبان علاقه‌مند به سه رشته علوم و فقه و پزشکی به آن می‌پردازند. در این مدرسه‌ها دوره تحصیلات وضعی محدود و خاص دارد. چون اعتقاد مردم مشرق زمین بر این است که همه دانش‌ها به علوم قدیم اسلامی منحصر است و از این لحاظ راه نفوذ معارف جدید در جلو افراد با هوش و با استعداد باز نیست.

مطالعه متن و تفسیر قرآن و تجرید در ادب فارسی و تعلق خاطر نسبت به بعضی اباطیل که تحت عنوان فلسفه در مشرق و انمود می‌شود و علاقه و اخلاصی در کار بحث و جدل دانشمندان از جمله دروس «مدرسه» است. در هر شهر نسبتاً معتبر یک یا چند تا از این قبیل مراکز هست که بعضی از آنها بوسیله موقوفات عایداتی سرشار و وسایل زندگانی چند برابر عده‌ای را که جا می‌دهند فراهم دارند. وزیر معارف در کار این کالج‌ها اختیاری ندارد و ملاحظاتی که در این مدارس را غالباً به مصارف لازم نمی‌رسانند.

کالج سلطانی تهران (دارالفنون) - در زمینه تعلیم و تربیت هم مانند رشته های دیگر پادشاهی ناصرالدین شاه عاری از جهد و اهتمام نبوده است هرچند که مثل سایر قسمت ها به نحو خاصی تلاش یک جانبه و محدودی معمول شده است که نسل جوان ایران از برکات تعلیمات اروپائی بر خوردار شوند.

شاه در سال جلوس به تخت پادشاهی در تأسیس دستگاهی به نام مدرسه سلطانی با برنامه و معلمان خارجی همت گماشت. عمارت این مدرسه در محوطه ارگ و شامل چند بنای یک طبقه در اطراف حیاطی است که به صورت باغ است. کتابخانه ای نسبتاً آبرومند و یک تالار کنسرت یا تئاتر دارد که در آنجا گاهی دسته های آما تور نمایشاتی داده بودند که بواسطه دخالت ملاها متروک شده است. درس های مقدماتی به زبان فارسی و عربی است که با استادان محلی است در سراتب بالاتر آموختن زبان های خارجی انگلیسی یا فرانسه یا روسی و آلمانی و دروس ریاضی و طب، شیمی، طراحی و نقاشی، معدن شناسی، جغرافیا، موسیقی و فن نظام است و این قسمت آخری که زیر نظر دو افسر پروسی است متناسباً در فصل راجع به قشون مطرح خواهد شد.

در موقع مسافرت هشت معلم خارجی در این مدرسه بودند یکی انگلیسی سه تا فرانسوی سه تا آلمانی و یکی لهستانی زبان روسی را هم یکی از ارانسه جلفا تدریس می کرد. در رشته نظام کالج هفتاد و پنج شاگرد داشت. در رشته علوم و هنر صد و چهل نفر تازه وارد شده بودند. تعداد شاگرد در کلاس دروس زبان خارجی به شرح ذیل بوده: در زبان فرانسه چهل و پنج نفر، طراحی و نقاشی هشتاد، زبان روسی بیست و انگلیسی سی نفر.

من از بیشتر این کلاس ها هنگام تدریس دیدن کردم و از آنچه دیدم مورد توجه بسیار بود، در کلاس فرانسه از شاگردان خواسته شد که داستان کوتاهی به زبان فرانسه بنویسند و کلمات (مسافرت، اسب، سردرد) را در آن جا بدهند. دیکته ای هم به فرانسه و موضوعش حکایت تلماک اثر فلن بود که به فارسی هم

ترجمه نمایند. تمام این امتحانات را به صورت بسیار رضایت بخش از عهده برآمدند. در کلاس جغرافیا که نقشه ها را ایرانی ها از روی نمونه انگلیسی کشیدم بودند یکی از شاگردان از حفظ نقشه نسبتاً درستی از اروپا روی تخته کشید.

در کلاس نقاشی سرسقی های اروپائی و شامل پیکره های برهنه و سروسینه های آثار کلاسیک و تصاویر مسیح و انواع متعدد دیگر از عکس اعلیحضرت شاه و غیره بود. در کلاس انگلیسی نیز امتحان دیکته و انشاء و ترجمه به عمل آمد، کتابهای مصور مدارس ابتدائی ما محل استفاده بود و کتاب قرائت هم داستان رابین سن-کروز و بارون مون هوسن که این دومی مشتمل بر قطعات منتخب مردودی بود. به من توضیح می دادند که شاگردان استعداد فوق العاده در رشته ریاضیات ابراز می دارند و در سایر قسمتها با هوش اما کاهل اند. در رشته شیمی فن عکاسی هم می آموختند و چند تا از بهترین تصاویر این کتاب را شاگردان دارالفنون گرفته اند.

اداره و انضباط - راجع به طرز اداره و انضباط این کالج استفسار کردم اطلاعات ذیل را داده اند:

مدرسه دستگاهی است دولتی و هر ساله ۳ تومان بخارج آن و بجهت نظر مخبرالدوله وزیر معارف است و همه می توانند وارد شوند. اولیای اطفال برای داوطلبان ورود فقط باید موافقت مقامات رسمی مدرسه را جلب کنند. شاگردان در هر سن و سالی حق ورود دارند و معمولاً در ده یا یازده سالگی است و مدت تحصیل شش تا هفت سال است.

مرحمتی همایونی یا موقوفه شامل اعطای مجانی سالانه دو دست اونیفورم یکی زمستانی و یکی هم تابستانی و صبحانه و جایزه ای نقدی در صورت از عهده برآمدن پاره ای امتحانات و در موقع ترک کردن مدرسه یک قطعه نشان و گاهی نیز انتصاب در بعضی از مقامات اداری است.

ساعت کار از هشت صبح تا سه بعد از ظهر و تعلیمات مذهبی بسیار معمول

۱ - یکی از معلم آه کشان به من اظهار داشت که مواجب آنها غالباً مدتها به تعریق می افتد.

و در تابستان هم مدرسه چند ماه تعطیل است. روی عمرقته مدت کار در هرسال بیش از شش ماه نیست و به من اظهار داشته‌اند که بچه‌ها غالباً تنبل‌اند و هیچ‌گاه نافرمانی ندارند.

تنبیهات بسته به نظر معلمین است، اما باید با تأیید مدیر مدرسه باشد و آن کار بر عهدهٔ فراشانی است که پیوسته آماده‌اند و با رسم اروپائی پاک متفاوت است. متداول‌ترین تنبیه‌ها کشیک دادن یا حالت دوش فنگ است که علامت توبیخ بشمار می‌رود. در مرحلهٔ ثانی تازیانه است که بر پشت شاگرد می‌نوازند و بالاخره چوب‌وفلک است که گاهی چندین جوب بر کف پا زده می‌شود و می‌گفته‌اند تنها تنبیهی است که شاگردان از آن می‌ترسند.

مدرسه‌های ولایات - اما کالجی هم شبیه به مدرسهٔ تهران در تبریز هست ولی چون شاه در آنجا نظارت مستقیم ندارد وضعیت مرتب نیست و کاری در آنجا انجام نمی‌شود. ظل‌السلطان هم مدرسه‌ای در اصفهان باز کرد که مدیر آن یک افسر ایرانی بود که فن توپخانه را در فونتن بلو (فرانسه) فرا گرفته بود.

زمینهٔ محدود - این بود حدود ساده و محدود تعلیمات آزاد و بی‌تعصب که در دسترس اتباع همایونی است. مدرسهٔ شاهی تهران در مقام خود از تأسیسات بسیار عالی است و چون در واقع دستگاه منحصر به فردی است با زمینهٔ کار محدود خود قادر نیست در رفع گرفتاری و دردها درمان مؤثری باشد. در ظرف چهل سال پادشاهی این سلطان، ترقی بیشتری نصیب ایران نشده‌است و درحالی که ریزه‌های دانش اروپائی در میان گروه مختصری نثار می‌شود علوم اسلامی هنوز مایهٔ خوراکی کافی محسوب و به آسانی نیز برای همگان فراهم است.

هیئت‌های مسیحی در ایران - عده‌ای بر این عقیده‌اند که استقبال از آئین باب که به وجهی بسیط، ولی نه آشکار در برابر اقتدار اسلام به کار است و با تمایل سرشاری که این ایام در ایران راجع به تحقیقات نظری و سهل‌انگاری بسیاری که نسبت به عقاید مذهبی هست راه آسانی از لحاظ گرایش به کیش پروتستان فراهم

است. ایران را همواره از نقاط بسیار خوش زمینهٔ شرق برای جهد و تلاش هیئت‌های مذهبی بشمار آورده‌اند. در حالی که من از اهتمام ذی‌قیمتی که هیئت‌های روحانی انگلیسی و فرانسوی و آمریکائی با ترویج تعلیم و تربیت و نیکوکاری و کمک‌های طبی و با نیروی سر مشق رفتار خویش کرده‌اند غفلت ندارم و بلکه قدر می‌شناسم و به هیچ وجه بر آن خیال نیستم که از تلاش و خدمت ثواب این میسیونهای مذهبی کاسته شود باز بنابر اطلاعاتی که دارم نمی‌توانم در مورد چنین آیندهٔ قرین خوش-بینی اظهار نظری کنم و پیش از اینکه عقیده‌ام را در این خصوص بیان نمایم قصدم این است که راجع به تاریخ مساعی هیئت‌های مسیحی در ایران سخنی چند بیاورم.

تاریخ عیسویت - اگر ترجمهٔ پیشنهادی آقای تاسس راجع به کتیبهٔ حاجی-آباد صحیح باشد شاید حتی این داستان حقیقی نماید که شهریار مسیحی یعنی شاپور اول نامی در روزگار بسیار قدیم از سال ۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی بر تخت پادشاهی ایران فرمانروائی داشت، اما شرط عقل نیست که این فرض را با دیدهٔ اعتماد نگریست. خسرو ثانی یا خسرو پرویز (۵۹۱-۶۲۸ میلادی) آخرین پادشاه همان سلسله (ساسانی) از قرار معلوم به دین مسیح گروید و در حین تبعید در نزد رومیان به آن ایمان یافت. وی حضرت مریم را پرستش و شهداء و مقدسان را ستایش می‌نمود و سرگیوس^۱ مقدس را مقتدای خویش برگزیده بود و زن مسیحی اختیار کرد که همان سیرا یا شیرین مشهور باشد. همین حدسیات در بارهٔ شهریار روشنفکر مغول ابا-قاخان فرزند هلاکو و نبیرهٔ چنگیز صادق است که با دختر امپراتور یونان میکائیل پالائوگوس^۲ ازدواج و شایع است که آیین مسیحی اختیار کرد.

جای تردید نیست که چندی بعد از فوت او در سال ۱۲۸۲ م. انجیل را به زبان فارسی ترجمه کردند و نسخه‌ای خطی به فارسی به تاریخ ۱۳۱۴ م. از چهار تن حواریون هست. نسخهٔ دیگری در ۱۶۵۲-۱۶۵۷ (بوسیلهٔ پیرسن) از روی سه نسخهٔ اصلی که ظاهراً از اصل یونانی استنساخ شده بود در لندن انتشار یافت. شاه عباس بی‌میل نبود که هیئت‌های مذهبی مقیم اصفهان او را مسیحی

پندارند و می‌گویند که گویا یک بار آداب تعمید هم بجا آورد که بنابر آن هیئت «برادران مسیحی» شادمان و در پیروزی او برترکها که آنرا از برکات این گرایش * می‌پنداشتند رساله‌هایی انتشار دادند. قرن بعد نادرشاه در گیلو دار بی رعایتی شدیدی که نسبت به عقاید مذهبی وجود داشت فرمان داد که انجیل را به زبان فارسی درآوردند و سپس در محضر کشیشان و ربی‌ها و سلاها عقاید مندرج در آن را که به صورت خنده آوری عاری از صحت بود به باد استهزا گرفت.

اولین هیئت روحانی پروتستان که به ایران رفت هنری مارتین معروف بود که در سال ۱۸۱۱ رهسپار شیراز شد. این مرد ممتاز که همه را شیفته حسن خلق و سادگی خود ساخته بود در ظرف مدت محدود یک سال تأثیرات نیک نمود (زیرا که در طووقات در بخش آسیائی ترکیه در اکتبر ۱۸۱۲ وفات یافت) که آنرا بایستی به آراستگی وجود خود او و کیفیت مأسوریتش نسبت داد. وی که به کافر روشن-ضمیر مشهور شده بود در ترجمه انجیل به فارسی همت گماشت و در مناقب حضرت مسیح موعظه می‌کرد و آشکارا در رد اسلام سخن می‌گفت. نسخه‌ای از گفتار او که به خط خودش بود به کربلا ارسال شد تا علمای آن شهر مقدس در مقام جواب برآیند. نویسنده‌ای ناشناس در شرحی که در «مجله آسیائی» شماره مارس ۱۸۳۰ منتشر ساخت با نقل قول یکی از ملامها به نام محمد رحیم می‌نویسد که این شخص به وسیله مارتین به آئین مسیحی درآمد :

«در سال ۱۸۲۳ شخصی انگلیسی به شهر ما (شیراز) آمد، اودین مسیحی تبلیغ می‌کرد آن هم با شهامتی که در ایران در میان آن همه ناسزا و بدرفتاری سلاها و توده سابقه نداشت. وی جوان بی‌ریشی بود که در اثر ناخوشی علیل می‌نمود و بیش از یک سال در شهر ما زیست. بردباری سرشار او علی‌رغم رفتار گستاخانه مخالفانش و آرامش باوقاری که در مقابل حرف و استدلال رقیبان خود و فاش-ساختن قول نا صواب آنها داشت (زیرا که فارسی نیک می‌دانست) رفته رفته مجابم

* مسلماً شاه عباس نسبت به اقلیت مسیحی خوشرفتاری فراوان می‌کرد و آنان را تحت حمایت خود می‌داشت، ولی این ادعای نویسنده را سایر مدارک تاریخی تأیید نمی‌کند. مترجم.

ساخت که در براهین او دقت وافی نمایم و بی‌غرضانه در باره آنها تحقیقات کنم و شرحی را که در مقابل نوشته ملای عمده ما تحت عنوان «دفاع از اسلام» تحریر کرده بود بخوانم. نتیجه آزمایش و امتحانم این عقیده راسخ است که حق با جوان جدلی است».

در سال ۱۸۵۰ بی‌نینگ راجع به این مردی که به دین مسیح درآمده بود تحقیقاتی نمود، ولی اثری از وجود او نیافت و نوشت که بعید نیست موضوع بی‌اساس باشد. نتیجه‌ای که با وجود گذشت زمان - چهل سال - بین آن واقعه و تحقیقات راجع به آن مؤید نظریاتم در باره افرادی است که از دین اسلام بازگشتند، به نظر من باور-کردن آن مطلب روانیست.

پس از درگذشت مارتین نفر بعدی در سال ۱۸۲۹ آقای گروزا بود، ولی او زود از ایران به بغداد نقل مکان نمود. سپس چندتن آلمانی با اسامی دیتریچ، زاربا و هاز در زمان واحد مدارس مسیحی در شهرهای شیشه (ققاز) و تبریز باز-کردند.

در سال ۱۸۳۸ عالیجناب گلن^۲ به ایران وارد شد و در ترجمه انجیل نوشته مارتین تجدید نظر کرد و هم او سه سال در حاجی ترخان صرف ترجمه تورات کرده بود. در همین هنگام اوژن بوره^۳ فرانسوی با سبک تبلیغی جالبی که در اصفهان راه انداخته بود شور و هیجان بسیار برانگیخت.

در فصل راجع به ایالات شمال غربی تأسیس هیئت‌های روحانی امریکائی و فرانسوی و انگلیسی را در میان نسطوری‌های اروپیه و نواحی مرزی آذربایجان شرح خواهم داد و گسترش شعبه‌های هیئت‌های مذهبی امریکائی را در تهران (۱۸۷۲) و تبریز (۱۸۷۳)، همدان (۱۸۸۱) و رشت (۱۸۸۳) خاطر نشان خواهم ساخت و در فصل دیگری هم در باب رونق کار هیئت مذهبی انگلیسی که عالی-جناب دکتر پروس با تشریک مساعی هیئت روحانی مقیم جلفا (اصفهان) تأسیس

کرده است سخن خواهیم گفت. در اینجا قصدم این است که رویه دولت ایران را عموماً نسبت به این هیئت‌های مذهبی روشن سازم و احتمال پیشرفت یا شکست تبلیغات دینی خارجی‌ها را در میان مسلمین ایرانی باز نمایم.

آزادی مذهبی در ایران - روی هم‌رفته باید دولت ایران را از لحاظ سیاست و رفتار سازگاری که نسبت به عناصر مسیحی اهالی کشور خویش دارد ستود. چنانکه گفته‌ام نسطوری‌ها در ایران گله چندانی از مقامات رسمی ندارند و همچنین است وضع ارانیه ایران هرچند که هردو دسته از جهت حس حقارت که لازمه وضع اقلیتی آنها در مراحل وسط و پایین زندگانی است ناراحتی دارند.

دولت ایران مانع تأسیس هیئت‌های مذهبی یا بنای مدارس و کلیسا و شفاخانه آنها در قلمرو خود نیست و برای مطبوعات مذهبی و کتاب‌های دینی آزادی انتشار هست و این کتابها را گاهی ناشرین ایرانی در تهران چاپ می‌کنند و از این بابت پادشاهان قاجار پیرو رفتار شاهان صفوی‌اند که در زمان ایشان در اصفهان اماکن متعلق به هر چهار دسته «براداران کاتولیک» وجود داشت، ولی رویه دولت با طرز رفتار شخصی حکام یکی نیست و آزادی و تأمین هیئت‌های مذهبی تابع روش آن حضرات است. مثلاً ظل‌السلطان نسبت به دستگاه دکتربروس در جلفا نظر خوشی ندارد، اما حمایتی که وزیران مختار در تهران از تأسیسات روحانی هموطنان خویش می‌کنند تضمین شایسته‌ای برای پیشرفت منظور و مانع کافی از تحمیل اجحاف و زور است و روی هم‌رفته می‌توان گفت که هیئت‌های مذهبی در ایران گله‌وشکایتی ندارند.

انگیزه‌های خصومت - بدیهی است که باید دشمنی خستگی‌ناپذیر روحانیون را در نظر داشت. در موقع مسافرت یکی از سادات نامی اصفهان با رفتار تسند و تعصب آمیزی که پیش گرفته بود سعی فراوان می‌نمود که مردم را بر ضد عیسویان برانگیزد^۱ بعضی از آقایان سادات که از اعقاب پیغمبر بشمار می‌روند اسباب تصدیعی

۱ - در ماه مه سال گذشته یکی از این سرده‌ها به نام حاجی سیدعلی اکبر جمعی را بر ضد مسیحی‌ها در شیراز برانگیخت که منجر به تبعید او از شهر شد. در آن مورد چند نفر مقتول شدند، اما دولت رفتار استواری نشان داد.

برای مملکت شده‌اند. از برکت نسب و یابست عمایه سبزحق خاصی برای خود قایل‌اند که در نتیجه آن هموطنان ایشان و همچنین خارجیان از آن جهت در عذاب‌اند، ولی در ایران کمترین مانع و مزاحمتی که فرقه‌های متعدد مسیحی نسبت به یکدیگر روا می‌دارند در بین نیست و مسلمانها کاملاً حق دارند آن جماعتی را استهزاء کنند که ایشان را به کیش و آئینی فرا می‌خوانند که فرقه‌های گوناگونش چشم دیدار یکدیگر را ندارند.

پروتستانها با کاتولیکهای رومی خصومت می‌ورزند و «پرزپیترها» با پیروان اسقف‌ها و نسطوری‌های پروتستان نظر مساعدی نسبت به نسطوری خالص ندارند و اینها نیز با کلدانی‌ها یا نسطوری‌های کاتولیک چندان سازگار نیستند. ارانیه هم نسبت به ارمنی‌های کاتولیک بدبین‌اند و هردو اینها مزاحم کار هیئت‌های کاتولیک بشمار می‌روند. بالاخره از دشمنی یهودیان هم غفلت نباید نمود. در کشورهای متعدد شرق که من سفر کرده‌ام از سوریه تا ژاپون با این مسئله عجیب و به نظر خودم غم‌انگیز مواجه شدم که هیئت‌های مسیحی در زیر لوای سلطان صلح (حضرت مسیح) راه‌پیکار پیش گرفته‌اند، در حالی که اسلحه برادر کشی را هم در دست دارند.

نتایج عملی - حال نتایج عملی تمام این تأسیسات عالی را هرچند که همواره هم-آهنگی نداشته‌اند در مد نظر بیاوریم در مورد اشاراتم راجع به نسطوری‌های مسیحی ذکر خواهیم کرد که هیئت‌های مذهبی در این مورد خدمت قابل ستایشی انجام داده‌اند و راجع به کار دکتر بروس در میان ارانیه جلفا هم می‌توان همین نظر را اظهار داشت، ولی روی هم‌رفته این هیئت‌ها در واقع جنبه تبلیغی دارند و رضایت قلبی نفرات غیور وابسته به آن آسان حاصل نمی‌شود، مگر آنکه هم بر عده پیروان بیفزایند و هم علاقه و ایمان پیوستگان حاضر را راسخ تر سازند. بنابراین اگر مقیاس کار دستگا‌های روحانی در ایران تعداد افرادی است که از اسلام برگشته‌اند باید بدون درنگ افزود که خرج مبالغی هنگفت و صرف نیروی صمیمانه و تحمل رنج و زحمت که در آن سرزمین واقع شده است نتایج بکلی ناقص داشته است.

گاهی مسلمان جوانی غسل تعمید هم یافته است ، ولی این عمل را با گرایش باطنی اشتباه نباید کرد، زیرا که بیشتر این تازه کیشان راه همان دین قوم و خویشان خود را باز در پیش می گیرند و سن حتی می پرسم از روزگاری که هنری-مارتین پا به شیراز نهاده تاکنون فقط چند تن محدود از ایرانیان به جان و دل ایمان مسیحیت حاصل کرده اند و خودم بارها در مقام جستجو برآمدم ، ولی هیچگاه فردی را که از اسلام دست کشیده باشد نیافته ام (البته عده یتیمانی که از دوران کودکی در مدارس مسیحی بزرگ شده اند مستثنی است) و سن از این اثر فاحش شکست به هیچ وجه حیرتی ندارم .

غیر از مبانی قاطع دیانت مسیح (از قبیل عقیده تثلیث و مقام الوهیت عیسی) که با اصل وحدانیت اسلامی سخت مابین است ، ما نباید از اکراهی که اهل اسلام به ترك ایمان خویش ابراز می دارند تعجب کنیم بخصوص که در خاطر بیاوریم که مکافات چنین کاری مرگ است . توفیق و مجال تبلیغ مسیحیت هرگاه تسلط بر جسم و برجان تازه کیش هر دو منظور باشد برآستی که در ایران بسیار محدود است .

قدرت اسلام - بیم و نگرانی یک تن (خودش) هر چند خالی از اهمیت نیست باز در وضعی خاص عامل قطعی نتواند بود . اسواج مجاهدت هیئت مذهبی بادیوارهای سنگین غیر قابل رسوخ اسلام که شریعتی است شامل همه جوانب و تکالیف و اعمال زندگانی انسان بر خورد می کند و از احراز هدف خویش باز می ماند . اسلام که به وجهی بسیار نیکو با شرایط اقلیمی و اخلاقی و موقع و وضع کشورهای که بر آنها دست یافته منطبق است از گهواره تا گور عنان اراده پیروان خود را در چنگ دارد . در نظر اهل شرق او فقط دین و ایمان نیست ، بلکه حکومت است ، فلسفه است و هم چنین علم و دانش است . شریعت محمدی (ص) نه چندان دولتی است مذهبی و یا اگر آوردن این عبارت روا باشد دینی است دولتی ، آن تار و پودی که خود جامعه را با آن فرا بسته اند مدنی نیست ، بلکه از مقوله روحانی است . با این عقیدت عالی که هستی او را در بر گرفته است فرد مسلمان با تسلیم ارادی

محض خشنود و راضی وزنده است و بالاترین فریضه خویش را آن می شمارد که به پرستش خداوند بپردازد و دیگران را نیز در همین راه مستقیم بیندازد و اگر ادای این تکلیف از طریق رضا مقدور نباشد و یا غیر ممکن نماید آنهایی را که از پرستش صمیمانه خداوند سرباز زنده سفور بدارد و سپس با این ایمان و رجای و ائق در وصول بهشت جان می سپارد . تازمانی که این قاعده قهری و ساحر زندگانی مردمی از مشرق زمین را در بر گرفته است و بر همه تکالیف و همه قسم اعمال زندگانی آنها حاکم و متضمن رستگاری نهائی است قسمت اعظم صرف مال از جانب هیئت های مذهبی و فداکاری های ایشان پاک بیهوده است . در واقع به نظر من تبلیغات آشکار بدترین کاری است که میسیون های مذهبی در یک سرزمین متعصب شرقی پیشه سازند . بردباری سرشار دینی که من به دولت ایران نسبت داده ام تا درجه زیادی مرهون خودداری هیئت های مذهبی از کار تبلیغات علنی است . خدمت این حضرات و سر-انجام پاداش آنها از طریق امور غیر دینی و مشهود بیشتر از تأسیسات مذهبی قابل حصول خواهد بود . با تأسیس مدارس و اقدامات نوع پروری و بخصوص نثار-کردن مجانی کمک های درمانی رفته رفته و به نحو اطمینان آمیزی در قلب توده خامی که به رکود فکری محکوم است می توان تأثیر نمود . روزی که همه مرده و از یاد رفته باشند شاید درستی و ثواب کار ایشان بهتر نمودار خواهد شد .

یهودیان در ایران - سرانجام جا دارد که اشاره ای هم به رویه دولت ایران نسبت به یهودیان بکنم . پنج سال پیش عده کلیمی های ایران را تخمیناً ۱۹۰۰۰ نفر قلمداد کرده اند ، ولی به نظر من عده ایشان بیشتر از این است . به من جدولی تسلیم شده است که آمار کامل آنها را ۶۵۰۰۰ نفر نشان می دهد که گمان می کنم اغراق آمیز باشد . مراکز عمده اقامت یهودیان : تهران (۴۰۰۰) همدان (۲۰۰۰) اصفهان (۳۷۰۰) شیراز (۳۰۰۰) و ارومیه ، مشهد ، کاشان ، ساوه ، کرمانشاه و بوشهر است .

عقب ماندگی آنها - از لحاظ جماعت ، یهودیان ایران غرق در فقر و جهالت اند مدرسه ای مختص به خود ندارند مگر تعلیماتی که در کنیسه فرا می گیرند که در آنجا

هم فقط دعا‌های مذهبی را به آنها می‌آموزند که اکثر ایشان معنی آن را درک نمی‌کنند. غیر از شهرهای تهران، همدان، کاشان، خوانسار و گلپایگان که فقط زبان عبری تدریس می‌شود نه فارسی و کسانی که خواندن و نوشتن زبان آن سرزمین را می‌دانند بطور خصوصی آموخته‌اند. در همدان بالغ بر صد شاگرد در مدرسه امریکائی آنجا تحصیل می‌کردند. در تهران تقریباً پانزده نفر تحت شرایط مشابهی به آموختن زبان‌های خارجی مشغول بودند. در اصفهان یک کلمی تهرانی که به دین اسلام درآمده است به نام میرزا نصرالله که در انگلستان تحصیلات نموده جدیداً مدرسه‌ای تأسیس کرده که در آنجا بیست تن از جوانان را زبان‌های عبری و فارسی و انگلیسی می‌آموزند.

محروریت و زجر کشیدن آنها - در سراسر کشورهای مشرق زمین این مردم بیچاره، گرفتار زجر و آزارهایی بوده‌اند که رسم و عادت به ایشان و اهل جهان آموخته است که سرنوشت این قوم بشمار می‌آید. معمولاً آنها ناگزیراند که در محله جداگانه شهرها اقامت کنند و ازدوران خیلی قدیم محدودیت و محرومیت‌هایی از بابت اشتغال و لباس و عادات داشته‌اند که آنها را از لحاظ اجتماعی نسبت به دیگران متمایز می‌ساخته است. اکثریت یهودیان ایرانی به کار تجارت و جواهر فروشی و شراب سازی و تریاک فروشی و نوازندگی و رقاصی و کار نظیفات شهری و دست فروشی و پیشه‌های دیگری که چندان مورد احترام نیست مشغول‌اند و به ندرت هم در رشته بازرگانی مقام شامخی بدست می‌آورند.

در اصفهان که می‌گویند عده آنها ۳۷ نفر است وضع و حالی بهتر از دیگر جاهای ایران دارند، مجاز نیستند کلاه بر سر بگذارند یا در بازار مغازه داشته باشند و یا دیوار خانه خود را با ارتفاع بیشتر از همسایه مسلمان خویش بسازند یا در خیابان سواره عبور کنند. در تهران و کاشان هم عده ایشان زیاد است و روزگار بهتری دارند. در شیراز وضعیتشان خیلی خراب است، در بوشهر مرفه الحال و فارغ از

زحمت و آزارند، ولی همینکه هر نوع فتنه‌ای بر پا می‌شود معمولاً یهودیان اولین قربانی آن می‌شوند و هر کسی برضد آنهاست. بدا به حال کلمی بیچاره‌ای که در کوچه به دام آشوبگران ایرانی گرفتار شود.

من سابقاً اسلام آوردن اضطرابی پنجاه تن یهودی را در فصل مشهد ذکر نمودم. در غیاب شاه که به سال ۱۸۸۹ در اروپا بود آشوب تعصب آمیزی در شیراز و اصفهان برخاست و محور فتنه، سردسته عناصر مذهبی به نام شیخ آفانجفی بود، در آن اغتشاش یک تن از کلمی‌ها به قتل رسید. قاتل ابتدا بی مجازات ماند سپس فقط به چوب و فلک محکوم شد. نامبرده به قصد بهبود و یا در واقع بدتر کردن اوضاع در صدد بر آمد مقداری قواعد کهنه و مزاحم را به یهودیان اصفهان تحمیل کند و به این دلیل محدودیت‌هایی نسبت به خوراک، پوشاک، عادات زندگی، دارائی، ارش و کار و حرفه آنها پیش آورد. ظل السلطان هم از ترس اینکه مبادا خطری متوجه وضع او بشود راه سکوت اختیار کرد. به مناسبت همین فتنه بود که در حین اقامت ناصرالدین شاه در لندن هیئت معتبری از جانب اتحادیه انگلیس و یهود به حضور همایونی رفتند و عریضه‌ای درباره هم کیشان خویش در ایران تقدیم داشتند. شاه اطمینان حمایت داد که بسیار مورد لزوم بود و امید است مجری شود.

خلاصه - این شرح اجمالی راجع به وضع آزادی مذهبی در ایران به اندازه کافی نمایان ساخته است که هر چند روح شک و بی‌ایمانی در میان طبقات هوشمند رواج دارد و رفتار دولت هم نسبت به فرقه‌های مذهبی که به کار خود مشغول‌اند و در کار دیگران دخالتی نمی‌نمایند قرین سازگاری است و با آنکه نفوذ ملاحظه کاهش یافته است و بر عکس سابق سرافرازی و غروری در کار نیست بازسلطه شریعت اسلام در ایران بهیچ وجه تضعیف نشده است و هنوز ممکن است عده‌ای بازار تعصب را گرم سازند و آن روز نیز سخت دور و بعید می‌نماید که در ایران صلیب سیخ جای هلال اسلام را اشغال کند.

یادداشتی راجع به مسکوکات ایرانی

مستخرج از مقاله بانکداری در ایران « نوشته جی . رابینو » دسامبر ۱۸۹۱

داستان مسکوکات ایران مانند سایر کشورهای شرقی سرگذشت تنزل و کاهش ارزش آنها و تا حد زیادی هم‌دال بر زبونی و خواری است. ایران علم اشتقاق و قیاس را در تاریخ اقتصاد به ما یاد می‌دهد. من غالباً نام تومان را که در واقع قطعه پولی برابرده قران نقره‌است و ارزش فعلی آن پنج شلینگ و نه پنس می‌باشد به میان آورده‌ام، کلمه تومان را مغولها در زمان چنگیزخان در قرن سیزدهم در ایران رایج ساخته‌اند، و به معنی ده هزار است و از جمله معانی دیگر آن ده هزار دینار بوده و دینار هم سکه طلای ۵۲ قیراطی و در نتیجه معادل بیش از قیمت نصف لیره بوده و بنا بر این یک تومان پنج هزار لیره ارزش داشته‌است.

در دوره خاندان صفوی قرن شانزدهم دیگر تومان معادل ۱۰۰۰۰ ر. دینار طلا نبوده و در زمان پادشاهی شاه عباس کبیر هر تومان مساوی ۵۰ عباسی - سکه نقره به وزن در حدود ۱۳۰ قیراط - و ارزش تومان سه لیره و ۷ شلینگ شد. هر عباسی هم چهار شاهی بود که هر کدام ۱۸ قیراط نقره بود و در حدود چهار پنس ارزش داشت. تومان مثل حال حاضر در محاسبات ۱۰۰۰۰/۱۰ دینار بشمار می‌رفت، اما دینار فقط به منظور حساب شناخته می‌شد، بدون اینکه سکه خاصی علامت آن باشد. وزن سکه‌های نقره به زودی کاهش یافت و در سال ۱۶۷۸ یک تومان (یا پنجاه عباسی) معادل ۳ لیره و شش شلینگ و هشت پنس بود. در آغاز قرن هیجدهم در سلطنت شاه سلطان حسین، عباسی فقط ۸۴ قیراط وزن داشت و ارزش تومان برابر با ۲ لیره و ۴ شلینگ بود. در دوره نادر شاه چند سال بعد از آن عباسی به ۷۲ قیراط تنزل کرد و ارزش تومان یک لیره و هیجده شلینگ شد.

در کتاب تاریخ ایران سرجان ملکم که به سال ۱۸۱۵ منتشر شد، ارزش تومان یک لیره مذکور افتاد و در عهد فتحعلی شاه که به سال ۱۸۳۵ وفات یافت قران که هر کدام ۱۴۲ قیراط وزن داشت برای نخستین بار سکه آن در آمد و قران

مساوی با ۵ عباسی یا ۲۰ شاهی شد و یک دهم تومان بود که ۱۰ شلینگ ارزش داشت.

بعد دیگر شاهی سکه نقره نبود و با کاهش مجدد در وزن قران سکه‌های نقره عباسی هم از بین رفت. وزن قران چندین بار پائین آمد چنانکه در سال ۱۸۳۹ ده عدد از آنها با یک تومان فقط ۱۰ شلینگ و نه پنس می‌ارزید و اکنون در سال ۱۸۹۱ هر تومان در حدود پنج شلینگ و نه پنس ارزش دارد.

ارزش عباسی‌ها یا یک پنجم قران کمتر از یک شلینگ و نیم پنس است و شاهی سکه مسی است به وزن ۷۷ قیراط و یک چهارم این مبلغ، ارزش آنست. در واقع تردیدی نیست که مردم ناچار بودند بار سنگین این تنزل‌های پی در پی را تحمل کنند و مثل دیگر کشورها کاهش وزن یا پاکیزگی سکه در حقیقت یک نوع مالیات غیر مستقیم و خیلی هم سنگین بود. در مورد سکه‌های مسی اطلاع ما این است که هر شهری برای خود سکه جداگانه داشت و هر سال در موقع ضرب آن از عیار می‌کاستند و سکه‌های کهنه که وزن بیشتری داشت با سکه‌های جدید تعویض می‌گردید.

در قرن هفدهم با هر پوند مس ۴ سکه کزبک می‌ساختند که ارزش آن ۱ شلینگ و ۴ پنس بود و ۱۵ درصد نفع می‌داد. شاه در سال ۱۶۷۲ حق امتیازی ۲ درصد از ضرب کردن مسکوکات دریافت می‌کرد. به نظر من با اطلاعات کم و بیشی که از جریان کار مسکوکات داریم سه چیز می‌توان استنباط کرد یکی آنکه دارائی مملکت خیلی کاهش یافت دوم اینکه مدتها وجه رایج از مقدار احتیاج مملکت کمتر بود سوم از جمله دلایل این کمیابی مسکوکات عادت پول اندوختن دولت است.

هرکسی که مشتی از سکه‌های ایرانی را امتحان کرده باشد یعنی سکه‌هایی که پیش از سال ۱۸۷۷ ضرب شده به اشکال کار شمارش مبلغی کلان آسان پی‌خواهد برد (وزن کردن که اصلاً مورد ندارد) بنابراین از این

لحاظ یک اصلاح سنجیده و کامل به منظور تجدید حیات اقتصادی مملکت ضروری و عاجل است. بدبختانه برای امکان چنین اصلاحی دولت ایران باید همه افکار و طرزکار اداری کهنه خود را کنار بگذارد و نفعی که دولت از راه ضرب مسکوکات حاصل می‌دارد باید خواه و ناخواه تابع سیستم کار و اصول اروپائی شود.

در سالهای اخیر اقداماتی برای حصول این هدف معمول شده است ولی به مناسبت اینکه توجه مردم غالباً به نتیجه و ثمر عاجل است این اقدامات به جائی نرسیده است. در سال ۱۸۶۳ آقای داووست^۱ را برای کار ضربخانه به تهران آوردند، ولی مقاومت های مثبت و منفی که در جلو اقدامات او ایجاد شده بود آن قدر زیاد بود که پس از هفت سال از ایران رفت، بدون اینکه کمترین کاری انجام داده باشد.

در سال ۱۸۷۵ به آقای پیچن^۲ که از ناموران ضربخانه اتریش بود اصلاح امور ضربخانه واگذار شد. اگر وی در اجرای افکار خود اختیار کافی می‌داشت شاید از عملیات مقدماتی خویش نتایجی بدست می‌آورد و هنوز به کار شروع نکرده بود که به او دستور دادند مبالغ هنگفتی سکه‌های مسی ضرب و سکه‌های نقره را به آینده موکول کند. وقتی که او سکه قران را بر معیار تازه قرار داد و به منظور بهبود جنس سکه مایه خواست جواب منفی شنید. بار سکه‌ها را آنقدر سنگین پیشنهاد کرده بودند که وی از لحاظ یک فرد اتریشی نتوانست زیر بار برود.

آقای پیچن جدول ذیل را تهیه کرد که مشعر بر جریان مسکوکات در سال ۱۸۷۷ است. باید خاطر نشان ساخت که حکام ولایات در آن دوره سکه محلی ضرب و به این مناسبت حق امتیازی به دولت پرداخت می‌کردند.

ولایت	سال	وزن	عیار خالص	ارزش
همدان	۱۲۹۳ هجری قمری ۱۸۷۷ میلادی	۴/۹۵ گرم	۷۶۰ در هزار	۰/۸۳۶ فرانک
تبریز	۱۲۹۰ ه. ق ۱۸۷۴ م.	۴/۹۰	۷۲۰	۰/۸۹۳۶
کاشان	۱۲۸۲ ه. ق ۱۸۶۵ م.	۵/۵۳	۸۲۰	۰/۹۱۶۵۸
اصفهان	۱۲۹۳ ه. ق ۱۸۷۷ م.	۵/۰۲	۸۴۰	۰/۹۳۷
کرمان	۱۲۹۳ ه. ق ۱۸۷۷ م.	۴/۹۰	۸۴۰	۰/۹۱۴۶
مازندران	۱۲۹۲ ه. ق ۱۸۷۶ م.	۴/۹۷	۸۴۰	۰/۹۲۷۷
مشهد	۱۲۹۳ ه. ق ۱۸۷۷ م.	۴/۹۰	۸۴۰	۰/۹۱
کرمانشاه	۱۲۸۲ ه. ق ۱۸۶۶ م.	۴/۹۷	۸۸۰	۰/۹۷۱۹
رشت	۱۲۸۰ ه. ق ۱۸۶۴ م.	۴/۸۰	۸۹۰	۰/۹۴۹۳
تهران	۱۲۹۲ ه. ق ۱۸۷۶ م.	۵/۰۲	۹۰۰	۱/۰۰۴
شیراز	۱۲۹۱ ه. ق ۱۸۷۵ م.	۴/۹۰	۹۰۰	۰/۹۸
یزد	۱۲۷۸ ه. ق ۱۸۶۲ م.	۴/۹۷	۹۰۰	۰/۹۹۴
هرات	۱۲۷۷ ه. ق ۱۸۶۱ م.	۴/۹۰	۹۰۰	۰/۹۸

ارقام فوق تا اندازه‌ای نشان می‌دهد که در کار پول رایج ایران چه هرج و مرجی وجود دارد. بین قران همدان و قران تهران از لحاظ ارزش تقریباً ۱۷ درصد تفاوت است و بین قران شهرهای دیگر و تهران فرق از جهات پولی از این هم بیشتر است، ولی به حد اعلائی اختلاف که قبلاً اشاره کردم نمی‌رسد. از سال ۱۸۷۷ وضع مسکوکات بدون شک پیشرفتی ننموده است، زیرا که باز قران‌های سنگین وزن را ضرب کردند و قران‌های سبک‌تر بنا بر قاعده گرشام^۱ هنوز در جریان است.

این موضوع واضح است که اصلاح وضع مسکوکات ایران با یکی از دو

راه امکان پذیراست. در درجه اول دولت باید از کار اجاره و واگذاری ضرابخانه در ازای مبلغ معینی خودداری کند و باید اداره ضرابخانه را مستقیماً زیر نظر بگیرد. سکه‌های تازه باید ضرب و کهنه‌ها جمع‌آوری و مطابق وزن و عیار قانونی تجدید ضرب بشود و خرج این کار را هم دولت پرداخت کند. این بهترین راه حل رفع مشکلات دولت و برای موفقیت در این مورد لازم است افکار حکومتی در ایران دوچار تکان انقلابی بشود. در درجه دوم ضرابخانه باید تا مدت معینی تحت نظارت کارشناسی اروپائی قرار گیرد و فقط صلاح مملکت در اداره امور آن منظور باشد و چون به احتمال قوی دولت ایران برای احراز این اصلاح حاضر به هیچگونه فداکاری نیست، پس طرح سیستم تازه‌ای باید ریخت که مبنا همان قران و معادل ارزش سکه فعلی در جریان باشد. سنهای هزینه تجدید ضرب که از این راه می‌توان سکه‌های کهنه را جمع‌آوری کرد و با کمیابی وجه رایج احتمال این است که تغییر وضع تأثیر ناچیزی در حین تحول خواهد نمود و شاید هم اصلاً اثری نکند، از طرف دیگر یک قران متحد الشکل که خوب در همه جا رایج شود و مقدار کافی از آن در جریان باشد بدون تردید تأثیر فراوانی در پیشرفت و رونق تجارت و آبادانی خود مملکت خواهد داشت.

فصل شانزدهم

ایالات شمال غرب و غربی

اهمیت خاص سیاسی آذربایجان - اینک که سخن ما در باب ایالات شمال غربی ایران آغاز می‌شود، من به آن قسمت از موضوع کتابم می‌رسم که مانند ولایات ساحلی بحر خزر، ولی به دلایل متفاوتی که فقط از لحاظ طبیعی نیست - خصایص و اهمیت بارز مختص به خود دارد و این دلیل‌ها بیشتر سیاسی است و با آن بی‌ارتباط نیست. آذربایجان ایالتی است که غیر از فقط خراسان از همه نقاط دیگر ایران بیشتر محل تاخت و تاز اجانب واقع گردیده است. هفتاد سال پیش بود که جنگ روس و ایران در آنجا اتفاق افتاد و اگر از آن قبیل نزاع‌ها تکرار شود قطعاً میدان عملیات نظامی خواهد شد. سرحدات شمالی آن در موازات قلمرو قفقازی تزار است و کرسی این ایالت فقط چند صد میل از مرز روسیه فاصله دارد. در غرب نیز هم مرز با کشوری است که روابط ایران با آن حتی از مناسبات بین روس و ایران هم وخیم‌تر بوده است و اراضی سرحدی طرفین هنوز باعث اختلاف می‌بایند است.

مسئله سیاسی آذربایجان فقط محدود به امکان تصادم با روس و عثمانی نیست، در این سرزمین عناصری زیست دارند که آن را از سایر نقاط قلمرو ایران متمایز می‌سازد. در این ایالت و نواحی همجوار آن قوم مشهور و مهیب کرد ساکن‌اند که نام آنها در دنیا مترادف با سلحشوری و جنگجویی است. در این جا در کنار همین

ایلات ناکام جماعت بزرگ آرامنه سکونت دارند که به یکی از فرقه‌های قدیم مسیحیت متعلق‌اند و توجه اروپا را نسبت به وضع و حال خویش معطوف ساخته و بارها هیئت‌های مذهبی امریکا و فرانسه و انگلستان را متساویاً به تشویش انداخته‌اند و باز همین سامان، مسکن آرامنه است که در همه‌جا نیز دیده می‌شوند و به این مناسبت ناگزیر مسئله اجتناب ناپذیری راجع به ایشان پیش می‌آید. پس بدون تردید با این همه عناصر مبارز که چنین می‌نماید که باهم وجه اشتراک بسیار دارند مایه فتنه به آن اندازه فراهم است که موجب سرگرمی دیپلماتها و سبب تصدیح و بحران در کار سیاستمداران شود و هرگاه به این نکته هم عطف توجه شود که همه اتباع شاه ساکن این سرزمین از نسل و تبار خالص ایرانی به شمار نمی‌روند و زبان آذربایجان فارسی نیست از لحاظ اهمیت بر آنچه قبلاً بر شمرده ایم دلیل دیگر هم باید افزود. بعلاوه ملاحظات بارز دیگری نیز در میان است. دلیرترین سربازان ایران از افراد این سرزمین بوده‌اند و حاکم نشین تجارتنی یعنی تبریز در همین ایالت است و خاک غله خیز آن انبار آزر فقه شمال ایران است. از این رو بسیار ضروری است که داستان این ایالت عمیقاً و بانهایت دقت مورد امعان نظر واقع شود.

وضع کوهستانی آن - خوانندگانم خیلی پیش از این پی برده‌اند که ایران سرزمین کوه و دشت است، و به ندرت جبال از نظر غایب‌اند و دشت‌ها دروازه‌های پی‌درپی رشته‌های کوهستانی است. از این لحاظ آذربایجان با دیگر نقاط ایران تفاوتی ندارد، اما در حالی که تاکنون سروکار ما با رشته اصلی و یا شاخه‌های رشته واحد بسیار عظیمی بوده که از جنوب غربی بحر خزر تا حدود مشهد امتداد دارد، در اینجا ما با کوه‌های مجزا و جداگانه‌ای که ارتباط مستقیمی با البرز ندارد مربوط می‌شویم. از نظر کوه‌شناسی سیستم کوهستانی شمال غربی ایران ادامه ارتفاعات روسیه و قسمت ارسنی نشین ترکیه در سمت شمال و شمال غربی و کردستان از طرف جنوب است که ریتر آن را Medic Isthmus یعنی معبر مادها نامیده است و آن

ایران را بارشته‌های جبال آناتولی مربوط می‌سازد. بخش شمالی این منطقه به جلگه‌های حاصلخیز و اراضی بلندگردان تقسیم می‌شود و در دره‌های آن جنگل‌های وسیعی است که درختانش چندان مرتفع نیست و دامنه کوهها چراگاه احشام قبایل کوهستانی است و فرورفتگی‌های جلگه که آب در آنجا به حد وفور و دهات در میان درختان باغ و بوستان پنهان است، رودخانه ای بزرگ یعنی ارس از سمت شمال سرحد ایالت، و رودخانه قزل اوزن در طرف جنوب آن جاری است که سپس به نام سفید رود در مشرق رشت وارد بحر خزر می‌شود.

براستی آذربایجان را که آبش به حد وفور و خاکش برای کشت غله و حبوبات بسیار مستعد است و با منابع فراوان معدنی آن - هرچند که هنوز استخراج نشده است - آن را از قسمت‌های ممتاز قلمرو شاه باید بشمار آورد. اندکی بیشتر در سمت جنوب به کوهستانهای کردستان می‌رسیم همان نامی که به صورت تا - اندازه‌ای ابهام آمیز به ارتفاعات مرزی که مسکن کرده‌است اطلاق می‌شود.

جلگه‌های گشاده‌تر و اراضی موج دار شمالی بوسیله تنگه‌های باریکی به هم پیوسته است و جهت همه آنها نیز بانظم حیرت‌انگیزی از شمال غربی به جانب جنوب شرقی است و راه میان آنها تنگه هائی است که با آنچه من در مورد شمال شرقی خراسان بیان کردم بی شباهت نیست و این تنگه‌ها بر اثر فشار قوه آب پدید نیامده، بلکه از شکاف‌های ابتدائی بر سطح کره زمین پیدا شده است. این کوهها به سمت جنوب با رشته جبال اتصال می‌یابد که نویسندگان قدیم آن را زاگرس می‌نامیده‌اند.

آب و هوا - ارتفاع زیاد و عرض جغرافیائی قدری شمالی این منطقه کوهستانی سبب اختلاف شدید هواست که در آنجا از سایر نقاط ایران محسوس‌تر است. در مقابل گرمای ناحیه خلیج فارس در تابستان سرمای شدید زمستانی آذربایجان هست، ولی در حالی که خلیج فارس هیچ وقت سرد نمی‌شود ممکن است آذربایجان در تابستان آتش بر جانها بزند. بهار و پاییز فصل‌های دلپذیری است و در بین این دو فصل

تابش آفتاب سخت سوزان. زمستان زود شروع می‌شود و دیر می‌پاید و از لحاظ حدت سرما خوف‌آور است. برف‌های سنگین راه‌ها را مسدود میکند، غالباً افراد در گردنه‌ها از سرمازدگی جان داده‌اند. در تبریز میزان الهوا هنگام شب به ندرت بالاتر از درجه صفر (فارنهایت) می‌رسد و گفته‌اند در اطاقی که آتش روشن بوده مرکب در دوات و آب در کوزه یخ بسته است. سرهنک استوارت گرمای آنجا را در تابستان ضمن گزارشی با حرارت هندوستان (ولی به استثنای شب‌ها که خنک است) و هوای زمستانی را با وضع هوایی کانادا برابر شمرده است.

جمعیت - ژنرال چسنی^۱ مساحت آذربایجان را ۲۵۴۸۰ میل مربع نظر داده و سرهنک استوارت که حالا سرکنسول ما در تبریز است آنرا ۴۳۵۰۰ و ژنرال شیندلر ۳۵۰۰۰ میل مربع گفته است. کل جمعیت آن در حدود دو میلیون نفر^۲ است که از آن جمله ۴۵۰۰۰ نفر کرد و ۷۴۹۰۰ تن مسیحی‌اند (نسطوریها ۴۴۰۰۰ و ارمنه ۲۸۰۰۰ نفر) تا درجه‌ای با حضور هیئت‌های مذهبی خارجی و قسمتی هم بواسطه وجود چند کنسولخانه بیگانه در تبریز و تاحدی در نتیجه اهمیت تجارتی این شهر در حال حاضر بالغ بر ۱۲۰ نفر اروپائی و امریکائی در این ایالت اقامت دارند. می‌گویند نام آذربایجان از آذر به معنی آتش و بایجان یعنی نگهبان گرفته شده که دال بر این است که سابقاً این ناحیه ایران مقام ممتازی در نظر آتش پرستان داشته و همان است که نویسندگان قدیم آتروپاتیا یا آتروپاتن نوشته‌اند.

عایدات و مخارج - در جدول‌هایی که در فصل دیگر راجع به عایدات دولت ایران از سال ۱۸۸۸ م. تا ۱۸۸۹ درج می‌کنم، حصه آذربایجان ظاهراً بالغ بر ۷۸۶۱۴۲ تومان بعلاوه ۶۰۰۶۲ خروار غلات که جمعاً معادل ۹۶۶۱۰۴۶ تومان می‌شود. از طرف دیگر عایدات سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۰ که در گزارش کنسولی درج

Chesney - ۱

۲ - اگر این قول صحیح باشد لابد آذربایجان از لحاظ تراکم جمعیت مقام اول را در ایران

داشته است.

گردیده برابر با ۳۸۵۶۷۴ لیره است. هیچ‌گاه حتی دو تا جدول محاسباتی ایران با هم منطبق نیست و غالباً بنا بر نحوه محاسبات زمینه کافی برای بروز تفاوت و اختلاف هست. در این صورت ارقام مربوط به برآوردهای قبلی و محدودتر فقط در باب درآمد از مالیات و گمرک و از قرار ۳۵ قران یک لیره است و با نرخ مزبور به شرح ذیل محسوب شده است:

مالیات (شامل مالیات زمین به پول نقد، اجاره اراضی سلطنتی و مالیات بر احشام و پیشه و تجارت ۷۵.۰۰۰ تومان.	۲۷۵۰۰۰ لیره
مالیات جنس ۱۵۲۰۰ خروار غله (هر خروار هزار گروانکه)	
۶۷۸۵ تن وارزش از قرار هر خروار پانزده شلینگ.	۱۱۴۰۰ لیره
۷۰۰۰ خروار کاه = ۳۱۲۵ تن بابت هر خرواری	
۶ شیلینگ و ۶ پنس.	۲۲۷۵ لیره
گمرک و مالیات نواقل معادل ۲۷۱۰۰۰ تومان.	۹۰۳۳۳/۰۶ لیره
گذرنامه ۲۰۰۰۰ تومان.	۶۶۶۶/۱۳ لیره
جمع	۳۸۵۶۷۴/۱۹ لیره

این جمع کل روی هم رفته تحمیل سنگینی بر چنین ایالت با ثروتی نیست هر چند که در برآوردهای بی قاعده میزان مالیات و ترتیب غیر علمی وصول آن موجب تعدی و اجحاف می‌شود.

تبریز - شهر والی‌نشین است و کم‌ویش همان وضعی را در شمال غربی ایران دارد که مشهد در شمال شرقی حائز است. اقامتگاه ولیعهد و مقر سرکنسول انگلستان و بزرگترین مرکز تجارتی ایران است و سزاوار توجه و دقت بیشتری است. این شهر در انتهای دشت وسیعی واقع شده که تا دریاچه درخشان ارومیه امتداد دارد. پائین‌تر در طرف جنوب آن آجی‌چای (چای لغت ترکی به معنی رودخانه) است که باغات بیرون شهر را مشروب می‌سازد. و از لحاظ چشم‌انداز تپه‌هایی به رنگ سرخ و نارنجی دارد که شهر را احاطه کرده‌اند. در سمت جنوبی هم قلّه سهند با ارتفاع ۱۱۸۰۰ پا از سطح دریاست که همواره پوشیده از یخ است.

زلزله - تاریخ تبریز مشحون از وقایع و باید گفت وقایع توأم با رنج و بدبختی بوده است و چون به ناحیه مرزی بسیار نزدیک است، غالباً اولین قربانی لشکریان مهاجم گردیده و به دست عربها، سلجوقیان، عثمانیها و روسها افتاده و آنچه هم که از قهر فتوحات یا هرزگی غاصبان باقی مانده بود طبیعت در ویرانی آن کوشید. این شهر از آفات زلزله‌های شوم و متعدد خراب و دویار در گذشته بر اثر همین صدمه با خاک یکسان شد.

در سال ۱۳۹۲ م. تیمور آنجا را تسخیر کرد و هر جا که او پا نهاد آبادی‌های بجا مانده از قهر طبیعت را برباد فنا داد. طی دو قرن اخیر پنج دفعه بکلی ویران شد. تاریخ نویسی معتبر (کروزینسکی) روایت می‌کند که در زلزله ۱۷۲۱ م. هشتاد هزار تن به خاک هلاک افتادند. راوی معتبر دیگری می‌نویسد که نصف همین عده در زلزله سال ۱۷۸۰ نابود شدند. پس بعید نیست شهری که این همه آفت دیده از رفاه رندگانی کمتر نصیب داشته و کوچه‌های آن بی جلوه و باریک باشد و عمارت‌های عمومی ممتاز هیچ نداشته و یا تعداد آنها بسیار محدود باشد. بیشتر خانه‌های آن یک طبقه و کوتاه است. برپا ساختن بناهای رفیع در آنجا چه حاصلی دارد وقتی که شاید بواسطه زلزله در زیر گوش بانی آن واژگون شود.

تاریخ قدیم - روایتی قدیم اصل نام این شهر را به سپاسگزاری زبیده زن مشهور هارون الرشید نسبت می‌دهد که در اثر هوای سازگار آنجا تب او قطع شده بود و از این رو آن نقطه را تب ریز نامید. این قول و تعبیرات گوناگونی که حس کنجکاو سیاحان اروپائی را در قرن هفدهم برانگیخته است نباید زیاد جدی گرفت. تبریز کلمه‌ای آریائی مستخرج از تب یا تاب به معنی گرم و نیم گرم و رز و ریز و رش نیز از مصدر ریختن است بنا بر این معنی آن گرما ریزان و ناشی از چشمه‌های آب گرم است که در مجاورت آن است.

این کلمه به صورت توریز^۱ قدیمی درآمده که در اواخر قرن سوم میلادی پایتخت تیریدات سوم پادشاه ارمنستان بود و کرسی قبل از آن، که رالینسن تخت

سلیمان قید نموده گنزکا یا غزه و کندزگ تاریخ ارمنستان است. شهرت تجدید بنا و زیبایی این شهر را به زبیده (۷۹۱ میلادی) می‌توان نسبت داد. همان خدمت و کاری که چندین بار در تاریخ به عامل خود عنوان و افتخار بانی بخشیده است. در عهد مارکوپولو شهری بود که بنا بر قول او تجار در آنجا سود سرشار بدست می‌آوردند^۱.

سیاح اسپانیائی کلاویخو که در سال ۱۴۰۴ سه روز و باز در ۱۴۰۵ در حین رفت و آمد به سمرقند نوزده روز در آنجا مانده است می‌نویسد: «شهر بعد از صدمات ناشی از حمله تیمور به قدری سریع تجدید قوا نمود که در آن موقع هر چند سابقاً بیشتر جمعیت داشت تعداد سکنه‌اش ۲۰۰۰۰ نفر بود و عالی‌ترین حمام‌های جهان را داشته. چند سال بعد آنجا مرکز خاندان کرد^۲ قره قویونلو شد، ولی ایشان نیز به نوبه خود در سال ۱۴۶۸ بدست اوزون حسن رئیس طایفه آق قویونلو که فرمانروائی ایران را احراز کرده بود برافتادند. در زمان حکومت او بود که جهانگردان ونیزی که خوشبختانه سفرنامه‌های ایشان محفوظ مانده و بدست جهانیان رسیده است از قلمرو او عبور کردند».

جوزفا باربارو که به سال ۱۴۷۴ در تبریز بود او را سلطان اسن بای (حسن بیگ) نامیده و شرح مبسوطی درباره شهر باقی گذاشته. اسپروزیو کونتارینی^۳ این پادشاه را اوزون حسن ذکر نموده. چندی بعد هم تاجر بی نامی که سفر نامه‌اش در ضمن همین مجموعه‌ها انتشار یافته (۱۵۰۷ - ۱۵۲۰) نقل کرده که شهر دیوار نداشته، ولی محیط آن بیست و چهار میل بود و راجع به بانوان آنجا که گویا در ضمن کار و تجارت به زیبایی مردم آن سامان پی برده چنین می‌نویسد:

«پوست زنها چون برف سفید است، و گاه از پس لباسشان که یقه باز دارد

سینه و تن ایشان که مثل عاج است دیده می‌شود.»

۱ - شواهد و علائمی هست که در سال ۱۳۳۰ میلادی مسکن عده‌ای از افراد ونیزی بوده و در ۱۳۴۱ چندن تن از اهالی ژن در آنجا کارخانه‌ای داشتند که تحت ریاست کنسول، هیتی شامل ۲۴ بازرگان بوده.

۲ - باید ترکمن صحیح باشد م. م. ۳ - Ambersio Contarini

از سوی دیگر شخصی که بی‌نصیب‌تر و یا سختگیرتر بوده یعنی جلال‌آب عالی قدر و نسانتیو دالساندریو^۱ در سال ۱۵۷۱ نوشته است :

« بیشتر زنها زشت‌رو هستند هرچند که قیافه نیکو دارند و خوش مشرب‌اند جامعه ابریشمی می‌پوشند ، چادر بر سر دارند ، اما رو نمی‌پوشانند . »

اهمیت تجارتمندی - تمام نویسندگان آن دوره و بعد از آن متساویاً در مدح و ستایش ثروت و تجارت و اهمیت تبریز سخن گفته‌اند . تاورنیه در نیمه قرن بعد نوشت که در آنجا بیشتر از همه نقاط دیگر آسیا پول در جریان است ، ولی شاردن در سال ۱۶۷۱ درخشان‌ترین شرح را در باره وسعت و خصایص آن باقی گذاشته :

« برآستی و واقعاً تبریز شهری بسیار عظیم و تواناست ، از لحاظ وقار و عظمت و تجارت و ثروت و تعداد جمعیت دومین شهر ایران است . . . ره ۱ خانه دارد و ۱۵۰۰۰ دکان . در تبریز من عمارت‌های باشکوه و رفیع ندیده‌ام ، اما ممتازترین بازارهای آسیا در آنجاست که وسعت و بزرگی و طاق و سقفی که بر آنهاست و عده کثیر مردم که تمام روز در آنجا دیده می‌شوند و مقدار کلان کالا که در این دکانهاست بسیار دیدنی و دلپذیر است . »

این سیاح شیفته فرانسوی تا آنجا راه‌گزار پیموده که گفته است : شهر ۲۵۰ مسجد و ۳۰۰ کاروانسرا و ۵۵۰۰۰ نفر سکنه دارد و نیز می‌نویسد :

« میدان تبریز وسیع‌ترین محوطه ایست که من در سایر شهرهای جهان دیدم . وسعت آن از میدان اصفهان خیلی بیشتر است و عثمانیها چندین بار تا ۳۰۰۰ تن از جنگاوران را در آن ، جا داده‌اند . »

تسخیر آن بوسیله روسها - بارزترین تجربه‌ای که تبریز در این قرن داشته است اشغال بدون مقاومت و آسان آن از طرف نیروی ژنرال پاسکوویچ در جنگ سال ۱۸۲۷ بود که اهالی حاکم را دستگیر کردند و او را اسیروار به روسها تحویل دادند . فرمانده روسها ارگ را گرفت و شهر را بدون هیچ گونه تیراندازی تسخیر نمود ، ولی

« سن پترزبورگ گازت » در تجلیل از آن فتح نمایان می‌نویسد که : « پادگان آنجا تا آخرین نفر مقاومت کردند ، اما هیچگاه قوه‌ای نمی‌توانست جلو لشکر امپراتوری را سد کنند . پس ایشان همه موانع را از پیش برداشتند و بیرق‌های پیروزی را بدست آوردند و سرانجام کلیدهای شهر را از حاکم بازستاندند . »

بیرق‌هایی را که بر طبق دستور در بازار تبریز ساخته و مصنوعاً با تیر سوراخ کرده بودند ، به مسکو فرستادند که با عزت و احترام تمام در کرم‌لین جادادند . شهر فقط هشت دروازه داشت ، اما پانزده کلید بزرگ به همین منظور ساختند و به همان مقصد ارسال شد ، و من شکی ندارم که این آثار در میان مجموعه یادگارهای دلاوری دستگاه تزاری قدر و مقام بس‌والا دارد . شهر به موجب قراردادی که در فوریه سال بعد امضاء شد به ایران بازگشت .

آمار اخیر - از سال ۱۸۰۵ به این طرف تبریز حاکم نشین و مقر ولیعهد شده است و این کار اولین بار به خاطر عباس میرزا فرزند ممتاز فتحعلی‌شاه اتفاق افتاد . کی‌نر در سال ۱۸۱۱ آنجا را یکی از وارفته‌ترین بلاد ایران نام برده که فقط ۳۰۰۰ نفر جمعیت داشته . موریه در سال ۱۸۱۲ مقدار جمعیت را ۵۰۰۰۰ نوشت . پس از استقرار صلح و رفع طوفانی که بعد از جنگ روس و ایران پیش آمده بود عده سکنه کم کم بالا رفت تا به ۱۰۰۰۰۰ و ۱۴۰۰۰۰ رسید ، و می‌گویند در حال حاضر بین ۱۷۰۰۰۰ و ۲۰۰۰۰۰ نفر است .

در سال ۱۸۸۶ ژنرال شیندلر نظر داد که شهر ۸۸۰۰۰ مسجده و ۱۰۰۰ حمام عمومی و ۱۶۶ کاروانسرا و ۳۹۱۲ دکان و ۲۸ پاسدارخانه و ۵ کلیسای آرامنه داشت ، ولی بسیاری از این ارقام راجع است به اماکن مطرود و بیشتر مساجد هم تکیه است و بنابراین مجموع کل خالی از مبالغه نیست .

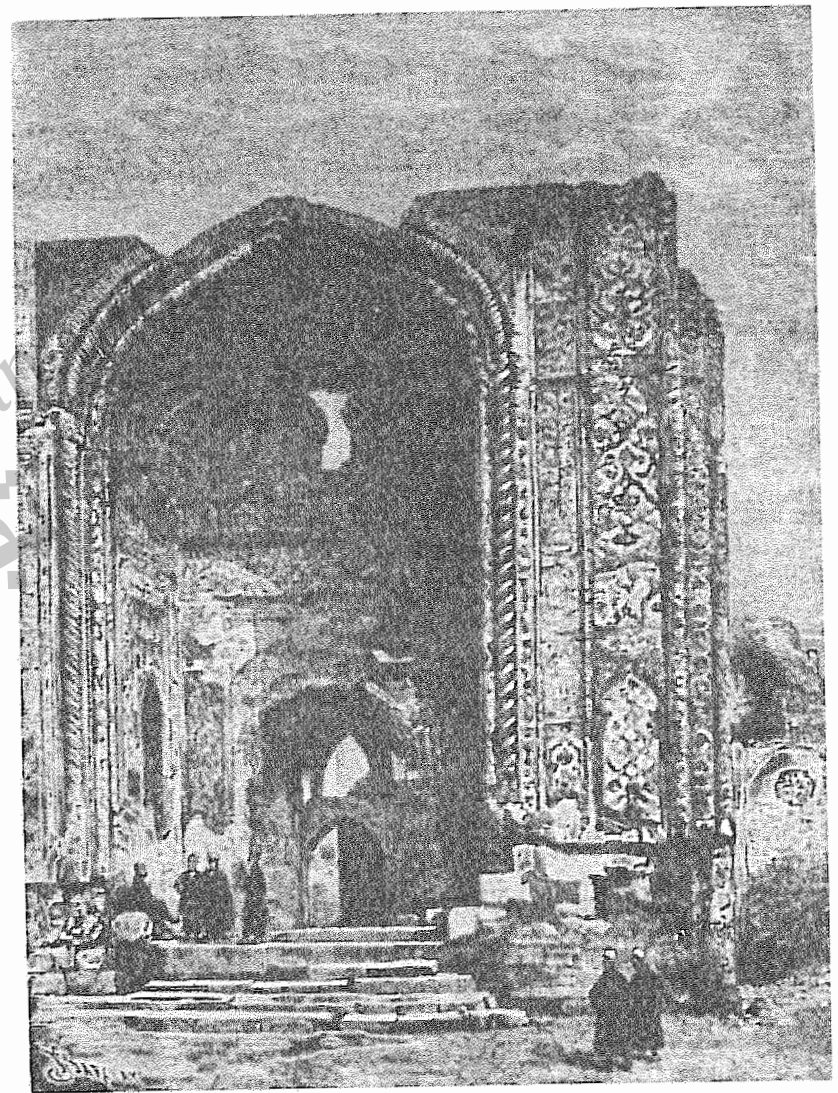
کبود مسجد و ارگ - با آنکه تبریز روزگاری بسیار پهناور و جالب‌نظر بود ، در حال حاضر فقط دو بنای کهن دارد که قابل ذکر است : یکی کبود مسجد به مناسبت نمونه‌های بسیار ممتاز کاشی و میناسازی که سابقاً در این بنا بکار رفته ،

و آن بنا بر فرمان جهان‌شاه آخرین پادشاه سلسله قره قویونلو (۱۴۳۷ - ۱۴۶۸ م) ساخته شده است. زلزله دیوارهای آن را خراب کرد و گنبدش سرنگون شد و فقط علائم مختصری از رونق و شکوه دیرین آن باقی مانده است که از همانها آدم تازه-وارد پی می‌برد که مسجد سنی‌ها، چنانکه وی بنا بر سنت می‌نامیده است، در روزگاری ساخته شده که تسنن مذهب ملی ایران بود و آن شاهکار معماری ایران و بلکه مشرق زمین است.

یادگار دیگر دوره گذشته ارگ است که در ناحیه جنوب غربی شهر واقع است و آن در اصل به فرمان علی شاه ساخته شده و مسجدی هم در محوطه آن وجود داشته که در ربیع اول این قرن عباس میرزا آن را به زرادخانه مبدل ساخته و عده‌ای از کارشناسان انگلیسی را جهت این منظور استخدام نمود و در همان جا بود که باب بانی فرقه بایبه را به دار آویختند. ارگ بنای مستحکمی است با ۱۲۰ پا ارتفاع و دیوارهایی که ۳۰ پا ضخامت پایه‌هایی آن بوده و برج‌هایی که بر شهر مسلط و یادگاری از دوران گذشته است، سابقاً زنان زناکار را از قلعه آن پایین می‌انداختند. اما این طرز اعدام از وقتی که یکی از بانوان با کمک چادر خود به مثابه پاراشوت صحیح و سالم به زمین آمده بود ازین رفت.

محلّه اروپائی - قصر ولیعهد زیباترین عمارت جدید شهر است. اروپائی‌ها در محلّه آرامنه سکونت دارند. در آنجا اقامتگاه سرکنسول‌های ترکیه و روسیه و انگلستان است و سرکنسول اخیر خانه بسیار دلپذیر و وسیعی دارد که درست برعکس آن محلی است که من در آنجا با ایشان پیش از انتقال از مشهد تودیع کردم. فرانسه نیز کنسولی در تبریز دارد که کارش بیشتر توسعه تجارت شخصی خود اوست و نیز سرپرستی نسطوری‌هایی که کاتولیک اند و دولت فرانسه حمایت آنها را بر عهده گرفته است. سابقاً کنسولگری بلژیک هم در آنجا بوده، ولی چون به هیچ وجه کاری نداشت ناگزیر رفت و فقط نامی باقی گذاشت.

چنانکه گفته‌ام داخل شهر تبریز چیزی ندارد که سزاوار ذکر باشد. خانه‌ها



کبود مسجد در تبریز

کوتاه و کوچه‌ها باریک و کثیف است و اهمیت شهر بیشتر بواسطه وسعت آن و میزان کسب و تجارتی است که در آنجاست. با در نظر داشتن این نکته که دومین شهر قلمرو همایونی است و مقر ولیعهد و مرکز ثروتی سرشار و در حوالی آن بهترین سنگ‌های مرمر و مصالح ساختمانی فراهم است از این رو حیرت‌انگیز است که تبریز بعد از چند زلزله به تجدید بنا نپرداخته است و به زیبایی آن چندان افزوده نشده است. ارگ دیواری داخلی و دیواری هم در محیط خارجی دارد که به هیچ وجه تعمیراتی در آن نکرده‌اند.

حکومت - در فصل سیزدهم راجع به اخلاق و شخصیت ولیعهد که عنوان حکومت با اوست و همچنین درباره پیشکار اخیرش اسیر نظام که در واقع کار فرمانروائی آذربایجان را به دست دارد شرحی نوشتم. بنابر سیستمی که در ایران هست غیر از عباس میرزا هیچ گاه ابتکار و اختیاری به فرزند شاه داده نشده است، و او در حقیقت آلتی بشمار می‌رود. اسیر نظام تمام اختیارات را در دست خود دارد و بنا بر قاعده هم والی خطاب می‌شود. وی که مرد مقتدری است از آشفتنگی و آشوب جلوگیری نموده و اباس قدرت و مقام همایونی را در آذربایجان استوار ساخته است و با آنکه مرد سالخورده‌ای است هنوز قدرت کار و انرژی فراوان دارد و اگر تغییری در وضع کشور پیش‌آید بعید نیست که همین قدرت و تدبیر را که صرف کار یک ایالت می‌کند نثار سراسر ایران نماید.

مقرری سالانه او فقط ... تومان است، ولی نکته عمده در کار مواجب حاکم ایرانی آن نیست که وی از دولت چه مبلغی دریافت می‌کند، بلکه باید دید از مردم چه اندازه اخاذی می‌نماید. از جمله مقرری که بوسیله خزانه سلطانی به ایالت آذربایجان داده می‌شود مبلغ ... ۲ تومان مساعده به چاپارخانه‌های پستی است و همین مبلغ هم برای مواقع جشن و آتش‌بازی پرداخت می‌شود. ایرانیان جشن و عید را از لحاظ مذهبی یا غیر آن تلقی می‌کنند و طرز برگزاری ایشان به همان ترتیبی نیست که مادر عید میلاد مسیح داریم که بدون یودینگ کشمش یا نظیر آن نمی‌شود.

وفاداری نسبت به تخت و تاج - فریزر که به سال ۱۸۳۴ در آذربایجان بود نتایج خانمانسوز سیستمی که فتح‌علی شاه فرزندان ذکور خود را تقریباً بر تمام رشته‌های حکومت در سراسر مملکت گماشته بود چنین اظهار نظر نمود:

« بارزترین نتیجه این وضع اسور بیزاری کامل و عمومی مردم از نسل و تبار قاجار، و این علاقه قلبی نیز ورد زبان همگان است ».

ولی همانطوری که در خراسان نیز احساسات مشابهی حتی تا زمان مسافرت مگ گرگور در سال ۱۸۷۵ وجود داشته و در عهد سلطنت اقتدار آمیز و امتنان انگیز شهریار کنونی از بین رفته، به همین وجه گناهان عموی او یعنی فرزندان فتح‌علی شاه بارور نیز فراموش و در آذربایجان بخشوده شده است. اهالی ترک زبان این سامان نه فقط خصومتی نمی‌نمایند، بلکه به خاندانی که زبانش ترکی است ارادت هم می‌ورزند. در میان این اتباع شیعه همایونی و افراد سنی عثمانی در آن سوی مرز چنان نفرت و کینه‌ای هست که محلی برای ابراز ناراضماندی سیاسی از جانب اهالی آذربایجان نیست و شاید در حال حاضر آذربایجان وفادارترین ایالات سرحدی ایران باشد.

سکنه آن (غیر از کردها که در جای دیگر راجع به ایشان سخن خواهم گفت و شرط احتیاط نیست که وفاداری ایشان را به هیچ طرفی با اطمینان نسبت داد) که نسل و تبار متفاوتی دارند به مراتب بیشتر از مردم دیگر ایران که تسلیم و فرمانبردارند سرسخت و متکی به خویش بشمار می‌روند، و می‌توان اظهار کرد که در صورت ضرورت مقاومتی در جلو لشکر مهاجم خارجی با وجود مجاورت سرزمین ایشان به خاک روسیه، آذربایجانی‌ها بهتر از مردم خراسان در صدد استقامت برخوانند آمد.

نظریات روس - بطوری که تا اندازه‌ای هم طبیعی است به روسیه نسبت می‌دهند که مانند خراسان به این ایالت نیز بی‌نظر نیست، همچنانکه بعد از جنگ ۱۸۵۷ به گمان خیلی‌ها که وارد و صاحب نظرند انگلستان کار

نا صوابی کرد که پاره‌ای از مراکز مثل محمره و بوشهر را که در اختیار داشت از دست داد به همین قسم هم می‌گویند دولت روس بارها غبطه خورده است که غنایم بیشتری در ترکمانچای به‌چنگ نیاورده بود. این نکته که آن قرارداد چنانکه امکان داشت نفع روسیه را تأمین نکرد و بلکه فقط مصالح ایران را حفظ نمود تا حدی سرهون حسن تدبیر و رأی سرچان مک نیل بوده که فتحعلی شاه را ترغیب نمود که پیش از آنکه روسها چیزهای بیشتری مطالبه کنند تسلیم شود. سر یوستن شیل که وزیر مختار بریتانیا در تهران بود و از کیفیت اسرار اطلاع داشت می‌نویسد:

« اگر دولت روس در آن تاریخ مثل امروز (۱۸۵۰) به قدر و ارزش آذربایجان از جهات تجارتي و سیاسی و مصالح مادی و استعداد غله خیزی و منابع معدنی و شایستگی نظامی نفراش پی برده بود خیلی بعید می‌نمود که امپراتوری مقدس این ایالت را در کام خویش جاندهد . »

تجارت آذربایجان - اجناس تجارتي بین ایران و اروپا در این منطقه بنا بر
قاعده بوسیله یکی از طریق به آذربایجان و اروپا صادر شده است : یا از راه ترکیه و بندر طرابوزان که در جنوب شرقی بحر اسود واقع است و یا از راه روسیه و قفقاز. خط سیر اولی را عباس میرزا بالغ بر شصت سال پیش رایج ساخت و از آن کار دو منظور داشت : یکی اینکه روابط تجارتي ایران با انگلستان که نسبت به آن علائق دوستانه داشت افزایش دهد. دیگر اینکه به راه تجارتي روسیه که با آن حسن موذتی نداشت صدمه وارد سازد. این شاهزاده مأسوری در لندن گماشت و با شرکت‌های بزرگ آن شهر که بوسیله کشتی با طرابوزان ارتباط مستقیم داشتند باب مکاتبه باز کرد.

اولین آزمایش بجائی نرسید، اما اقدام ثانوی که کالای انگلیسی ترانزیت از طریق اسلابول وارد شد موفقیت‌آمیز بود و این تجارت ترانزیتی بزودی سالانه تا ... ر. ... لیره ترقی نمود. در همین موقع بود که صنعت پارچه بافی راهم آقای آرمسترانگ با پیشنهاد و خرج عباس میرزا در ایران به راه انداخت. دستگاه‌های

نخ تابی و شاننه زدن الیاف و یافندگی درخوی و تبریز دایر شد. پس از قطع روابط بین ایران و انگلستان که در اثر لشکرکشی محمد شاه به هرات در سال ۱۸۳۸ اتفاق افتاد، این روابط تجارتي هم ناگهان از بین رفت و در سال ۱۸۳۹ یک سیاح انگلیسی می‌نویسد :

« گمان نمی‌کنم دیگر از تجارت انگلستان چیزی مانده باشد. با وجود خرابکاری دیپلماتها و هوس بازی در بار در کار تجارتي که بر شالوده متینی استوار و مفید به حال طرفین بود تأثیر چندان ننمود و بزودی وضع عادی و یاز کالای انگلیسی در بازار تبریز فراوان شد، دیگر لازم نبود که راه طولانی و پر زحمت طرابوزان را طی کنند، زیرا که روسها به منظور تشویق تجارت بین المللی از طریق قفقاز عبور آزاد اجناس ترانزیتی را اجازه دادند و پوتی بندر بارگیری اجناس در کرانه دریای سیاه گردید. به همین مناسبت ارزش واردات و صادرات آذربایجان در سال‌های ۱۸۶۸ و ۱۸۶۹ و ۱۸۷۰ به ارقام درخشان ذیل رسید :

سال	۱۸۶۸	سال	۱۸۶۹	سال	۱۸۷۰
واردات	۱۱۰۰۰۰۰۰	لیره	۱۱۰۵۷۵۷۷۶	لیره	۱۱۰۹۴۷۱۷
صادرات	۶۸۳۸۸۱	»	۹۰۱۲۱۸	»	۴۲۳۶۳۲

از لحاظ توضیح راجع به این ارقام درشت واردات باید خاطر نشان ساخت که تجارت سراسر شمال ایران از روسیه یا انگلستان در آن موقع فقط از طریق آذربایجان صورت می‌گرفت. روسها هنوز خط تجارتي باد کوبه و انزلی را به کار نینداخته بودند و انگلیسی‌ها نیز حمل و نقل قابل ملاحظه‌ای بین خلیج فارس و تهران نداشتند. سلطه مطلق اجناس کتانی که در دست انگلستان بود بواسطه حصه‌ای که انگلیس از مجموع مزبور داشته به شرح زیر روشن می‌شود :

در سال	۱۸۶۸	در	۱۸۶۹	در	۱۸۷۰
لیره	۱۱۰۱۷۸۸۵	لیره	۱۱۰۱۲۳۲۱۱	لیره	۸۶۴۷۰۰۰

۱ - تنزل فاحش میزان صادرات در سال ۱۸۷۰ بواسطه پیش‌آمد تأسف آور قحطی در آن سال بود، کاشت و صدور پنبه بکلی وارفت.

سیاست حمایتی روس - در سال ۱۸۷۷ دولت روس سیاست حمایت شدیدی تجارتنی پیش گرفت و در واقع مانع آزادی تجارت ترانزیتی از راه قفقاز شد ، زیرا که پرداخت مبلغی معادل کل بهای جنس را که از قلمرو او عبور می کرد مطالبه کردند و این وجه را وقتی مسترد می داشتند که مأموران ، عبور سالم جنس را از مرز روسیه گزارش می دادند . بر اثر این دستور تجارت اروپا با ایران باز به همان راه طرابوزان افتاد . روسها این تصمیم را چندی بعد تا اندازه ای تعدیل کردند ، اما از سال ۱۸۸۳ به صورت شدیدتری تجدید شد و از آن پس تجارت بین ایران و اروپا از طریق قفقاز بکلی موقوف شد و تا حال مبادلات تجارتنی از راه طرابوزان مرسوم ایران گردیده است .

راجع به این جاده و میزان تجارتنی که بدان وسیله می شود ، من در فصل دیگر مربوط به تجارت بحث خواهم کرد . در اینجا فقط ارقام راجع به آذربایجان مورد توجه است که باید در نظر داشت که قسمت اعظم کالا به گمرک این ایالت وارد ، ولی از آنجا به دیگر نقاط ایران ارسال می شود که در این صورت نباید با میزان مصرف محلی اشتباه شود .

آمارهای اخیر - با در نظر گرفتن عواید سه سال اخیر با دوره بیست سال پیش از سنواتی که قبلاً انتخاب کرده بودیم ، ملاحظه می شود که ارقام کلی به شرح ذیل است :

سال ۱۸۸۷	سال ۱۸۸۸	سال ۱۸۸۹
واردات ۹۱.۰۱۰.۸ لیره	۶۶.۴۱۹.۴ لیره	۸۵.۳۸۹.۱ لیره
صادرات ۵۷.۵۰۳.۰ لیره	۴۱.۳۶۹.۴ لیره	۳۸.۹۴۵.۶ لیره
جمع کل تجارت ۱۴۳.۵۱۴.۸ لیره	۲۵.۰۷۷.۸ لیره	۱۲۲.۴۳۳.۵ لیره

انگلستان هنوز وضع ممتاز خود را در تجارت پارچه های کتان (خاکستری و سفید و الوان و رنگهای جوهری) که به آسانی قابل رقابت نیست حفظ کرده است و ارزش تمام این تجارت وارداتی (که تقریباً همه از منچستر صادر می شود) در سال ۱۸۸۸ معادل ۳۹.۳۲۲.۰ لیره و در سال ۱۸۸۹ در حدود ۵۰.۱۲۸.۳

لیره بود . در طرف همین سال ۱۸۸۸ روسیه ققط ۱۷۰ عدل پارچه های نخی و در سال ۱۸۸۹ معادل ۱۹۶ عدل جمعاً به مبلغ ۴۰۰ لیره وارد کرده است . علت وارفتگی رقابت تجارتنی روس ، که تا چند سال پیش از آن رفته رفته بیشتر می شد ، ناشی از موجبات گذران و از آن جمله ترقی بهای منات کاغذی روسیه به میزان تقریباً دو برابر است که واردات از روسیه را مقرون به صرفه تجارتنی نمی سازد . اما دولت روسیه کمک مالی سرشاری به صادرکنندگان کالای خود می نماید و بدین ترتیب رقابت فرانسوی ها را در مورد شکر و قند در بازار تبریز دوچار شکست ساخته است ، هر چند که ترقی ارزش منات شاید در این زمینه هم بی تأثیر نباشد .

اجناس پشمی به ارزش ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ لیره از برادفور (انگلستان) وارد می شود ، ولی سهم بزرگتری معادل ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ لیره از اتریش و آلمان به بازار تبریز می رسد که قسمت عمده اش پارچه های پشمی زبر و جنس براتی بافت اتریش است . جای با ارزش ۱۰۷۰۰ لیره از لندن و آمستردام می رسد ، هر چند که بیشتر از مبداء لندن است . نصف شیشه آلات و ظروف را روسیه وارد می کند و نیم دیگر را هم اتریش و آلمان . این دو کشور با فرانسه تجارت خرازی را در دست دارند و فرانسه و ایتالیا مخمل و پارچه های ابریشمی می فروشند . از باویر نخ و قیطان وارد می شود . از مجموع وارداتی که بابت سال ۱۸۸۹ نقل شده میزانی که روسیه و دیگر کشورهای اروپائی در دست دارند به شرح ذیل است :

از اروپا = ۷۹۲۳۴۰ لیره از روسیه = ۶۱/۵۵۱ لیره

و تخمیناً می توان گفت که انگلستان هشتاد درصد از تجارت وارداتی و ۱۰ تا ۱۲ درصد تجارت صادراتی را در دست دارد .

ارقام بالا آمار تجارتنی از راه طرابوزان و تجارت وارداتی روسیه از طریق تفلیس و جلفا و به مقدار بیشتر هم از بندر کوچک آستارا و از طریق اردبیل است . اجناس اروپائی به مقدار اندک از راههای دیگر مثلاً حلب و موصل و اسکندرون

و از راه سلیمانیه و بغداد به آذربایجان می رسد ، اما از این بابت عوایدی نصیب دولت نمی شود .

تجارت صادراتی - هرگاه به جدول تجارت صادراتی توجه کنیم تعجب نخواهیم نمود که روسیه بواسطه مجاورتش به این ایالت و بازار مساعدی که برای محصولات محلی فراهم می سازد دروضع ممتازی باشد باتجارت عمده ای به مبلغ ۲۶۶۴۳۹ لیره در مقابل ۱۷۰۲۳۳ لیره که سهم صادراتی سایرکشور- هاست از مجموع صادرات به روسیه تااین تاریخ اقلام عمده خشکبار ، کشمش ، زرد آلود و بادام است که جمع ارزش آنها تقریباً ۲۰۰۰۰ لیره در ۱۸۹۰ (و در سال ۱۸۸۸ معادل ۲۲۲۰۰۰ لیره) از جلگه های ارومیه و سراغه بوسیله تجار ارامنه روسی از راه اردبیل و آستارا ویا کشتی تابادکویه حمل شده است .

از مقدار تجارت اروپائی اقلام عمده فرش با ارزش ۴۲۲۶۰ لیره بیشتر به انگلستان و امریکا صادر گردیده و تنباکو (شیرازی) با قیمت ۳۶۲۹۰ لیره که برای مصرف در قهوهخانه های اسلامبول صادر می شود . چند سال پیش روسیه با بخش کردن بذر پنبه در میان کشاورزان سعی در توسعه محصولات آن در آذربایجان نمود تا به حال خود او هم مفید واقع شود ، اما هوای این ایالت برای این قبیل کشت و کار مثل سایر ایالات ایران مساعد نیست . با عطف به ارقام صادراتی که در فوق بیان شد و مقدار قلیل آن در مقابل اجناس وارداتی مذکور باید این نکته را هم خاطر نشان کرد که کار تجارت قاچاق از راه سرزهای روسیه و ترکیه نیز نیک رواج دارد که جزو درآمد های گمرگی محسوب نمی شود و شاید مقدار صادرات از این راه به همان اندازه طریق مجاز باشد .

وضع کنونی و آینده - با آنکه از روی ارقامی که درج کرده ام استنباط می شود که داد و ستدهای عمده ای در میان است ، ولی از دیر باز در تبریز گله و شکایت به گوش رسیده است که از قلت تجارت و کمی عواید کسب ناله داشته اند . این وضع ناشی از سیستم فاسد اعتبار طویل المدت است که در بازار تبریز سابقه ای

دراز دارد و آن در مقابل جریان سریع و ثابت مبادلات تجارتي است که منافی با اخلاق تجارتي بازرگانان ایرانی است که به هیچ وجه ممتاز نیست .

یک بساط افلاس ساختگی با تقدیم رشوه به مأموران رسمی یا ملاحا وسیله آسانی برای فرار از وام مزاحم فراهم میسازد . تردیدی نیست که با ساختن یکی از دو جاده که از مدتها پیش مطرح بوده است تجارت ترقی خواهد کرد : یکی راه بایزید از سرز ترکیه (در جاده طرابوزان) از طریق خوی به تبریز و از آنجا به قزوین که به جاده اصلی تهران الحاق خواهد یافت . دیگر از طریق اردبیل به آستارا در کرانه بحر خزر . تا کنون اقدامی برای اجرای این دو نقشه نشده است ، هر چند شایع است که به این کار مشغول شده اند ، ولی در سیاست ایران شرط عقل نیست که به پیش بینی های دور و دراز بپردازیم . از این رومن در این یازه بیش از این حرفی ندارم . کمپانی منچستری زیگلر بزرگترین تجارتخانه اروپائی در تبریز است .

لشکریان آذربایجان - چنانکه گفته ام آذربایجان سربازخانه ممتاز لشکریان ایران است ، اگر در واقع بتوان این عبارت را در باره نیروی دریائی بکار برد که معمولاً سر و وضعی بسیار بد نما دارد . اما در اینجا ماهیت امر مطرح است ، نه سبک کار یا نتایج آن . عباس میرزا همه لشکر خود را از همین ایالت فراهم ساخته بود که هر چند سر انجام شکست یافتند ، ولی در ابتدای نبرد با روس جنگاوری قابل ستایشی نشان دادند . در موقع آن جنگ (۱۸۲۶) قشون آذربایجان شامل ۲۰۰۰۰ سوار ۶۰۰۰ پیاده نظام و ۱۰۰۰۰ سرباز پیاده نامرتب بود . پیاده نظام را بیشتر افسران انگلیسی تعلیم و ترتیب داده بودند . سهم نظامی این ایالت در قشون ایران اسماً به قرار ذیل است :

پیاده نظام

سه « توبان » یا لشکر

لشکر اول مشتمل بر یازده فوج که هشت تا از آنها ۱۰۰ نفر و سه تا

هرکدام ۸۰۰ سرباز دارند . لشکر دوم شامل هشت فوج که چهار تا از آنها ۱۰۰۰ نفر و چهار تای دیگر هر یک ۸۰۰ نفر دارند . لشکر سوم مشتمل بر ده فوج که دو تا از آنها هرکدام ۱۰۰۰ نفر و هشت تا هر یک ۸۰۰ نفر دارند . (از این فوج ها سه تا در حکومت نشین همدان تعلیم می یابند ، ولی جزو قشون آذربایجان محسوب می شوند) .
جمع = ۲۶۰۰۰ نفر

سواره نظام

نامرتب (جنگاور ، اما بی تجهیزات) از هر بلوک ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفر فقط سه هنگ - با عده ای بطور متوسط ۳۵ نفر هر کدام لباس متحد الشكل دارند و تابع انضباط نظامی اند و می توان آنها را آماده کارزار بشمار آورد . بقیه فقط افراد سوارند . جمع = ۶۸۰۰ نفر .

توپخانه

دوازده فوج هر یک شامل ۴۰۰ تن (که در صورت لزوم هر یک چهار توپ دارند که با اسب کشیده می شود و شصت نفر توپچی دارد با توپخانه کوهستانی هر یک با چهار توپ که قاطرها می کشند) .
جمع = ۴۸۰۰ نفر

پیاده نظام = ۲۶۰۰۰ نفر

سواره نظام = ۶۸۰۰ نفر

توپخانه = ۴۸۰۰ نفر

جمع کل = ۳۷۶۰۰ نفر

تمرین و اسلحه - راجع به پیاده نظام و افراد توپخانه می توان اظهار کرد که بدون تردید وانکار بهترین سربازان ایران اند . هر دو دسته به توالی مشق و تمرین می یابند و اوئیفرم دارند (که وضع هرسرباز ایرانی از این قرار نیست) و آشنائی مختصری هم با نظم و انضباط دارند . این عده هر سه چهار سال یک بار به مدت شش ماه احضار می شوند و بقیه مدت در خانه خود به سر می برند ، ولی چند

فوج به طوری که در فصل این کتاب راجع به خراسان ملاحظه شد به مدت طولانی دو یا سه سال به خدمت اشتغال دارند و به پادگان مشهد و کرمان و سایر نقاط دور دست ایران اعزام می شوند ، در همان جاهائی که سهمیه سربازان محلی یا چندان قابل اعتماد نیست و یا از استعداد کافی نظامی محروم اند . اسب های سواره - نظام جثه کوچک ، ولی زور کافی داشته و پرتاقت هستند .

مرد ها سوار کار بار می آیند و می توان از آنها سوار نظام تیز کار فراهم ساخت . قسمتی از پیاده نظام با تفنگ های ته پر ورنندل و بعضی از توپخانه ها با توپهای توپر اوکاتیوس تجهیز شده اند . اما اکثریت افراد پیاده نظام تفنگ پاشنه دار قدیمی را بکار می برند .

پادگان های آذربایجان - پادگان شهرهای بزرگ از لحاظ عده بنا بر فصول سال تغییر بسیار می کند . در تابستان خیلی زیادتر از زمستان نفرات به خدمت احضار می شوند . تا چندین سال اردوگاه بزرگ تعلیماتی هرساله در نزدیکی تبریز ترتیب می دادند و ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ سرباز با فرماندهی یک افسر اتریشی به مشق و تعلیمات نظامی می پرداخته اند . می گویند که وی در پیشرفت کار آنها توفیق بسیار حاصل کرده بوده است ، ولی در سال ۱۸۹۰ در اردوگاه مزبور فقط ۳۰۰ تن سوار و سه فوج پیاده نظام و دو واحد توپخانه و یک توپخانه کوهستانی بود . پادگانهای معمولی لشکرهای آذربایجان به شرح ذیل است :

تبریز - دوفوج و نیم پیاده یک هنگ سوار ا قزاق های ایرانی و سه توپخانه .
خوی - یک هنگ پیاده و یک واحد توپخانه بعلاوه چند نفر توپچی برای توپخانه قلعه آنجا^۲ .

ارومیه - یک هنگ پیاده و یک واحد کوچک توپخانه .

مراغه - یک هنگ پیاده و یک واحد کوچک توپخانه .

۱ - این فوج هر ساله برای دولت ۴۰۰۰ تومان خرج دارد ، ولی فقط شامل ۱۰۰ نفر است .
۲ - قلعه خوی که طرح آن از مهندسان اروپائی است بنا بر قول صاحب نظران یگانه قلعه قابل ذکر ایران است

ساوجبلاغ - نیم هنگ پیاده و عده محدودی توپچی .

اردبیل - نیم هنگ پیاده و عده محدودی توپچی .

برای نگهداری شاهراه یعنی ایالت از حدود بیانه تا جلفا در کنار رودخانه ارس و نگاهداری ده پاسدارخانه که غالباً خالی است ، هرساله دولت ۱۲۰۰۰ تومان به شاهزاده نصرت‌الدوله می‌پردازد . ماکو که جای عجیبی در نزدیکی مرز ترکیه است ، استحکاماتی از غارهای طبیعی دارد . در آنجا یکی از سرکرده‌های نیرومند محلی به نام تیمور پاشا خان سبلغی از دولت دریافت می‌دارد و ۲۰۰۰ سوار فراهم می‌سازد . وی عده بیشتری هم تحت اختیار خود دارد که بعضی‌ها تا ۱۰ نفر نظر داده‌اند و بیشتر آنها نیز با سلاح مارتی‌نی - هنریز^۲ و بردانز^۳ مسلح می‌باشند . در هر حال این شخص هیچ فایده‌ای برای ایران ندارد ، چون کاملاً مستقل است و اعتنائی هم به دستورهای تبریز نمی‌کند .

خط‌های تلگراف - علاوه بر خط تلگراف اصلی اروپا که از جلفا به خاک ایران وارد می‌شود و به مقصد تهران از تبریز عبور می‌کند ، تلگراف‌های محلی نیز هست که در دست مأموران ایرانی است : یکی از تبریز تا نمین در بالای آستارا ۱۳۶ میل ؛ و تا ساوجبلاغ در کردستان ۱۲۵ میل ؛ و از راه خوی به بایزید در مرز ترکیه ، و باز از راه خوی به ارومیه در کنار دریاچه شاهی .

اردبیل - پیش از آنکه به نواحی غربی و جنوبی تبریز بپردازم راجع به خاطرات گذشته‌ای درخشان که با چند نام بلند قرین است یعنی اردبیل نیز شرحی بنویسم . این شهر تقریباً در فاصله متساوی بین دریای خزر و کوه آتش فشان

۱ - برای تعریف وضع آنها رجوع شود به کتاب T. Aleock (۱۸۷۸) به نام مسافرتی به روسیه و ایران . در زمان این نویسنده ماکو مقر سرکرده مستقلی بود که آن قدر از روسها و تمام مسایگان او باک داشته که به هیچ اروپائی غیر از سرهنگ مونتایث اجازه ملاقات ن داده است .

Berdans - ۲ Marrtini - Henrys - ۲

قابل توجه ، ولی خاموش سبلان واقع شده است که قلعه پر برف آن ۱۵۷۹۱ پا از سطح دریا ارتفاع دارد^۱ .

اردبیل بواسطه آنکه اقامتگاه شیخ صفی‌الدین معروف بوده که از اعقاب مستقیم امام هفتم و همزمان با تیمور است ، مقام شهرهای درجه اول ایران را احراز نموده است . شاه اسماعیل بانی خاندان صفوی (۱۴۸۰ - ۱۵۲۴ م) نسل پنجم صفی‌الدین است که از همین محل پایه اقتدار خود را در سراسر ایران استوار ساخته و با عنوان پادشاهی در اردبیل مدفون شده است و جای تعجب نیست که در اثر وجود مزار دو تن از مقدسان در اردبیل زائران بسیار به آنجا روی آورده باشند و عنوان شهر شاهی یافته باشد .

در مسجدی که وارفته و در حال ویرانی است بر قبر پادشاه ضریحی از چوب صندل هست که با قطعات عاج به طرز خیلی زیبا منبت کاری شده است و آن به رسم تقدیر و استنای از روزگار تبعید که در ایران گذرانده بود اهدائی همایون امپراتور هند است که برای شاه طهماسب فرستاده است . در تالار همین بنا در ورای دروازه‌ای که چهار چوب تفره و درب طلا نشان دارد مزار شیخ است که با فرش‌ها و پارچه‌های گرانبها مزین است . اتاقی در مجاورت آن محتوی مجموعه عالی از ظروف چینی قدیمی تقدیمی شاه عباس و مخصوص اطعام روزانه بود که ۳۶۰۰ گبروانکه طعام در میان زائرین توزیع می‌کردند . تا جنگ ایران و روس این اجناس محفوظ و در محوطه قفل شده‌ای قرار داشت و نیز کتابخانه‌ای شامل گرانبهاترین نسخه‌های خطی و مجلدهای قرآن با صفحات درخشان بود که شاه عباس تقدیم کرده بود . و علی‌رغم لعنتی که در مقدمه این آثار بر جان دستبرد زندگان نثار شده بود باز ژنرال پاسکیویچ همه را جمع کرد و برای کتابخانه امپراتوری روس در سن پترزبورگ فرستاد . در قرن حاضر به جای الموت اردبیل مجلس دولتی است

۱ - در ابتدای این قرن (۱۹) روایات محلی حاکی از این بود که بر قلعه کوه نش امام بزرگی هست که به وضع معجزه‌آسا محفوظ مانده است . (کتاب موریه در باب سفر دوم در صفحه ۲۳۸) در سال ۱۸۲۵ سروان شی Shee بر نوک این کوه رفت و قبری یافت که اسکلتی در آن بود که نبی مستور و نیم دیگر در میان خاک و برنج مدفون بود .

و در همین جا عناصر معارض محمد شاه که مدعی تخت و تاج بودند زندانی شدند که در میان آنها دو تن از عموهای شاه بودند.

دریای شاهی یا دریاچه ارومیه - از جمله مشخصات طبیعی رشته‌های کوهستانی منطقه آذربایجان که بسیار هم جالب توجه است دریاچه‌هایی است که در ارتفاع خیلی زیاد از سطح دریا واقع شده است. در خاگ روسیه دریاچه گوجا در مشرق ایروان، در ترکیه دریاچه وان در مغرب این شهر واقع است، اما بزرگتر از همه آنها دریاچه ارومیه است که در خاگ ایران واقع است و از فراز ارگ تبریز آن را می‌توان دید و من در اینجا به تعریف آن خواهم پرداخت.

این دریاچه را در کتب و نقشه‌های اروپائی ارومیه می‌نویسند، زیرا که سجاورت شهری به این نام و در ۱۲ میلی مغرب آن واقع است، اما خود ایرانیان آن را دریای شاهی می‌شناسند و همان است که در کتاب استرابین کاپوتا یا کبود ایرانی یا آبی است. طول این دریاچه هشتاد و چهار میل و عرض آن بیست تا سی میل و محیط آن تقریباً ۳۰۰ میل و ارتفاع آن از سطح دریا ۴۱۰۰ پاست. سواحل آن دماغه است و خلیج‌های متعدد دارد بخصوص در سمت جنوب. جزایری هم در آن واقع شده که دارای کرانه و تپه‌های پر درخت است و کوه سهند با ارتفاع ۱۱۸۰۰ پا در طرف شرق و قلّه سفید آرات که از مسافتی دور در میان ابرهادیده می‌شود. این پهنای آب منظره‌ای بس زیبا و روح انگیز دارد.

در باره تاریخ قدیم آن اختلاف نظر هست، زیرا که می‌گویند سابقاً خیلی وسیع تر از این بوده به حدی که روایت بر این است که شبه جزیره شاهی یا شاه کوه که از جهت شرقی به طرف دریاچه پیش رفته است در سابق جزیره‌ای بود که محیط آن بیست و پنج میل بوده است. از طرف دیگر اخلاق محلی غالباً به زیاده روی و مبالغه گرایش دارد نه قلت و کاهش، از این رو نقل می‌کنند که جاده‌ای سابقاً وجود داشته که حالا در میان دریاچه افتاده است.

اختصاص عمده این دریاچه عمق بسیار کم آن است که در بعضی جاها مثل باتلاقی ناشی از سیلاب به نظر می‌رسد. ماده نمکی آن بسیار زیاد (۲۲ درصد)

است و مقدار ید آن از بحرالमित هم بیشتر است. در اثر آزمایش معلوم شد که کف دریاچه دارای برآمدگی بسیاری است و عمیق ترین نقطه آن چهل و پنج پاست و عمق متوسط آن پانزده تا شانزده پاست و با آنکه علاقه‌مندان می‌توانند تا دو میل از ساحل دور شوند بدون اینکه پا از کف آن برداشته باشند و از این جهت مانند وضعی است که در بحرالमित است، ولی جای هیچ گونه حسرتی نیست، زیرا که شیرجه رفتن و یا حتی شنا کردن در آن امکان ندارد. تن شناگر بالای آب می‌آید و ورقه‌ای از نمک بر بشره انسان و پلک چشم و موی سر باقی می‌ماند. هنگامی که باد بر دریاچه می‌وزد، ورقه‌های سفید نمک به حرکت در می‌آید و شوره‌ها بر ساحل پخش و قشر محکمی تشکیل می‌شود که گاهی ضخامت آن به چند اینچ می‌رسد.

در این آب ماهی یا حیوان دیگری نیست فقط نمونه یکی از انواع ماهی کوچک در آنجاست که طعمه قو و ماکیان وحشی است که گاهی در آنجا یافت می‌شود. سواحل از لجن ضخیم و خطرناکی پوشیده است که مرکب از نمک و مقداری خزه است که بوی سخت زننده‌ای از آن متصاعد می‌شود. از تقریباً شصت جزیره کوچکی که در کرانه جنوبی آن هست فقط دوسه تا را قدری کشت می‌کنند و یا چراگاه است، بزرگترین این جزایر پنج میل طول دارد.

کشتی رانی در دریاچه - ممکن است چنین تصور نمود که بر سطح پهناور این دریاچه که اطرافش را شهرهای بزرگ و اراضی حاصلخیز فرا گرفته است و می‌گویند که طوفان هم ندارد، زمینه عالی برای کشتی رانی سود بخش و جولان همه قسم وسایل نقلیه است، ولی در ایران کارها وضع دیگری دارد. هیچ ایرانی حتی مرد آذربایجانی در صورت امکان احتراز گامی به طرف محلی چنین خطرناک دراز نمی‌کند و سخن مجاز «کشتی‌های خود را بسوزانید» در سر زمینی که اصلاً کشتی برای سوزاندن نیست مصداق ندارد و تنها حس نفع و سود مناط خواهد بود. چون حقیقت امر این است که در دریاچه شاهی هیچ وقت با کشتی رفت و آمدی نشده است.

در سال ۱۸۳۸ یکی از عموهای شاه که والی آذربایجان بود به قصد انحصار حمل و نقل تجارتنی دستور داد که تمام قایق‌های خصوصی موجود در دریاچه را نابود کنند. همین راه را تمام جانشینان او نیز پیروی کردند. در حال حاضر حاکم سراغه که صاحب این حق انحصاری است، فقط اجازه حرکت سه قایقی را که هر کدام ظرفیت حمل بیست تن بار دارد بین دو ساحل (شرقی و غربی) دریاچه را صادر کرده است و او این امتیاز را به مقاطعه کاری داده است که سالانه ۸۰۰ لیره به جناب حاکم می پردازد و خود از این کار فایده سرشاری می برد.

چنانکه سرهنگ استوارت نظر داده است آنچه ضروری است یک سرویس مرتب کشتی‌های کوچک است که بین دو ساحل شمالی و جنوبی حرکت کند و غله را که در حدود جنوبی دریاچه به حد وفور و ارزان است به شهرهای خوی و تبریز که نسبتاً گران می باشد حمل کند، ولی من گمان می کنم که برای این کار نیز مانند صدها کار نیک دیگر در ایران باید صبر و انتظار پیشه ساخت.

گودال های سرمری - در نزدیکی ساحل شرقی دریاچه در شش میلی دهخوارقان گودال ها یا چشمه‌هایی است که مسرهای نیمه شفاف از آنجا استخراج می شود که گاهی به نام شهر مجاور آن حدود سراغه و گاهی نیز به اسم تبریز مشهور است. چشمه‌هایی در محوطه‌ای هست که نیم میل محیط آن است و پیوسته غل غل می جوشد و موادی که در آن است رسوب می کند و به صورت لایه‌های افقی در می آید که ابتدا به شکل قشر نازکی است و قابل تا شدن یا شکستن است و رفته رفته به صورت ورقه‌ای سفت و محکم با ضخامت متوسط هفت تا هشت اینچ مبدل می شود، و می گویند بهترین نوع آن وقتی ترکیب می یافته که درجه حرارت چشمه بیشتر از حالا (۶۰ درجه فارنهایت) بوده.

هنگام استخراج می توان آن را به شکل ورقه‌ای بسیار نازک در آورد که در این صورت نیمه شفاف است و در پنجره‌ها استعمال می شود و یا ورقه‌های ضخیم‌تر که برای فرش کردن ویاروکوب ساختمان مورد استفاده است. جنس مرغوب

و ممتازی است به رنگ صورتی یا سبزما یا عاجی با رگه‌های سرخ و مسین (بواسطه اکسیدی که در آن است) و من نمونه‌های عالی از آن را در کاخ‌های مشرق زمین دیده‌ام و شک کم می هست که روکوب گور امیر در سمرقند که در کتاب دیگر خود شرحش را نوشتم و مایه حیرت و اعجاب سیاحان بوده است از همین مرمی باشد، زیرا که کاملاً طبیعی بوده که تیمور بعد از فتوحات خود در ایران مقداری از آن را با خود برده باشد^۱ این کیفیت تبحر شباهت تامی با جریانانی دارد که قبل از آتش فشاننی بزرگ اخیر در چند سال پیش در زلند جدید هم وجود داشته و همچنین نظیر همان جریانانی است که هنوز در چشمه‌های آب گرم یلو استون پارک امریکای شمالی است که سیر مراحل طبیعی کار را مانند فیلمی می توان مشاهده کرد.

سراغه - شهر مجاور آنجا سراغه که در حال حاضر محلی آباد و مترقی و دارای ۱۰۰۰ تن جمعیت است مانند بسیاری دیگر از شهرهای مشابه ایران سهم کلانی در وقایع تاریخی آن سر زمین داشته، هر چند که آن سوابق اینک فراموش شده است. در اینجا بود که امیر روشنفکر مغول هلاکوخان نواده چنگیز و برادر قوبلای قآن در بازگشت از فتح و فیروزی خود در بغداد که بنیاد خدایان عباسی را بر باد داده بود رحل اقامت انداخت و در پیرامون خود عده‌ای از حکما و شعرا و اهل فضل و دانش را گرد آورد و در سال ۱۲۶۰ م در همانجا وفات کرد و بر تپه‌ای در شبه جزیره شاهی مدفون شد^۲ ولی شهرت شهر بیشتر مدیون وجود دوست و مشاور او نصیرالدین (طوسی) بزرگترین منجم زمان است که بر تپه‌ای در مغرب شهر رصدخانه‌ای بر پا ساخت که هنوز پایه‌های آن را می توان شناخت، همان رصدخانه‌ای که به نام او یادگار مانده است. وی زیچ ایلخانی را اساس نهاد و با آنکه هلاکو تقریباً از یاد رفته، اما نام نصیرالدین همواره زنده

۱ - بعد از تحریر سطور فوق شرحی را تصادفاً دیده‌ام که حاکی است که تیمور مقداری از مرمی‌های آذربایجان را با خود به سمرقند برد.

۲ - این مقبره منسوب به او شاید قبریکی از زنان اوست. مادرش نیز در همانجا مدفون است.

است. رواست که دانش پژوهان که از آن حدود می گذرند سنگی بر بقایای بنای چنین بزرگان نامی بگذارند.

اورمیة (رضائیه) - در سمت دیگر یا غرب دریاچه در دوازده میلی ساحل شهر اورمیة واقع است. این نام را مسیحی ها به اختصار اورمی یا ارومیا می خوانند و آن در جلگه ایست که از جهت حاصلخیزی نیک مشهور است. اورمیة که در میان کوهستانهای کردستان واقع گردیده رودخانه های متعدد پیوسته از حوالی آن جاری است و زراعت و آبیاریش بسیار عالی و جمعیتش سرشار است و به تفاوت گفته اند که از ۴۰۰ تا ۳۰۰ و ۲۰۰ ده و آبادی دارد. (ارقام بی کسری بالا به نظر من علامت وضع غیر عادی و فور جمعیت است) و بعضی از سیاحان بر سبیل تفنن آنجا را با اراضی داسنه های هیمالیا و یا ناحیه دریاچه زوریخ و کشتزارهای بسیار حاصلخیز لمباردی (ایتالیا. م) تشبیه کرده اند.

این شهر که در ارتفاع ۴۰۰ تا ۴۰۰ پا از سطح دریاست بین ۳۰۰۰ و ۴۰۰۰ نفرسکنه دارد که بیشتر آنها طایفه ترک افشار هستند، ولی مقدار زیادی هم خانواده های نسطوری و کلیمی و ارمنی در آنجاست. در تاریخ قدیم، اورمیة را زادگاه افسانه ای یکی از پدیده های افسانه ای تر یعنی زردشت و مدفن سه تن مخ محسوب داشتند. شهر را دیواری احاطه کرده است. هفت دروازه دارد و خندقی هم بر اطراف دیوار است. تنها بنای نسبتاً قابل توجه داخلی زرادخانه و آن محوطه ای محصور در مرکز شهر است و چند تا توپ کهنه و یک عدد هم خمپاره انداز در آنجاست. تا این اواخر که قتل و کشتار ناشی از سرکشی شیخ عبیدالله در سال ۱۸۸۰ جریان داشت پادگانی شامل سه فوج سرباز مسلح با تفنگ و زندل در آنجا مستقر بودند، از لحاظ مسافران مسیحی این محل بواسطه حضور هیئت های مذهبی امریکائی و فرانسوی و انگلیسی به خاطر نسطوری های آن حدو داست که من در اینجا به موضوع جالب توجه و تا حدی حساس آن می پردازم.

اصل نسطوری ها - عده نسطوریان مسیحی ساکن ارتفاعات ایران و عثمانی را بین ۱۰۰۰۰ و ۲۰۰۰۰ گفته اند و شاید رقم دوم بیشتر بقرون به صحت

باشد، در حال حاضر اکثریت آنها از اتباع عثمانی اند. جمعیت نسطوری آذربایجان را بنا بر آخرین گزارشها (که تقریباً دو برابر بر آوردهای قبلی است) بالغ بر ۴۰۰۰ نفر نظر داده اند. در اروپا بیشتر به همین عنوان که من یاد کرده ام شناخته می شوند، ولی خود ایشان آن را قبول ندارند و به کار نمی برند و به این مناسبت نیز عنوان مزبور را به آنها داده اند که از بازماندگان فرقه ای بشمار می روند که وقتی که نسطوریوس اسقف قسطنطنیه را « شورای عمومی سوم » از کلیسای شهر افروس (در قفقاز) در سال ۳۱۰ میلادی بواسطه عقاید بدعت آمیزی که درباره تجسم مسیح ابراز کرده بود (وی به دو نوع ماهیت انسانی و آسمانی مسیح اعتقاد داشت) تکفیر و طرد شد، به پیروی او برخاستند و به قلمرو ایران پناه بردند که چون در آن هنگام با امپراتوری رم دشمنی داشت ایشان را با آغوش باز پذیرفت. ایشان از آنجا نام و عقاید خود را در سراسر شرق رواج دادند و هیئت های عمده مذهبی در ادس (اورفه) و نصیبین تأسیس کردند و نمایندگانی هم به همدان و تاتارستان و هندوستان و چین فرستادند و پرستر جان مشهور را که ناشی به غلط یاد شده بود به کیش خویش در آوردند و بیست و پنج اسقف نشین از مدیترانه تا حدود اقیانوس آرام بر قرار ساختند و بدین ترتیب از تشکیلات مسیحی غربی بیشتر نفوذ یافتند، تا در اواخر قرن چهاردهم میلادی که تاخت و تاز عالمگیر تیمور آن تاتار کبیر شامل حال ایشان نیز شد و دسته های پراکنده آنها در فقر و فلاکت به کوهستانهای بین النهرین پناهنده شدند، و همینکه از حدت خطر بکاست از یک طرف به جلگه های موصل و از طرف دیگر به اراضی حوزه اورمیة روی آوردند.

راجع به خود نسطوریوس، اعقاب فراری او چیزی نمی دانند و مدعی اند که خود وارث ایمانی سن تاسوس و سن جود^۲ می باشند و در حالی که به طور کلی خود را از سر زمین سوریه می شمارند، اما مسلمانها ایشان را نصرانی می نامند. راجع به اصل و ریشه این جماعت جالب توجه در میان دانشمندان بحث و جدال هست که هنوز نتیجه ای حاصل نشده است.

دکتر گرانت که از جمله نخستین خدمتگزاران روحانی در نزد آنها بود عقیده داشت که ایشان از باقیمانده‌گان قبایل دهگانه یهود بوده اند - که خودشان هم این ادعا را دارند - و در آداب و دعاهای ایشان آثار مؤید این نظریه هست. منظورم این نیست که آنها را یهودی قلمداد کنم - با آنکه به نظر من مشمول این ظن قوی می شوند مانند طوایف مفقودالآثر دیگری که من دیده ام - سوریه‌ایها، آشوریها یا کلدانی‌ها که همگی گاهی جزو همین نام و عنوان بشمار می روند. زبان آنها یک قسم لهجه قدیمی سوریه مخلوط با بسیاری از کلمات عربی، کردی، ترکی و فارسی است.

سازمان مذهبی - جالب توجه‌تر و یا لاقابل استفاده‌تر از این اسور نظری، داستان طرز اداره روحانی آنهاست و چنین می نماید که بازمانده‌گان قتل و کشتار تیمور لنگ با رهبری اسقنی به نام مارالیاس که در القوش شمال موصل اقامت داشته تائیمه قرن شانزدهم با هم پیوسته مانده بودند. در این موقع کشیش مسطوریهای شرقی که در مرز ایران و ترکیه می زیسته خود را مستقل اعلام و فرقه امامت مارشیمون را تأسیس کرد و همین عنوان را جانشینان او نیز اختیار کرده اند و از آن پس در خاندان واحدی باقی مانده است. در ابتدای قرن بعد دسته‌ای از مسطوریهای موصل به جانب رم توجه نمودند و پاپ هم گرایش ایشان را پذیرفت و اسقف آنها را ماریوسف (مار - بزرگ - لرد) لقب داد و مقر او در دیار - بکر و مرکز روحانی اش بابل بود. در سال ۱۷۷۸ تمام موصل یا شاخه غربی مسطوریهای از وی پیروی می نمودند و بنابراین در آن تاریخ یعنی یک قرن پیش این سازمان روحانی به دو قسمت مشخص، هر چند که از لحاظ عده متساوی نبودند، تقسیم شد. مسطوریهای شرقی یا اصلی با رهبری مارشیمون اداره می شد و غربی یا کلدانی (چنانکه بیشتر شهرت داشته) تابع رم گردید.

در سال ۱۸۷۳ سازمان اخیر که قبلاً نیز از «حکم رسمی ناظر بر مصونیت پاپ» که معروف است و در سال ۱۸۶۹ صادر شده بود تزلزلی شدید یافته بود،

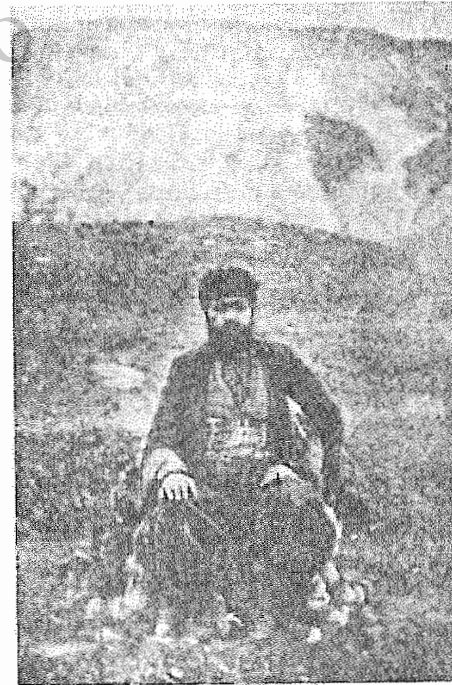
در اثر حکم ثانوی از جانب پاپ که به جای رسم و قرار سابق بدعتی در طرز انتخاب اسقف پیش آورده بود ضریب تازه‌ای دید. از این رو مار الیا ملوس، سر اسقنی که در موصل مقر داشت، بدعتی تازه نهاد و از دستگاه پاپ جدا شد و با آنکه از نظر عده بسیار کمترند، ولی بسیاری از خانواده‌های حوالی موصل به آن تعلق دارند.

قصبه تل قیف (کیف) در کنار رودخانه دجله پایگاه این فرقه است و من بعضی از افراد ایشان را که با انگلیسی‌ها نیک مربوط و نمونه‌های ممتاز مردانگی‌اند و با سمت ناویان در سرویس کشتی رانی کمپانی لینچ در دجله کار می کنند دیده ام. بنا بر این در حال حاضر مسیحیان سوریه‌ای سه دسته‌اند: (۱) مسطوریهای قدیم با رهبری مارشیمون (۲) کلدانیهای قدیم تابع اسقف بابل (۳) کلدانیهای جدید پیرو مار الیا ملوس موصل. عده دسته اول از بقیه بیشتر است و می گویند شاید شامل ۱۰۰۰۰۰ نفر یعنی ۴۰۰۰۰ در ایران و ۶۰۰۰۰ نفر در ترکیه باشد.

مارشیمون - در این کتاب که راجع به ایران است من فقط با دسته شرقی آنها به رهبری مارشیمون کار دارم. در این سازمان روحانی هشت کشیش وجود دارد که دو تن از ایشان (مارگوریل و مارجونان) به دستگاه روحانی قسمت ایران تعلق دارند. مارشیمون از دیرباز در قصبه کوهستانی کوشانیس نزدیک یولامرک در خاک ترکیه در حدود سرچشمه رودخانه معروف زاب اقامت دارد. وی اسماً اداره روحانی و امور موقت حکومت پیروان خود را بر عهده دارد و امرا یا فرمانداران هر ناحیه را تعیین می کند و رئیس مذهبی کشیش‌ها و ابوناس است که سردسته‌های روحانی دهات و طایفه‌های متعدد می باشند. در سابق قدرت و اختیارات او تام و یگانه بود.

مارشیمون فعلی همواره از خاندان واحدی منتخب می شود و چند تن از افراد ذکور خانواده که از تاریخ زادن از خوردن گوشت امتناع و از ازدواج ابا نموده اند در مکتب ناسزدان جانشینی آماده‌اند. وقتی که یکی از ایشان انتخاب

می‌شود بقیه مجازند که به تمتع از لذاتی که تا آن لحظه محروم بودند بپردازند. کسی که فعلاً نامزد مقام اسقفی است عموماً زاده مارشیمون و جوانی است به نام مار اوراهام. وقتی که او به مسند روحانیت جلوس نماید عنوان خانوادگی را که پیوسته با مقام سر اسقفی وابسته بوده است اختیار خواهد کرد.



مارشیمون

حدود اقتدار او - در این اواخر آهنگامی که این ایالات به پاشالیک مبدل و از طرف « باب عالی » جدا اداره شده است ، قدرت مارشیمون به طرز محسوسی تقلیل یافته است. در گیر و دار طغیان دیوانه وار بدرخان بیگ کرد برضد نسطوریان در سال ۱۸۴۳ ده نفری که مقام ارشد روحانی داشتند به اروپیه درخاک ایران فرار

کردند و از وقتی که او به کوچانیس بازگشته ماهانه دوازده لیره از دولت عثمانی که زیرکانه نقش مؤثر مأمور پرداخت را بر عهده گرفته است مدد معاش دریافت می‌دارد.

امرا یا سرکرده‌های قصبات دیگر نسبت به او اطاعت مطلق ندارند ، اقتدار او در میان ایلات کوهستانی به درجه صفر رسیده است و اقب کنونی بواسطه بی لیاقتی و اهمال و حتی بروایتی دلایل مذموم اخلاقی کار خود را خراب‌تر کرده و فعلاً وضعیتش به کلی مختل و تباہ است . چون از طرفی جیره خوار باب عالی است و از سوی دیگر با کلیسای انگلستان مکاتبه و همکاری دارد و پرزبیرهای امریکائی نیز با او بی ارتباط نیستند . بعلاوه می‌گویند که نسبت به روسها هم اظهار علاقه می‌کند. نام او روی ' است و روی شیمون امضا می‌کند. در اثر تصادم منافع گوناگون مزبور بعید نیست که این عنصر عجیب که یادگار بی یار و کس حکومت مطلق العنان روحانی است محکوم به شکست قطعی شود و مارشیمون آینده دیگر نقشی در عرصه سیاست نداشته باشد.

عقیده و شعارهای مذهبی - در باره معتقدات مسیحیان شامی ادای توضیحات دقیق هم دشوار است و هم در این مورد غیر لازم. خصایص برجسته این فرقه بیشتر از جهت سازمان و طرز عبادت آنهاست نه از لحاظ کتابها و نوشته‌های دال بر عقیده و ایمان ، و برای هیئت‌های مذهبی از فرقه‌های متعدد اسکان این هست که اصول عقاید خود را با معتقدات نسطوریها سازگار نمایند ، ولی باید افزود که بسیاری از خصایص دیرین خود را که در هر کیشی نیز رواست از قرن پنجم به این طرف حفظ نموده و به مناسبت وضع اختصاصی و مواد، عناوین خاص و قابل اتساع شعائر دینی و مقام سروری روحانی قرین تجرد و موروثی توأم با رعایت محض روزه‌های شبیه و اعیاد مسیحی در زمره جالب ترین خصایص آن است^۲.

Reuil - ۱

۲ - باید ذکر می‌شود که غالباً بناهای ساده و بی تکلفی است تا موجب تحریک خصومت مسلمانان نباشد. در ب ورودی آن ، که می‌گویند از لحاظ تعظیم نیز هست، ولی در واقع برای جلوگیری از دخول احشام است، اغلب سوراخی بر دیوار است که ارتفاع آن بیش از سه پا نیست و از کف زمین بوسیله نردبان داخل می‌شوند.

دستگاه تبلیغ مذهبی - اینک موضوع کلام راجع به تلاش و مساعی هیئت‌های مذهبی است که در عرض نیم قرن اخیر در راه ترویج مسیحیت یا تثبیت و تجدید اساس فرقه‌های متعدد این آئین قدیمی معمول گردیده و این جریان به وجه شایسته‌ای نظر اروپائیان را جلب کرده است.

۱- **پرزبیتراهای امریکائی** - نخست پرزبیتراهای امریکائی وارد صحنه کار شدند. در سال ۸۲۹ حضرت اسمیت و دوایت به منظور تحقیقات فرا آمدند و به سال ۱۸۳۳ عالیجناب جی. پرکینس به همین عنوان وارد ایران شد و در ۱۸۳۵ شروع به کار کرد و چون از حمایت سازمانی و سرمایه سرشار بر خوردار بود کار او با موفقیت در خشان (تا اندازه‌ای بواسطه حمایت مقدمات کنسولی انگلیس از تبریز) تعقیب شده است.

امریکائی‌ها ابتدا هرگونه تبلیغ دینی را انکار داشتند و چنین وانمود می‌کردند که قصد اصلاح دارند و خیال‌کیش تازه‌ای در کار نیست. از این رو کلیساها و کیش‌های محلی از ایشان استقبال کردند که زمینه برای واکنش شدید بعدی گردید، به این معنی که وقتی که تازه واردها آشکارا به تبلیغ و تأسیس راه نوین مذهبی پرداختند در میان محلی‌ها کینه و خصومت شدید تولید و مقاومت آنها را دوچندان نمود.

در سال ۱۸۶۸ هیئت پروتستان نسطوری که به ترتیب فوق سازمان یافته بود و در آن وقت فقط ۴۰۰ تن بودند به اندازه کافی احساس قدرت و به عملیات جداگانه تصمیم گرفتند و برای آئین نارس جدید بیعت نامه و مقررات سازمانی فراهم ساختند. در ۱۸۷۰ این هیئت مذهبی که فقط در ارومیه مقر داشت حوزه عملیات خود را توسعه داد و در صدد بر آمد که مسلمانان و ارامنه آن حدود را مشمول برنامه ارشاد و تبلیغ خود سازد. پس در تبریز و تهران و همدان هیئت مذهبی تأسیس کرد و چون همه آنها متصدیان قابل و اعتبار مالی وافی در اختیار داشتند با موفقیت بسیار به کار پرداختند.

مرکز اصلی این هیئت هنوز در ارومیه است که در آنجا خانه‌ای در شهر و عمارت بزرگی به نام کالج در بیرون شهر دارند که شامل کلیسا و مدرسه برای تعلیمات عادی و فنی (نجاری و آهنگری) و بیمارستان و چاپخانه و همچنین مسکنی ییلاقی در کوهستان مونت سیر^۱ در پنج میلی شهر دارند. بر طبق گزارشی که من دیده ام دستگاه آنها شامل شش بخش مذهبی در ارومیه و یکی در جلگه سلماس چهارتا در تبریز دو تا در تهران و دو تا هم در همدان است و عده زیادی از بانوان در آن تأسیسات اقامت دارند و یک دستگاه پزشکی وابسته به هر کدام هست.

یکی از مدیران آن دکتر هلمس^۲ چندی مشاور طبی ولیعهد در تبریز بود و دیگری دکتر تورنس^۳ که در تهران نیک مشهور است. عایدات این هیئت بنا بر آخرین آمار که انتشار یافته است سالانه ۷۰۰۰ لیره است. علاوه بر کشیشان امریکائی و خانواده آنها و زنانی که دستیار ایشان می باشند این دستگاه روحانی می تواند با سرافرازی عنوان کند که هفتاد کیش پرورده محلی و صدویست نفر نواب روحانی بومی و سی کلیسا و بالغ بر ۳۰۰۰ علاقه مند و رابط و ۱۲۰ مدرسه و ۲۸۰۰ معلم دارد و از هر جهت نیک مشهود است که با تبلیغ خستگی نا پذیر و اعتبار نقدی سرشار چه اندازه پیشرفت و کامیابی میسر است.

۴ - **کاتولیک‌های فرانسوی** - عده‌ای از کاتولیک‌های کلدانی وابسته به رم از مدتها پیش در جلگه سلماس در شمال ارومیه مستقر شده بودند. این دسته از اندیشه وارفتن پیروان خویش در اثر حدت تبلیغی همسایگان امریکائی نگران شده بودند. یک جوان فرانسوی بسیار درخشان به نام بوره که از طرف انجمن فرانسوی برای تبلیغات علمی به ایران اعزام و نسبت به عیسویان ایران علاقه مند شده بود و شوق فراوانی در زمینه ارشاد مذهبی پیدا کرد، تصمیم گرفت در مقابل رقیب‌ها تلاش و همت بنماید. پس کالج پاپ را در رم ترغیب نمود که دسته ای از لزاریست‌های فرانسوی را جهت هم چشمی و گرد آوردن پیروان به ایران بفرستد. دولت فرانسه همواره از این گروه سر پرستی و حمایت می نمود تا در سال ۱۸۵۸

یکی از کشیشان کاتولیک کلدانی با کمک سفارت فرانسه در اسلامبول از باب عالی فرمانی گرفت که حاکی از برتری مقام روحانی او بود. در حال حاضر این هیئت فرانسوی دو پایگاه در آذربایجان دارد یکی در ارومیه که کشیش فرانسوی مقیم آنجاست، دیگری در خسروا در جلگه سلماس که کاتولیکها همواره در آنجا برتری داشته‌اند. دستگاه آنها هفت کشیش دارد و نیز عده‌ای از «خواهران سن-ونسان دوپل». در ترکیه یک هیئت دومی نیکن در نزد کلدانیهای کاتولیک هست که در ایران نیست.

۳ - پروتستانهای سوئیسی - در همین اوآن پروتستانهای کلیسای شهر بال هیئت مذهبی نزد نسطوریان فرستادند که دوامی نمود و بعد از بازگشت دسته اول در سال ۱۸۳۷ بساط آنها برچیده شد.

۴ - هیئت کلیسای انگلیسی - سرانجام و آن هم پس از چند بار تجدید کار هیئت کلیسای انگلستان وارد صحنه گردید. نخستین ارتباط بین دو دستگاه مذهبی در سال ۱۸۴۳ برقرار شد، همان وقتی که مارشیمون نامه‌ای به کشیش اعظم شهر هولی نوشت. قبل از این هم یک نفر در سال ۱۸۴۰ به نمایندگی مشترک انجمن پادشاهی جغرافیائی و S. P. C. K به ایران اعزام شد تا گزارشی درباره وضع نسطوریها تهیه کند.

در سال ۱۸۴۲ دکتر باجر^۱ دانشمند سرشناس از دنبال‌نماینده مزبور رهسپار شد، ولی سال بعد هردو بازگشتند و دکتر باجر اطلاعاتی بسیار مفید راجع به شعایر و آداب مذهبی نسطوریها فراهم ساخت که به صورت کتاب درآمده است. از آن پس تا سال ۱۸۶۸ ارتباط فیما بین قطع شد و سر اسقف نسطوریان بار دیگر از کشیش اعظم انگلستان استمداد نمود که در نتیجه نماینده جدیدی آمد و کتاب تازه‌ای پرداخت، ولی این جریان اعزام هیئت پی در پی، بی دوام بود و پرداختن کتابهای وزین نیز سرآمد و سرانجام در سال ۱۸۸۱ کشیش تازه‌ای به ایران روانه شد و از سال ۱۸۸۴ در اثر اختلافاتی که با ایران و هم با ترکیه پیش آمد، بن‌سن

اسقف اعظم، آقای رایلی را برای تنظیم گزارشی در باره آن اوضاع به ایران فرستاد و از آن پس هیئتی نیک مرتب و شایسته در ایران مستقر گردید.

از سال ۱۸۸۸ کشیشان جدید که منظورشان گرد آوردن تازه‌کیشان نیست و این موضوع را رسماً هم تأیید دارند به خدمت پرداختند و قصدشان تجدید اساس و تزکیه تدریجی مذهب قدیمی نسطوری است، این هیئت مورد استقبال وجدآمیز مارشیمون و پیروانش واقع شده است. این دستگاه هم که مرکزش در ارومیه و در زیر نظر کانن مک‌لین^۱ است به قدری سریع در کار خود پیشرفت نموده که در حال حاضر مدرسه‌ای جهت تربیت سربی و نفقات روحانی در ارومیه دارد و در آغاز سال گذشته (۱۸۹۱) هفتاد شاگرد در دبیرستان پسران و پنجاه نفر وابسته و بیست نفر دختر دارد و مؤسسه‌ای نیز مخصوص «خواهران بتانی»^۲ و مدرسه متوسطه‌ای هم در سوپرغان در هیجده میلی ارومیه دارد با ۵۰ دانشجو، و مدرسه دیگری نیز در اردچای با همین تعداد شاگرد. بعلاوه هفتاد و دو مدرسه روستائی در ترکیه و ایران دارند که جمع آموزگاران آن ۱۰۰ نفر است. پنج تن کشیش انگلیسی به این کار مشغولند که یکی از ایشان عالی جناب براون تحت شرایطی بسیار خطرناک زمستان ۸۸ - ۱۸۸۷ را در قصبه مارشیمون در کوچانیس به سر برد و توانست از قتل عام مسیحی‌ها هنگام فتنه انگیزی کردها جلوگیری کند. در ۱۸۸۹ عواید این میسیون هزار لیره از راه وصول حق عضویت و ۹۰۰ لیره بابت اعانه بود.

نتایج کار هیئت‌ها - تا چه اندازه این جهد و اهتمام قابل تحسین در باره دوام این کیش جالب توجه بسیار قدیمی که علی‌رغم صدمات شدید و بدنامی و روگرداندن بعضی از پیروانش باز با عزمی قوی نسبت به معتقدات دیرین خود علاقه ابراز می‌دارد قرین موفقیت خواهد بود و چگونه تغییرات اساسی آن را از مسئله تجدید حیاتش می‌توان جدا نگاه داشت، مسئله‌ای است که پیش بینی آن هنوز ممکن نیست.

بعضی‌ها عقیده دارند که اتحادی بین کلیسای انگلیسی و این مذهب

شامی مقدور می باشد و بعضی دیگر که عاقل ترند می پندارند که خدمات واقعی هیئت‌های مذهبی در میان افراد این فرقه که همواره بی سرپرست و یا از امکان اصلاح مذهبی محروم مانده‌اند از راه تعلیم و تربیت و تزکیه اخلاقی میسر است. به هر حال این نکته مسلم است که به وسیله خدمات و کار هیئت‌های متعدد روحانی امریکائی و فرانسوی و انگلیسی در ترکیه و ایران نتایج کلی حاصل شده است، ظلم و تعدیات قدیم کمتر دیده می شود، خواری آنها رفع گردیده است.

تعلیم و تربیت که افراد نسطوری حتی در ارتفاعات کوهستان با اشتیاق فراوان نسبت به آن اظهار علاقه می کنند آنها را آرام و تابع قانون و اهل پیشه و کار بار آورده است. ایشان افرادی مهربان و متمایل به رسم مهمان نوازی و علاقه‌مند برگذاری جشن و سروراند و مثل ارامنه سخت محتاط و حيله گر نیستند. از طرف دیگر ایشان خیلی فیما بین خود جنگ و جدال دارند، پول دوست‌اند و به سختی گرفتار طبع‌گدائی هستند. شصت سال اهتمام هیئت‌های مذهبی نتوانسته است به آنها این نکته را بیاموزد که درستی و شرافت فردی قدر و منزلتی دارد.

از موقعی که اعلیحضرت در سال ۱۸۸۹ فرمانی صادر و بازکردن مدارس جدید خارجی را در ایران ممنوع کرده‌اند هیئت‌های مذهبی از بسط دادن برنامه‌های تعلیماتی خود بازمانده‌اند هرچند که حاکم فعلی ارومیه جهانسوز میرزا که پسر عموی شاه است رفتار دوستانه و نزاکت سابی نشان می‌دهد و باید از دولت ایران سپاسگزار بود که بجز در موارد استثنائی این حکام با بلند نظری و مدارا نسبت به اتباع مسیحی در این حدود ایران رفتار کرده‌اند.

در بین هیئت‌های انگلیسی و فرانسوی حسن روابط بسیار دیده می‌شود، زیرا که زمینه کار هر کدام جدا و وسیع است، اما در میان هیئت‌های امریکائی و انگلیسی بطوری که طبیعی است حسادت و تصادم هست نه فقط از این جهت که امریکائی‌ها زودتر در آنجا به کار پرداخته و مدعی شده‌اند که حق انحصاری دارند، بلکه هدف دو هیئت هم بکلی متفاوت و بلکه متضاد است. هیئت‌های انگلیسی برای تقویت و اصلاح آن قوای آمده‌اند که کار پرزیتورها بنا بر اعتراف خود آنها

ضعیف ساختن و نابودی آن است. هیئت امریکائی مسلمان‌ها را نیز در حلقه کار خود وارد و بدین وسیله موجبات تصادم را با دولت ایران فراهم کرده‌اند که هرگونه تبلیغاتی را در میان مسلمین ممنوع داشته است و از این بابت اسباب تصدیعی هم برای هیئت انگلیسی پیش آمده که راجع به آن در مورد شهر اصفهان مطالبی بیان خواهیم کرد.

آخرین آمار مربوط به جمعیت نسطوری‌های آذربایجان از قرار ذیل است:

ناحیه سلماس	۷۰۰ خانوار
سومای و چرا	۱۰۰ خانوار
ناحیه ارومیه	۳۶۰۰ خانوار
سولدوز	۴۰۰ خانوار
براندوز	۱۰۰ خانوار
ترگ و ر	۵۰۰ خانوار
مرگ و ر	۱۰۰ خانوار
جمع کل	۵۵۰۰ خانوار

تعداد و قیافه نسطوری‌های ایرانی - رسم این بوده است که افراد این خانوارها را چهار یا پنج تن بر آورد می‌کرده‌اند که بدین ترتیب عده آنها در ایران ۲۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نفر است، اما هیئت‌های مذهبی معتقدند که جمعیت آنها به قدری در دوره صلح و سلام پادشاه فعلی ترقی کرده است که هر خانواده را تا هشت نفر می‌توان حساب کرد که با این محاسبه عده آنها ۴۰۰۰۰ نفر می‌شود. سیاست دولت ایران از لحاظ حفظ مصالح خود این است که تعداد اتباع مسیحی خود را کمتر وانمود کند. نسطوری‌های مقیم جلگه، خوش‌بینیه، سردانی شانه پهن و چهره باز و خوش ترکیب و غالباً دارای ریش قرمزند و نسطوریان کوهستانی قیافه روستائی دارند و تشخیص آنها از کردها آسان نیست، ولی این دو دسته با هم سخت دشمنی دارند. هر کدام خیمه‌ها و احشام دیگری را مورد حمله

قرار می‌دهد، ولی چون کردها نیرومندترند و سلاح بهتری دارند و در رزمجوئی با استعداد ترند تعدی بیشتری می‌کنند.

ناکامی ها و رنج ها - در اثر ابراز علاقه جدی هیئت‌های مذهبی و اعتراض کنسول‌های خارجی و رویه ملایم دولت فعلی ایران دیگر جای شکایتی برای نسطوریان ایرانی از لحاظ جور و تعدی باقی نمی‌ماند، اما هنوز در شرع اسلام دوقاعده هست که اگر مانند سابق در اجرای آن پا فشاری شود و باز بنا بر سختگیری باشد سبب ظلم و تعدی فاحشی خواهد گردید. این قواعد مقرر می‌دارد که شهادت یک فرد مسیحی در محکمه در برابر قول یک مسلمان اعتباری ندارد. مقرراتی هم در مورد جدیدالاسلام‌ها دارند یعنی در صورتی که یک تن مسیحی به دین اسلام درآید می‌تواند ادعای اموال تمام افراد خانواده و از جمله منسوبان سببی را بنماید. افراد ذکور به ندرت قبول اسلام کرده‌اند، ولی دختران اضطراراً یا اختیاراً به کیش اسلامی عشاق خویش گرویده‌اند که ایشان هم با تدبیر و تمهید دین-آوردن او را اعلام و از این راه در صدد تصرف اموالی که شرحش را ذکر کرده‌ام بر آمدند^۲. این راه و رسم موجب تقلب و شیادی‌های متعدد شده‌است، ولی فعلاً تحقیقات جدی برای کشف صحت قول تازه کیش معمول می‌شود و جناب حاکم می‌تواند یا آن قاعده را با نهایت سختگیری اجرا کند و یا بطوری که غالباً اتفاق می‌افتد سهم عادلانه‌ای از دارائی فامیل را به مدعی تسلیم نماید.

در هر کشور اسلامی احتمال تحمیل اغراض اجتماعی و طبقاتی نسبت به جماعت مسیحی همواره بوده است و از این بابت نسطوری‌ها نیز بی‌نصیب نمی‌باشند. بعلاوه ارباب ده ممکن است براو تعدی نماید به این معنی که اجاره ملک را بیش از اندازه مقرر قانونی دریافت کند. از چند سال پیش بنا بر پافشاری دولت انگلیس مأمور رسمی به نام سر پرست تعیین گردید تا حافظ منافع افراد مسیحی

۱ - البته این نظر استنباط نویسنده است.

۲ - در تابستان ۱۸۹۱ موارد متعددی از این قبیل در جراید انعکاس یافته بود، از جمله دختری به نام گرین‌فیلد فرزند یکی از اتباع انگلیسی از مادری ارمنی که در حدود ساوجبلاغ تحصیل کرده بود بوسیله یک نفر کردها که دار و دست‌اش هم به یاری او قیام و از تسلیم دختر خودداری نمودند می‌باشد که بعد از رسیدگی معلوم شد دخترک به دیانت اسلام درآمده است.

و واسطه بین آنها و حکومت محلی باشد، ولی چنین می‌نماید که او نفوذ خود را بیشتر در برانگیختن اختلاف صرف می‌کند تا از هر دو طرف چیزی دریافت نماید. بدبختانه خود نسطوریان هم به وجه اصلاح ناپذیری اهل ستیزه‌اند و با وجود محظورات قانونی باز از ابراز قدرت و زوراستناع ندارند، و این آخرین گرفتاری است که ظاهراً نسطوریان ایران هنوز دوچار هستند که در راه رفع و تعدیل آن هیئت‌های مذهبی بازهم جهد و تلاش در پیش خواهند داشت.

مالیات - تمام مسیحی‌ها در ایران از خدمات نظامی معاف‌اند، ولی در ازای هر سال سرانه پنج قران به دولت مالیات می‌دهند که فقط شامل افراد ذکور بالغ بر پانزده سال می‌شود و گاهی نیز از جوانان و سالخورده‌گان با هم دریافت می‌گردد. در بعضی از دهات حوزه ارومیه مالیاتی هم به عنوان گیوراللیک^۱ یعنی «بین و بگیر» هست که به موجب آن سالانه پنج قران عوارض از مسلمانها و هشت قران از عیسویان دریافت می‌شود و به همین نسبت هم از احشامی که شاید مالک باشند. بطور کلی وضع روستائیان تا درجه زیادی به اخلاق و رفتار ارباب ارتباط دارد که مسئولیت جمع کردن و پرداخت مالیات ده به دولت برعهده اوست و بسته به نهاد و انصاف خود یا سختگیری و یا ارفاق تفاوت می‌کند.

اراسته - تعداد اراسته ساکن آذربایجان از نسطوریان کمتر، ولی باز قابل ملاحظه است و آماره ایشانشان را به شرح ذیل بیان کرده‌اند:

ماکو	۳۰۰	خانوار	براندوز	۱۸۰	خانوار
قطور	۱۰۰	خانوار	قره داغ	۱۰۰۰	خانوار
خوی	۴۰۰	خانوار	سراغه	۱۲۰	خانوار
سلماس	۱۲۰۰	خانوار	میاندواب	۸۰	خانوار
سومای وچرا	۱۰۰	خانوار	ساوجبلاغ	۶۰	خانوار
ارومیه	۴۰۰	خانوار	تبریز	۷۴۰	خانوار
سلدوز	۱۰۰	خانوار	اردبیل	۳۵	خانوار
جمع کل = ۴۸۱۵ خانوار					

۱ - اگر ترکی باشد باید به صورت گورآل یا گوروب آلمک باشد؟

اراسنه که از نسطوریان کمتر بارورند و کمتر باهم می‌آمیزند و به زندگانی در خانه چندان پابند نمی‌باشند از قرار معلوم در هر خانواده حد متوسط شش نفر دارند که در این صورت جمع آنها ۲۸۸۹۰ نفر می‌شود که با نسطوریها مجموع سکنه مسیحی آذربایجان ۷۲۸۹۰ نفر خواهد شد. اراسنه ایران به اندازه نسطوریها جالب نظر نیستند و از افراد تنگدست و آرام پذیر نسطوری کمتر قابل اعتمادند. ایشان به مسافرت علاقه‌مند و استعداد کسب افکار انقلابی و طبع و میل نیرنگ بازی و اغتشاش دارند. سراسقف آنها در ایران کشیشی مقیم تبریز است و از آنجا حتی الامکان در کار هیئت‌های مذهبی مانع فراهم می‌سازد و کلیه عده کاتولیک آنها در مرز روسیه و در خاک آن دولت یعنی در اچمیازین سکونت دارند، ولی داستان اراسنه بیشتر به دولت عثمانی مربوط می‌شود و کمتر با ایران ارتباط دارد. از این رو من هم شرح بیشتری در اینجا ضرور نمی‌دانم، اما وقتی که موضوع جلفا مطرح می‌شود باز در باره ایشان مطالبی خواهم گفت.

کردستان - بعد از داستان نسطوریان و اراسنه، کاری آسان و بلکه طبیعی است که موضوع دشمن آنها یعنی کردها مطرح شود و این از تصادفات حیرت انگیز روزگار است که مسکن آنها در این نقطه کره ارض یعنی در مجاورت دو و یا شاید سه گروه از افراد بشر واقع شده است که از لحاظ سیرت و اخلاق و نژاد و مذهب باهم سخت تفاوت دارند و اندیشه الحاق و پیوستگی آنها همیشه به آشوبهای اصلاح ناپذیر و بی انتظاع منجر گردیده است و اگر آنها از یگدیگر دوری و فاصله می‌داشتند هر دسته با صفات و خصایصی که دارند، به جای اختلاف و ستیز در نثار بین‌المللی می‌توانستند نقش ارجمندتری ایفا کنند.

کردستان که ذکرش در سفرنامه سیاحان همواره آمده است فقط اصطلاح مناسب جغرافیائی سراسر آن خطه ایست که می‌گویند میل مربع مساحت دارد و خانه و مسکن کردهاست. این منطقه سرحدات طبیعی یا سیاسی ندارد، هم در خاک عثمانی است و هم در سرزمین ایران و در میان آنها عناصر ایرانی،

کلدانی، ترک و اراسنه هستند و می‌توان گفت که از ارمنستان ترکیه در شمال تا جلگه میانه دجله و جبال لرستان در جنوب امتداد و در بیشتر این پهنا و حدود وضع مشترکی با ایران دارد.

اصل و تاریخ کردها - اصل و نسب کردها داستانی دراز دارد و شاید هم بتوان گفت که موضوعی روشن و قطعی نیست، بنا بر این بحث طولانی آن در اینجا نارواست. در اینکه آیا اصل و تبار ایرانی یا تورانی دارند و یا اینکه همان گاردو یا گوردو یا گوتوها هستند که در روزگار قدیم در زمان هیتی‌ها و اکدی‌ها در آن حدود دارای وضعی ممتاز بودند و کوهستانات شمال آشور را در تصرف داشتند و پس از سقوط نینوا در اثر مهاجرت دسته جمعی افراد آریائی در همان دوره به آن حدود رنگ ایرانی گرفته‌اند از سؤالاتی است که تا کنون کسی جواب وافی و کافی نداده است و بدین مناسبت من هم از پرداختن به این موضوع معذورم، ولی در هر حال می‌توان برای کردها قدمت تاریخی آبرومندی ذکر کرد، بخصوص اگر ایشان چنانکه احتمال قوی نیز هست همان کردوچی مذکور در کتاب کزنفون (شاید کودرهای کتیبه‌های خط سیخی) باشند که درست در همین نواحی و سامان هنگام عقب نشینی «ده هزار نفر» آنها را تارو مار و آزار کردند.

از لحاظ سرزمین و سیرت و نام (با آنکه قسمت آخری را خیلی‌ها باور ندارند) این دو گروه قدیم و جدید یکی می‌نمایند و باهم مربوط‌اند و اگر دوران نامعلوم را هم کنار بگذاریم می‌توانیم برای ایشان نام و نشان ارجمندی در تاریخ بیابیم که هنوز هم آن وضع را حفظ کرده‌اند و با آنکه به امپراتوری‌های متعددی که بر آسیای غربی دست یافته‌اند مثل مقدونی، روسی، پارتی، بیزانتین، تاتار، ایران و عثمانی ضمیمه شده‌اند، باز همواره خاری در پهلوی تمامی فرمانروایان خود بوده‌اند. بنابر قول ابوالفدا، صلاح‌الدین معروف جنگ‌های صلیبی از تبار کرد بوده و همچنین ادرسی مورخ ناسی، و او وقتی که سلطان سلیم اول این ناحیه را در جنگی از چنگ شاه اسماعیل، اولین پادشاه دودمان صفوی ایران

در سال ۱۵۱۴ م. در آورد از جانب سلطان فاتح مأمور شد که سرزمین این افراد بی آرام را نظم و سامانی بدهد.

یک قرن بعد در سال ۱۹۳۹ م. قراردادی بین سلطان مراد چهارم و پادشاه صفوی سرحد بین دو امپراتوری را تعیین کرد که کم و بیش همان مرزی است که از آن پس همواره بوده است و از آن موقع هم تقسیم طوایف کرد به قسمت‌های ایرانی و ترک مسجل گردیده است. در هر دو طرف سرحد وضع و حال کردها روی هم رفته مبهم است. آنها مردمی بشمار می روند که ادبیاتی ندارند و تقریباً بدون تاریخ اند. حس قبیله‌ای در میان ایشان بسیار قوی است و در صورتی که دولت‌های مرکزی مداخله‌ای در کار آنها نمایند که از ترس نمی کنند، بعضی از سرکرده‌های ایشان وضع استقلال آمیز قرین عدالت ندارند.

در حدود شصت سال پیش در ۱۸۳۴ ترکها با رهبری رشید محمد پاشا در صدد برآمدند که این سیستم را نابود و آن حدود را ولایت کنند و کردستان را والی نشین سازند. در صورتی که در کردستان ایران که بواسطه وسعت کمتر، موضوعش کم اهمیت تر است خاندان قاجار و بخصوص پادشاه کنونی سعی کرده است که اتحاد و پیوستگی طوایف خطرناک و مزاحم را درهم شکنند و قدرت حکومت مرکزی را در آنجا استوار سازد. بنابراین در حال حاضر کردها با آنکه به قانون کمتر ممکن است احترام نمایند، در هر دو کشور همجوار بیش از هر موقع دیگر تاریخ آرام و با انضباط می باشند.

مذهب و زبان - در اینجا منظورم بیشتر کردهای ایرانی است. بنابراین توضیحاتی را که فقط به کردهای عثمانی مربوط باشد از قلم خواهم انداخت، هر چند آنچه راجع به دسته اول ذکر شود خواه و نا خواه شامل کرد های سمت ترکیه نیز خواهد شد. کردها تحصیلات و سواد ندارند، ولی سنی و تابع فرقه شافعی اند که یکی از چهار شعبه رسمی اسلامی بشمار می رود، متعصب اند، نه از آن جهت که غالباً هم تصور می شود طبع و اخلاق تعصب آمیز دارند، بلکه بواسطه آنکه

در ایران با اهل تشیع و با شهریاری سروکار دارند که باطناً به هیچ وجه یکدل و یک خیال نیستند.

ریشه مسئله کردها در ایران هر وقت که جلوه گر شود کینه بین سنی و شیعه است و اساس قضیه کرد در عثمانی کینه توزی میان مسلمانها و مسیحیان می باشد، ولی باید دانست که بعضی از کردهای ایرانی مذهب شیعه دارند و در پاره‌ای نواحی کوهستانی جزو فرقه علی‌اللهی اند که حضرت علی (ع) را خدا می شمارند و مراسم عجیب و عقاید سری در این فرقه هست که اطلاع چندانی از آن در دست نیست. زبانی که اکثریت کردها حرف می زنند کورمانجو نام دارد (گاهی نیز کیرداس خوانده می شود) که عموماً یکی از لهجه‌های عامیانه فارسی قدیم تلقی می گردد که با مقداری لغت بیگانه مخلوط است، اما در اردلان و کرمانشاه لهجه‌ای به اصطلاح گوران معمول است که شباهت بیشتری به فارسی جدید دارد.

بیشه و سیرت - در باره زندگانی و سیرت کردها از اباطیل مندرج در بعضی جراید چنین برمی آید که نظریه مغرضانه و غلطی شیوع دارد چنانکه مثلاً آنها را تماماً بدوی و غارتگر می پندارند و غالباً هم آنها را مایه شر و فساد محسوب می دارند. حدت باز خواست و اعتراض بر ضد فتنه گران ایشان به قدری زیاد است که افراد بی گناه را هم شامل می شود. تا این تاریخ قسمت اعظم کردهای ایرانی در محل خود ساکن و به کار شبانی مشغول اند. عده کثیری از آنها نیز در جلگه و دامنه های کوهسار کشت و کار دارند و عده‌ای هم به گله داری بز و گوسفند و گاو می پردازند و پنیر و کره عالی فراهم می سازند. از جهت زندگانی بومی و بدوی باید گفت که در تابستان غالباً با گله و رمه به کوهستاناتی که مشرف بر دهات محل اقامت زستانی آنهاست می روند و زندگی چادر نشینی دارند. کردهای بدوی بیشتر در خاک ترکیه و ناحیه مرزی هستند و شاید غنی ترین و مستقل ترین ایلات آنها از این طبقه باشند. کردهای کشاورز و چوپان قاعدتاً به شکل اسفانگیزی جاهل و فقیرند.

راجع به اخلاق و سیرت ایشان باید خاطر نشان کرد که همه قسم افراد در میان آنها هست از راهزن غارتگر تا روستائی بی آزار، و از جنگاوران چالاک تا بنده گرفتار. آنائی که ایشان را بهتر شناخته اند نهاد طبیعی خشونت و یا تعصب آنها را تکذیب می کنند، بلکه آنان را به مهمان نوازی مفرط و رشادت سرشار نسبت می دهند، اما وقتی که فرد کرد برانگیخته شود قهارتر از او کسی نمی توان یافت. با وضع و حالی که در نهاد آنهاست در میان جماعات بدخواه و ترسو یعنی آن مردمی که نسبت به مذهبشان تنفر و درباره حکومتشان بیزاری داشته باشند به وسوسه طغیان و آشوبگری دوچار می شوند. اگر زمامداری قوی و دادگر بر آنها فرمانروا شود هیچ دلیلی در میان نیست که مردم با انضباطی نشوند و در مقاصد عالی نظامی منشأ اثر نباشند، و در این صورت دیگر به جان هیئت های مذهبی نخواهند افتاد و روزنامه خوانهای لندن از بیم و وا همه کردار ایشان راحت خواهند شد.

در حال حاضر بخصوص در ترکیه آنها هیچگونه اثر و ارزش نظامی ندارند، زیرا که به یغماگری عادت کرده اند و در ارتکاب کارهای ناصواب بی تاب اند. می گویند در حین جنگ اخیر روس و عثمانی ضررشان بیشتر از خیرشان بود. از میان کرد های ایران که متمدن ترند برای قشون شاه چند فوج سرباز فراهم می شود و یکی از آن افواج که از منطقه گوران بود در سال (۳۶ - ۱۸۳۴) تحت فرماندهی سر هنری. رالیسنس بودند که خود در دستگاه محمد شاه خدمت می کرد. تا قرن حاضر سوار نظام کرد بارها زره می پوشیدند که با نیزه بلند خود و گردن پیچ سواج (درهوا) قیافه مهیب می یافتند.

کردها نه تعلیم و تربیتی دیده و نه مدرسه رفته و نه کتاب خوانده اند. راجع به همین قوم گفته اند که از هر ده هزار نفر آنها فقط یک تن سواد خواندن دارد. ایشان مو و چشم های سیاه و چهره تیره و قیافه عبوس دارند (عین افغانها) که معمولاً علامت گردن فرازی است. در اثر لطف یا بیم و یا ترس، سیاحان قیافه ایشان را مختلف یا نیک دلیزیر و جالب توجه و یا بی ریخت و زنده وانمود کرده اند.

طغیان شیخ عبیدالله - در سال ۱۸۸۸ اغتشاش مهیب، ولی گذران از ناحیه کردها در ایران اتفاق افتاد که هم دال بر زور و نیروی آنها و هم حاکی از ضعف سازمانی ایشان بود. یکی از سرکرده ها به نام شیخ عبیدالله که پدرش شیخ طاهر از لحاظ حدت تعصب شهرت محلی داشت از قریه کوهستانی جنوب وان در کردستان عثمانی قیام نمود. در آنجا ریاست قبیله کوچک اورامان با او بود و آوازه تقدس و کاردانی او همه جا را گرفته بود، به حدی که رفته رفته وی را رهبر قوم کرد می نگرستند. وی کم و بیش سبک و بساط سلطنت راه انداخت و روزانه در دیوانخانه خود از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر پذیرائی می کرد و در اداره کردن امور با قدرت و هیبت رفتار می نمود و در واقع شهریار کوچکی در میان کردها بشمار می رفت و تردیدی نیست که او خواب کردستان مستقل می دید تا بدان وسیله بر ضد جماعت شیعه ایران قیام کند و اگر در اجرای خیالات خود کامیاب گردد امکان آشفته گی سخت در میان خواهد بود و شکی نیست که ترکها که او از اتباع آن دولت بوده ابتدا با پوزخند ناظر حرکاتش بودند، نه از آن جهت که نسبت به ایران قصد وغرضی داشتند، بلکه برقراری اسپرنشین مستقل کرد را آغاز مساعد و مانع تحریکات آرامنه تلقی می نمودند.

شیخ عبیدالله که از این آثار و علامات جرأتی یافته بود بعد از یورش هائی بی در پی به فرماندهی چند هزار نفر داخل خاک ایران شد و پسرش عبدالقادر شهر ساوجبلاغ را تصرف کرد و راه مراغه را پیش گرفت که ایرانیها با شتاب عادی از آنجا فرار کردند. کردهای فاتح سه هزار تن را در میان دو آب کشتار کردند و به زودی لشکر کرد که بعضی از ایلات هم بین راه به آن پیوسته بودند تادروازه ارومیه پیش رفتند. این شهر که تا ده روز مقاومت نمود نجات خود را بیشتر مرهون مذاکره دکتر کوچران^۱ از سران هیئت مذهبی امریکا بود که باشیخ روابط دوستانه داشت، ضمناً ترس و هراس تهران را فرا گرفت و تلگراف به هر طرف مخابره شد و لشکری شامل ۳۰۰۰ نفر با چند عراده توپ به میدان جنگ رو نهادند.

فرمانده این قوا حشمت الدوله بود که چون در راه وفات یافت محمد حسین خان سپهسالار به تبریز اعزام شد و شاه از روسیه استمداد و برای مشورت به انگلستان مراجعه کرد و از ترکیه مطالبه خسارت نمود، اما درست در لحظه نگرانی واضطراب شدید صاعقه برگشت و وارفت و ناپدید گردید و شیخ که باسانی ممکن بود به تبریز حمله ور شود و شاید هم بدون مقاومت آنجا را بگیرد دستخوش تزلزل شد و زود از بین رفت. در همین مورد نیک استنباط شد که پیروانش فاقد حس هم آهنگی و از آن بدتر طرح و نقشه نهائی برای پیروزی بودند.

انگیزه آنها عداوت مذهبی و علاقه یغماگری بود و همینکه احتمال جنگ و جدال دامنه دار قوی شد هم چشمی و حسادت هم در میان آنها در گرفت و سردار خود را تنها گذاشتند. آن اقدامی که در ماه سپتامبر با نویده‌های فراوان آغاز شده بود در ماه نوامبر با رسوائی به پایان رسید و بنابر تأکید دولت های اروپائی باب‌عالی سرانجام عبیدالله را بازداشت و در ژوئیه ۱۸۸۱ به اسلانسول گسیل گردید و مانند بیشتر زندانیان پایتخت عثمانی او هم پا به فرار نهاد و چند ماه بعد چون مجدداً دستگیر شد به مکه تبعیدش کردند و در آنجا در اکتبر ۱۸۸۳ درگذشت. هرچند که آن قیام در هم شکست از لحاظ سیاسی اهمیت سرشار داشت، زیرا که بواسطه تقارهای خانوادگی و قبیله‌ای عدم امکان سازمان متحد کرد را که شاید در زمان ما دیگر خبری از آن نخواهد بود به وجه برجسته‌ای نشان داد.

عده کردهای ایرانی - تعداد کردهای تحت فرمانروائی دولت عثمانی را یک تا یک میلیون و نیم نفر برآورد کرده‌اند. عده کردهائی که در سرزمین ایران اقامت دارند به شرح ذیل تخمین شده است (غیر از مهاجران کرد در خراسان که راجع به آنها سابقاً اشاره کردم):

کردهای مرزی و آذربایجان	۲۵۰۰۰۰ نفر
کردهای کردستان خاص مثل سنندج و اردلان	۱۲۰۰۰۰ نفر
کردهای کرمانشاه	۲۳۰۰۰۰ نفر
جمع	۶۰۰۰۰۰ نفر

از طرف دیگر سرهنگ استیوارت در آخرین گزارش خود (۱۸۹۰) عده کردهای آذربایجان را ۴۵۰۰۰۰ تن نوشته است که تقریباً دو برابر عده مذکور در فوق است و در اینجا باید نکته‌ای را تکرار کنم که بارها خاطر نشان کردم که هیچ وقت ارقام در ایران یک جور و مورد توافقی نیست و نمی توان آنها را با اطمینان کامل قبول کرد، ولی جدول مزبور از این جهت بیشتر مفید است که مقیاسی در باره طبقه بندی کردها در ایران بدست می دهد که جا دارد راجع به آن اطلاعات بیشتری در اینجا درج شود.

۱ - ایلات سرحدی - جای تردید نیست که تا این تاریخ نافرمان ترین افراد کرد ایلات سرحدی اند که به اقتضای فصل و زمان و یا به قصد غارت به این طرف و آن طرف مرز رفت و آمد دارند تا از قهر قانونی یک دولت یا دولت همجوار فرار کرده باشند. بیست و پنج سال پیش آقای جی. تایلر کنسول انگلستان در دیار بکر گزارش زیر را قلمی ساخت که هنوز مندرجاتش اعتبار دارد:

« بواسطه تابعیت مخلوط در میان خانواده واحد و مسئله مرزی که هنوز لاینحل است، اختلافات بین ایران و عثمانی تجدید می شود. کردها در هر دو طرف مرز، خانه و زندگی دارند، هروقت که بخواهند و یا مقاصد ایشان ایجاب کند، برای کسب و کار و یا فرار از مجازات گناهی که در خاک یک کشور مرتکب شده‌اند آسان به طرف دیگر نقل مکان می نمایند و همه مقررات مربوط به وصول مالیات و گرفتن سرباز و یا جلب مجرمین بواسطه آنکه کردها سریعاً بنا بر اقتضا به هر دو طرف مرز مهاجرت می کنند، به نتیجه‌ای منجر نمی شود. کمر بند نظامی در استمداد خطوطی که ضرور است هر چند که درست هم ترتیب داده شده باشد، تادولت را در استقرار نظم و آراش مدد رساند و به فرمانبرداری کردها منتهی شود، مادام که رقابت و جدال مداوم و پی گیر بین مقامات کشوری و لشکری وجود داشته باشد، مانع پیشرفت مقاصد مقامات کشوری است و همه این تدابیر کاملاً بی نتیجه و بی اثر خواهد بود.

راجع به افراد بومی سرزی و کردهای آذربایجان آخرین آمار را برحسب چادر یا خانوار در ذیل ملاحظه می کنید :

شکاک - که قسمتی ترك و قسمتی هم ایرانی اند و مذهب شافعی دارند. ۱۵۰۰ خانوار هرکی - تابستان به ایران می آیند و زمستان به جلگه موصل می روند. ۲۰۰۰ خانوار اورامان - که عده مختصری از آنها در تابستان به ایران می آیند.

قره پاپا - دهات سولدوز و براندوز که شیعه هستند. ۳۰۰۰ خانوار مگری - در مشرق و شمال شرقی ساوجبلاغ که سنی و ساکن اند. ۲۰۰۰ خانوار زیزا - در کوههای شمال غربی اشنو، سنی مذهب اند. ۱۰۰۰ خانوار حیدرانلو - ایل بزرگی در سرز مجاور خوی .

ساوجبلاغ (مهاباد با جمعیتی در حدود ۱۵۰۰۰ نفر کرسی کردهای آذربایجان است. یک حاکم کرد در آنجا فرمانداری می کند (تابع والی تبریز است) صاحب فعلی این مقام سیف الدین خان مردی نیک تربیت یافته با قدری سواد در زبان فرانسه است .

۴ - کردستان خاص - بین ایالت های آذربایجان و کرمانشاه ولایت محدود اردلان واقع شده که همان کردستان خاص ایران است و بیشتر سکنه آن افرادی هستند که اقامتگاه ثابت دارند. حاکم نشین آن سنندج است و آن در جلگه ای باز و حاصلخیز واقع گردیده است. در حال حاضر حاکم آنجا پسر عموی شاه، فرهاد میرزا، در عمارت باشکوهی منزل دارد و سربازخانه هم در آنجا بر نقطه ای مرتفع در مرکز شهر واقع است. در اینجا دو فوج کرد هر کدام شامل ۸۰۰ نفر مستقرند و توپخانه ای هم دارند و فقط در زمان شاه فعلی است که این ولایت کاملاً تحت فرمان حکومت مرکزی در آمده است و قرنهای مستقل بوسیله سرکرده گوران که از خاندان بنی اردلان بوده اند اداره می شده است.

ایشان ادعای نسب به صلاح الدین دارند و عنوان والی اردلان با آنهاست. وقتی که ریچ Rich در سال ۱۸۲۰ در آنجا بود، جناب والی را از تهران کاملاً مستقل مشاهده نمود. وی در قلمرو خود بساط سلطنتی داشت، اما بعد از مرگ

آخرین فرد ذکور از خط نسبی مستقیم درسی سال پیش، شاه بازماندگان ذکور را از حق موروثی خانوادگی محروم کرد، خانواده ایشان در این روزگار جاه و مقامی ندارند. ناصرالدین شاه به عنوان تجدید بساط فرمانروائی خود عموی خود را به حکومت آن ولایت منصوب کرده است. اطلاعات ذیل را در باره کردهای اردلان برای من فراهم ساخته اند که ضمانت صحت آن برای من مقدور نیست :

کلهر	در ناحیه سقز	۳۰۰ خانوار یا چادر
تیلکوه	در ناحیه هوتو	۶۰۰ خانوار یا چادر
گل بیگن		۵۰۰ خانوار یا چادر
شیخ اسمعیلی	در ناحیه اسفند آباد	۳۰۰ خانوار یا چادر
پورپیشاه	در ناحیه اسفند آباد	۳۰۰ خانوار یا چادر
مندمی	در ناحیه حسن آباد	۵۰۰ خانوار یا چادر
مأسون جبرالچی	در ناحیه بیلاور	۳۰۰ خانوار یا چادر
قشه	در ناحیه بیلاور	۴۰۰ خانوار یا چادر
گرکه	در ناحیه لیلیق	۳۰۰ خانوار یا چادر
لک	در ناحیه لیلیق	۱۰۰۰ خانوار یا چادر
شمشیری	در سرز	۴۰۰ خانوار یا چادر

۳ - کردهای کرمانشاه - سرانجام شرح کردهای کرمانشاه را که کرمانشاهان

حاکم نشین آن است باید بیان کرد^۱ از این منطقه و از میان شهر حاکم نشین آن چنانکه در فصل دوم اشاره کردم جاده اصلی کاروان رو بین تهران و بغداد عبور می کند و به همین عنوان و حدود است که سیاحان گاهی جهانگردی محدود خود را در کردستان وانمود کرده اند. حد غربی این ولایت خاك عثمانی در مغرب و ولایت لرستان در جنوب است که راجع به آن بعداً صحبت خواهد شد و می توان آن را خط فاصل بین شمال و جنوب ایران به شمار آورد .

۱ - در خود محل کرمانشاه عنوان ولایت و کرمانشاهان نام شهر حاکم نشین است، ولی اروپائیا هر دو را کرمانشاه می خوانند .

چنانکه زبینه است مبحث این کتاب را در باب نواحی شمالی ایران با شرحی راجع به ایلات کرد کرمانشاه خاتمه می‌دهم.

کلهر^۱ - که قسمتی از آنها مردم بیابان گرد و قسمت دیگر در محل ثابتی مقیم هستند. ناحیه گرمسیر آنها یا منطقه تابستانی کوههای شمال غربی پشت کوه و ناحیه سردسیر یا محل زمستانی جلگه های زهاب و قصر شیرین تا مرز عثمانی است، و گفته اند که آنها بعضی علی‌اللهی و بعضی شیعه‌اند و یک فوج پیاده برای قشون فراهم می‌سازند.

سنجایی - در جلگه ماهی دشت در جنوب کرمانشاه‌اند و مذهب علی‌اللهی دارند.

گوران - قسمتی از آنها افراد بیابانی و قسمت دیگر در مرکز ثابتی بین ماهی دشت و هارون آباد که مرکز سکونت خان است مقیم هستند. مذهب علی‌اللهی دارند و یک فوج پیاده به فرماندهی رئیس قبیله خود در قشون دارند.

کرنندی - قسمتی از آنها افراد بدوی و قسمت دیگر بین کردند و هارون آباد ساکن‌اند. مذهبشان علی‌اللهی است و یک فوج پیاده نظام به قشون می‌دهند.

بوانجی و جلالوند - تحت فرماندهی سرتیب کرنندی زنگنه‌اند مذهبشان شیعه است و یک فوج پیاده دارند.

هماوند - محل ثابتی ندارند.

منقر و کلیائی - مقرشان در ناحیه شمالی کرمانشاه است.

ناناقلی - در مرکز ولایت کرمانشاه مسکن ثابتی دارند.

۱ - سر هنری رالینسن از وضع چهره یهود مانند آنها خیال کرده بود که شاید پازماندگان اسیران سمرقانی باشند که در شهر آشور به نام کلهورهلا (سرپل زهاب؟) اسکان شده بودند. رئیس فعلی آنها رضا قلی‌خان از قبیله شهبازی است که هم حاکم غیر نظامی ناحیه کلهر است و هم سرتیب. سهم قشونی آنجا مرکب از پیاده نظام و قدری سوار است که از افراد آن طایفه می‌گیرند.

جلیلوند - در ناحیه شرقی کرمانشاه ساکن‌اند.

مافی، چویانقره، غزال - در کرمانشاه ساکن‌اند.

هولولان یا هلیلان - افراد بدوی در کوهستانات جنوب شرقی کرمانشاه و در سرچشمه رودخانه کرخه سکونت دارند.

آخور - در سرچشمه رودخانه کرخه سکونت دارند.

محصولات - ولایت کرمانشاه از لحاظ لبنیات یکی از غنی‌ترین نقاط ایران است. میزان محصول غله آنجا بیشتر از مصرف آن ناحیه است و بواسطه وضع خراب جاده و راه به جاهای دیگر هم حمل شدنی نیست. وقتی که سروان ناپیر در سال ۱۸۷۵ در آنجا بود، اضافه محصول غله ۱۱۰۰۰۰ تن بود که صاحبان آن حاضر بودند خرواری پنج شاینگ بفروشند، همچنین محل معروفی برای پرورش اسب و قاطر است.

فروش‌های کردی که در بازارهای اسلامبول و دیگر شهرهای بزرگ مشرق زمین هست از این منطقه صادر می‌شود و آنها را زنان در چادر یا هوای آزاد بر کارگاههای خشن چوبی که بر کف زمین نصب می‌شود می‌بافند. چادر که یگانه مسکن ایلات بدوی است از پشم بزهای سیاه بافته می‌شود و آن‌پتوهائی گسترده است که بر تیرهایی نصب می‌کنند و غالباً جنس بسیار جالب توجه دارد و با تقسیمات بوسیله نی به صورت چند دستگاه در می‌آید و به عنوان دیوانخانه و بیرونی و اندرونی زنان و آشپزخانه و اصطبل و محل شیر دوشیدن گاو مورد استفاده قرار می‌دهند.

اکثریت کردهای ساکن یک محل در اردلان و کرمانشاه که از مدت‌ها پیش در زهاب رحل اقامت انداخته‌اند کاملاً احساسات قومی و هم لباس راکنار گذاشته‌اند و در نظر اول با افراد ایرانی قابل اشتباهند. می‌گویند عایداتی که دولت در ولایت کردستان ایران اخذ می‌کند یک لیره بر هر چادر یا خانوار است، ولی در قلمرو عثمانی یک لیره و شش شلینگ می‌باشد.

کرمانشاهان - شهر کرمانشاهان حاکم‌نشین ولایت با ۴ نفر جمعیت دارای وضع مرکزی ممتاز و از این لحاظ حائز اهمیت است. آنجا مسافتی تقریباً متساوی از ۲۵۰ تا ۳۰۰ میل با تهران و تبریز و اصفهان و بغداد فاصله دارد و بر جاده‌ای که به هر یک از این نقاط منتهی می‌شود تسلط و به این مناسبت اهمیت سرشار نظامی دارد و چون بر شاهراه زائرین کربلا واقع گردیده است می‌گویند هر سال بالغ بر نفر از این جا رفت و آمد می‌کنند.

این شهر یوسبله بهرام چهارم برادر زاده شاپور سوم که لقب کرمانشاه داشته و بر کرمان فرمانروائی کرده بود ساخته شده، ولی به حدی که سزاوار بوده نقش عمده‌ای در تاریخ ایفاء نمود، و زیر نفوذ شهر معتبر همجوار یعنی همدان (اکباتان) واقع شده بوده است.

نادر شاه برج و باروی آن را مستحکم کرد، اما دیوارها که در همین قرن مرمت یافت باز در وضع ویرانی است و خندق شهر با زباله پر شده است. در ابتدای قرن حاضر فتحعلی شاه حکومت این ولایت را به ارشد فرزندان خود محمد علی میرزا که نسبت به عباس میرزا حسادت می‌ورزید داد و این موضوع مقداری از صفحات سفرنامه‌های معاصر را پر کرده است. وی و پسرش امامقلی میرزا که جانشین پدر شد، شهر را تجدید بنا و زیبا کردند و بازارها و عمارتها و باغ‌ها ساختند و این کارها را بیشتر من باب خرسندی خاطر خویش انجام دادند نه اینکه در فکر استفاده خلق بودند.

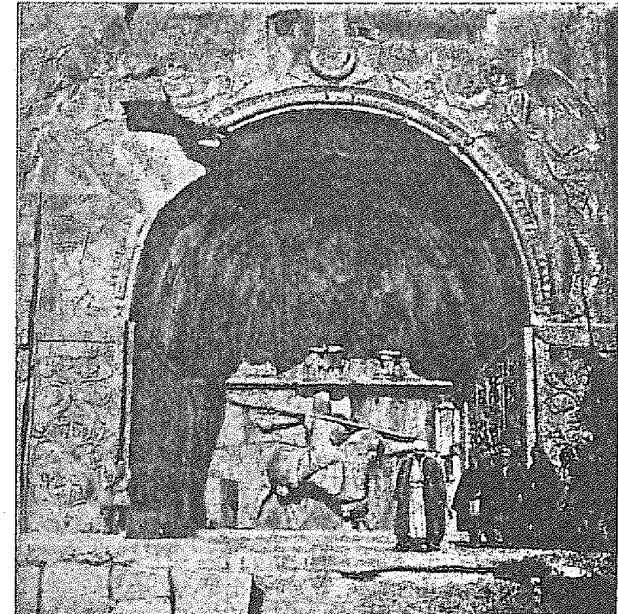
مقام حکومت آنجا مستخص یکی از منسوبان نزدیک پادشاه است و روزگاری جزو قلمرو وسیع حکومت ظل‌السلطان بود. بر نقطه بلندی در وسط شهر زرادخانه است که عمادالدوله دومین حاکم درباری مذکور ساخت و در آنجا تا این اواخر چند توپ و . . . تفنگ و رندل، و پادگانی در حدود پانصد نفر بودند. در حومه شهر بخصوص در سمت جنوب، باغ و بوستانهای فراوانی هست و انواع میوه در آنجا بدست می‌آید. تجارت کرمانشاه را خواه داخلی یا ترانزیت که قابل ملاحظه

است و از نظر انگلیسی‌ها بی‌فایده نیست در فصل راجع به بازرگانی ایران شرح خواهم داد.

وکیل‌الدوله - مایه علاقه‌ای که در کرمانشاه برای مسافران انگلیسی هست و موجب غیر قابل انکاری در سفر کردن به آن شهر محسوب می‌شود این است که مقرر حاجی محمد حسن مشهور به وکیل‌الدوله نماینده دولت انگلیس است. او یکی از افراد بسیار جالب در سراسر ایران بشمار می‌رود. این شخص را سر. هنری رالینسن در اوآن جوانی از بغداد که زادگاه اوست به تهران آورده و از آن پس در خدمت دولت انگلیس باقی مانده است و چون در اثر حمایت رسمی از هر گونه تعدی مصون بوده ثروت سرشاری فراهم ساخته است که آن را با جوانمردی بی نظیر و شاید هم یگانه در همه ایران خرج می‌کند. دروازه خانه او در کرمانشاه باز است و منزلی بزرگ و نیک مجهز و اقامتگاهی نیز برای پذیرائی مهمانان خارجی دارد. شش کاروانسرای بزرگ شهرمال اوست و شاید هم خودش ساخته باشد.

بعضی از آنها ساختمان عظیم و با شکوهی است، بعلاوه می‌گویند چندین پارچه ملک در آن حوالی دارد و قصر دلگشا را که محمد علی میرزا ساخته بود خریده است. در موقع جشن پنجاه ساله سلطنت ملکه (ویکتوریا) وی شهر را چراغانی و با خرج خود از مردم پذیرائی کرد که نشانه بزرگی از حس وفاداری در سر زمین‌های دور دست است. او از دولت یریتانیا نشان (C.M.G) دارد و از این جهت خیلی سرافرازی می‌نماید. من وکیل‌الدوله را که حالا مردی سالخورده است در تهران دیدم. نزدیک بود که او در اثر عارضه تب و ناخوشی بدست پزشکان محل تلف شود و همینکه بهبود یافت و احساس سلامت نمود و از بستر بیماری برخاست، با همان سماجتی که خاص اهالی مشرق زمین در بی اعتنائی نسبت به توصیه و دلالت است رفتار کرد و به دام‌گور افتاد. فرزند او حاجی- عبدالرحیم را پدرش با همان راه و رسم خویش بار آورده و امید است که او جانشین شایسته‌ای برای تحصیل وضع و نفوذ پدر باشد

طاق بستان - جالب تر از خود کرمانشاهان و یا سکنه آن کتیبه‌های باستانی مجاور آن است که بر سطح تخت سنگ صاف، چهره و نوشته‌های پادشاهان هخامنشی و ساسانی با تیشه تراشیده شده و راجع است به داریوش فرزند ویشناسب و نیز شاپورها، کتیبه از قسم اول تا ابد با نام واکتشاف سر. هنری رالینسن قرین خواهد بود. این آثار شاپورها در طاق بستان واقع در چهار میلی کرمانشاه است. جاده در سه میلی شهر از کنار قصر سه طبقه، اما فعلاً ویران عمادیه که در کرانه رودخانه قره سو بوسیله عمادالدوله که نامش را قبلاً ذکر کردم ساخته شده است و بر صخره‌های سنگینی که از دل دشت با عظمت بسیار بر آمده است. در بیست میلی آنجا لوحه‌های جاودانی داریوش به اهل جهان عرضه شده است. در اینجا دریای دیوار سنگی نهی از لای نخسته سنگ فوران و آب آن به دو حوض



طاق بستان

بزرگی فرو می‌ریزد که اطرافش را به فرمان حاکم شاهزاده مزبور درختکاری کرده‌اند و هم او بود که در جوار آنجا بنای وسیعی ساخت که اخیراً وکیل الدوله خریداری کرد.

کتیبه‌های پادشاهان ساسانی - بناها شامل دو طاق رفیع و عمیق است که آن را با استادی و رنج بسیار بر سینۀ کوه کنده‌اند و در این طاق چند اثر حجاری برجسته است که با هوشمندی سرشار و زیبایی تمام کنده شده است. کمی دور تر در نقطه‌ای که دامنه کوه به زمین هموار می‌رسد یک رشته مرکب از چند صد پله از لبه تقریباً پرتگاه تراشیده‌اند که آن ناگهان به محوطه‌ای شبیه ایوان منتهی می‌شود.

سر. آر. ک. پورتر در کنار رودخانه مجسمه بزرگی دیده بوده است که به نظر وی از ارتفاعات مجاور سرنگون شده بود. در سکوی فوقانی رشته‌ای از حجاری پیکره‌های انسان با شکستگی در قوزک پا دیده می‌شود. بزرگترین طاق بالغ بر سی پا ارتفاع و بیست و چهار پا پهنا و بیست و دو پا عمق دارد و سطح بالای صخره را مقدار زیادی از دو طرف طاق صاف کرده‌اند و بر سطح دو سمت چپ و راست دو سر ستون مستقیم و راست با کتیبه‌های دلپذیری به صورت شاخ-ویرنگ به سبک کلاسیک تزئین یافته و بر رأس طاق عمده هلالی هست و بر دو جناح فوقانی طاق صورت دو زن بالدار دیده می‌شود که شبیه پیکر پیروزی منقوش بر سکه‌های رومی است.

هنرمندانی که آن را پرداخته‌اند شاید از یونانیان ساکن قسطنطنیه بودند. دیوار داخلی طاق که از کوه تراشیده شده دو قسمت دارد و بخش فوقانی دارای سه صورت است و آن خسرو دوم را در وسط در جامه رسمی شهریاری با نیم تاج ساسانی بر سر نشان می‌دهد که دو تن از هواداران دارند تاج گلی به او تقدیم می‌کنند و حدس می‌زنند که این نفرات شاید به منظور تقدیم هدیه از جانب مورس امپراتور به مناسبت مراسم سالگرد عروسی خسرو و بانوی او شیرین -

زیبا^۱ و هم جشن پادشاهی شهریار آمده بودند. بنا بر این فرض خسرو در لباس فاخر آیین رسمی بین شاهدخت عروس شاهی در یک طرف که تاج گلی در دست دارد و امپراتور در طرف دیگر تاجی را که نیروی لشکری رومی برای پادشاه باز- ستانده است به شهریار جدید تفویض می‌کند، اما ضمناً جای تردید است که یکی از آن دو چهره صورت زن و یا اینکه این داستان اصلاً معتبر باشد. آن تصاویر به احتمال قوی شبیهی از صورت نمایندگان اعزامی است. قسمت پایین تقریباً سراسر پیکره عظیم سواره همین پادشاه است که اسب و سوار هر دو زره بر تن دارند. تازیان به این حجاریها صدمه بسیار وارد کردند و خطوط منقوش بر آنها دیگر خوانا نیست.

شکارگاه‌ها - گرداگرد طاق از مناظر شکار صحرائی گراز وحشی و گوزن پوشیده شده است. در صحنه شکار گراز قایق‌هایی است که نشان می‌دهد در سرد زمین باتلاقی است و دریاچه‌هایی اینجا و آنجا هست و نیل‌های سنگین با سواران خود به بیشه‌ها می‌تازند تا گرازها را به طرف شاه که در میان صحنه است روانه سازند. در دو تا از قایق‌ها چنگ نوازان مشغول‌اند که بعضی پنداشته‌اند که از دسته زنانند و در قایق سوم بردها کف می‌زنند و در وسط صحنه دو قایق دیگر است که پادشاه با پیکری عظیم در میان یکی از آنها بر پا ایستاده و کمان را تمام کشیده است و باز قایق دیگر شهریار را نشان می‌دهد که هاله‌ای دور سر دارد و تیری از دست یکی از خدمتگزاران بر می‌گیرد، در حالی که نوازنده‌ای در همان قایق کنار او نشسته و چنگ می‌نوازد.

۱ - بانام شیرین و کوه سنگین بیستون ایرانیان یکی از آن داستانهای عشقی را قرین ساخته‌اند که از لحاظ نبوغ ملی سخت گرامی است: فرهاد که معروف‌ترین حجار زمان خود بود که شاید به فرمان خسروثانی برای ساختن و پرداختن همین حجاریهای تاریخی اجیر شده بود، بنا بر افسانه، دیوانه - وار عاشق شیرین شده بود و شاه به او وعده فرمود که اگر کوه بیستون را بشکافد و آب رودخانه را به کرمانشاه برساند مرادش حاصل خواهد شد. عاشق با اشتیاق فراوان به این کار پرداخت و هنوز از عهده آن کار عظیم (که آثار آن به هر نحوی که تفسیر شود هنوز باقی است) چندان بر نیامده بود که شاه به دروغ بوسیله قاصدی خیر مرگ بانوی خود را به فرهاد داد. عاشق ناکام خود را از بالای صخره فرو انداخت و قطعه قطعه شد. سرگذشت این عاشق زار را در سراسر شرق می‌دانند و کوه شکنی‌های چند را تا حدود بلوچستان به این داستان نسبت می‌دهند.



صحنه‌ای از شکارگاه شاهانه

بر فراز صحنه شکارگاه به فرمان محمد علی میرزا فرزند ارشد فتحعلی شاه حاکم کرمانشاه در اوایل این قرن چهره هیبت‌آمیزی از وی کنده‌اند. درست مقابل طاق صحنه برجسته دیگری است که منظره شکار آهو است. در این صحنه نیز همین پادشاه خسرو دوم در رأس کنده کاری نشان داده شده است که با هیبت و لباس تمام رسمی به شکارگاه وارد می‌شود و چتری بر سر او گرفته‌اند و بر اسبی که زین و اسباب مجلل دارد سوار است. در پایین هم او را سواره در حال تعقیب شکار مشاهده می‌کنیم و در صحنه تحتانی کار شکار پایان یافته و شهریار خوش و خرسند روانه شهر است.

در قسمت فوقانی این تخته سنگ چوب بستی برافراشته‌اند که دسته نوازندگان در آنجا به نواختن انواع آلات موسیقی سرگرم‌اند. در صحنه ضمیمه فیل‌ها در تعقیب آهوان دیده می‌شوند و شترها غنایم صید را همی برند. این حجاری فقط در چند جا تکمیل شده است، ولی آنچه انجام گردیده با کمال استادی و مهارت است.

طاق دوم به عظمت اولی نیست فقط ۱۹ پا عرض و ۱۲ پا و نیم عمق و ۱۷ پا ارتفاع دارد تصاویری که بر دیوار عقبی است در اصل ناشیانه و سرسری حجاری شده و بواسطه دست کاری های عمدی که بر آن کرده‌اند چندان مشخص نیست، اما این بناها با کنده کاری‌هایی که هنوز در آن دیده می‌شود حائز اهمیت و حاکی است از اینکه یکی از چهره‌ها شاپور دوم (ذوالاکتاف) و دیگری پسر او شاپور سوم است.

اندکی به طرف راست در جلو پرتگاه، صحنه دیگری از دوره ساسانیان است که دو چهره تاجدار را نشان می‌دهد که بر هیکل به خاک افتاده‌ای ایستاده‌اند و حلقه زرین شاهی در دست دارند. در حالی که در عقب تصویر پادشاهی که در سمت چپ واقع شده صورتی چهارمی است که هاله نورانی بر سرش می‌درخشد که عموماً بر این قولند که چهره شاپور اول است که در امور سلطنت با پدر خود

اردشیر بابکان شرکت داشته و در پیشگاه اهوراسزدا ایستاده‌اند که همان حالتی است که در بعضی ازسکه‌های زمان اردشیر دیده شده است و آن تن بر خاک افتاده احتمالاً هیکل آرتابان (اردوان) آخرین پادشاه اشکانی است.

بیستون - در بیست و چهار میلی مشرق کرمانشاه رشته تخته سنگ باشکوهی است که ۱۵۰۰ پا ارتفاع دارد و راجع به آن اشاره کرده بودم. وسعت و پهناوری آن به اندازه شیب تندى که دارد جالب توجه است. در قسمت صاف آن ارتفاع ۳۰۰ پا از کف زمین کتیبه منقور داریوش فرزند هیستاسب (ویشتاسب) با خط میخی در باره پادشاهی قرین کاسیابی اوست که در حدود پنجاه سال پیش اولین دفعه بوسیله سر. اچ. رالینسن خوانده و معلوم شده است.

این نام‌گاهی بهستون و یا بیستون نوشته و تلفظ می‌شود و همان است که نویسندگان عهد قدیم بغستان^۱ نوشته‌اند بیستون ممکن است بیست ستون و یا بیستون باشد، ولی بغستان را دانشمندان معاصر « ماوای خدایان » تعبیر کرده‌اند که همان عنوانی است که از طرف دیودوروس (دیودور) سیکولوس^۲ به آن داده شده است. هرگاه شرح وی درباره کتزیاس^۳ معتبر باشد، کنده کاری سیمیرامیس را که او اظهار داشته است هنگام پیشروی از بابل تا اکباتان از آنجا گذشته و دستور داده است که تصویر وی و صدتن از گارد او را بر تخته سنگ منقور سازند. لابد جانشین‌های او از بین بردند و شاید هم به مرور زمان از میان رفته باشد.

پیش از آنکه رمز الفبای میخی کشف شده باشد، اروپائیان این صخره‌های سنگین و کنده کاری‌های آن را بنا بر شرحی که در سفرنامه‌ها مندرج است می‌شناخته‌اند، ولی برای درک بی‌اطلاعی ایشان که سبب اظهار نظرهای جسورانه‌ای شده بود و اینکه پر و بال حدس و خیال تا چه اندازه ایشان را گمراه کرده بوده است به قیاس‌های شاعرانه کرپرتر اشاره می‌کنم که وی گمان کرده بود حجاری اصلی تصویر شلمانزر^۴ و ده قبیله اسیر بنی اسرائیل است. گاردان فرانسوی آن را حضرت

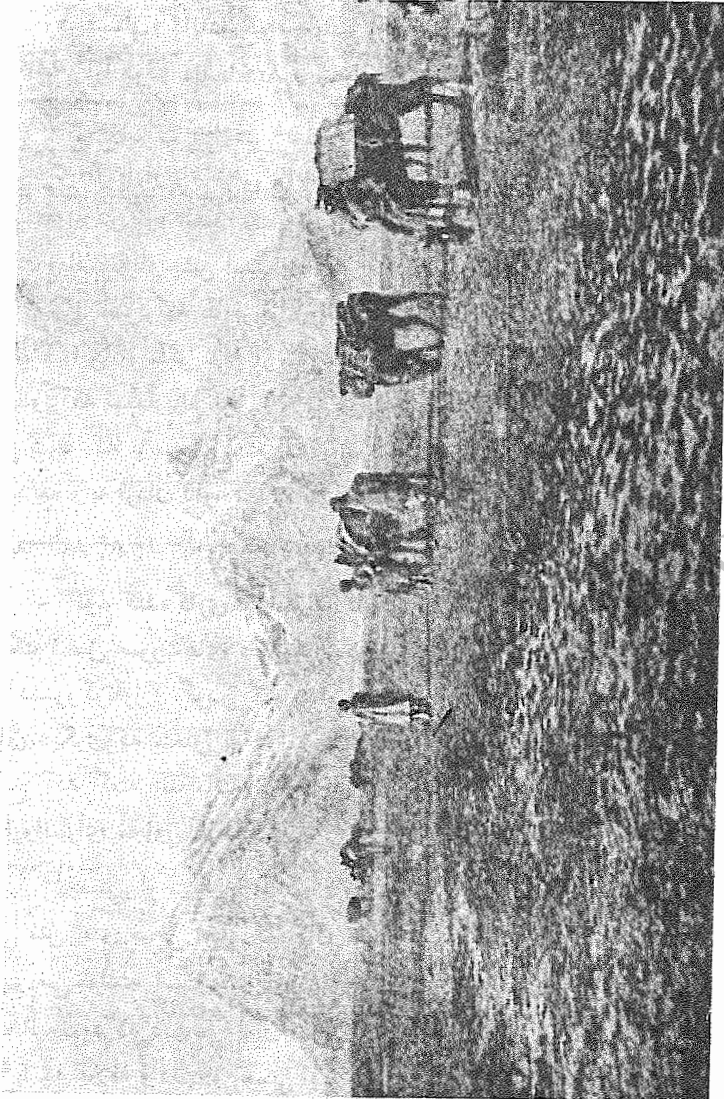
۱ - Munus Bagistanus به نظر من ترجیح در این است که بغستان را باغستان ترجمه
 ۲ - Diodorus Siculus
 ۳ - Ctesias حکیم یونانی
 ۴ - Shalmaneser

سیح و دوازده تن حواریون پنداشته بود و کپل^۱ تصور کرده بود ردیف اسیران خدمه^۲ استر بودند که ملکه در رأس عده ایستاده و از پیشگاه پادشاه اهاسوروس^۳ عفو هموطنانش را استدعا می کرده است .

کتیبه های داریوش - اکنون بر ما روشن است که نقش های برجسته از پیکر داریوش و جماعت سرکشانی است که بر آنها چیرگی یافته و آنها را از گردن به یکدیگر بسته اند و پاشنه شهریار در بدن بر خاک افتاده یکی از ایشان فرو رفته است .

پشت سر پادشاه دو دلاور جنگی ایستاده اند و تیر و نیزه در دست دارند . حقارت منکوبان نیز از جثه خرد و حقیر آنها نشان داده شده ، اما عظمت شهریاری ایجاب کرده است که پیکر عظیم ابر مردان داشته باشد و برای آنکه جای تردید باقی نمانده باشد لوحه هایی با اسامی که اشاره شده است در بالای سر پادشاه و اسیران دیده می شود . بر بالای سر خود شهریار شرح زیر منقور است .

« من داریوش شاه هستم ، شاهنشاهم ، پادشاه ایران زمینم ، شاه بزرگ ایالاتم ، فرزند هیستاسپ و نواده ارشام هخامنشی هستم ، داریوش شاه می گوید : پدرم هیستاسپ بود و پدر او ارشام و پدر ارشام آریا رامنس و پدر او چشپش^۴ و پدر او نیز هخامنش بود . داریوش شاه می فرماید که ما به همین مناسبت هخامنشیان نام داریم اصل و تبار ما از روزگار بسیار قدیم است و از همان روزگاران هم اجداد ما شاه بودند . داریوش شاه می گوید که در نسل و تبار ما هشت تن قبل از من شهریار شده اند و من نهمین پادشاهم . از دیر زمانی پیش یا بانسب مضاعف ما بر سریر پادشاهی جا داشته ایم . داریوش شاه بیان می کند که باعنایت اهورامزدا من شاه هستم اهورامزدا مرا این امپراتوری ارزانی فرموده است . داریوش شاه می گوید : اینها سرزمین هائی است که به من تعلق دارد و باعنایت پروردگار من شهریار آنها شده ام: ایران ، شوش ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر و کشورهای که در ماوراء دریاهاست (یعنی جزایر مدیترانه) اسپارت ، ایونی ،



صخره های بیستون

ماد، اربمنستان، کاپادوکیه، پارت، زرنجیا، آریا، خوارزم، بلخ، سغدانی، قندهار، سکاها، اراکوتیا Arachotia و مسیا Mecia که جمعاً بیست و سه کشور است. « یکی از تصاویر در پیشگاه پادشاه بردیای دروغین یا گوماته است که داریوش او را از پادشاهی برانداخت و مقتول ساخت و شرح غصب کردن سلطنت بوسیله او در آنجا آمده است. تصویر پنجم یکی دیگر از مدعیان دودمان پادشاهی است و افسانه او چنین است: « من پادشاه سگرتیا از تبار خشایارشا هستم » راجع به نهمین تصویر که بنا بر قول رالینسن بعداً افزوده شده است در خود کتیبه نوشته شده « این از سکوکا^۱ از تبار سکاها است » کلیه خطوط میخی در پایین آن تصاویر که جمعاً بالغ بر ۱۵۰ پا طول و ۱۰۰ پا عرض دارد تقریباً ۱۰۰۰ سطر می شود که با سه نوع حروف پارسی (پهلوی) زبان شوش^۲ و آشوری منقور گردیده و به فرمان داریوش در بازگشت وی از سفر بابل، این کار انجام و ترجمه این سطور هم در سال ۱۸۴۷ بوسیله رالینسن به اهل جهان عرضه شده است. ■

نوع کننده کاری ها - لوحه ثانوی که تقریباً از بین رفته، در پای تخته سنگ شامل صورت های مخدوش سواران با کتیبه ای مشعر بر این است که آن به دستور گوتارز (گودرز) پادشاه اشکانی در حدود ۵۱ - ۴۶ میلادی است. طاق دیگری که متعلق به دوره بعد است و در دل تراش اصلی ایجاد شده به خط نسخ که گفته اند مانند ورقه ای بر سر لوحه سابق نقش گردیده راجع به وقف کاروانسرای مجاور آن است.

بعضی از کتیبه ها و کننده کاری ممتاز دیگر خواندنی یا قابل تمیز نیست، ولی متن های میخی اصلی کماکان تقریباً سالم است و چنین می نماید که شهریار کبیر می خواسته است که بیانات او تا ابد باقی بماند و بدین سبب قطعه ای را انتخاب نمود که دسترسی به آن آسان نیست و کتیبه ها را با کمک منجیق ساخته اند، اما با چه علاقه و دقت و زحمتی این هنرمندان قدیم کار کردند! ابتدا سطح صخره را

صاف کردند و هر نقطه سست و خراب را یا کنار گذاشتند و یا با سنگ چنان ماهرانه انباشتند که چشم متوجه تفاوت نمی شود، سپس حروف را با تیشه با نظم و درستی بسیار تحسین انگیز منقور ساختند و سر انجام بر روی آنها ماده شفافی برای حفاظت در مقابل صدمه هوا کشیدند که تیکه های شکسته آن تا امروز حتی از صخره هم سخت تر است.

گنج نامه لوحه ها - قدری به سمت خاور در یکی از گردنه های کوه الوند نزدیک همدان دولوحه دیگر هست با کتیبه هایی به سه زبان و آن به (گنج نامه)^۱ معروف و راجع است به نام ها و القاب داریوش فرزند هیستاسپ و خشایارشا فرزند داریوش و دعا به درگاه اهورامزدا که از روز الست موهبت القبا میخی را ارزانی داشته است.

همدان - سر انجام نوبت وصف حال همدان ولایت عراق عجم رسیده است و طبیعی تر این است که از لحاظ تعریف آن را جزو ولایت های غربی بیاوریم - شهری که هم از جهت قدر تاریخی و وضع خاص کنونی به هیچ وجه نمی توان آن را در قلمرو ایران از نظر دور داشت. این شهر که در دامنه کوه الوند (همان Orantes قدما) واقع شده و از آنجا به حد وفور آب دریافت می کند و در جلگه ایست که از تاکستان های انبوه و باغ و بستان پوشیده شده و ۳۰۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد، از ممتازترین وضعی در ایران برخوردار است.

کوچه هایش تنگ و کثیف است و جمعیتش از ۲۰۰۰ نفر بیشتر نیست، اما بازارهای خوبی دارد که پر از مردم و خریدار است. محصولات محلی آن ظرف های مسی و چرمی (که بیشتر برای چمدان و زین و برنگ مصرف می شود) و شراب سفید و قرمز آنجا شهرت و مصرف بسیار دارد و صنعتگران زیرکش علاوه بر طلا و نقره کاری معروف است که در ساختن سکه تقلبی مهارت دارند.

۱ - تمام کتیبه های پهلوی یا میخی را افراد محلی و روستائیان در ایران نشانه مخفی گاه گنجینه ها می پندارند. از این رو به عمل اهل تحقیق و دانش که با دوربین عکاسی یا بیل و کلنگ به آنجا می روند سوء ظن دارند.

در این شهر بالغ بر ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر یهودی مقیم اند که همدان در نظر ایشان به طرز حیرت انگیزی به مناسبت احتمال وقوع مقبره استر و مردخای همواره مقدس به شمار می رفته است و محل آن را در جوار مسجد جامع در وسط شهر نشان می دهند که گنبد برجسته چوبی مدرن بر بالای اطاعتی است که گرداگرد آن با خط عبری مسطور و حاکی از آن است که نعش ملکه و عموی او در آنجا مدفون است.

این معبد از دوران قدیم زیارتگاه یهودیان بوده و مسلمانها نیز نسبت به آن نظر تکریم دارند، چون که نام بسیاری از مقدسان ایشان در تورات آمده است و در نزد آنها این مقبره ها خیلی بیشتر از قبر ابوعلی سینای بخارائی ۹۸۰ - ۱۰۳۶ میلادی (که اروپائیان به طریقی خاص ایشان است آن را اویسنا ساخته اند) مورد توجه است و لیارد برای گردشی در آنجا راهنمایی نیافته بوده است.

اکباتانای قدیم - مسئله هویت همدان و ارتباط آن با اکباتانای معروف جهان قدیم از لحاظ تاریخی و باستان شناسی اهمیت سرشار دارد. همانندی اسامی (همدان، هگمتان قدیم که در کنیه ها دیده می شود که همان اکباتانایا، اکباتانا به معنی انبار جواهرات منظور نویسندگان یونان باستان است) جای تردید باقی نمی گذارد که شهر جدید در یکی از جاهای سابق یا اکباتانای روزگار عتیق است، اما بیش از هفت اکباتانا وجود داشته است که چهار تا از آنها در سر زمین ایران یا ماد بوده، و نشان می دهد که این نام به عنوان پایتخت یا شهر همایونی بوده است.

حال جملگی بر این قول اند که همدان همان اکباتانای پادشاهان هخامنشی است^۱. از عهد داریوش فرزند هیستاسپ تا فتح مقدونیه، در تابستانها دربار در آنجا برقرار می گردیده و خزاین در آنجا اندوخته شده بود و اسکندر در آنجا غنائم گرانی به چنگ آورد و هنگام بازگشت از شرق توقف و قربانی کرد و در آنجا هیلاستیون^۲

۱ - فرض بر این است که اینجا همان آکتاست که در قصری که در ولایت مادهاست فرمان کوروش را یافته اند که تجدد بنای معبد بیت المقدس را مقرر فرموده بود. بنا بر قول پلی بیوس متونها و شاه تیرهای قصر از چوب سدر و سرو و سراسر از ورقهای طلا و نقره مستور شده بود.

وفات یافت، اما آیا این سرزمین همان اکباتانای تاریخ هروودت در عهد پادشاهان نخستین سلسله ماد است که در آنجا دیوسس، ارگی با هفت دیوار متحدالمرکز و رنگی بر پا ساخت و آن باروها را مانند معابد سکودار بابل رنگ آمیزی نمود تا نشانه محیط آسمانی باشد. راجع به این نکته صاحب نظران اختلاف دارند، و بعید نیست که در این اختلاف نظرهم پایدار بمانند تا روزی که آثار و کتیبه تازه ای کشف و این قسمت تاریک تاریخ روشن شود.

در خارج شهر جدید محل مرتفعی به نام مصلی هست که همیشه قلعه ای هم در آنجا بود (تا آنکه آقا محمد خان آن را با خاک یکسان کرد) ولی بعید است که این نقطه بلند با تعریف مندرج در تاریخ هروودت ربطی داشته باشد. سر. هنری. رالینسن در حل این اشکال نظری جسورانه اتخاذ نمود، به این نحو که اکباتانای مادها را در محل دیگر به نام تخت سلیمان سراغ نموده که در وسط راه بین همدان و تبریز است و بر تپه ای مخروطی (تپه های نوشیجان - مترجم) خرابه های وسیعی و آثار آتشکده بزرگی است لابد مایه حیرت خواهد بود که آنجا محل شهری باشد که نویسندگان یونان قدیم نوشته اند که تفاوت چندانی با بابل نداشته است و اکنون فقط آثار مختصری که شایسته آن نام کلان نیست کشف شده باشد. پیکر شیری که ناشیانه از سنگ تراشیده اند یا چیزی شبیه به آن در جوار دروازه شهر هست که اهل محل به آن نسبت سحر و جادو می دهند و آن را نگهبانی بر ضد قحطی و سرما می پندارند، اما از هیکل درشت خود حیوان کلاسی بر نمی آید و تا وقتی که یک کاوش علمی بوسیله بیل و کلنگ در همدان پیش نیاید ما نیز مانند این حیوان باید سکوت اختیار کنیم.

سرز ایران و عثمانی - قبل از آنکه موضوع ایالات غربی ایران را کنار بگذارم جا دارد بار دیگر به مسئله سرحد آن با عثمانی اشاره و این نکته را هم اظهار کنم که وضع مبهم و نا معلوم سرحدی ایران در شرق به مقایسه با ابهامات و اشکالی که در سرز غربی است به هیچ وجه قابل قیاس نیست. تقریباً نیم قرن پیش برای آنکه از تصادم عاجل بین ایران و عثمانی در حدود کردستان جلوگیری

شده باشد روسیه و انگلستان توانستند تعیین یک هیئت سرزی ایران و عثمانی را تأمین سازند که نمایندگان روس و انگلستان نیز با آن همکاری داشتند.

این کمیسیون در سال ۱۸۴۳ در ارز روم تشکیل یافت تا مسئله سرحدات را مورد رسیدگی و تصمیم قرار دهد. نمایندگان انگلیس عبارت بودند از: سر. اف. ویلیامز (از قارص) و سرگرد فرانت و یکی از منسوبان این جانب آقای رابرت کرزن مؤلف کتاب «دیرهای خاور نزدیک» که بعداً لرد زوش عنوان یافته بود. در اثر بررسی و رسیدگی محلی آنها عهد نامه ارز روم در ژوئن ۱۸۴۷ امضاء شد. بزودی در سال ۱۸۴۹ هیئت‌های سرزی باز در بغداد جمع شدند که ترتیب علامت گذاری در سرحدات را بدهند. در حین اقدامات ایشان ترکها علی رغم مقررات قرار داد و با حرکتی ناصواب قلعه قطور را تصرف و پاسدارهای ایرانی را از آنجا بیرون کردند که با وجود سی سال تکرار اعتراض با زور آنجا مانده بودند. ضمناً کمیسیون رسیدگی خود را از محرمه در کنار شط العرب تا کوه آزارات که بالغ بر ۷۰۰ میل است ادامه داد که مصادف با پیش آمد جنگ کریمه گردید و بدیهی است که کار ایشان هم متوقف شد.

در نتیجه تحقیقات آنها نقشه‌ای تهیه و در سال ۱۸۶۵ به طرفین پیشنهاد شد که البته دال بر عمل علامت گذاری نبود، بلکه فقط خط سرحدی را در پهنای بیست تا چهل میل در نظر گرفته بودند که سرحد واقعی در درون این فاصله واقع بوده و بر عهده دو دولت گذاشته شده بوده است که چنانکه میل دارند با مسالمت یا خونریزی سرحد منظور را تثبیت کنند.

این شیوه بیم آمیز برای رفع اختلاف سرزی در سال ۱۸۶۹ از جانب ایران و عثمانی تأیید و قراردادی راجع به آن امضاء شد و هر یک از طرفین تعهد نمود که وضع موجود را محترم بشمارد تا وقتی که قضیه اساساً حل شود. در موارد متعدد در سالهای ۱۸۷۰ و ۱۸۷۳ و ۱۸۷۴ اختلافات تجدید و از تصادم نظامی با اشکال بسیار اجتناب شد. سر انجام در سال ۱۸۷۸ کنگره دول اروپائی برلن که برای طرح نوین نقشه سیاسی اروپا تشکیل یافته و منظور روی هم رفته این بود

که شاخ و برگ‌های امپراتور عثمانی را قطع کنند، باز داستان اختلاف سرزی ایران و عثمانی تجدید گردید.

ماده ۶. این قرار داد تخلیه قطور را از نیروی عثمانی پیش بینی کرد و تحویل آن را به ایران مقرر داشت و یک هیئت روسی و انگلیسی که در میان ایشان ژنرال هملی^۱ و زله نوی^۲ اعضای برجسته بودند، در سال ۱۸۷۹ تشکیل شد تا مصوبات کنگره را اجرا کند.

در ژوئیه ۱۸۸۰ آنها پروتکلی امضا و قرار داد سزبور را تأیید کردند و از نظر حقوق بین‌المللی اختلاف به صورت قاطعی تصفیه شد، ولی ترکها باز از اجرای آن تصمیم سر باز زدند و فقط پس از مدت‌ها تأخیر به تسلیم کردن قطور تصمیم گرفتند که حالا پایگاه دسته مخصوصی از سربازان ایرانی است. موضوع مورد اختلاف دیگر زهاب بود که تقسیم شدن حوزه آن بین دو دولت در عهدنامه ارز روم پیش بینی شده بود، اما دیر زمانی به این کار توجهی نمودند و در این اواخر اختلاف سومی هم در ناحیه باغسای و غریبه واقع در مغرب پشتکوه کردستان مجاور دجله تجدید شد.

ایرانیان نسبت به این اراضی ادعای سابقه کشت و کار دارند. از این قبیل اختلافها بین هر دو کشوری که سرزهای سهم و نا معلوم داشته باشند قابل تصور است و اگر دولتین ایران و عثمانی بیش از اندازه از پیش آمد جنگ و ستیز ترسان نبودند و از اغتشاش طوایف سرکش آن حدود نگرانی نداشتند که خود موجب حفظ آرامش ظاهری آن منطقه کوهستانی شده است، چنین وضع غیر عادی ممکن بود به احتمال قوی سبب تصادسی بین‌المللی گردد.

طاق نسیان بیرون آوریم، و شرح تجهیزات و تاکتیک‌ها و لشکرکشی‌ها و پیروزی‌های شهیران اشکانی و ساسانی را بازگوئیم^۱.

فقط از اوایل قرن هفدهم بود که شالوده قشون آماده جدید در ایران پی‌ریزی و یا در واقع افکار نظامی غرب بطور سراسری بر ساقه‌های شرقی پیوند شده است، و از همین دوره است که بررسی اجمالی ما در باره تاریخ نظامی ایران آغاز می‌شود. از همان اوانی که رنگ و اثر غربی به دستگاه لشکری ایران سرایت نموده، دوره توسعه روابط ایران و انگلیس نیز که بعداً دستخوش تغییرات عمده‌ای گردید شروع شده است. بررسی شتاب آمیز ما را از مراحل متعدد که گاهی قرین رونق و ترقی، و زمانی توأم با بحران و انحطاط بوده است، سیر خواهد داد که طی آن قشون ایران که در عهد شاه عباس بزرگ، در اوج استحکام و استواری خویش بود، در زمان شاه سلطان حسین به پایین ترین درجه انحطاط رسید و باز در عهد و زمانه‌ای که از پیش‌آمدهای حیرت آور روزگار به شمار می‌رود، یعنی ظهور نادرشاه راه تعالی پیمود، و سپس دوباره به سیر قهقرائی افتاد، تا در اثر نبوغ آقا محمدخان قاجار بار دیگر اظهار وجود نمود.

در این مرحله که مقارن اوایل قرن حاضر است دوران تبعیت از نفوذ و عوامل خارجی نیز آغاز می‌شود، و در واقع اقدام بی‌حاصلی بوده است که می‌خواستند، بلکه از این طریق در ذرات و نسوج یک دستگاه نا پیدار و تباه مشرق زمینی که در حال از هم گسیختگی و سرگردانی بود، اندک ثباتی پدید آورند. بطوری که شرح افسران فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، ایتالیائی، اتریشی و روسی حاکی است، نود سال اخیر دور نمای بیهودگی یک رشته آزمایش‌های بی‌دربی را وانمود می‌سازد که به هیچ وجه نه تعجب آور است و نه با جریانات خاصی که نتیجه آزمایش اروپائی شدن ایران است، دور از انتظار.

۱ - Cedrenus (مورخ یونانی) راجع به خسرو اول انوشیروان می‌نویسد که وی دستگاهی آتش‌زا و وحشتناک در اختیار داشت، اما اینکه ماهیت واقعی این قرل یونانی در باره آتش چه بوده است اظهار نظر قطعی مقدور نیست.

فصل هفدهم

قشون

تاریخ نظامی ایران - از روزگاری که سربازان ایرانی نخستین بار در سرزمین اروپا قدم نهادند، همان دوره و زمانه‌ای که بنا برگفته هرودوت که شرح بسطوطی در باره سازمان و تجهیزات لشکریان ایران باقی گذاشته، و نوشته است که ایرانیان در نبرد پلاتا^۱ - از جهات دلاوری و روح نظامی ذره‌ای از یونانی‌ها کمتر نبودند - تا این زمان که منقد بی‌باکی باید تا حتی در صد چنین مقایسه‌ای برآید، سربازان ایرانی در موارد رزمی بسیار که قرین تدبیر و پیروزی بوده است، توجه سیاحان و تاریخ نویسان را جلب کرده اند.

رؤیای ... ر. ا. تن سرباز جاویدان که در صف‌های انبوه - در حالی که قبه‌های زرین بر نوك نیزه‌های آنها می‌درخشید - به حرکت در آمدند، از همان اوان تاریخ در قوه تخیل ما اثری پایدار گذاشته و در دهلیزهای زمانه کمتر تصادماتی، از ضربات اولیه جنگی ایران و یونان در میدان‌های ماراتن، ترموپیل، کوناکسا، ایسوس و آربل^۲ طنین بیشتری داشته است. در اینجا باید از این خاطرات درخشان چشم پوشید، و مجال آن هم نیست که این داستان‌های باستانی را از

۱ - Plataea از شهرهای قلمرو یونان در جمهوری یونان قدیم.

۲ - Arbela, Issus, Cunaxa, Thermopylae, Marathon

تا یک سوم دوره مزبور، حضور هیئت انگلیسی در صحنه کار نیک نمودار است و داستان ارتباط انگلستان با قشون ایران که ظاهراً به اندازه کافی وافی توجه تاریخ نویسان را جلب نموده است، از جالب ترین فصول مناسبات سیاسی و همچنین نظامی بین شرق و غرب بشمار می رود. قصدم این است که راجع به این دوره که با سیاست امپراتوری بریتانیا در ایران رابطه عمیق دارد، تا حال حاضر شرحی بیان کنم، سپس به وضع و حال قشون ایران به طوری که فعلا هست خواهم پرداخت و سعی خواهم کرد با اطلاعاتی که از ناحیه افسران ایرانی - که در این زمینه وقوف کامل داشته اند - کسب کرده ام، و قدری هم از روی گزارش ها و مدارکی که تحقیقات مخصوص خودم در آن کشور و مشاهداتم از طرز کار لشکر ایران، و تجهیزات ایشان، و از آن جمله دیداری از زرادخانه و رژه اختصاصی پادگان تهران، مقدور ساخته است، میزان و معیاری درباره ارزش نظامی آن سرزمین خواه از لحاظ تعرض یا دفاع عرضه بدارم.

راجع به این موضوع، تناقض گفتار نویسندگان اروپائی مرا سخت حیران ساخته است چون بعضی ها قشون ایران را واجد استعداد کمک و همکاری بسیار پر ارزش قلمداد کرده اند، و بعضی دیگر پنداشته اند که در صورت خصومت نیروی خطرناکی خواهد بود، و غفلت از چنین دشمنی هیچ جایز نیست. عده ای نیز در باره ناچیز انگاشتن سازمان و استهزا نمودن اصل آن، کلام را قاصر یافته اند. چون شاید مسئله قدرت واقعی ایران از هر دو جهت (تعرض و دفاع) در نقشه های سیاسی آینده ما دخالت داشته باشد، مطلوب آن است که حقیقت امر تا حدی که مقدور است شناخته آید، تا هیچ دسته و گروهی در انگلستان بر مبنای اطلاعاتی بی اساس در صدد اقدام و یا ابتکار سیاسی بر نیاید، و چون خودم فرد نظامی نیستم، در مواردی که نظریه فردی کشوری بی ارزش است گفتارم را بر قول خبرگانی مبتنی می سازم که احدی صلاحیت ایشان را منکر نیست و اگر تذکراتم احياناً احساسات ایرانیان را جریحه دار سازد، و یا نسبت به زمامداران آن برخلاف

راه و رسم جاری مدهانه آمیز ننماید چاره ای جز این ندارم که خود را در پناه این سخن قدیم قرار دهم که گفته اند: «حقیقت در نزد ماعزیز تر از افلاطون است»^۱.

برادران شرلی - ایران نخستین امکان دست یابی عملی بر دانش جنگی اروپائی را از سال ۱۶۰۰ میلادی به برادران شرلی یعنی سر. آنتونی و سر. رابرت مدیون است. بنا بر قول هربرت بی پروا ایرانیان به کار بردن توپ را از پرتغالی های فاتح آموخته اند، و استعمال تفنگ را فقط از دوره ای که پرتغالی ها با عده ای از افراد جنگی خود شاه طهماسب را بر ضد ترکها یاری نمودند، تا این تاریخ (۱۶۲۷ میلادی) که ایرانیها تیر اندازان ماهری شده اند، ولی هر چند که با باروت و سلاح مدرن جنگی آشنائی یافته بودند، فقط از زمان شوالیه های جهانگرد انگلیسی بوده است که چگونگی استفاده از ابزار جدید را یاد گرفته اند. بنا بر راهنمایی آن دو برادر، شاه عباس برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران لشکر مرتبی را با تشکیل نیروی بزرگ از پیاده نظام که با تفنگ مسلح بودند اساس نهاد. یکی از نویسندگان همان دوره در این باره چنین نوشته است:

« هیبت دولت عثمانی که بیم و دهشت در جهان مسیحیت انداخته، غیرت شرلی را برانگیخته است و این پیش آمد روزی را نوید می دهد که ایرانیان هنر جنگی را از برادران شرلی بیاموزند. ایشان که نظم و ترتیبی در کار نمی شناختند اینک . . . قطعه تفنگ برنجی و . . . نفر تفنگدار دارند. این افراد که سابقاً فقط به وسیله شمشیر حریت مهیب ترکها بودند، از این پس با ضرباتی از دور و استعمال ادوات باروتی مهیب تر خواهند شد. »

پیترودلاواله که آن موقع در ایران بود صحبت پیاده نظام جدید را که تفنگدار بودند به میان آورده و گفته است که: « آنتونی شرلی پایه گذار کار ایشان بوده، و آنها را از میان افراد طبقه پایین برگرفته است، و این نفرت مقرری خود را هر سه ماه یک بار از پادشاه دریافت می دارند » و می نویسد که: « ایشان لشکری مرکب از ۲۰۰۰ نفر آماده کار زارند و باز می افزاید که در ابتدا فقط افرادی

پیاده بودند، ولی سپس سواره نظام و با تفنگ مسلح شدند و دو شاخه‌ای داشتند که بوسیله آن بر دشمن تیر می‌انداختند. « نویسنده دیگری می‌گوید که بعد از عزیمت سر. آنتونی، شاه رابرت را « سردار لشکریان جبهه ترکها منصوب کرد ». شرلی در بازگشت از سفر اروپا در سال ۱۶۱۲ که نزد دول آن به سفارت رفته بود سروان تامس پاول^۱ را که از اهالی ولایت مرکزی انگلستان بود همراه آورد، و او فرمانده ۷۰۰ سوار ایرانی شد. این موضوع بسیار جالب توجه است که حتی از آن روزگار دیرین، افسران انگلیسی به خدمت شاه درآمده‌اند. و رأی و صوابدید انگلیسیان در تجدید سازمان نظامی ایران تأثیر اساسی داشته است.

انحطاط آن در دوره آخرین پادشاهان صفوی - با این وصف در همان قرن

و پس از آن لشکر ایران قسمت عمده‌ای از ترتیب کار اصلی و کم و بیش بسیار قدیم خود را که شامل دسته‌های سوار بی نظم و نظام بود، حفظ نمود، حتی در دوره شاه عباس که لشکر ایران وضعی ممتاز داشت، به هیچ وجه از فنون جنگی خبری نبود، و نبردها بیشتر پیکار سواران بود که بر پایه و میزان بسیار وسیع قرار داشت. در جنگی که ایرانیان در سال ۱۶۲۲ با همدستی انگلستان برای تصرف جزیره هرمز راه انداختند، انگلیسی‌ها از ناشی‌گری و عقب ماندگی همدستان خود سخت دوچار حیرت شدند.^۲ شاردن می‌نویسد که بعد از وفات شاه عباس تعداد نیروی آماده ایران ۱۲۰۰۰ نفر بوده (۵۰۰۰۰ سرباز سلطانی^۳ و ۷۰۰۰۰ چریک‌های ولایات)^۴. پیترو دل‌واله می‌گوید که ششتمل بر ۹۷۰۰۰ سوار بودند. هربرت در شرح ذیل با آنکه رقم کلی بالاتری ذکر می‌کند وسیله اصلاح مناسبی هم فراهم می‌سازد.

Thomas powel - ۱

۲ - ادوارد مانوکس Manoxe نماینده کمپانی هند شرقی در جزیره هرمز در کتاب خود می‌نویسد: « ایرانیان از علم جنگ بی‌اطلاع‌اند، زیرا که بدون حساب و ترس به رزمگاه وارد شدند و آنچه را که قادر بودند با مباحث نگاه دارند، از دست دادند و نقایص عمده دیگری نیز در کار پیکار ایشان دیده‌ام که موجب حیرت شده است که چگونه شاه عباس که از اعجوبه‌های زمان ماست لشکری گسیل دارد که این همه از لحاظ وجه نقد و وسایل لازم و اسلحه و کشتی و اسباب دیگر در تنگنا باشد. »

۳ - منظور لشکر معروف قزلباش است.

۴ - ایلات و عشایر سلحشور.

« پادشاه ایران قادر است ۳۰۰۰۰۰ سوار و ۷۰۰۰۰۰ پیاده یا تفنگدار بسیج کند. با آنکه وی قادر است چنان نیروی کلانی را آماده کند، باز به ندرت عده لشکریانش از ۵۰۰۰۰۰ تن متجاوز است که از جهت علیق با وسایل در این گونه سرزمین‌های خشک و خالی کاملاً کافی است. »

اما انحطاط قدرت لشکری و استعداد جنگاوری آن در دوره آخرین پادشاهان سست عنصر صفوی تا آن اندازه سریع بود، که شاردن که در رژه نظامی سال ۱۶۶۶ در پیشگاه شاه عباس ثانی حضور داشت، نوشت که سربازان واحدی ده تا دوازده بار از جلو شهریار عبور کردند و ایرانیان از روی سادگی به او خاطر نشان نمودند که « ما سپاه خوبی برای رژه رفتن داریم، ولی برای میدان نبرد سرباز خوبی نداریم ». زوال و انحطاط نیروی نظامی ایران از حمله افغانها در اوایل قرن بعد کاملاً شهود و آشکار گردید و زبده و نخبه قشون ایران که ۵۰۰۰۰ نفر بودند در نبرد با دشمن به وجه نکبت باری تار و مار شدند و بعد از محاصره اصفهان شهر را به دشمن دادند، آن هم بدست عده‌ای که نصیب لشکر ایران و فاقد وسایل بودند و از راه دور آمده، و سخت خسته و فرسوده بودند، و در همان نبرد بود که گفته اند ۴۰۰۰۰ توپچی ایران ۴۰۰۰ گلوله رها کردند بدون اینکه روی هم‌رفته ۴۰۰۰۰ تن افغانی را کشته باشند.

لشکر نادرشاهی - هنوز بیست سال از پیش آمد آن فاجعه نگذشته بود، که به فتوحات شگفت باریک سردار فاتح ایران برخورد می‌کنیم، که توانست آسیای مرکزی را تسخیر، و دولت‌ها و امپراتوری‌ها را سرنگون کند و در قرن هجدهم بانی همان وضع بخرنچی در آسیا شود، که ناپلئون اروپا را در قرن نوزدهم دوچار ساخت. هانوای که لشکر نادری را در حین پیشروی دیده بود، می‌گوید شامل ۲۰۰۰۰۰ نفر بود که سخارج نگاهداری آن با فرماندهانش سرانه، در سال صد کورن، یا بیست و پنج لیره بود، و بنا بر این جمع هزینه نظامی سالانه او بالغ بر ۲۰۰۰۰۰۰ لیره می‌گردید. در واقع تا حدی از برکت بلند نظری و کرامت نسبت به سربازان خویش بود که نادر حس وفاداری شوق آمیز کم نظیر ایشان را

تأمین نمود. بعلاوه پیروزی‌های سرداری او را به نبوغ نظامی، و ابهت ناسش، و فتور و سستی ملاست انگیز اکثر دشمنانی که با او در افتاده بودند، باید نسبت داد.

به نظر من روا نیست که از فتوحات نادر استنتاج شود که ایرانیان فقط صد و پنجاه سال پیش از این واجد صفاتی بودند که از آن پس یا بکلی از دست داده اند و یا در میان ایشان کم و بیش کاهش یافته است. اکثر افراد سپاهی نادر شاه غیر ایرانی^۱ و جزو ایلات جنگجوی قلمرو پهناور او بلوچها، افغانها، گرجی‌ها و کردها بودند.

بر انداختن امپراتوری مغول که از دیر باز در ورطه خطر بود، به هیچ وجه کار نظامی بزرگی به شمار نمی رفت، و هر جاکه سوار نظام نادر قادر به ابراز هنر خویش نمی شد استعداد سرداری و یا وسایل او نیز با وضع مصاف برابر نمی نمود و این نکته از محاصره بی نتیجه بصره و بغداد که هیچ یک هم استحکامات درستی نداشت آشکار می شود.

در اینکه قشون ایران سوار نظام خود را تا چه اندازه تمام و کمال حفظ کرده بود از اظهارات وقایع نگار نادری نیک استنباط می شود که با آنکه کلاش بی اغراق نیست می گوید از میان ۱۶۰۰۰۰ نفر اعم از سرباز یا خدمه اردو که عده لشکر متهاجم به دهلی را در فوریه ۱۷۳۹ تشکیل می داده، حتی یک نفر هم پیاده نبوده است.

فتحعلی شاه - روح نظامی که در اثر نبوغ نادر شاه تا اندازه‌ای احیاء شده بود، بوسیله آقا محمد خان قاجار تا حدی استوار ماند، و او همان کسی است که موفقیت های کم نظیرش بواسطه کارهای قساوت آمیزش در تاریخ مخدوش گردیده است، اما همین روح جنگاوری در عهدجانشین وی فتحعلی شاه به پایین ترین درجات انحطاط افتاد. او همان شاه‌ی است که خانه نشینی و مال اندوزی را

۱ - به مقیاس زمان نگارش کتاب و گر نه کیست که در اصل ایرانی کردها و بلوچ‌ها شک کند.

نیک دوست می داشت، و افکارش راجع به عظمت ملوکانه به پذیرائی سفیریگانه با طمطراق فراوان و استعمال جواهرات گرانبها در حین جلوس بر تخت طاوس محدود شده بود، و حتی می گویند که در یگانه نبردی که شرکت جسته بود، در اثر ترس، از توسن خود بر زمین افتاد، ولی در دوره پادشاهی او مرکز نظامی ایران از تهران به تبریز و از وجود شهریار به ولیعهدش عباس میرزا انتقال یافت و از همان موقع است که رقابت‌های انگلستان و فرانسه و روس اقدام به تعلیم آموزش فنون نظامی را از ناحیه خارجی‌ها بخصوص انگلیسی‌ها سبب گردید که من راجع به آن شرحی به نحو اجمال بیان خواهم کرد.

لشکر عباس میرزا

۱ - افسران فرانسوی - ایران تجدید عهد با نظم و انضباط اروپائی را بعد از آزمایش‌های بی دوام برادران شرلی - که قبل از آن نسبت به آن پاک‌بیگانه بود - مدیون عباس میرزا ولیعهد است که در تبریز اقامت داشته، و والی آذربایجان بوده است. وی که در ایالتی مرزی می زیست که از سالهای نخست همین قرن دوچار حمله شدید روس شده بود (در آن موقع ایران و روس در حالت جنگ بودند) به این حقیقت پی برده بود که بدون مدد خارجی برای وی امکان هیچ گونه توفیقی بر ضد یک دشمن اروپائی وجود ندارد. او درس‌های نخستین نظامی خود را با مشق‌های بسیار ساده تحت تعلیم سربیان روسی فرا گرفته بود، و شاهزاده در این کار چنان با شور و غیرت رفتار می کرد که به منظور از بین بردن غرض ورزی هموطنانش، خود او نیز فرم پوشید، و هر روزه به مشق و تمرین می پرداخت، و اعیان زادگان دستگاه خویش را ترغیب می کرد که همان راه را در پیش بگیرند. سپس با ورود هیئت ژنرال گاردان چندی دوره برتری کار فرانسوی‌ها، از سال ۱۸۰۷ تا ۱۸۰۸ فرا رسید، چون ناپلئون کمک نظامی سرشار وعده کرده بود، وی با خود هفتاد تن افسر مأمور و غیر رسمی همراه آورد و این عده در آذربایجان و کرمانشاه به تعلیم و مشق دادن افراد کثیری مشغول شدند که از قرار معلوم کارشان بی حاصل

هم نبوده است. معروف ترین این افسران: ترزل، برنادر، لاسی، بونتان، فابویه، ربول و وردیه بودند^۱.

۲ - افسران انگلیسی - انگلستان که در برابر خطر رخنه سریع نفوذ فرانسه در این سرزمین که مبالغ هنگفتی هم خرجش کرده بود، دیر از خواب غفلت برخاست، در سال ۱۸۰۸ سر. هارفورد جونز را اعزام داشت تا در اخراج فرانسوی ها اقدام، و عهد نامه جدیدی با فتحعلی شاه امضا کند. وی در انجام این مقاصد توفیق کامل یافت، و معاهده اوکه در مارس ۱۸۰۹ به امضاء رسید، حاوی ماده ایست مبنی بر اینکه سالانه ۲۰۰۰۰۰ تومان به دولت ایران مساعدت پرداخته و آنچه افسر و سرباز انگلیسی لازم باشد مجانی اعزام شود.

در اجرای همین ماده بود که سرجان ملکم سال بعد برای دفعه سوم رهسپار ایران شد، و با خود عده ای از افسران لشکر هند و انگلیس را همراه برد، و وارد خدمت دولت ایران کرد، که در میان آنها نام کریستی، لیندزی، مونتایت و ویلوك بر جسته است.

سر. گور اوزلی که جانشین سر. هارفورد جونز شده بود در سال ۱۸۱۱ به اتفاق چند افسر از انگلستان عزیمت نمود (که یکی از آنها سرگرد داری بود که سپس داری تاد Todd معروف شد) با وی چند تن از گروه بانها نیز از لشکر ۷۷ انگلستان به ایران آمدند، تا به پیاده نظام، انضباط درس بدهند. سرگرد کریستی که از لشکر بمبئی بود به این کار آخری یعنی تعلیم سربازان مأمور شد و ستوان لیندزی از لشکر مدرس (هند) به آموزش گروه توپخانه که خود ترتیب داده بود پرداخت و تحت نظارت عالی عباس میرزا با شور و علاقه وافر خدمت نمود، و حضرت والا علی رغم درخواست های لیندزی با فشاری می فرمود که ریش توپچی ها را تراشند، تا روزی که حسن اتفاق نارنجکی ناگهان در دست یکی از آنها آتش گرفت و ریش سرکار توپچی را سوزانید و از آن پس چانه های صاف فراوان شد.

لیندزی (که بعداً سر. هنری لیندزی بیتون Bethune لقب یافت) از این تاریخ تا چهل سال در قشون ایران مقام مهمی برعهده داشت تا سرانجام به منصب فرماندهی کل رسید. وی که اندازه قدش شش پا و هشت اینچ بود، در نظر ایرانیان بسان رستم قهرمان ملی آنها می نمود. به پاس خدمات ذی قیمتش بعداً دولت انگلیس او را مقام بارونت (سر) داد، و به درجه سرلشکری در آسیا ارتقا یافت، و تا وقتی که در خدمت دولت ایران بود سالانه ۲۲۰۰۰ لیره مقرر در یافت می کرد. تا در فوریه ۱۸۵۱ زندگی را بدرود گفت و در گورستان آرامنه در تهران مدفون گردید.

در سال ۱۸۱۲ خبری به تبریز رسید مشعر بر اینکه بین روس و انگلیس در اروپا اتحادی اتفاق افتاد. پس سر. گور اوزلی به افسران انگلیسی که در خدمت ایران بودند، دستور داد که در جنگ روس و ایران که هنوز در آذربایجان جریان داشت دخالتی نمایند، ولی بنا بر درخواست مجدانه عباس میرزا، دوتن از ایشان کریستی و لیندزی و سیزده تن هم گروه بان به ادامه خدمت مجاز شدند. کافر کریستی دادن جان شد. افسر روسی او را که در اکتبر ۱۸۱۲ در میدان جنگ اصلاندوز تیر خورده و بر خاک افتاده بود هدف ساخت. سرگرد هارت^۱ به جای او فرماندهی پیاده نظام ایران را در دست گرفت و تا روز وفاتش در تبریز که بر اثر وبا در سال ۱۸۳۰ اتفاق افتاد^۲ در قشون ایران به پایگاه رفیعی رسید که هیچ یک از صاحب منصبان انگلیسی در ایران به آن درجه نرسیدند، و حتی چنان طرف اعتماد پادشاه قرار گرفت که پرداخت مقرری سربازان آذربایجان را بوسیله او انجام می داد، و چنین می نمود که حضرت شهرداری به شرافت یک فرد انگلیسی بیش از رفتار فرزند خویش اعتماد داشت و در نزد عباس میرزا که هیچ وقت از

Hart - ۱

۱ - او همان روزی در ژوئن ۱۸۳۰ وفات کرد که مرگ وزیر مختار انگلیس سر جان مکدونالد کینر اتفاق افتاد، چون وزیر مختار در خارج از تبریز جان داده بود و ایرانیان آوردن نعش را از دروازه به درون شهر بدین می پنداشتند، جسد او را او نیفرم کامل نظامی پوشیدند و چنان در تخت روان راست قرار دادند که گوئی زنده است و در محوطه کلیسای آرامنه به خاک سپردند.

حمایت او خودداری نداشت محل اطمینان بود ، حتی با وجود آنکه او به شاهزادگان امر داده بود که کشیک بدهند ، و به آنها سه روز غذائی جز نان خشک نداد ، و در نظر سربازان ایرانی هم گرمی بود و با وجود انضباط سختی که بر ایشان تحمیل می کرد ، وی را به دیده احترام و تحسین می نگریستند .

خاتمه جنگ ایران و روس ، در سال ۱۸۱۳ که موجب امضای عهدنامه گلستان شد سببی جهت معاهده سوم ایران و انگلستان فراهم ساخت ، که در نوامبر ۱۸۱۴ در تهران به امضاء رسید که به موجب مواد آن دولت انگلیس برای شوق و تعلیم دادن سربازان ایرانی به مهیا ساختن افسران و تدارک اسلحه جنگی و وسایل و کارگر جهت کارخانه تبریز متعهد گشت .

در آن کارخانه توپ و تفنگ و همچنین باروت قابل استفاده ای می ساختند ، و از قرار گیروانکه ای چهار پنس به فروش می رسید ، اما چون کار جنگ با روس تمام شده بود ، و خطر عاجلی به نظر نمی رسید ، عباس میرزا که ثبات رأی نداشت از تعقیب کردن برنامه اصلاح قشون باز ایستاد ، و حتی نسبت به چند تن از افسران انگلیسی ابراز بدبینی کرد . سپس در نتیجه اختلافی که در سال ۱۸۱۵ بین ایران و انگلستان راجع به موضوع ادامه پرداخت وجه مساعده پیش آمده بود ، وزیر مختار انگلیس به تمام افسران غیر رسمی که در خدمت دولت ایران بودند دستور داد که مملکت را ترک نمایند . لذا با وجود اینکه بعضی از افسران مانند هارت و داریسی باقی ماندند باز در واقع نخستین دوره تعلیمات نظامی انگلیس در ایران سر آمد .

قدرت لشکری ایران - هیچ دلیلی بارز تر از این راجع به دنائت و خست فتحعلی شاه نیست که با وجود خطر ملی ، اصرار می ورزید که دفاع آذربایجان که میدان جنگ شده بود ، فقط بر عهده لشکر آن ایالت باشد ، و به جای آنکه مخارج جمع و جور کردن لشکر ملی و تعلیم و انضباط آنها را تأمین و مواجب سربازان را پرداخت کند ، ترجیح داد که حیثیت وی لکه دار ، و قلمرو پادشاهیش تجزیه شود .

قشون عباس میرزا به طوری که اشاره کردم ۱۲۰۰۰ نفر بود و به دسته های ۱۰۰۰ نفری از طوایف یا شهرهای مختلف جمع کرده بودند . بعلاوه عباس میرزا هنگ مرتبی سواره شامل ۱۲۰۰ نفر و توپخانه سوار (به فرماندهی لیندزی) با بیست توپ صحرائی داشت . قشون ایران علاوه بر این سربازان دارای ۷۰۰۰ تا ۹۰۰۰ نفر جان بازا بود ، یعنی افرادی که با جان خود بازی می کردند و وابسته به دستگاه همایونی بودند ، و از جهات مقرری و لباس و انضباط از سربازها پایین تر بشمار می رفتند . این عده از نواحی و ایلات دور دست انتخاب می شدند و مشتمل بر دو فوج بختیاری بودند که بنا بر قول افسران انگلیسی نیک خوش - فرمان بودند . بنا بر این اختلاف بارزی که بین این لشکر و قشون دو قرن پیش وجود داشته از ارقام و توضیحاتی که راجع به سازمان آنها ذکر کرده ام آشکار خواهد گردید .

تأثیر روش اروپائی - شاید تصور شده بود که با تأسیس لشکری مرتب به سبک اروپا ، و استفاده از وجود افسران و اسلحه و تجهیزات و انضباط و کاردانی اروپائی ، قدرت نظامی ایران پیشرفت می نمود ، اما نتیجه کار از این قرار نبود . افسران انگلیسی افراد را مسلح و باهوش یافته بودند ، اما بیان از توصیف وضع افسران ایرانی قاصر است ، از سربازان ایرانی که در زیر دست فرماندهانی بار آمده باشند که شعار آنها فرار از مهلکه است ، اگر روزی با یک سپاه اروپائی روبرو شود ، چه کاری ساخته است و گفته اند که سربازی ایرانی با سادگی خاص به افسر انگلیسی خود گفته بود اگر ترس مرگ در میان نبود تمام هموطنانش شیر بودند ، ولی تأثیر این تغییر در روح سلحشوری و منابع مملکت محسوس افتاد .

پیش از پادشاهی فتحعلی شاه قدرت نظامی ایران بیشتر بر جنگاوری افراد چالاک سوار متکی بود ، که بعد وفور در همه ایران بوسیله سران طوایف و ایلات فراهم می گردید و این افراد به رسم گذشته ، از استتلال نسبی برخوردار بودند

۱ - جان باز اگر چه این معنی را دارد ، ولی در اینجا در مقابل سرباز است که اصطلاحی است از قائم مقام ، سپاهی مرکز ایران را سرباز می گفتند و سپاهی آذربایجان را جان باز . مترجم .

و هر یک از آنها اعم از خان یا ایلخانی در نقطه دور افتاده ای فارغ از دخالت حکومت مرکزی در میان ایل و اهل خویش میزیست، و اسب‌های فراوانی از بهترین نژاد عرب و ترکمن در اصطبل داشت، و روح سوارکاری و فداکاری در راه وطن را در بین افراد قبیله خود تقویت می‌کرد.

این بساط بواسطه سیاست بیم و هراس فتحعلی شاه از ناحیه سران ایلات که در نابودی آن همت گماشته بود، از بین رفت و همینکه وی آثار نفوذ ایشان را بر باد داد، قدری دیر پی برد که پایه قدرت خود را هم خراب کرده بود. می‌گویند وقتی که فرمانده روسی ژنرال یرملوف شنید که عباس میرزا لشکر مرتبی فراهم می‌سازد با خشنودی گفت حالا همه را یک جا به دام خواهیم انداخت که هیچ وقت قبلاً نتوانسته بودم. نظر سرجان ملکم نیز دال بر همین معنی است آنجا که می‌گوید در سرزمین عقب افتاده ای چون ایران که تأسیسات اداری و اخلاق ملی آن به نظر اروپائیان مأنوس نیست نیک بجاست که حفظ و دفاع مملکت به نیروهای چریک واگذار شود.

« هیچ لشکری را دیر زمانی در حالت نظم و انضباط مؤثر نگاه نمی‌توان داشت، مگر آنکه مواجب سربازان مرتب پرداخت و وسایل کار پیوسته فراهم شود و اکثریت افراد جامعه به راه صلح و سلم خو گرفته باشند و تأسیسات پایدار و قوانین با قدر و اعتبار باشد، و بر طبق اصولی مجری شود که در خور فهم عامه باشد و به صورتی هم در نیاید که به رأی فرمانروا یا نواب او از بین برود. دراینکه یک لشکر منظم با نمونه کار و سر مشق رفتار خویش به رعایت نظم و انضباط در جامعه‌ای متمدن، عامل پیشرفت خواهد شد، هیچ تردیدی وجود ندارد، اما چنین تغییری بایستی با اصلاحات دیگر توأم باشد، و گرنه به ثبوت خواهد پیوست که هرگونه تلاش و اهتمام در مؤثر ساختن آن جهت منظور عالی دفاع ملی جنبه سوقت و گذران خواهد داشت و به یأس و حرمان منجر خواهد گردید. »

ولی ممتازترین صاحب نظری که می‌توان کلامش را در این مورد شاهد

آورد سر. هنری رالینسن است که خود چند سال بعد از آن افسر قشون ایران بود، از لحاظ امکان قضاوت صحیح موقع بی نظیری داشت، وی گفته است:

« می‌توان این نکته را به ثبوت رسانید که هر نوع بهره‌ای که شاید ایران از تحقق تمرکز اقتدار در وجود شهریار خود حاصل کرده باشد، از آن جهت که دولتی مورد اعتناست، از این دگرگونی و تغییر تضعیف گردیده و قدرت مقاومت نمودنش در مقابل اجانب کاهش یافته است. در یک دستگاه حکومت که از هرگونه سازمانی در همه رشته‌های امور عاری است، ترتیب دادن لشکر و نظام دور از امکان است. از این رو نتیجه این شده است که با وجود افراد پرطاقت و استوار که در لشکر آذربایجان از میان مردم آن سامان و بخصوص نفرات کوهستانی کرمانشاه بودند و استعداد زیادی که افسران آن از جهت اخذ تصمیمات نشان داده اند، باز وضع نظام جدید ایران از همان اوان تأسیس قابل تعریف نبود و بالمشکلهای منظم اروپا و هند فقط از بابت مشق و تعلیم وجه مشترکی داشت، و وضع و کار این سیستم نو خواه از لحاظ مقرر نفقات، و غذا، و وسایل حمل و نقل و ارتقاء، و فرماندهی، بکلی ناقص بود. در عین حال اعتماد بی‌موردی نیز که بسیار مبالغه آمیز و ذاتاً خطرناک بشمار می‌رفت نسبت به آن نموده بودند و منابع مملکت بی حد و حساب صرف کار قشون شد، به حدی که این کار در نقصان آن منابع مؤثر افتاد و بالاتر از همه ایلات بودند که دلاوران امپراتوری بودند، و نادر در اثر رشادت آنها بر شرق پیروز شد، آن قوه‌ای که هرگز تن در نمی‌داد و همواره نیز آماده پیکار و ستیز بود، تحت فرماندهی آقا محمد خان لشکریان روس را در پهنای بیابان محاصره و نابود کرد. پس برآستی می‌توان گفت که ما با التفات نمودن نظام جدید به ایران که انگیزه‌اش رفع خطر مغالنه ناروای او با فرانسه بود، ردای نسوس^۱ بر قاستش انداخته ایم. »

۳ - دوره انحطاط - بعد از خروج قسمت عمده نفقات انگلیسی در سال ۱۸۱۵ عباس میرزا باز به هوس زندگانی خوش دیار فرانسه افتاد، ولی از عزم

۱ - Nessus - خرقة افسانه‌ای که سبب مرگ هرکول پهلوان باستانی یونان شد. مترجم.

استخدام افسران فرانسوی به زودی منصرف گشت و سرهنگ داری با چند تن از جوانان ایرانی برای تعلیمات نظامی رهسپار انگلستان شد، اما چند تن از افسران فرانسوی برای آموزش افراد کرد لشکر محمد علی میرزا فرزند ارشد فتحعلی شاه حاکم کرمانشاه آمدند و سرهنگ دروویل هم دسته نیزه داران را در آذربایجان تشکیل داد که در حال وارفتگی کامل به ستوان ویلوك وا گذار شد. سپس دوره طولانی رکود و بی حالی پیش آمد، تا در اوت ۱۸۲۶ بنا به اقدامات روسیه که از مدتها قبل تماماً تحریکاتی می نمود، باز در مرز شمال غربی ایران جنگ در گرفت، و اثرات بی علاقگی و اهمال قبلی زود بر ملا افتاد.

ایران در آن میدان نبرد نمایش تأثر انگیزی داد و جنگ پس از یک سال و نیم که به اندازه کافی وضع و حال ایران را مختل ساخت در فوریه ۱۸۲۸ با امضای عهدنامه ترکمنچای به پایان رسید. بعد از وفات هارت در ۱۸۳۰ سرهنگ شی یگانه افسر انگلیسی در خدمت دولت ایران بود. وی و چند نفر از گروه بانان انگلیسی من جمله گیبونز که قبلاً هم نامش را آوردم در سفر جنگی عباس میرزا به خراسان که با موفقیت کرمان و قوچان و سرخس را فتح کرد، همراه او بودند. این پیروزیها تأثیر بسیار ناپسندی در مزاج ایرانیان نمود، چون که از باده غرور بی اندازه سر مست شدند و می پنداشتند که حتی بدون کمک اروپائیها قادرند هر دشمنی را سرکوب کنند.

یکی از عوامل حیرت آوری که در این موقع در لشکر ایران بود باید «فراریان روسی» را محسوب داشت که نیمی از فوجی بودند که در سال ۱۸۲۶ در جنگ شیشه اسیر شدند و به خدمت در قشون اظهار علاقه کردند. فرمانده آنها سرهنگ ساسون خان بود که با سربازانش لشکر روس را رها و با دختر والی گرجستان ازدواج کرد و به ایران علاقه مند شد. این بهادران مقرری مناسب دریافت و برای اربابهای تازه خود خوب جنگ می کردند تا سرانجام در سال ۱۸۴۰ منحل گشت. سرهنگ استوارت در سال ۱۸۳۵ تعریف کرد که آنها کلاه نظامی جغه دار با پره های سبز

بلند بر سر و پیراهن سرخ که سرشانه های آبی و یراق سفید داشت و شلوار گشاد و سفید و چکمه می پوشیدند.

۴ - افسران انگلیسی - لشکر کشی عباس میرزا به خراسان و برضد هرات که فقط به این دلیل از محاصره آن دست کشیدند که وی در پائیز ۱۸۳۳ در گذشت، مایه تجدید نگرانی شدید و حس هراس حکومت هند گردید، و برای تأمین منافع انگلستان اقدامات تازه ای بر عهده نایب السلطنه لرد بن تینک^۱ افتاد.

در سال ۳ - ۱۸۳۲ مقدار معتنا بهی اسلحه و تجهیزات به ایران ارسال شد و در مارس ۱۸۳۲ شش ماه پیش از وفات پادشاه پیر، فتحعلی شاه، عده زیادی از صاحب منصبان و گروه بانان با تدارکات نظامی فراوان از هندوستان وارد شدند. در میان این افسران نام سر. یوستن شیل و سر. هنری رالینسن دیده می شود (که هر دو بعداً وزیر مختار بریتانیا در دربار ایران شدند) و سرهنگ فرانت (بعداً کاردار شد) و سرهنگ پاسمر^۲ با مقام فرماندهی و سرهنگ استوارت که در سال ۱۸۴۲ در بخارا به قتل رسید و سرهنگ داری تا دکه رئیس توپخانه شد و سرهنگ شیل که مأمور شد از میان نفرات طایفه شکاک در آذربایجان توپچی تربیت کند. سرگرد رالینسن به سمت فرمانده نفرات دو قبیله کلهر و گورات منتخب گردید. وی در سال ۱۸۳۶ با عده ای از نیروی بهمن میرزا حاکم کرمانشاه از طریق لرستان و خوزستان به شوستر رفت. سر. اچ. بیتون بار دیگر به ایران آمد و بعد از درگذشت پادشاه کهنسال فرمانده قوا شد و با حسن تدبیر و به سلامت پادشاه جدید محمد شاه را به پایتخت وارد ویر تخت سلطنت مستقر کرد. در همین سال (۱۸۳۵) وی لشکر یاری عموی شاه، حسینعلی میرزا فرمانفرما را در شیراز سرکوب کرد. در این مرحله تجدید جدی فعالیت نظامی مبلغ ۲۸۰۰ لیره به او پرداخت شد که کارخانه باروت سازی را از نو برپا کند و . . . ۴ لیره هم بابت خرید ابزار موسیقی به او پرداخت گردید و از انگلستان دو هزار تفنگ و تجهیزات و . . . ۵۰۰۰ لیره به عنوان شاه هدیه فرستاده شد و ستوان ویل برهام^۳ و هشت گروه بان از تیپ تفنگداران به سال

۱۸۳۶ جهت تعلیم طرزکار اسلحه اروپائی وارد ایران شدند. این بوده است حدود و سرگذشت آخرین اقدام مجدانه دولت انگلیس برای تجدید سازمان قشون ایران.

لشکر محمد شاهی - راجع به وضع قشون ایران در این دوره شرح جامعی نوشته سرهنگ استیوارت که در سال ۱۸۳۵ بعنوان منشی مخصوص نماینده دولت انگلیس، سر. اچ. الیس^۱ به ایران آمده بود به یادگار مانده است. نمونه او نیفرم - های قدیم و استعمال لباس جدید نظامی و سابقه و نوع اسلحه‌ای که به کار می‌بردند و درهم آمیختن عجیب افکار غربی و شرقی، آن قشون را بدون تردید به صورت خاصی در آورده بود.

وقتی که نماینده مزبور به زنجان رسید از وی استقبال رسمی نمودند و سربازان مأمور استقبال بیست نفر نیزه‌دار بودند که فرمانده انگلیسی داشتند - و او گروهبانی از لشکر چهارم اژدها در انگلستان بود - بعلاوه هیئتی مرکب از صد نفر که از ناحیه خمسه و تابع فرماندهی مستر فرانت بودند. اینان بلوز سرخ و شلوار آبی گشاد و کلاه ایرانی داشتند و اسلحه آنها تفنگ و نیزه بود و پرچم‌های آنان سرخ و آبی، ولی نیزه‌داران خمسه را پادشاه به زودی از لحاظ جنبه تجملی و هزینه گران آن منحل کرد، چون معلوم شد که روزانه چهارلیره صرف نگاهداری آن می‌گردید. سرهنگ فرانت سپس به تعلیم دادن غلامان شاهی مأمور شد.

شکست کار و بازگشت افسران و نژات انگلیسی - دومین آزمایش انگلیسی از اولی هم کمتر قرین توفیق بود. در این موقع ایران دشمن مهیب ملی در مقابل نداشت و پادشاه جدید محمدشاه در اثر افکار درخشان نام‌آوری نظامی سخت دوچار هیجان می‌نمود و از همان ابتدا با افسران انگلیسی برخورد خوش‌آیندی نکرد و آنان در اثر حسادت از جانب همکاران ایرانی پیوسته دوچار رفتاری تحقیر آمیز بودند و حتی موقعی که رژه صورت می‌گرفته است به ایشان خبر نمی‌دادند.

در میان افواجی که می‌بایستی همکاری و همقطاری نمایند، تحمل وضع و حرکاتی که می‌دیدند و بی بندوباری و بدستنی سربازان طاقت فرسا شده بود.

پس از سه ماه کار سخت و دشوار شیل می‌نویسد: کم‌کم این فکر در سرم راه یافته بود که هرگونه اهتمام در تشکیل نظام بیهوده است و باز می‌نویسد: فقط با زور شلاق یا نیروی اخلاق شخصی یا امکان دریافت مقرری و یا جیره که همواره به تعویق می‌افتاد، و یا راجع به ترفیع درجه که احراز آن پیوسته با تشبث و رشوه توأم بود میشد که وضع قشون ایران را اصلاح کرد، از این رو حیرت انگیز نیست که افسران انگلیسی نتوانسته باشند بیش از آنچه انجام یافت منشأ اثر واقع شوند، و اگرچه ایشان از عهده برنیامدند که لشکر ایران را جهت مقابله موفقیت آمیز با نیروی دیگر کشورها آماده سازند، دست کم توانستند به نفرت توپخانه و پیاده برای سرکوب عده‌های نامحدود افغانها و کردها و ترکمن‌ها یا چریک‌های ایرانی وسایل کافی ارزانی دارند.

اما بیش از هر دلیل دیگر باید گفت که در اثر قطع شدن روابط دیپلماتیک و سیاسی بود که موجبات شکست این آزمایش فراهم آمد. محمد شاه در دومین سال سلطنت خود درصدد اجرای نقشه‌ای برآمد که نسبت به آن علاقه سرشار داشت ولی آن کار آشکارا مورد انزجار انگلستان بود، و آن لشکرکشی به عزم فتح هرات بود. پیشرفت روزافزون نفوذ دولت روس و تپرگی روابط انگلستان انگیزه‌ای فراهم ساخت که شاه در تابستان ۱۸۳۶ تمام افراد کشوری و لشکری انگلیس را از خمیه و خرگاه همایونی با طرز اهانت آمیزی مرخص کند و بعد از دو سال اعتراض بی حاصل و مشاجرات دیپلماتیک سرانجام سرجان مک نیل بیرق دولت خود را پائین کشید و از ایران رفت.

دستور صادر شد که تمام افسران و افراد انگلیسی قشون ایران نیز از مملکت خارج شوند. بنابراین ناگهان و بیهوده آخرین دوره اظهار وجود درجه‌داران انگلیسی، خواه در میدان رژه و خواه در رزمگاه‌های ایران به پایان رسید. با اینکه آن آزمایش به شکست منجر گردید، چه از نظر نتایج عاجلی که داشته و چه از جهت اثراتی که در روابط ایران و انگلستان باقی گذاشته است، این حقیقت انکار پذیر نیست که

همین وضع و حال که قشون ایران اکنون دارد از برکت خدمت و کاری است که افسران انگلیسی در گذشته انجام دادند. هر چند که از ناحیه دیگر اقوام نیز در این زمینه دخالتی شد، ولی در واقع ثمره کار ما را ضایع کرده اند و باز هر قسم مشق و تعلیم یا انضباط و یا خاصیتی که هنوز در قشون همایونی هست حاصل دانه هائی است که انگلیسیان طی سی سال کار و زحمت کاشته و حتی با خون خود آن را آبیاری کرده اند.

۵ - افسران فرانسوی - پس از بازگشت افسرانی که از انگلستان آمده بودند فرانسویها که از قرار معلوم در سراسر قرن نوزدهم همواره آماده ابراز رقابت با انگلیسها بودند، باز در صحنه پیدا شدند. سر. اچ. لیارد آنها را به سال ۱۸۴۰ در همدان با قشون همایونی دید، و همقطار او آقای میتفرد، اندکی بعد در تهران به آنها برخورد کرد. آزمایش ایشان با شکست کامل منجر و دیر یازود متروک گردید. اگر در میان افرادی که از فرانسه آمده بودند یکی هم مانند ژنرال فریه نبود کارشان اصلاً قابل ذکر بشمار نمی رفت.

این شخص بعد از ترک کردن خدمت شاه به نقاطی که در ایران و افغانستان کمتر رفت و آمد شده بود مسافرت نمود و نتیجه آن کتاب بسیار جالب توجه « سفری با کاروان » است که وی طی آن مدح و تمجید فراوان از طرز جهاننداری دولت انگلیس کرده است. وضع و حال افرادی را که بنا بود این حضرات فرانسوی با آنها محشور باشند، می توان از اظهارات یکی از آنها که در زیر نقل می شود استنباط نمود :

« سربازها فاقد حس انضباط و اطاعت و احترام نسبت به سر کرده های خود می باشند و افسران هم هیچ گونه علاقه و توجهی به حقوق و تکالیف و قدر و مقام خویش ندارند و از استعداد شایسته رهبری و یا قدرت ممانعت از کج رفتاری زبردستان خود محروم اند.»

افسران ایتالیائی، مجارستانی، اتریشی و فرانسوی - بعد از آنکه فرانسویها ترک خدمت کردند ایرانیان که پیوسته در تکاپوی سربیان و سرکاران نظامی

بودند، این کار را از لحاظ پایه بین المللی آن سبک تر گرفتند، در نتیجه در قرن نوزدهم نماینده علم نظامی اروپائی در ایران چند تن افسر ایتالیائی، یعنی مهاجرانی از ونیز و ناپل بودند و چند نفری هم مجارستانی و اتریشی که امپراتور اتریش به پادشاه قرض داده بود.

این عده اخیر که در سال ۱۸۵۲ آمدند چهار افسر و یک پزشک و یک دارو - ساز و یکی هم کارشناس معدن بود. دو نفر از ایشان در ایران فوت کردند و بقیه هم در سالهای ۱۸۵۸ و ۱۸۵۹ مراجعت نمودند. مهاجران ایتالیائی که در سال ۱۸۵۴ وارد شدند شش نفر بودند و بیشتر هم ماندند، زیرا که بین سالهای ۱۸۶۵ و ۱۸۷۰ آقای موزی نام ایشان را ذکر و اضافه کرده است که آنها لباس ساده برتن داشتند و شمشیر هم حمایل نمی کردند، ولی عصای سنگینی در دست آنها بود که با آن افراد را تعلیم می دادند و نظره ای پدید می آمد که اشک در دیدگان هر کس جاری می ساخت.

در سال ۱۸۵۹ مجدداً عده دیگری از فرانسه آمدند، فرمانده آنها سرگرد برونیار بود که با خود چهار افسر و چهار درجه دار غیر مأمور و یک نفر سوزیکانچی و یکی هم کارشناس فنی برای زرادخانه آورده بود، که همه در سال ۱۸۶۱ از ایران رفتند.

۷ - مراجعات مجدد برای افسران انگلیسی - شاه که از این آزمایشها ناراضی و از شکست فاحش لشکر ایران در جبهه سرو در پاییز ۱۸۶۰ سخت آزرده خاطر شده بود، باز به همدست دیرین مراجعه کرد و از انگلستان استمداد نمود. در این موقع رسم و عادت حکومت هند و دولت بریتانیا که هر دو بی علاقه گئی نمایانی در حفظ منافع انگلستان در آسیای مرکزی نشان داده بودند، به وجهی بود که پیشنهاد مزبور امکان قبول نیافت، آن هم به دلیل پوچ و بی اساس اختلافی راجع به تسهیم و پرداخت مخارج کار بین حکومت هند و دولت ایران. در سال ۱۸۷۰ این تقاضا

۱ - Brognard

۲ - حتی در این هنگام نیز نام دو تن از افراد انگلیسی در لیست نظامی ایران هست. در سال ۱۸۶۰ سرهنگ دلماج که سابقاً جراح بود سرپرست زرادخانه و کارخانه باروت سازی مشهد شد و سرگرد یانگ هم در خدمت دولت ایران بود.

تجدید شد، اما به سبب اهمال و غفلت مسئولان امر، که در آن وقت به اوج خود رسیده بود، باز این درخواست رد شد، و عذر آن هم این بود که ایران بر ضد هندستان اسمی انگلستان یعنی افغانستان و بلوچستان مشغول اقدامات خصمانه است. حتی در سال ۱۸۷۴ هم سر-هنری رالینسن توصیه کرده بود لشکری ده هزار نفری فراهم شود که مقرری و غذا و لباس و اسلحه آنها همه با انگلستان باشد و بوسیله افسران انگلیسی آماده شوند، باز به این حرف هم توجهی نمودند و تا آنجا که من می توانم قضاوت کنم بعید است که چنین درخواستی در آینده نزدیک تجدید گردد، و اگر هم بشود محظوراتی در میان هست که سابقاً نبود. با آنکه علی رغم مساعی قبلی در این قرن تأسیس نظام جدید در ایران موفقیت آمیز نبوده است حضور افسران انگلیس در قشون ایران بدون شک ممکن بود متضمن نتایج بی غل و غش سیاسی بشود و هنور مناطقی در ایران هست که اگر از مساعی این افسران با جدیت تمام حمایت شود اثرات گرانبهایی در تقویت و وسایل دفاعی قلمرو شهریاری خواهد داشت.

۸- افسران اتریشی - هنگام سفر دوم شاه به اروپا در سال ۱۸۷۸ با استقبال خاصی که در وین از او کرده بودند نمایش بساطی که برای خوش آیند او تمهید شده بود سالاً زمینه آنرا فراهم ساخت که دولت اتریش عده معتابهی افراد لشکری و کشوری به مدت سه سال در اختیار دولت ایران بگذارد تا به تجدید سازمان هر دو بخش نظامی و اداری ایران همت گمارند.

ده افسر شامل یک سرهنگ، یک سرگرد، سه سروان و پنج ستوان در ژانویه ۱۸۷۹ به تهران وارد شدند. برنامه ای که برای آنها در نظر گرفته شده بود تشکیل دادن هفت گردان هر یک مشتمل بر ۸۰۰ نفر بود که جمعاً لشکری ۵۶۰۰ نفری میشد که ولایت سلطان آباد (اراک) مرکز ستاد آن باشد، و یک سال بعد از تأسیس این نظام تازه و نو پادشاه از آنها بازدید فرمایند. احتیاجی به ذکر نیست که این پیش بینی دلیرانه به جایی نرسید و افسران اتریشی که معلوم میشود افراد زبده ای هم نبودند کوششی نمودند که حتی زبان محلی را بیاموزند. ایشان با هم و با دولت ایران در افتادند، و سرانجام بیشتر آنها

با دلخوری از خدمت بیرون رفتند. بعد از کناره گیری افسران مزبور چند تن افسر غیر شاغل اتریشی در خدمت توپخانه و پیاده نظام ایران کماکان مشغول مشق و تعلیم دادن بودند و هنوز یادگاری از دوره آنها بنام گروه اتریشی که جزو سپاه دولت ایران بوده و سپس منحل شده است باقی است.

۹ - افسران روسی - همزمان با دخالت اتریشی ها در کار قشونی ایران، نفوذ روس هم پیوسته رو به افزایش نهاد و از آثار آن مشاهده افسران و اونیفرم و تجهیزات و مشق و نظام روسی در تهران است. سرهنگ دو مانتویچ که از افسرانی بود که در جنگ ترکمن ها زیر دست ژنرال ترگوکاسیف خدمت کرده بود، با سه افسر سرب و پنج افسر دیگر برای تشکیل دادن فوج قزاق در تهران مأموریت یافت.

روسها در این کار پیشرفت درخشانی بدست آوردند. هزار قبضه تفنگ بردان که بهای هر یک سه لیره بود، و چند توپ فلزی برای دو دستگاه توپخانه سبک به عنوان دوست بسیار گرامی خود پادشاه ایران مجاناً از طرف امپراتور روسیه ارسال گردید، و از روی مدل روسی در تهران شمشیر میساختند، و دانه ای دوازده قران و نیم میفروختند. افراد کاملاً مطابق سبک غربی بی هیچ تفاوت بلبس و مجهز شدند و شاه از داشتن چنان دستگاه تمام عیار قفقازی نیک خشنود مینمود. در حال حاضر سه تا از این فوج های قزاق در ایران هست که بنا بر لیست حقوق هر کدام شامل ۶۰۰ نفر و جمعاً ۱۸۰۰ نفر است و حال آنکه در واقع دو گردان و هر یک ۶۰۰ نفر و جمعاً ۱۲۰۰ نفرند که به عنوان سه فوج ۴۰۰ نفری قلمداد می شود.

مجموع عده و افسران روسی یک سرهنگ، سه سروان و یک ستوان و ده افسر خارج از صف است، ولی وقتی که من در تهران بودم عده آنها به یک

سرهنگ و یک سروان و یک ستوان و شش افسر خارج از صف تقلیل یافته بود و من راجع به آنها وقتی که در باره واحدهای نظام ایران بحث میکنم اشاره خواهم کرد. در سال جاری هم تصمیم اتخاذ شده است که فوج چهارم قزاق ایرانی در میان کردها و تیموریها و طوایف دیگر شمال شرقی ایران تشکیل دهند.

عناصر بازمانده خارجی - علاوه بر افسران روسی آنچه از امواج پی در پی رخنه نظامی بیگانه که شرحش را بازگفته‌ام تا این تاریخ ، ۱۸۹۰ ، در ایران یادگار مانده است شامل هفت افسر اتریشی است که شش تن ژنرال اند و یک سرگرد و همچنین یک سر دسته موزیک فرانسوی که او هم بدرجه ژنرال مفتخر است و یک سرب موزیک ایتالیائی و یکی هم بلغاری و یک رئیس پلیس ایتالیائی و دو افسر پروسی که معلم کالج سلطنتی (دارالفنون) اند. این است کالای آب آورده دیگران که جریان امواج نفوذهای گوناگون نظامی بر کرانه‌های سست- بنیاد تهران فرانهاده است.

نظام جدید - از شرح اجمالی فوق در باره سابقه قشونی ایران بخصوص در قرن نوزدهم که اطلاعات راجع به آن را از منابع متعددی گرفته‌ام که قبل از این در جای دیگر جمع و تدوین نشده بود، اینک به وضع نظامی ایران چنانکه هست میپردازم. روی هم رفته میتوان گفت که قشون در ایران مشتمل بر سه رکن اساسی است :

۱ - عده کلانی سوار چریک که بوسیله ایلات و طوایف جنگاور سرحدی و به وجهی فراهم میشود که تابع فرماندهی خوانین یا سرکرده‌های خود میباشند. این قسمت را به هیچوجه نباید با تعداد اسب به صورتی که در اصطلاحات نظامی انگلیس است اشتباه کرد. در ایران این افراد فاقد تعلیمات اند و تابع سازمانی

منظم یا هیئت های مستمرکزی نمیباشند ، بلکه افراد زبخت و واحدهای منتسب به قبایلی اند که بدون رعایت هیچگونه سبک و مقررات ثابتی از مناطق و ایلات که واجد افراد رزمی ، و اسب ، و مرزی هم برای نگهداری اند ، فراهم میشود و در حالی که جنس و ماده ترکیبی آنها مردانه و ستر است ، بواسطه فقدان حس انضباط و بخصوص غالباً عدم پرداخت سواجب ، بیشتر عامل خطری بزرگ بشمار میروند تا وسیله حمایت و دفاع .

۲ - دسته نیمه نظامی پیاده و سواره و توپخانه که کم و بیش به سبک اروپائی مجهز و ملبس شده و تعلیم یافته‌اند و روی هم رفته نیروی دفاعی قلمرو پادشاهی را تشکیل میدهند .

۳ - یک عده نیمه نظامی تفنگچی و شمشالچها و جزایرچی - تفنگچی‌ها که از نواحی و شهرها برای حفظ و حراست افراد و مال حدود خودشان تشکیل مییابد. اینها اسماً نیروی عمده‌ای محسوب و فقط در مواقع اضطراری احضار میشوند ولی در واقع واحد بی ارزش و فاقد قدر و خاصیت و با اسلحه کهنه مجهزاند و تکالیف پاسداری محلی را هم با اکراه تمام انجام می‌دهند .

تعداد نیروهای نظامی - تعداد ارکان مختلف مزبور به شرح ذیل است .
من ناگیرم طرز طبقه بندی بی سابقه‌ای را تعقیب و آن نیروها را تحت چهار عنوان ذکرکنم که مشتمل است بر :

۱ - فهرست فرضی نیروی نظامی دولت ایران که مبتنی بر تصور و خیال است .
۲ - نیروی اسمی که اسکان احضار آنها برای انجام خدمت هست .
۳ - عده‌ای که می‌گویند بر سبیل معمول مسلح و آماده‌اند .

۴ - عده واقعی که در حال حاضر خدمت زیر پرچم انجام می دهند :

۱ - لیست قشونی. لیست قشون خیالی سلطانی که در سالنامه رسمی انتشار یافته، جمع کل نیروی لشکری ایران را ۲۰۰.۰۰۰ نفر ۱۵۰.۰۰۰ نفر در نظام و ۵۰.۰۰۰ نفر چریک یا افراد احتیاط، این ارقام را بدون تفسیر یا بررسی باید کنار گذاشت.

۲ - نیروهای قابل احضار عبارتند از :

سوارهای بومی یا نامنظم	۱۶۳۵۰ نفر
زنبور کچی ها (دسته جمازه حامل توپ)	۸۰ نفر
سوارهای نیمه منظم	۲۴۹۳ نفر
پیاده نظام	۶۳۷۰۰ نفر
توپخانه	۴۰۰۰ نفر
واحد اتريشی	۱۶۹ نفر
نیروهای بومی	۳۶۰۰ نفر
جمع	۹۰.۳۹۲ نفر

۳ - عده آماده و مسلح شامل نیروی مؤثری که می گویند کاملاً مسلح اند :

سواره های نا منظم	۱۲۴۲۷ نفر
سواره های نیمه منظم	۲.۴۹۳ نفر
پیاده نظام	۲۵۰۰۰ نفر
توپخانه	۱۸۰۰ نفر
دسته اتريشی	۱۶۹ نفر
نیروی بومی	۲۰۰۰ نفر
جمع	۴۳۸۸۹ نفر

۴ - مجموع عده ها - سرانجام با حذف کردن گزارش های مغلوپ و حاصل جمع های خالص و افرادی که در برخصی اند تعداد واقعی را که در حال حاضر خدمت زیر پرچم انجام می دهند تا ۳۰۰.۰۰۰ نفر تخمین زده اند.

دسته سواران جنگی نا منظم - اینک توضیحاتی هم در باره اقلام مندرج در قسمت مزبور اضافه و سخن را از سواران جنگی نا منظم آغاز می کنیم. ترکیب اساسی آنها را قبلاً شرح داده ام. زبده ترین ایشان کردهای ساکن شمال شرقی و شمال غربی و تیموری های مشرق و ایلات مختلف یا گروه های بومی - مثل بختیاری ها هستند که در جنوب باختری اند.

سر. هنری رالینسن که در احوال ایشان مشاهدات شخصی داشته وقتی راجع به ایلات مرز غربی گفته بوده است که « آن عده از ایشان که در مناطق کوهستانی از آزارات تا شیراز ساکن اند، نمونه ایده آلی افراد نظامی اند. مردان ورزشکار، نیرومند، پر طاقت و فعال اند.» سهمی که هر ایل یا ناحیه برای سوار نظام دولتی، سوار می دهد، بسته به تعداد خانوار یا جادراست و در دوره های مختلف تا حد معتدله کمی و زیاد شده است.

۱ - با اطلاعاتی که اخیراً به من رسیده است ذکر ستون پنجم را هم ضروری می سازد چون حاکی است که در حال حاضر، بهار سال ۱۸۹۱ حتی عده کمتری تحت سلاح اند. این جمع کل مگر در مواردی که اشاره متفاوتی بشود به شرح ذیل است :

تهران : شش گردان که اسماً هر گردان ۸۰۰ سرباز دارد .
 خراسان : مشهد یک گردان کلات نادری و سرخس : یک گردان .
 کرمان و بلوچستان ایران : یک گردان ، فارس : یک گردان .
 لرستان و بروجرد : یک گردان و چهار توپ .
 اصفهان و یزد : یک گردان و ۴۰۰ سوار .
 استرآباد و گرگان : یک گردان، کرمانشاه و کردستان : یک گردان .
 آذربایجان : تبریز یک گردان و نیم و صد سوار، مغان (مرز روسیه) یک گردان و دو توپ .
 ارومیه : نیم گروهان و دو توپ، ساوجبلاغ : نیم گروهان .
 جمع عده زیر سلاح هفده گردان یا حداکثر ۱۳۰۰۰ نفر، و ۱۸۰۰ تن نفرات توپخانه .
 لیست رسمی قشونی در سال ۱۸۹۰ - ۱۸۹۱ مشعر بر این است که ۴۴ هنگ یا ۳۵۲۰۰ تحت سلاح اند (و ۳۵ هنگ و ۲۸۰۰۰ نفر در مرخصی اند) و همچنین ۲۲۰۰ نفر افراد توپخانه تحت سلاح و ۲۹۹۰ نفر در مرخصی اند .

فرمانده این دسته‌ها بر حسب معمول خان یا رئیس طایفه است، یا یکی از منسوبان نزدیک آنها، با عنوان سرتیپ یا سرهنگ بدون توجه به تعداد نفراتی که در زیر دست دارند. این افسران تابع و زیر دست هم دارند از قبیل یوزباشی یا پنجه‌باشی یعنی سر دسته صد نفر یا پنجاه نفری، و همچنین نایب. افسران تابع مواعبی دریافت نمی‌دارند، ولی وقتی که از اردوگاه خود دور و مشغول خدمت باشند جیره می‌گیرند. افسران تابع و افراد سالانه به تفاوت از ۶۵ تا ۱۰۰۰ قران مقرر دارند. رقم آخر میزان مقرر غلامان شاهی است که خود از خوانین و افراد توانگرند و همچنین روزانه شش گیلوانکه و نیم‌جو و سیزده گیلوانکه کاه جیره دارند.

سواران ایلاتی یا بومی بابت مواجب و جیره و مقرر سالانه از ۶/۱۲/۴ لیره تا ۳۱/۱۲/۰ لیره دریافت می‌کنند. فرد سوار معمولاً علیق و علوفه خود را می‌فروشد، از این رو جای شگفتی نیست که اسب او هیکل مفلوک و غم‌انگیز داشته باشد، اما همین حیوانات به محض آنکه قدری خوراک به شکمشان برسد طاقت و استقامت حیرت‌انگیزی نشان می‌دهند، و براسنی که اسب‌های تمام‌عیارند و بنا بر معمول قدشان از چهارده دست و نیم (کف دست) بلندتر نیست. ولی سخت‌جان، چالاک بی‌لغزش و عموماً تند و تیزند، بارسنگین می‌برند، زیرا که تمام مایحتاج یعنی رختخواب سوار و پوشاک شبانه حیوان همه در خرجین انباشته و بر پشت زین سوارکار گذاشته می‌شود و با نم‌ضخیمی که از سر تا دم حیوان را می‌پوشاند، دیگر اسب ایرانی احتیاج سبکی به اصطبل ندارد.

این چهارپایان ممتاز را در همه جا با قیمتی از ۶ لیره به بالا می‌توان خرید و هنگامی که نیک‌براه افتاده باشند روزانه باسانی ۲ تا ۳ میل در هرگونه هوایی طی طریق می‌کنند، حتی در دشت و دمنی که اسب‌های نیک پرورش یافته دوچار لرزه می‌شوند. سواران این اسب‌ها اونیفرم ندارند، اما برای اسب خود توبره و اسلحه دارند که معمولاً شامل یک تفنگ بومی یک‌قداره و یک طپانچه است.

این سوارها غالباً سوارکار ممتازی بشمار می‌روند چون از کوچکی به سواری عادت می‌کنند و در چابک سواری و تیراندازی دقیق در حین تاخت مهارت بسیار دارند.

هرودوت نوشته است که ایرانیان قدیم فرزندان خود را سه چیز می‌آموخته‌اند: سواری، تیراندازی و راستگویی. شعار سومی از دیر زمانی پیش در اعقاب ایشان از میان رفته است، اما تعلیم اولی را هنوز نیک به کار می‌برند و در تیراندازی با کمان‌های کشیده در سراسر جهان ممتازند. این سواران بی‌نظام یگانه بازماندگان همان سوارکاران قهرمان به شمار می‌روند که لژیون‌های رومی را تار و مار کردند و دمار از روزگار سپاهیان تیمور لنگ بر آوردند و در رکاب نادرشاه از رودخانه سند بگذشتند. با آنکه فعلاً از لحاظ مقدار قلیل و فاقد اسلحه و بی‌نظم و انضباط‌اند ممکن است مایه مزاحمتی در جلوشکری اروپائی بشوند، ولی از عهده آن نمی‌توانند برآیند و به آسانی می‌توان دریافت که اگر زحمتی بیشتر و وجهی زیادتر برای آنها خرج کنند به همان ترتیبی که در راه «نظام» یا لشکر پیاده کرده‌اند ممکن است یکی از مهیب‌ترین نیروی سبک اسلحه مشرق زمین بشوند.

طبق آخرین لیستی که در سهم بندی (بنیجه) منطقه‌ای بدستم رسیده است، حوزه‌های سربازگیری را به اسواران مختلف، از پنجاه سوار تا هفتصد نفر قسمت کرده‌اند که به شرح ذیل است: اسواران آذربایجان بیست و سه، خراسان بیست و چهار، استراباد یک (ترکمنهای يموت) شاهرود یک، کرمان یک، گیلان و مازندران پنج، اراک چهار (با بختیارها)، بروجرد چهار، خمسه چهار، تهران شش، خوزستان سه (لرهای فیلی و بختیاری)، قزوین چهار، کرمانشاه پنج، گلپایگان یک، کمره یک، لرستان دو، شیراز یک، همدان یک.

سوارهای نیمه منظم

۱ - فوج اصفهان - منظورم از سوارهای نیمه منظم بعضی سوارانی هستند که از لحاظ مشق و تمرین و تجهیزات و اسلحه به سبک‌های اروپائی مهیا شده‌اند و از این قبیل در حال حاضر سه هنگ وجود دارد که یکی در اصفهان است و دو تا

در تهران . هنگ اولی فوج فتح ناصری نام دارد و تحت سرپرستی ظل السلطان است و به مناسبت تمایل آشکار حضرت والا نسبت به سیستم نظامی آلمانی ، سربازان این فوج از سبک و تجهیزات نظام پروسى تقلید می نمایند . آنها شش ماه در سال خدمت می کنند و فقط بابت شش ماه مواجب دریافت می دارند که در مورد تائین ها هر نفر با جیره بالغ بر ۳۳۳ قران می شود، هم افسران و هم نفرات اسب را خود فراهم می سازند، اما تجهیزات آنها و قرارگاه و اسلحه با خرج دولت تأمین می گردد . تائین ها و افسران غیر مأمور هر سال یک دست اونیفرم دریافت می نمایند و اگر وجودشان بیشتر از شش ماه ضرور باشد دو دست اونیفرم و جیره اضافی بابت مدت فوق العاده . تعداد و درجات افسران و مقرری پرداختی و جیره این فوج ها در جدول صفحه بعد ملاحظه می شود :



سواره نظام ظل السلطان

فوج اصفهان

درجه داران و تعداد	مواجب سالانه	جیره روزانه آرد	علیق اسب روزانه	علیق اسب
۱ - سرتیپ	۶۰۰۰ قران	۷۸ گیروانکه	۱۵۶ گیروانکه جو	۳۱۲ کاه
۱ سرهنگ	۴۰۰۰	۳۹	۷۸	۱۵۶
۱ ناظم	۳۲۰۰	۱۹ $\frac{۱}{۴}$	۳۹	۷۸
۲ یاور	۱۸۰۰	۱۹ $\frac{۱}{۴}$	۳۹	۷۸
۴ سلطان	۱۲۰۰	۹ $\frac{۲}{۴}$	۱۹ $\frac{۱}{۴}$	۳۹
۱ آجودان	۱۸۰۰	۱۹ $\frac{۱}{۴}$	۳۹	۷۸
۱ بیرق دار	۱۲۰۰	۹ $\frac{۲}{۴}$	۱۹ $\frac{۱}{۴}$	۳۹
۸ - نایب اول	۱۲۰۰	۴ $\frac{۷}{۸}$	۹ $\frac{۲}{۴}$	۱۹ $\frac{۱}{۴}$
۸ نایب دوم	۸۴۰	۴ $\frac{۷}{۸}$	۹ $\frac{۲}{۴}$	۱۹ $\frac{۱}{۴}$
۱ مایور پلیس	۱۸۰۰	۹ $\frac{۲}{۴}$	۱۹ $\frac{۱}{۴}$	۳۹
۱ طبیب	۳۰۰۰	۱۹ $\frac{۱}{۴}$	۳۹	۷۸
۱ مشرف	۳۰۰۰	۱۹ $\frac{۱}{۴}$	۳۹	۷۸
۱ معین نایب	۴۲۰	۳ $\frac{۱}{۴}$	۲ $\frac{۱}{۴}$	۱۳
۴ وکیل باشی	۳۸۰	۳ $\frac{۱}{۴}$	۲ $\frac{۱}{۴}$	۱۳
۱۶ وکیل اول	۳۷۰	۳ $\frac{۱}{۴}$	۲ $\frac{۱}{۴}$	۱۳
۱۶ وکیل دویم	۳۴۶	۳ $\frac{۱}{۴}$	۲ $\frac{۱}{۴}$	۱۳
۸ سرجوخه	۳۳۴	۳ $\frac{۱}{۴}$	۲ $\frac{۱}{۴}$	۱۳
۱۲۵ تائین	۳۲۰	۳ $\frac{۱}{۴}$	۲ $\frac{۱}{۴}$	۱۳

ولی چون فوج فقط نیمی از سال به خدمت اشتغال دارد و برای همین مدت پرداخت انجام می‌شود بنا براین هزینه واقعی به شرح ذیل خواهد بود:

مواجب	۱۱۶۳۹۴	قران
چیره‌ها	۱۸۷۲۰	»
علیق اسب	۳۱۲۰۰	»
مقرری طبیب	۱۲۰۰	»
قیمت اونیفورم	۱۸۰۰۰	»
سربازخانه‌ها	۵۰۰۰	»
جمع	۱۹۰۵۱۴	قران = ۵۴۴۳ لیبره

۲ - فوج‌های قزاق - دوهنگ قزاق تهران را که قزاق‌های ایرانی نام دارند مایه سرافرازی بخصوص پایتخت و افتخار شهریار می‌پندارند. یکی از این فوج‌ها از افراد طایفه « مهاجر » تشکیل می‌شود. دیگری هنگ بومی نام دارد، هردو تحت تعلیمات سربان روسی‌اند، اما به دلیل ناسعلومی فوج مهاجر مواجب بیشتری دریافت می‌دارد و برهنگ بومی رجحان دارد. من افراد این دو هنگ را در حین رژه وغالباً هم در خیابان‌های تهران دیدم سر و وضع برازنده و شایسته‌ای داشتند و لباس یراق-دار روسی پوشیده بودند با کلاه بلند پوستی و چرکاسی بلند قهوه‌ای که قسمت میان را با کمر بند تنگ می‌بستند و با جهد و تلاشی که از جانب سربان روسی آنها می‌دول می‌شود این دوفوج شاید بهترین نفرات قشون ایران باشند. هرچند عده‌ای که از فوج قزاق برای سرکوبی ترکمنهای یموت نزدیک استراباد در سال ۱۸۸۹ رفته بودند از قرار معلوم در بدنامی آن شکست سهمیم شده‌اند. اسب‌های این افراد از آن خود آنان است، ولی سالانه از بابت بها و کارکرد حیوان نفری صد قران اضافه دریافت می‌دارند.

فوج‌های قزاق تهران

۱ - فوج مهاجر

علیق	کاه	جو	چیره روزانه نفری	مواجب سالانه	درجه دار و تعداد
۱۹/۳	۷۸	۳۹ گبروانکه	قران	۱۴۰۰۰	۱ سرتیب
۹/۳	۳۹	۱۹/۳	نایب اول و نایب دوم	۳۰۰۰	۲ سرهنگ
۸/۳	۳۲/۳	۱۶/۳	۵۸۹ نفر همه روزانه چیره ۳/۳ گبروانکه نان ۲/۳ سیر پنبه ۲/۳ سیر و نیم گوشت و در تابستان ۵ سیر و نیم انگور و هفته‌ای یک بار هم پلو و خورش.	۲۴۰۰	۲ یاور
۶/۳	۲۶	۱۲	قیمت چیره روزانه هشت شاهی است.	۱۸۰۰	۴ سلطان
۶/۳	۲۶	۱۲	افسران پائین تر و تائین ها جمعاً	۱۸۰۰	۱ آجودان
۴/۳	۱۹/۳	۹/۳		۱۲۰۰	۸ نایب اول
۴/۳	۱۹/۳	۹/۳		۸۴۰	۸ نایب دوم
۶/۳	۲۶	۱۲		۱۵۰۰ (محاسب)	۱ مشرف
۸/۳	۳۲/۳	۱۶/۳		۳۰۰۰	۱ طبیب
۲/۳	۱۳	۶/۳		۴۰۰	۱ وکیل کل
۲/۳	۱۳	۶/۳		۳۵۰	۴ وکیل
۲/۳	۱۳	۶/۳		۳۱۵	۸ سرجوخه
۲/۳	۱۳	۶/۳		۳۰۰	۵۶ تائین

۲ - فوج بومی

۱ - سرتیب مواجب سالانه	قران ۱۲۰۰۰
بقیه افسران مثل فوج مهاجر	
۵۶ تائین	قران ۱۸۰

»	۱۵۴۷۴۰	فوج دوم مقرری
»	۸۵۹۹۴	فوج دوم جیره
»	۶۸۴۹۵	علیق اسب
»	۱۲۰۰	دارو
»	۵۸۹۰۰	بابت اسب
»	۵۸۹۰۰	اونیفرم
		جمع کل =
۱/۰۲۴/۳۱۸ قران یا ۲۹۲۶۶ لیره		



پیاده نظام ظل السلطان

جمع مواجب	۱۵۴۷۴۰
جمع جیره	۸۵۹۹۴
جمع علیق	۶۸۴۹۵
جمع کل	۳۰۹۲۲۹

سربازخانه‌ها^۱ و اصطبل را دولت فراهم می‌سازد تا بین‌های فوج مهاجر سالانه مواجب و جیره تا مبلغ ۶۵۵ قران دریافت می‌دارند و تا بین‌های هنگ بومی تا معادل ۵۳۵ قران. افسران جزء و تابع و غیر مأمور و تا بین‌ها هر سال یک دست اونیفرم با پارچه فرنگی و یک دست هم پارچه پشمی ضخیم ایرانی و دو دست اونیفرم نخی و یک جفت چکمه که جمعاً سالانه به صد قران بالغ می‌شود. اسلحه و تجهیزات شامل تفنگ بردان، شمشیر، زین و اسار را هم دولت می‌دهد. یکی از دلایل خاصیت وجود بیشتر این نفرات آن است که خزانه‌داری ایران عهده دار پرداخت مقرری آنهاست. هرچند که این کار توسط افسران روسی انجام می‌شود، ولی این افسران نظارتی در کار ترفیعات ندارند که خود دلیل بی‌قدرتی ایشان است. جدول ذیل را هم که راجع به دو فوج مزبور است ضمیمه می‌کنم کل هزینه دو فوج اگر تمام و کامل در فهرست باشند به شرح زیر خواهد بود:

قران	۸۰۰۰۰	مربیان
»	۸۶۶۰	مترجم
»	۲۲۳۹۴۰	فوج اول بابت پرداخت مقرری
»	۸۵۹۹۴	فوج اول بابت جیره
»	۶۸۴۹۵	فوج اول بابت علیق اسب
»	۱۲۰۰	دارو
»	۵۸۹۰۰	بابت اسب
»	۵۸۹۰۰	اونیفرم
»	۱۰۰۰۰	سربازخانه و اصطبل‌ها

۱ سربازخانه‌های ایران به شکل کاروانسرا ساخته می‌شود و شامل عده‌ای اطاق بدون پنجره، ولی با درهای اضافی است، از هر چهار سمت به محوطه وسیعی راه دارد. تختخوابی در کار نیست و سربازان روی کف اطاق یا فرش می‌خوابند.

ولی هیچ یک از این دو فوج بر پایه درست و تمام نیست و گاهی فقط ۳۰۰ نفر در خدمت اند. در حالی که در تعداد درجه داران و مریبان نقصانی حاصل نمی شود و بطور متوسط هزینه سالانه از بابت کاهش نفرات تا حدود ۲۰۰۰۰ لیره تقلیل می یابد. به سی نفر از تابین ها درس موسیقی داده اند که یک دسته موزیک تشکیل می دهند.

پیاده نظام - پیاده نظام بر سازمانی از نفرات محلی و ایلاتی مبتنی است. این دسته بنا بر قرار ثابتهی تعلیم نمی یابند، بلکه خدمت و احضار آنها با اشد ترتیب قهری از ولایات و نواحی و دهات یا طوایف انجام می شود و انتخاب نفرات و فرماندهی آنها منوط به نظر رئیس طایفه یا حاکم حوزه مربوطه است. بنابراین بعضی از نواحی زیاد تر از سهم خود سرباز می دهند بعضی دیگر کمتر از آنچه مقرر است. هنگامی که حکم سربازگیری اعلام می شود بساط عزا فراهم می گردد، زیرا که روزگار سرباز ایرانی به قدری سخت و ناگوار است که کمتر فردی داوطلبانه علاقه خدمت دارد.

بر طبق معمول اهالی ده، نفرات سهمی دهکنده خویش را تعیین می کنند و با رسم سرشکن مساعده ای به زن و فرزند آن فرد شیردلی که آماده رفتن است پرداخت می نمایند. این پرداخت غیر رسمی را «خانه واری» می نامند و سالانه سه تا بیست تومان و حد متوسط هشت تا ده تومان است، اما هیچ سربازی با اطمینان خاطر به این قول و قرارها قدر و اعتبار نمی دهد و در خیلی از موارد اصلا پرداختی صورت نمی پذیرد.

خدمت سربازی برای تمام عمر است مگر آنکه سربازی قادر باشد که وجوهاتی فراهم و موافقت سرهنگ را برای ترك خدمت تحصیل کند یا بتواند

شخص دیگری را با پرداخت رشوه به جای خود معرفی کند. این افراد نظامی شامل نوجوانانی پانزده شانزده ساله و از طرف دیگر سالخورده گانی موسسید و بی دندان و افرادی وارفته اند که به ندرت برای حرکات روز رژه قدرتی دارند. مسیحی ها کلیمی ها، زردشتی ها و همچنین رعیت های املاک شاهی از خدمت معاف اند و بنا بر این قاعده هم افراد پیاده نظام از هر سه سال دو سال را در خدمت و یک سال را در میان خانواده خود صرف می کنند و اگر حال بدین منوال باشد عده بیشتری از حالا برای خدمت در زیر پرچم فراهم می شوند. در واقع نصف هنگ ها منحل محسوب می شود و آنهایی که در یک هنگ مشغول و بجهزند به ندرت افرادی در میان ایشان تمام مدت به خدمت اشتغال دارند.

در مورد هنگ پیاده نظام هر یک از آنها شامل ده گروهان صد نفری است که جمعاً ۱۰۰۰ نفر می شوند. نیروی واقعی ده گروهان که به طور متوسط هر کدام ۷۰ نفر دارد جمعاً ۷۰۰ نفر است و جمع عده افسران هم به قرار ذیل است: یک افسر فرمانده (معمولاً سرتیب و گاهی سرهنگ)، دو یاور، یک آجودان، ده سلطان، ده نایب اول، ده نایب دوم و ده بیگ زاده (یک وکیل یک سلطان یا نایب)، افسران غیر مأمور هر گروهان شامل یک گروهان، چهار سرجوخه و هشت نفر متصدی چادر (اون باشی).

سواجب و جیره - جدول ذیل مربوط به سواجب اسمی پیاده نظام ایران است وقتی که فردی در خدمت سربازی است فرض این است که هر سه مقرری را دریافت می دارد و اگر شاغل نباشد فقط سواجب، ولی نه همه آن را، بلکه از ۸ قران ۳ قران به اومی دهند و بابت بقیه دو خروار گندم و کسر ۲ درصد هم از سواجب تمام افسران از یاور به بالا منظور می شود.

درجه	موجب	جیره	خرج خانه
تایین	۷۰ قران	۹۰ قران	۸۰ قران
سرجوخه	» ۸۰	» ۹۰	» ۸۰
گروهبان	» ۹۰	» ۹۰	» ۸۰
وکیل باشی	» ۱۹۰	» ۱۲۸	» ۸۰
بیرق دار	» ۱۹۰	» ۱۲۶	» ۸۰
نایب دویم	» ۱۹۰	» ۱۲۶	» ۸۰
نایب اول	» ۲۸۰	» ۱۲۶	» ۸۰
سلطان	» ۵۸۰	» ۵۴۰	» ۸۰
آجودن	» ۵۸۰	» ۵۴۰	» ۸۰
افسر بیرقدار	» ۵۸۰	» ۵۴۰	» ۸۰
یاور دوم	» ۱۰۰۰	» ۱۱۴۰	» ۸۰
یاور	» ۱۲۰۰	» ۱۱۴۰	» ۸۰
سرهنگ	» ۴۰۰۰	» ۱۸۶۰	» —
سرتیب درجه ۳	» ۷۵۰۰	» ۳۰۰۰	» —
سرتیب درجه ۲	» ۹۰۰۰	» ۳۹۶۰	» —
سرتیب درجه ۱	» ۱۲۰۰۰	» ۶۰۰۰	» —

اونیفرم - غیر از پایتخت در جاهای دیگر سرباز ایرانی به ندرت لباس کامل نظامی بر تن دارد و گاهی به جای قطعاتی از اونیفرم رسمی که نرسیده

۱ - « اونیفرم های رنگارنگ ایران چیز تازه ای نیست. دو قرن و نیم پیش نماینده کمپانی هند شرقی در اصفهان شرح ذیل را به هیئت مدیره نوشت: شاه عباس عزم کرده است که ۲۰۰۰ دست لباس بین سربازان توزیع کند که جمع عده موجب بگیر آنها ۳۵۰۰۰ نفر است و آن لباسها به رنگ شکری، پوست آهوئی، هلوئی، گوگردی، قرمز، سبز و انواع دیگر رنگهای سبک خواهد بود. »

باشد و یا گم شده باشد لباس معمولی به کار می رود. اونیفرم مرسوم برای هنگ های عادی بلوز از یک پارچه آبی با کمر بند قهوه ای چرمی و شلوار هم از همین پارچه و کلاه از پوست بره به رنگ سیاه با نشان برنجی در جلو آن است، اما خیلی به ندرت سربازی با اونیفرم کامل دیده می شود.

اسماً هر تابینی در سال دو دست لباس نخی حق دارد. همچنین یک دست لباس پشمی و دو جفت پوتین و هر دو سال یک بار هم وقتی که هنگ منحل می شود حق دریافت شش ماه موجب برای مدد سفر بازگشت به اقامتگاه خود دارد. لباس به ندرت دریافت می شود و مقرری بازگشت هیچ وقت دریافت نمی شود. من در نقاط دیگری از دنیا سرباز دیدم، اما تقریباً در هیچ جا این همه افراد ارجمند انسانی را با این طرز لباس محقر و تجهیزاتی تا این اندازه بی مقدار مشاهده نکرده ام.

اصلاح لشکری - پادشاه فعلی در باره اصلاح قشون هم اقدام کرده است، ولی در این زمینه هم مانند موارد نیم بند دیگر نتیجه ای بدست نیامده است. امیر نظام (میرزا تقی خان م) که به امر او از بین رفت توجه سیاستمداران ای نظیر امور دیگر به کار لشکر نموده بود، و اگر او زنده بود وضع قشون ایران خیلی با آنچه فعلاً هست تفاوت داشت.

بار دیگر شاه در سال ۱۸۷۵ در اثر تلقینات نخست وزیر مقتدر خود میرزا حسین خان (مشیرالدوله) که در آن موقع ریاست شورای سلطنتی را داشت، به اقدامات اصلاحی نظامی پرداخت که دامنه دارترین اصلاحات قشونی و متضمن تجدید اساسی سازمان لشکری بود. اسریه نظام اجباری صادر و مدت آن دوازده سال تعیین گردید. لشکر دائمی زمان صلح را نیز در نظر گرفتند، و ترفیعات بر اساس مدت خدمت مقرر و مقرراتی هم برای پرداخت موجب مرتب و حق دوره تقاعد وضع شد، ولی مانند بیشتر افکار اصلاحی این کارها هم در طاق نسیان افتاد، و هیچ گاه مجری نشد. وضع درهم برهم قدیم کماکان دوام دارد و حال بدین منوال خواهد ماند تا سردار بزرگی تمام این بساط را تار و مار کند.

تقسیمات منطقه‌ای - در سال ۱۸۸۶ لیست قشونی ایران تقسیمات منطقه‌ای ذیل را نشان می‌داد، ولی باید در نظر داشت که معمولاً در ایران راه و رسم ببالغه در بیان است و بیشتر فوج‌ها وضع مجهزی ندارند:

نام و منطقه فوج	مرکز پادگان
۲ هنگ آذربایجان (اسماً ۸۰ تا ۱۰۰۰)	تبریز، تهران، میاندوآب، اردبیل، ساوجبلاغ، مشهد و مرز روسیه و ترکمن
۲ فوج خراسان (قرای: ترشیز، بسطام، سمنان ۲ قاین ۳ کرمان و ۳ فوج تفنگچی، ۱ کرمان و بلوچستان، استراباد و مشهد)	سرخس، استراباد، قاین، نصرت آباد، تهران، مرز بلوچستان
۷ فوج مازندران	استراباد
۱ گیلان	انزلی
۵ اصفهان	اصفهان و بحمره
۵ خمسه	مشهد و کلات
۴ دماوند	تهران
۳ قزوین	تهران
۴ کرمانشاه	مرز کردستان
۶ - کزاز و فراهان	بوشهر و بندر عباس
۱ گروس، ۱ کمره، ۱ گلپایگان، ۲ لرستان، ۱ ملایر، ۱ نهاوند، ۴ همدان، ۱ کردستان.	شیراز

صنف توپخانه - بخش توپخانه رسماً شامل پانزده گردان و هنگ‌های ذیل است که نصف آن هیچ‌گاه واقعاً تشکیل نمی‌یابد. سیزده هنگ آذربایجان و یکی هم از هر کدام از منطقه‌های زیر:

خراسان، استراباد، شاهرود، بسطام، کرمان، اصفهان، بروجرد، خمسه، خرقان، خوزستان، قزوین، کرمانشاه، کردستان، گروس، کزاز، لرستان،

ملایر، نهاوند، همدان، تهران، ساوه و شیراز موجب افراد توپخانه دوبرابر صنف‌های دیگر است، اما جیره‌ها یکی است و میزان آنها به قرار ذیل است:

درجه	موجب	جیره	خرج خانه
تایین	۱۴۰ قران	۹۰ قران	۸۰ قران
سرجوخه	» ۱۶۰	» ۹۰	» ۸۰
گروهبان	» ۱۸۰	» ۹۰	» ۸۰
وکیل باشی	» ۳۸۰	» ۱۳۸	» ۸۰
پرچم دار	» ۳۸۰	» ۱۲۶	» ۸۰
نایب دوم	» ۳۸۰	» ۱۲۶	» ۸۰
نایب اول	» ۵۶۰	» ۱۲۶	» ۸۰
سلطان	» ۱۱۶۰	» ۵۴۰	» ۸۰
آجودان	» ۱۱۶۰	» ۵۴۰	» ۸۰
بیرق‌دار	» ۱۱۶۰	» ۵۴۰	» ۸۰
یاور دوم	» ۲۰۰۰	» ۱۱۴۰	» ۸۰
یاور	» ۲۴۰۰	» ۱۱۴۰	» ۸۰
سرهنگ	» ۵۰۰۰	» ۱۸۶۰	» —
سرتیب درجه ۳	» ۷۵۰۰	» ۳۰۰۰	» —
سرتیب درجه ۲	» ۹۰۰۰	» ۳۹۶۰	» —
سرتیب درجه ۱	» ۱۲۰۰۰	» ۶۰۰۰	» —

توپها - سلاح سنگین قشون ایران آنقدر بی ارزش است که قابل ذکر نیست. آنچه برای استعمال آنها آماده دارند قبلاً بیان کردم مثلاً می‌گویند ۱۶۴ توپ کم و بیش قابل استفاده هست. چهار توپ روسی با کالیبر ۷ و ۸ سانتیمتر از نوع توپهای کروپ دارند که از جمله بهترین توپهای آنهاست. از دوره افسران اتریشی هم آثاری به یادگار مانده است، زیرا که عده زیادی توپهای سرپر نوع

او کاتیوس در انبار زرادخانه‌های تهران و ولایات دیده‌می‌شود که سی عراده از آنها توپ‌های کوهستانی ۷ سانتیمتر در تهران و تبریز است که با قاطر حمل می‌شود. بعلاوه در تهران هشت توپ اوکاتیوس ۹ سانتیمتری و ده عراده با کالیبر یکسان ۷۲ سانتیمتر و ۷۲ عراده توپهای برنجی است که در تهران ساخته‌اند و همچنین چند توپ غیر قابل حمل که بعضی از آنها را در میدان توپخانه تهران به نمایش گذاشته‌اند.

در تبریز علاوه بر توپهای کوهستانی، هفت توپ اوکاتیوس ۹ سانتیمتری و در اصفهان هشت عراده ۸ سانتیمتری و هفده توپ کهنه و بی‌مصرف دیگر در پایگاه‌های متعدد سرزی دارند. توپ‌های ممتاز را گاهی از قورخانه بیرون می‌کشند، بدون اینکه نفرت از طرز کار انداختن آنها سررشته داشته باشند. از توپهای صحرائی که دارای وسایل حمل و نقل کافی باشد هیچ ندارند. من مقداری عمده از گلوله‌های فلزی در زرادخانه تهران دیدم که می‌گفتند جنس آنها از معادن مازندران است.

اسلحه و مهمات - اسلحه صنف‌ها حتی از قسمت توپخانه هم ناقص‌تر است. کل پیاده نظام با تفنگ‌های سرپرکهنه‌ای مجهزند که به نام براون بس Brown Bess مشهور است که در انگلستان قبل از جنگ کریمه و در پروس تا سال ۱۸۶۳ به کار می‌رفت. در ایالات سرحدی مانند سیستان و خراسان چریکها هنوز تفنگ‌های فتیله‌ای دارند. در قورخانه تهران تفنگ ورندل برای مواقع ضروری و جنگ با کردها و ترکمنها ذخیره کرده‌اند، ولی بواسطه نبودن فشنگ مدتها عاقل مانده و می‌گویند خراب شده‌است. بعلاوه قبضه تفنگ شکاری و قبضه تفنگ‌هایی است که آلمانها در جنگ ۱۸۷۰ با فرانسه به عنوان غنیمت بدست آورده بودند و در سفر اول شاه به اروپا، دانه‌ای ۱۴ شلینگ به ایران فروختند که اسلحه‌چرندی است و فشنگ‌های آن نیز ساخت تهران است.

اسلحه سبک در قورخانه تهران واقع در مجاورت دروازه میدان توپخانه ساخته می‌شود.

قورخانه - من از قورخانه تهران بازدید کردم. در آنجا دو افسر اتریشی از من استقبال و مرا به بخش‌های متعدد که کارگران مشغول کار بودند، و مشرف به محوطه باغ بود هدایت کردند. قرار بود همان روزها پادشاه هم به رسم سالانه از زرادخانه بازدید کند. از این رو همه چیز پاک و پاکیزه می‌نمود. در این محل یک کارخانه فلزسازی هست که مجسمه و اسباب تزئینی به سبک اروپائی برای باغ‌ها و منازل می‌سازد و همچنین کارخانه تفنگ سازی که از فرانسه خریداری شده بود، و سرپرست اتریشی داشت و غرفه‌هایی برای ساختن زین ویرگ و رکاب و کمر بند از چرم همدان. بعلاوه ابزار موسیقی و شمشیر که در مواقع جشن و رژه به کار می‌رود. بهترین تیغه‌ها از پولاد روسی است. می‌گفتند آن دستگاه‌ها سیصد کارگر دارد، ولی چنین می‌نمود که عده محدودی از آن جماعت در این بنا حاضر بودند. وقتی که من جسارت ورزیده سبکی جنس مصنوعات آنها را خاطر نشان کردم جواب مشترک این بوده‌است که این اجناس فقط برای تمرین است، مصنوعات مرغوب برای مصرف اضطراری در انبارهاست. در اینکه خاصیت جنگاوری لشکری که به ندرت اسلحه مؤثر جنگی دیده‌است و با آن آشنائی کافی ندارد تا چه اندازه است، خوانندگان خود با حدس و قیاس درخواهند یافت.

سرباز ایرانی و اسلحه او - در موارد گوناگون وقتی که حرف نیروی نظامی ایران به میان آمده است غالباً اسمی هم از تفنگ آنها برده‌ام و معلوم گردید که نه فقط جنس کهنه و قدیمی است، بلکه خیلی هم کثیف و فرسوده است. سربازها چنانکه شایسته است نسبت به اسلحه خود احترام و مباحات وافی ندارند. سرهنگ استیوارت نقل کرده است که آنها تفنگ خود را بر نهر نهاده از آن عبور می‌کردند. شنیده‌ام وقتی که تفنگ‌های فشنگی در ایران متداول شد، بعد از خالی شدن تیر

۱ - قورخانه تهران در زمان حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم درویش مسلک محمد شاه ساخته شده است. آن عالی جناب عشق فروانی به کارهای بدیع داشت.

که قنداق تفنگ پس می‌زند و به سینه سرباز می‌خورد، سرباز بر زمین می‌افتد و خود را واری می‌کند تا مطمئن شود آیا صدمه خطرناکی دیده است یا نه. هنگامی که تفنگ آنها از کثرت کثافت و جرم تیر خالی نمی‌کند، لوله را در آب می‌شویند و با سنبه و پارچه که چندین بار بالا و پائین می‌برند تمیز نموده بعد از آفتاب می‌گذارند که خشک شود. از اینکه این قبیل افراد برای استفاده از این سلاح گرامی چه اندازه بی‌مایه و ناشی‌اند من‌توان از این نکته قیاس کرد که وقتی که در موارد مهم سرباز تفنگ پر فشنگی در دست خود دارد، هیچ بعید نیست که به جای دشمن زخم مهلکی به خودش وارد سازد.

آتشبار شتر - هنوز در سالنامه دولتی نام سوهوم گروه زنبورکچی‌ها که آتشبار جمازه است دیده می‌شود. این دسته در عهد پادشاهان پیشین قاجار قدر و منزلت بسیار داشتند و شامل عده‌ای محدود از افرادی است که قد کوتاه و اوئی‌ترم نارنجی با یراق‌های سرخ و سبز دارند و بر شتر سوارند و توپهای گردانی را که در عقب سر آنهاست شلیک می‌کنند.

در عهد فتحعلی شاه این دسته پیوسته هنگامی که شاه سوار بر اسب یا از آن پیاده می‌شد، سلام سلطانی شلیک می‌نمودند و با آنکه هنوز روی کاغذ وجود دارند، این گروه از کار افتاده و یکلی عاطل و باطل دیر یا زود از بین خواهد رفت و تردیدی هم نیست که دیگر در صدد تهیه و تجهیز آن بر نخواهند آمد.

گروه اتریشی - راجع به این دسته قبلاً اشاره‌ای کرده‌ام. فکراصلی این بود که دسته کوچکی بنا بر نمونه اتریشی تشکیل دهند و سپس آن هسته مرکزی قشون آینده بشود. همانند بسیاری دیگر از نقشه‌های دیگر ایرانی، این طرح نیز به جایی نرسید، و تنها یادگار آن، چند تن از افسران جوان ایرانی‌اند که به سبک اروپائی تعلیم یافته‌اند و در هنگ‌های متعدد سمت مریی دارند.

خروج نظام - یک گزارش دیپلماتیک در سال ۱۸۸۶ هزینه قشونی سال قبل از آن را سالانه ۶۱۳۰۰۰ لیره تخمین زده بعلاوه ۸۱۰۰۰ خروار گندم یا ارزش ۵۵۰۰۰ لیره که جمعاً می‌شود ۶۶۸۰۰۰ لیره. من گزارش‌های دیگر را

هم دیده‌ام که جمع مخارج را از ۵۸۰۰۰۰ لیره تا ۸۵۰۰۰۰ لیره قلمداد کرده است. جدول عایدات که قبلاً درج کردم مخارج را در سال ۱۸۸۹ معادل ۱۷۸۰۰۰۰ تومان یا ۲۴۰۰۰۰ لیره نشان داده است، ولی جای تردید است که این ارقام قطعی باشد و در ایران از منبع موثقی به من رقم ۲۵۰۰۰۰۰ تومان بابت کل هزینه قشونی اظهار شده که با محاسبه به نرخ تسعیر رسمی معادل ۷۱۰۰۰۰ لیره می‌شود که می‌توان کم و بیش هزینه سالانه محسوب داشت. هرگاه این رقم را با پنج میلیون لیره که نادر شاه خرج می‌کرد، مقایسه کنیم و باز در خاطر داشته باشیم که مبلغ عمده‌ای از همین بودجه قلیل هم صرف مخارج واقعی خود نمی‌شود، خود قرینه و دلیل وافی و کافی است که چرا وضع نظامی ایران تا این اندازه راه تباهی و انحطاط پیموده است.

درجه داران ایرانی - تا اینجا به نحو مبسوطی اجزای قشون ایران را توضیح و تجزیه و تحلیل کرده‌ام، اینک شرحی نیز راجع به کل سیستم نظامی ایران و چگونگی اداره لشکری در ایران و پرسنل آن خواه درجه دار و خواه افراد می‌پردازم.

راجع به درجه داران ایرانی از لحاظ صنفی هیچ کس توصیف خوش آیندی نکرده است. این دسته از دانش جنگ بی‌اطلاع، و فاقد حس همبستگی‌اند. انتخاب و ترفیع ایشان منوط به لیاقت و کاردانی نیست. این دسته کابوسی به‌شمار می‌روند که هر واحد نظامی که تابع آنها شود جز تحلیل رفتن راهی ندارد. وقتی که برای ما نقل می‌کنند که فرماندهی فلان هنگ موروثی است و یا گاهی این مقام به کودکان واگذار می‌شود و بنا بر راه و رسم، خرید و فروش می‌کنند، فراهم آمدن افسران زبده و کاردان از محالات است.

فرض این است که فن افسری ظاهراً در ایران مانند شاعری در سایر جاها مادرزادی است نه اکتسابی. در موقع مسافرت به تهران طفلی یازده ساله در قشون درجه امیر تومانی داشت، و در سلام سلطانی که من هم حاضر و ناظر بودم او

(ملیچک، م) بین فرمانده کل قوا و یک سردار سالخورده ایستاده بود. این نمونه بارزی از درجه بندی ناهنجاری است که در تمام مراتب از سرکردگی تا بیرق‌داری هست. سرپرستی و اعطای ترفیع در هر هنگی بدست جناب سرهنگ است و او چنان از آن سمت و کار طرف برمی‌بندد که مقام او موجب غبطه و مورد تقاضاهای گرانمایه است. یعنی به همان نحوی که فلان خانه یا بنا را در انگلستان معامله می‌کنند، در موقع ارتقای به این مقام سود بخش هم، بایستی و چه سرشاری داد.

وی حق العمل کاری خود را به افسران تابع می‌فروشد، و با دریافت مبلغی افراد را از خدمت معاف می‌فرماید و یا سربازی را از خدمت سرخصی می‌کند. وی از تحویل جیره‌ها و پرداخت مواجب مداخل دارد و غالباً بواسطه رسم رباخواری فقط نیمی از مواجب را می‌پردازد. سواردی هم اتفاق افتاد که شخصی به مقام سرهنگی رسیده که تمام عمر خود را در پیشه و کار کشوری گذرانیده بود.

هنگامی که هنگی را اساس می‌نهند بارها دیده شده است که هیچ یک از افسرانش هرگز لباس نظامی برتن نکرده و در مشق و تمرین شرکت ننموده بودند. برای آنکه درجه ممتازی نصیب گردد، تقدیم وجهی معادل ۲۰۰ تا ۷۰۰ و یا حتی ۱۰۰۰ لیره از ناحیه نامزد مقام سرهنگی یا سرتیپی ضروری است و اگر مقامات بالا را افرادی از خانواده‌های ممتاز احراز و یا چنانکه اشاره کرده‌ام از طریق ارث کسب می‌کنند درجات پائین تر از یاور به پائین به افراد طبقه متوسط و یا طبقه سوم می‌رسد که شأن و مقام اجتماعی دیگر ندارند. باری می‌توان افزود که پاره‌ای افسران در میدان نبرد آنچنان که باید پایداری نمی‌کنند.

کالج سلطانی - در قدر و منزلت همایونی و فرزند او نایب‌السلطنه ذکر این نکته هم ضروری است که هر دو ایشان سعی و اهتمام نموده‌اند که با تأسیس وسایل آموزش افسرانی بهتر از آنچه تاکنون بوده است فراهم سازند. کالج سلطانی که شاه فعلی بزودی بعد از احراز مقام سلطنت اساس نهادی تا اندازه‌ای از روی نمونه لیسسه‌های فرانسه است، و سن از آنجا بازدید و شرحش را تعریف کردم.

بخشی هم راجع به نظام دارد که تحت تعلیم دو مربی ایرانی علم جنگ آموخته می‌شود. در آنجا سی شاگرد در رشته توپخانه و چهل و پنج نفر در کلاس پیاده نظام بودند.

کالج نایب - نایب‌السلطنه که از دستگاه مدرسه دارالفنون راضی نمی‌نمود و علاقه‌ای هم به هم چشمی داشت، مدرسه نظام جداگانه‌ای در سال ۱۸۸۵ تأسیس کرد که ۱۵۰ شاگرد دارد و سالانه مبلغی معادل با ۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ تومان مخارج آن بر بودجه مملکت تحمیل می‌شود. برنامه تحصیلی فقط نظامی است و غرض آن است که افسرانی بهتر و آزموده‌تر تربیت شوند. بدون تردید احتیاجی به وجود هر دو مدرسه مزبور نیست و هم اکنون رقابتی بین آن دودر گرفته است. از لحاظ پرداخت و اونیفرم و غیره که در مدرسه سلطانی از مرحمتی همایونی تأمین است، مدرسه نایب‌السلطنه یارای رقابت ندارد و در اینکه مدرسه نایب‌السلطنه چه نوع افسرانی بیرون خواهد داد باید در انتظار نتیجه کار بود. شاگردان این مدرسه که سن دیدم کودکانی بیش نبودند.

بیمارستان نظامی - چون راجع به موضوع اصلاحات نظامی ایران سخن در میان است دو نقشه دیگر که نتیجه مسافرت اول شاه به اروپا بوده است، و هر دو هم زود از بین رفت، خاطر نشان می‌شود. یکی تأسیس مدرسه ستاد نظامی زیر نظر افسری دانمارکی و دیگری بیمارستانی نظامی که بیست تختخواب داشت. مبلغی همه ساله شاه اهدا می‌کند و این وجه هم مرتباً بوسیله سرپرست بیمارستان بلع می‌شود، زیرا که نه بیماری در آنجاست و نه دارو. روزی ناگهان شاه فرمود که قصد بازدید از بیمارستان که بنا بر معمول خالی بود دارد، اما مدیر بیمارستان هم چندان کودن و بی دست و پا نبود، و با عجله بیست نفر از سربازخانه و بازارگرد آوردند و زیر پتو جا دادند، با این دستور که به محض ورود همایونی ناله را آغاز کنند، از این جریان هیچ طرفی هم اظهار عدم رضایت نمود.

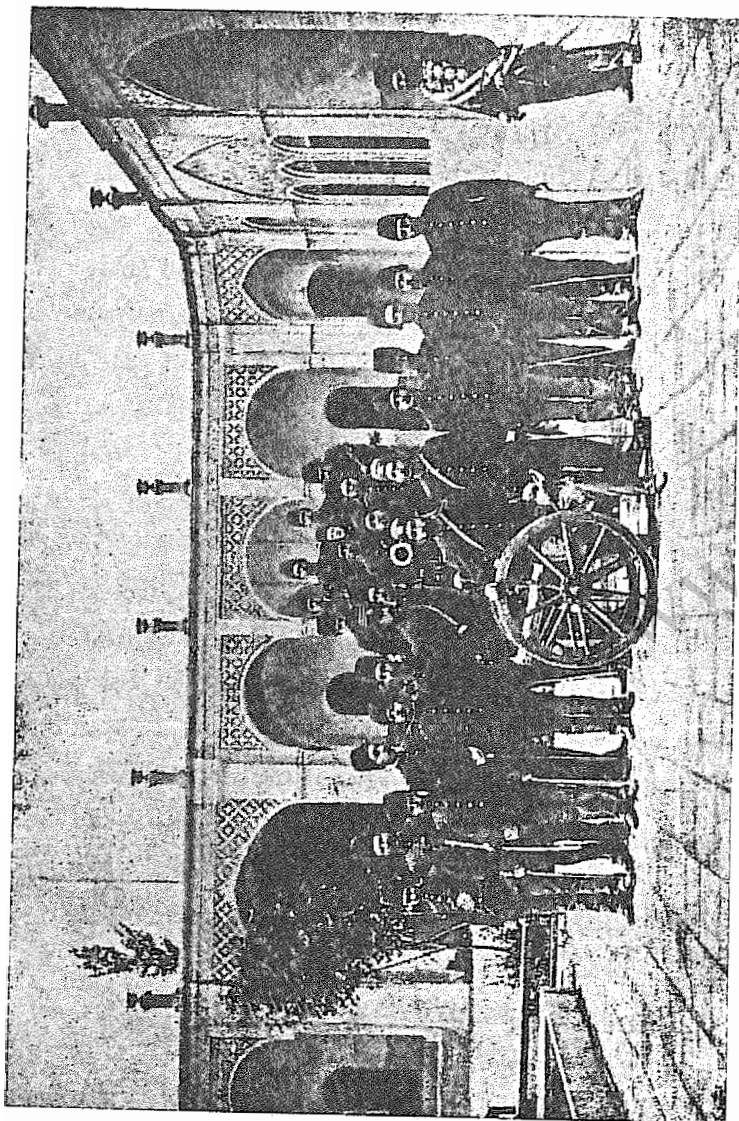
سربازان - عیار متوسط درجه دار ایرانی عهد ناصری را باز نموده‌ام، شگفت بار نیست که چنان فرماندهانی چگونه اثر و خیری در پرورش زیردستان

دارند و یا داشته باشند. در نیم قرنیه که از آن عهد گذشته است که سرباز ایرانی را گروهبانان انگلیسی تعلیم می دادند ، بواسطه فقدان سربى صالح ، و محدودیت سزمن تجهیزات و جیره و سواجب او ، از لحاظ قابلیت نظامی و شجاعت و خاصیت کار تنزل بسیار کرده است .

اولاً نفر اشتیاقی به خدمت ندارد ، داوطلب بین آنها خیلی کمیاب است ، در حین خدمت هم سواجب کافی ، خوراک کافی و لباس کافی نصیبش نمی شود ، و با آنکه در خدمت زیر پرچم است باز هر فرصتی را غنیمت دانسته در خارج به کار می پردازد و از همان وضع و حال هم سزاسیمه در صف رژه نمودار می شود ، و با شتاب او نیفرمی از انبار دریافت و بر تن می کند و همینکه این کار سرسری تمام شد باز دنبال کار و کسب خود می رود . غالباً در بازار ، این سربازان در لباس نظامی ، وقت می گذرانند و در واقع وضع سواجب آنها بیشتر ناگوار است ، زیرا که وجه بدو از خزانه دولت به این عنوان صادر می گردد و بواسطه پیچ و خم هایی که از رندی مستصیدیان در بین راه هست ، رسیدن آن به دست سرباز بیچاره مدتی به عهده تعویق می افتد . از این رو تعجب آور نخواهد بود که چنین نفری هنگام خطر از میدان رزم در برود و اهل جان بازی نباشد .

با آنکه در جنگ باروس در ربع اول این قرن پیاده نظام ایران گاهی نیک پیکار کرده است غالباً هم حرکات جبن آمیز نشان داده ، می گویند وقتی افراد هنگ همدان از غرش توپ آزمایشی خودشان پا به فرار نهادند . از این روی دلیل نبوده است که ظاهراً یکی از افسران روس وقتی گفته بود که ایران با یک گروهبان قابل فتح است ، بدون اینکه تیری شلیک شده باشد . این کار با یک گردان دشوارتر است ، با یک هنگ تمام دور از امکان ، زیرا که همه لشکر مهاجم از گرسنگی در خطر خواهند افتاد .

در تمام سوار بعد از جنگ دوم روس ، لشکر ایران هیچ گاه نمایش درخشانی نداده است . محاصره هرات به وسیله محمد شاه در سال ۱۸۳۷ ناشی از رشادت



دانشجویان دانشکده نظام تهران

الدرد پوتینگر^۱ و از طرفی هم بیچارگی محصورین بوده است. در نبرد کوتاه ایران و انگلیس به سال ۱۸۵۷ در جلگه کارون ده هزار نفر ایرانی در مقابل سیصد سرباز انگلیسی استقامت نمودند. در سال ۱۸۶۰ قشون ایران در جنگ با ترکمن-های مرو شکست ناهنجاری خوردند، با آن وضع و حال پیروزی هر لشکر منظم اروپائی در ایران کاری سخت آسان بود.

رژه پادگان تهران - بنا بر دعوت عنایت آسیر فرمانده کل قوا در تهران، شاهد یک رژه اختصاصی پادگان پایتخت بودم که اسماً . . . ۷ نفر است، ولی در آن موقع بیش از . . . ۴ تن نبودند و آن در میدان مشق که در مغرب میدان توپخانه است اتفاق افتاد. علاوه بر پیاده نظام دو واحد توپخانه بود که با قاطر حمل می گردید. ۳۰ قزاق ایرانی و دسته‌ای از شاگردان مدرسه نظام در میدان حاضر بودند. اسب بی سواری که در میدان این طرف و آن طرف می‌دوید، واقعه پارک ویندزور را به خاطر آورد که در سفر اول شاه به سال ۱۸۷۳ افسری ایرانی در ملاء عام از زمین اسب بر زمین فرو افتاده بود.

گردان پیاده در چهار رسد . ۱۲ نفری که جمعاً ۴۸۰ نفر بودند رژه رفتند، و سه فوج آذربایجان که همیشه بهترین افراد نظامی ایران از میان ایشان برآمده است، جالب‌ترین نمونه نمایش آن روز، و شامل افرادی خوش بنیه و رشید و بلندتر از حد معمول، و از این جهت به احتمال قوی از هر هنگ انگلیسی براننده تر بود. اما تجهیزات و طرز گام برداری عده زیادی از آنها مایه تأسف بود، و جای نهایت حسرت که چنان افراد برومندی چنین وضع اسفناکی داشتند.

فوج‌ها در حال حرکت - سابقاً راجع به دسته صد نفری که در راه مشهد به تهران در حال مارش دیده بودم سخنی به میان آوردم که ایشان از سر تا ته رسد در طول شش میل راه پیش می‌رفتند. این نفرات همه جور لباس در تن داشتند، و اتفاقاً اوئیفرمی هم در بین آنها به نظر می‌رسید. تک تک یا دو سه نفری، یا به صورت گروه، در حرکت بودند. بارو بنه و توشه را آنچه قاطران باید حمل می‌کردند

خود بر دوش می‌کشیدند. چند اسب و شتر برای بارکشی و حمل چادر همراه داشتند و گاهی هم سوار بر اسبی نزار در حرکت بود، و بواسطه همراه نداشتن آذوقه لازم، این عده از هر ده و قصبه‌ای که می‌گذشتند برای رفع احتیاج حد اعلای استفاده را می‌کردند، و دهاتی‌ها از این بابت هیچ دل خوشی ندارند. گماشته محلی خودم در یزد خواست تعریف می‌کرد که در موردی قبل از عبور دسته‌های لشکری اهالی ده، تیر تمام پل‌ها را برجیده بودند تا امکان عبور محدود و منظور حمایتی اهالی به سبک قرون وسطی تأمین باشد.

سر. هنری لیارد به سال ۱۸۴۰ در همدان بود که تازه دسته قشونی از آن حدود گذشته و درختان و باغ و بوستان رعیت را از بیخ و بن برکنده بودند، و مثل این می‌نمود که همدان تازه از جنگی خلاص شده باشد. هانوی نیز یک قرن قبل از آن همین مشاهده را داشت چنانکه می‌نویسد: گویا رسم و قاعده در ایران این شده است که هر جا لشکریان عبور کنند مایه آزاری برای مردم ده و شهر و بازار باشند، چون اهالی ناگزیرند خوراک آنها را فراهم سازند، و این ترتیب برخلاف انسانیت و دور از آداب مهمان نوازی است.

دستگاه اداری نظام - فقط بیان این نکته باقی مانده است که قشون ایران

در واقع فاقد سازمان اداری است. دوایر کارپردازی، یا حمل و نقل و یا دسته آبولانس ندارد. مقاطعه‌های تهیه پارچه نصیب کسی می‌شود که بیشتر پول بدهد. در تنها موردی که نشانه یک رنگی هست همانا اوئیفرم است، و گرنه در حقیقت از لحاظ سربازگیری و لباس و اسلحه و تجهیزات و انضباط و خدمت قشونی بی‌نظام‌تر از آن در سراسر جهان نمی‌شود، با این وصف بسیار بعید خواهد بود که رفتار نفرات هم غیر از آنچه هست باشد.

راجع به وضع اسفانگیز سربازان ایران مسئولیت بر عهده سیستم است نه افراد. دستگاه اداری نظام در تهران بی‌شبهت به دستگاه کشوری نیست، و همان خصوصیات را دارد و از معایب همانندی بدنام است. یک قیافه پاکیزه

یا جالب توجه یا خوش آیند، رافع فریب و تقلب است و حوزه دستبرد بر مال دولت تا مراحل حیاتی خدمت رخنه می‌کند و این ناهنجاری در پرداخت سواجب و در مورد اسلحه و دستگاه اداری نیز صادق است. چنانکه اشاره نمودم حق العمل‌ها را خرید و فروش می‌کنند و اگر خطای نمایانی پیش آید سرباز به جای دریافت سواجب باید چیزی هم از جیب بدهد، و اگر تقریباً سر موعد پول بخواهد، مبلغی از آن را افسر ارشد خود او کسر می‌گذارد. راز تجدید اساس نیروهای نظامی ایران تضمین پرداخت سواجب مرتب از جانب دولت است. اینک در دوره صلح و آرایش قشون وضع و بساطی وارفته دارد، هنگام جنگ با کمترین تحریک به صورت توده انبوهی درمی‌آید، ولی با حداقل وسایل و با افسرانی شایسته ممکن است در ظرف چند سال نیروی معتنا بهی شود.

استعداد نوسرباز ایرانی - در اینکه در راه چنین تغییر و تحولی مانع طبیعی وجود ندارد و بلکه بر عکس در ذات و نهاد سرباز تازه کار ایران شایستگی و قوه ممتاز کم نظیر نظامی هست می‌توان به گفتار صاحب نظرانی صالح مانند سر. هنری رالینسن استناد نمود که به سال ۱۸۵۸ در مجمع دسته‌های وابسته نظامی پادشاهی (انگلستان) چنین گفته است:

« از لحاظ سرشت و نهاد، فرد ایرانی ممتاز ترین آفریده جهان است، بخصوص در مقابل مردم مشرق زمین وی به راستی جز این نیست. بنیه عالی و طاقت و مقاومت بی نظیر دارد. »

وی باز در سال ۱۸۷۹ گفته است: « در دنیا نژاد محکمتری از افراد ایرانی برای مقاصد نظامی وجود ندارد. ساختمان بدنی آنها مایه تحسین و تاب مقاومت آنها بسیار است. از عاداتهای مغایر اخلاق که نیک مهم است برکنارند»

۱ - بدبختانه این قول چندان درست نیست، شیل می‌نویسد: در جنگ افشار آذربایجان خواه افسران و خواه نفرات، بد مست ترین افرادی بوده اند که من دیده‌ام. می‌خوارگی در قشون ایران عمومیت دارد و بخصوص در ارومیه که شراب فراوان و نسبتاً هم مرغوب است، این عادت حد و اندازه ندارد.

در حالی که هوش عمومی و شجاعت فردی آنها نیز وصف ناپذیر است. اگر پرورش - دادن این همه استعدادها در اختیار اروپائی‌ها بود که از عهده تشویق و سرپرستی آنها بر می‌آمدند، و غریزه‌های نظامی ایشان را ترقی می‌دادند، لشکر قابل و ممتازی به نظر من بهتر از آنچه ترکیه قادر است، در ظرف مدت کوتاهی فراهم می‌گردید.

راجع به طاقت و قدرت راه پیمائی پیاده نظام ایران سر. هنری گفته است که وی یک بار مقدار پیاده روی لشکر عباس میرزا را که ۲۵۰۰ میل را پی در پی طی کرده بودند، حساب کرد و معلوم شد که روزانه ۲۱ میل و نیم راه رفته بودند که بدرستی گفته‌اند که در تاریخ بی نظیر بوده است. در یک مورد افراد هنگ خود او (رالینسن) که منحل شده بود، روز سوم به خانه‌های خود که در فاصله ۱۴۰ میلی واقع بود رسیدند. سر. یوستین شیل که تجربه طولانی تری در قشون ایران داشت می‌نویسد:

« هر چند ایرانی‌ها هرگز دقت ممتاز سرباز انگلیسی را احراز نتوانند کرد، ولی استعداد بسیار رضایت بخشی در درک و اجرای مقاصد اساسی دارند، که از یک هنگ پیاده مورد انتظار و لزوم است. ایشان در کار جبهه سازی یا مقابله با دشمن و ستون بندی استعداد بسیار دارند، حتی اگر از جانب افسران اروپائی کمکی هم نیافته باشند، ولی همینکه عده آنها بیشتر و زیاد شود و حرکت ضروری باشد آن وقت است که آشفتگی نمایان میشود و عادت ایشان هم این است که در چنین وضع و حالی اصلاً از حرکت باز میمانند. »

ما میتوانیم قول سر. اف. گلد اسمید و سرهنگ وال بیکر و سروان ناپیر را که در این زمینه نظرهای مشابهی اظهار کرده‌اند شاهد بیاوریم، ولی من فقط به ذکر رأی سر. اف. مک گرگور که نظر انتقادی نسبت به همه صفوف لشکری که در ایران دیده و راجع به فوج‌هایی که در بیرون شهر مشهد بازدید کرده بود اظهار نموده است اکتفا میکنم:

« ایشان کم و بیش همگی جنس و جنم ممتاز دارند، اگر بدون جنبه سربازی در نظر آیند شاید در خور تمجید و ستایشی نباشند، ولی اگر از لحاظ ابزار جنگی ملاحظه شوند آن هم از طرف شخصی که طبع و رسم آنها را میشناسد به هیچ وجه دلیلی برای حقیر انگاشتن آنها موجود نیست. ممکن است ایشان سر و وضع نا مرتب و لباس ژنده و بد نما داشته باشند، که دارند، اما اگر در زیر دست فرماندهانی انگلیسی بار آیند، زود سربازان زنده ای خواهند شد. بطور کلی آنها خوش بنیه و دارای استخوان بندی محکم و از آن قبیل افرادی بشمار میروند که سرباز خوبی میشوند. ولی به وجه بسیار حیرت انگیزی مورد بی اعتنائی دولت خویش اند. خداوند متعال به شهریار ایران افرادی عنایت کرده است که بهتر از آن کمتر میسر می شود، اما وی به هیچ وجه اعتناء و توجهی نسبت به حال ایشان ندارد. »

امکان اصلاح - از آرای این عده صاحب نظران که بی اطلاع خود ایشان کلاشان را در اینجا آورده ام با رعایت این معنی که ذکر عقیده اشخاص غیر وارد موجب سوء تعبیر می گردد ملاحظه می شود، که با آنکه در حال حاضر قشون ایران وضع سخت ناهنجاری دارد، و تجهیزات آن به هیچ وجه در خور اعتناء نیست و روح نظامی در قلمرو آن تقریباً مفقود است، در آن سرزمین بخصوص در ایالات غربی و سایل و افرادی فراهم اند که با وجود آنها در یک دستگاه حکومت صالح، نام و اعتبار تاریخی نیروی نظامی ایران قابل تجدید خواهد بود. من صریحاً اظهار می کنم تا هنگامی که حال حکومت مرکزی ایران بدین منوال است به نظر من امید بهبود در میان نیست.

اصلاحات مقدماتی از قبیل برقرار ساختن فقط یک قسم مشق و تمرین که ساده تر هم باشد (با ادغام و بلکه باطل کردن یک دو چین سیستم های گوناگون کنونی) و تجدید نظر کلی در مورد اسلحه و تجهیزات و تدوین نظامنامه مجازاتهای نظامی، و استقرار ترتیب ارتقای متناسب تر از آنچه فعلاً بر پایه رشوه

و فساد جاری است و سازمانی دائمی برای پیاده نظام، و تجدید بساط نظامی، نیک مؤثر و دسته های چریک که هنوز در ایران زمینه بسیار در این مورد فراهم است، و تعقیب روش بهتری در پرورش افسران هم کاملاً قابل اجزاء و بسیار هم مورد احتیاج است. اما تا وقتی که سایر دستگاه حکومت به وضع فعلی باقی، و از بیخ و بن تباهاست، و سررشتا کار نظام را وسیله مقاصد انتفاعی قرار می دهند، به جای آنکه قشون، را ایران و مایه بهره مندی از نیروی ملی باشد، وضع بهتر از این دور از احتیاج و ابهت سرشار شیر و خورشید در آینده نیز لطمه ها خواهد دید.

آینده نظامی ایران - سر. هنری رالینسن راجع به آینده قشون ایر جسورانه ابراز داشته که من از جهت تأیید امیدواری خود که بدون است نظری خام تلقی می گردید در اینجا ذکر می کنم. وی در جلسه سخنان اظهار داشت:

« ایران هیچ گاه سر زمینی غنی و مولد ثروت و یا صنعتی نخواهد اما بدون تردید روزی پرورشگاه نیروی کلان نظامی خواهد گردید. ایرانی فرد بشری از تمام اهالی آسیا یعنی هندی، ترک یا روسی برتر است جز این اظهار نظر هم موجود نیست و در صورتی که جنگی اروپائی تا خا کند، باید منابع نظامی او را با رعایت تمام نگرینست. در واقع چنین می از لحاظ ما هیچ شق تهاجم به هند مهیب تر از آن نخواهد بود که بوسه ایران، با فرماندهی روس پیش آید، و به همین منوال نیز از نظر ما وسیه مفیدتری از لشکر ایران، که توسط افسران انگلیسی، یا فرماندها مصالح ما ارشاد یافته باشد، متصور نیست. »

سیر و حرکت زمان و انقلاب گردونه بخت و اقبال این موضوع احتمال نموده است که در آینده انگلستان از خدمت و کار افراد نیرومند آذ یا کردهای سر سخت حدود ترکمن و کردستان امکان استفاده داشته باش
۱ - امید است کسی دوچار این گمان نباشد که من با این نظریه موافقت دارم.

سرنوشت چنین حکم کند که افراد مزبور مزدور دولتی بیگانه شوند حتماً مزد و سواجب ایشان از کلکته یا لندن نخواهد رسید، ولی نیک ممکن است که طوایف بومی جنوب از بلوچستان ایران یا ایلات بختیاری یا لرها در غرب به اتفاق سربازان انگلیسی در دفاع از مرز و بوم خویش جنگ و همکاری کنند .

فصل هیجدهم

راه آهن

از شهرهای دور دست برجاده‌های آباد سوی سرزمین‌های دور افتاده آمد در حالی که چون دوك نخ- رسی آن شهرها را هر چه بیشتر به یکدیگر پیوند می‌داد. کارلایل

به نظر من کشتی بخار و راه آهن و آن نیروی تفکری که بشر را تکان می‌دهد بیشتر از اثر خیال پردازی، برای آدمی زاد وسایل خوشی فراهم می‌سازد .
تی سن

نظریه‌ای در باره فایده راه آهن - چون سابقاً راجع به جاده در ایران در زمان حاضر یا آینده صحبت داشتیم حال به مسئله توسعه خط آهن ایران و موجباتی که عامل پیشرفت یا سبب تعویق آن است می‌پردازم . هر فرد ذی وجودی در ایران از شخص همایونی و دیگران اعتراف می‌نمایند که به اهمیت ایجاد و توسعه راه آهن در ایران واقف و نسبت به این کار علاقه‌مند می‌باشند، ولی ایشان در جواب هر سؤال مربوط به آن پیوسته عبارتی مبهم پیش می‌کشند و می‌گویند: « این کار سوانعی دارد » صدر اعظم به من اطمینان می‌داد که ایجاد خط آهن یگانه وسیله‌ای است که ایران دین خود را به مناسبت قدر و سپاسی که بواسطه استقبال و مهمان - نوازی از شاه نسبت به اروپا دارد، ادا کند. وی می‌گفت که در موقع بازگشت اخیرش از سفر اروپا وقتی که از خطوط عالی اروپائی به جاده‌های تأثر آور مرز ایران رسید از تفاوتی که دیده بود تقریباً به گریه افتاد. من همین نظریه مساعد

و اطمینان بخش را از والی خراسان و از ایلخانی قوچان و شاهزادگان و هر فردی که با وی سر این صحبت را باز کردم شنیده‌ام. پس چگونه است که با وجود این نظریات مساعد باز پیشرفتی در این زمینه حاصل نمی‌شود و هنوز خطوط آهن ایران به دو رشته کوتاه چند میلی که آن‌هم تأسیس جداگانه ایست و با هم ربطی ندارند محدود مانده است.

موانع طبیعی - ترکیب جغرافیائی ایران تا اندازه‌ای خود کلیدی برای جواب این مسئله است. هر خط آهنی که از کرانه دریا شروع شود ناگزیر باید از اراضی بلند که بین ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ پا مرتفع است و آن نیز وضع خود فلات ایران است که تمام شهرهای بزرگ در آن واقع شده اند عبور کند. گردنه‌هایی که به این فلات منتهی می‌شود معمولاً ارتفاع و شیب زیاد دارد که از ۴۰۰۰ تا ۸۰۰۰ پاست و بقدری مرتفع و پرتگاه سهمگین است که حتی قاطرها نیز تحت مراقبت و با احساس خطر از آن می‌گذرند. این خود اولین مانع است که در مقابل موتورهای بخاری غیر قابل رفع نیست، ولی البته با هزینه سنگین خواه از خزانه دولت یا کیسه صاحبان سهام، اما در اثر مانع طبیعی نیست که کار راه آهن ایران تاکنون معوق مانده، بلکه حس خود خواهی انسانی است که مانع انجام منظور گردیده است. در این مورد پای علم لنگ نیست، لنگ بر سیاستمداران ایران است. بحث و بررسی این مسئله در کارگاه اهل فن و مقاطعه کاران را کد مانده است، بلکه لنگی کار از ناحیه دفتر وزیران و ادارات سفیران است که بر اثر اعمال نفوذ ایشان در زیر پرده تبانی و تحریکات، نهضت راه آهن‌سازی ایران روی هم‌رفته بیست سال در عهده تعویق افتاده و تابع شرط و وضعی حساس شده است.

اگر مکاتبات فراوانی که بین سفارتخانه‌های مختلف در تهران و پایتخت - های بزرگ اروپائی بخصوص سن پترزبورگ و لندن مبادله شده است جمع کنند یک هفته تمام برای در هم سوختن آن اوراق وقت لازم خواهد بود. شرح اجمالی راجع به تاریخچه وقایع عمده مربوط به آن مارا به درک کنه مطلب، بهتر از هر کار

دیگر یاری خواهد کرد و روشن خواهد نمود که به چه دلیل هنوز نام خطوط آهن ایران در جدول‌های راهنمای مسافرت (برادشا) درج نگردیده است.

امتیاز سال ۱۸۷۲ رویتر - امتیاز نامه معروف رویتر در ۱۸۷۲ اولین قرار داد دولت ایران راجع به راه آهن آن سرزمین نبوده است. امتیازگران متعددی از ملت‌های مختلف قبلاً وارد صحنه شده بودند. بین سالهای ۱۸۶۵ و ۱۸۷۱ سندیکاهای فرانسوی و آلمانی و اتریشی و انگلیسی یکی بعد از دیگری اجازه ساختن خط آهن تحصیل کرده بودند. چون این نقشه‌ها اساس درستی نداشت یا سرمایه کافی از جانب سهام‌داران تعهد نشده بود هیچ گاه به نتیجه نرسید. سپس نوبت قرارداد فتنه انگیز رویتر فرا رسید که براساسی نفوس در سینه اروپائیان حبس کرد، چون کلیه منابع ایران را به مدت هفتاد سال در دست بدست خارجی‌ها داد و از جمله مواد این قرارداد کلان انحصاری که شرحش را سابقاً بیان کردم یکی هم ساختمان راه آهن از کرانه بحر خزر تا ساحل خلیج فارس و بعلاوه حق انحصاری ساختن خطوط آهن سرتاسر ایران بود.

قرار بود زمین برای تأسیسات و بناهای لازم را دولت سجان بدهد و همچنین سنگ فرش و سنگ ریزه را هم دولت ایران فراهم سازد و هیچ گونه عوارض به اجناس و کارگران آن تحمیل نشود. مقرر شده بود که دولت ۲ درصد منافع را دریافت دارد و همه تأسیسات در پایان هفتاد سال به ایران واگذار شود. بارون دو رویتر بی‌درنگ شروع به کار کرد. خط مقدماتی از بحر خزر در نظر گرفته شد و مهندسان به صحنه عملیات رفتند و چند میل هم خاک ریزی و جاده سازی درحوالی رشت انجام گردید تا از خطر ضبط ودیعه احتراز شده باشد. اما مخالفت خشم آمیز و بسیار شدید دولت روس و بی‌علاقگی دولت بریتانیا که در این دوره از آنچه راجع به ایران بود پاک غفلت داشت و ضدیت سر سخت عناصر ارتجاعی در خود ایران طرحی را به آسانی دوچار شکست ساخت که زمینه بسیار وسیع آن از همان آغاز کار اجرای نقشه را دور از اسکان نموده بود. پس به محض بازگشت شاه از سفر اروپا بهانه بی اساس آسانی پیدا شد و امتیاز نامه ملغی گردید.

استیاز فالکنهاگن ۱۸۷۴ - ۱۸۷۵ - چندی بعد موضوع نقشه بی تکلف تری در میان آمد. به سال ۱۸۷۴ ژنرال یا بارن فن فالکنهاگن یک افسر مهندس بازنشسته روسی که چندین رشته خط آهن در گرجستان ساخته بود به تهران آمد و در ظاهر به حساب خودش، ولی در واقع با حمایت شدید دولت روس برای ساختن راه آهن از جلفا در سرزمین شمال غربی ایران تا تبریز که با راه آهن تفلیس ارتباط یافته باشد پافشاری نمود و بنا بر مندرجات قرار داد، مقرر شده بود که دولت ایران شش و نیم درصد سرمایه مورد لزوم کمپانی را به مدت چهل و چهار سال با بهره پنج درصد پرداخت نماید و یک و نیم درصد هم بابت استهلاک سرمایه محسوب شود. بعلاوه پیش-بینی شد که تا حدود صد میلی اتراف آن خط استیاز راه آهن به دیگری داده نشود و کمپانی پیشنهاد کرد که گمرکخانه تبریز را در اختیار خود داشته باشد.

این پیشنهاد به اندازه کافی برودت آمیز بشمار می رفت و با وجود تأکیدی که از ناحیه وزیر مختار روس شده بود باز مخالفت خشم آمیز شاه را تحریک نمود^۱ لذا در سال ۱۸۷۵ استیاز دیگر با بعض تغییرات از طرف شاه پیشنهاد شد که برطبق آن دولت ایران سه درصد از سرمایه کمپانی را تعهد می کرد و نظارت بر مخارج خط را به خود اختصاص داده بود و بعد از پرداخت شش درصد بابت سرمایه مطالبه چهل درصد را از عایدات داشت. با این ترتیب ژنرال فالکنهاگن نتوانست سرمایه ضروری را برای اجرای استیاز پیشنهادی فراهم سازد و نقشه او نقش بر آب شد. احتیاج به ذکر نیست که آن کار فقط محض تأمین مصالح تجارتي روسیه یا خیالات کشورگشائی او تمهید شده بود و حال آنکه شایعه امتداد آن به طرف بغداد نیز به این منظور بود که اگر روزی دولت روسیه تصرف آن قسمت از خاک عثمانی را منافی با هشتمین حکم اخلاقی تورات ندانست یعنی اقلاً بلا مانع دیده، دسترسی به آن داشته باشد.

۱ - سر. هنری رالینسن راجع به استیاز فالکنهاگن که نامش را ذکر نکرده بود، اظهار داشت جای شبهه نیست که مداخله دولت روس در این مورد خیلی بیش از حدود توصیه یا درخواست یک دولت دوست بود و ضربت سختی به قدرت قرین استقلال همایونی وارد ساخت.

استیاز آلتون سال ۱۸۷۸ - ۱۸۷۸ یک ارمنی تبعه فرانسه مقیم اسلامبول بنام آلتون که نماینده کمپانی فرانسوی بود امتیازی بدست آورد که آن نیز از رشت تا تهران بود. مهندس اتریشی به نام هرفن شرزر^۱ حتی خطی هم برای راه آهن در نظر گرفت که از گردنه رفیع خزران بر جبال البرز عبور نمی کرد، بلکه بوسیله جاده ای دورانی از جلگه به کندی می گذشت، بعد از عبور از فلات مرکزی بایک حرکت مارپیچی که برابر با سی و سه درجه بود. این نقشه هم سرانجام غم انگیزی داشت، زیرا که دولت ایران از دادن تضمین جهت ۷ درصد بهره نسبت به سرمایه پیشنهادی امتناع ورزید.

امتیازات امریکائی ها و انگلیسیها - چند سال بعد آقای وینستون نماینده دولت امریکا مقیم تهران که مرد عجیبی بود، چیزی نمانده بود به تحصیل امتیاز نامه کلانی برای ساختن راه آهن کامیاب شود. اما در آخرین وهله کار مانعی پیدا شد. دولت انگلیس هم نزدیک بود امتیاز مشابهی برای کشیدن خط آهنی از کارون علیا تا تهران تحصیل کند، ولی این اقدام نیز بی نتیجه ماند. در هر موردی که یک شرکت انگلیسی خطی پیشنهاد می کند، یا در این باره امتیازی اعطاء می شود، اما سپس نتیجه ای بدست نمی آید نیک روشن است که علت مانع از کجاست این مطلب کاملاً قابل اثبات است.

استیاز نامه سال ۱۸۸۲ بوئیتال - سرانجام بوئیتال نامی که امتیازچی چیرم دستی است و چند بار برای تأسیسات گاز و برق و راه سازی امتیازاتی در تهران بدست آورده بود امتیازی جهت ایجاد چند رشته خط آهن تحصیل کرد که عمده ترین آن خطی از رشت تا پایتخت بود که بعداً تا بوشهر امتداد یابد. در امتیازنامه خط های فرعی که به راه آهن اصلی وصل شود و استخراج معادن واقع در ده کیلومتری دو طرف خط آهن نیز پیش بینی و مقرر شده بود که این راه آهن در سال ۱۸۸۵ افتتاح شود و مدت امتیاز هم نود و نه سال بود. ودیعه ای هم به مبلغ ۵۰۰۰۰۰ فرانک به وسیله آقای بوئیتال به منظور تضمین انجام این بخش قرارداد در پاریس

پرداخت شد، ولی عامل اصلی که مانع همه قسم نقشه‌های تأسیساتی در ایران است باز دست جلوگیری دراز کرد و پیشنهادهای بواتال هم به سرنوشت دیگر پروژه‌ها دوچار گردید . .

خط آهن شاه عبدالعظیم - اما یکی از اقلام امتیازات گروه بواتال که فی-نفسه اهمیتی نداشت مآلاً درست از کار درآمد. از جمله امتیازاتی که داده شده بود یکی هم رشته خط آهنی کوتاه Décauville (دکوویل از تهران به زیارتگاه معروف شاه عبدالعظیم «ع») واقع درشش میلی جنوب شهر بود. مزار این مقدس ممتاز در زیرگنبد طلاپوش واقع گردیده است و می گویند هر ساله ۳ نفر از تهران به آنجا برای زیارت می روند. دسترسی آسان این محل را نقطه مورد علاقه‌ای در ایام تعطیل و زیارتگاهی محبوب نموده است. پروژه دکویل هم به جایی نرسید و می گویند مقداری از ریل‌ها که به بوشهر رسیده بود در همانجا افتاده است. اما امتیاز به یک سندیکای بلژیکی فروخته شد که عنوان آن «شرکت خط آهن ایران» است.

امیدوار بودند که آن مقدمه ساختمان راه آهن از شمال ایران تا خلیج فارس خواهد بود که موضوع آن همواره مطرح بوده است. ۲ فرانک سرمایه هم در بلژیک جمع آوری شد، و مبلغ اضافی سه میلیون بعداً برای تأمین مخارج سنگین آن و خرید حق امتیاز با صدور سند های قرضه فراهم آمد. موتورها ساخت بروکسل بود که به صورت قطعات از راه باطوم و بادکوبه وارد کردند. ریل‌ها را از بلژیک و مقداری هم از روسیه آوردند و با هزینه گزاف (بنا بر آنچه به این جانب اظهار شد جفتی ع لیره) از دریای خزر تا تهران حمل کردند. محوطه ایستگاه و ادارات و کارگاه را هم با احتمال توسعه این راه آهن از تهران به جنوب ایران جا دار و بزرگ ساخته‌اند. عرض ریل هم هشتاد سانتی متر انتخاب شد و در ژوئیه ۱۸۸۸ شاه آن خط آهن را افتتاح نمود.

پیشرفت یا شکست آن - نخستین ترقی آن در اثر تصادف ناگواری دوچار وقفه گردید و آن خصومت خرافات آمیز اهالی محل را برانگیخت. مسافری که

ترن را در شاه عبدالعظیم در حین حرکت ترك می کرد روی خط افتاد و زیرقطار رفت. جمعیت بی‌درنگ به راننده قطار که روسی بود حمله بردند و او با طیانچه از خود دفاع کرد، اما امانش ندادند و مجروحش کردند. سوء تأثیر ناشی از آن واقعه تا کنون تخفیف یافته است، اما این خط آهن چنانکه انتظار می‌رفته بهره‌ای نداده است و از لحاظ مالی این اقدام را قرین شکست می‌پندارند. البته در این خط کالا حمل و نقل نمی‌شود و راه هم به قدری کوتاه است که مردم به مسافرت بآن ترغیب نمی‌شوند. زوار ایرانی که تمام روز را تعطیل دارند ترجیح می‌دهند با راحتی وقت‌گذرانی و شاید هم تا زیارتگاه الاغ سواری کنند. بهای بلیت بسته به درجات مختلف یک سره دو قران یک قران و نیم و ده شاهی است. میزان فروش در اوقات تعطیل تابستانی روزانه از ۲۰۰ تا ۵۰۰ تومان بیشتر، ولی در روزهای عادی تابستان به ده تا سی تومان و در زمستان به سه چهار تومان تقلیل می‌یابد. کمپانی چهار لوکوموتیو و بیست و یک واگن دارد، پنج کارمند اروپائی و شصت کارگر ایرانی در این دستگاه مشغول‌اند و موتورها کاملاً در دست دستة دوم است. امید است این کمپانی که در این کار پیشقدم شده و بساط قابل تمجیدی راه انداخته است بتواند ساختمان خط آهن از تهران به جنوب را نیز تعقیب یا با وسایل خود شرکت دیگری را که خوش نصیب تر باشد در این اقدام یاری کند. به هر حال « ایستگاه جنوب » در تهران ساخته شده است که شاید از آنجا مسافران قرن بیستم خواهند توانست به مقصد خلیج فارس بلیت خریداری کنند.

تراوای تهران - همین کمپانی به منظور جبران ضرری که تحمل می‌نموده در سال ۱۸۸۹ امتیاز کشیدن واگون اسبی تهران را از آقای بواتال خریداری کرده است که خطوط آن در حال حاضر به طول پنج میل در خیابان‌های پایتخت امتداد دارد و در موقع اقامت این جانب در تهران برای عبور و مرور افتتاح شده است. اکنون کمپانی دوازده واگون دارد و سی و شش تا دیگر هم سفارش داده است و اصطبل برای صد و پنجاه اسب که بیشتر از روسیه وارد می‌شود و چهل نفر

هم کارگر تهیه شده است. بدبختانه این خط را بدکار گذاشته اند و تراورس‌ها اریب نصب شده است و ریل‌ها به جای اینکه هم سطح زمین باشد بالاترتعبیه شده است. بعداً به خیال افتادند که همین رشته را به حومه شهر هم توسعه و در صورت امکان تا ناحیه ییلاقی قلهک امتداد دهند. اخیراً شنیده‌ام که تراموای تهران که در ابتدای اسراهایی با دیده حقارت می‌نگریستند موفقیت بسیار حاصل نموده و به حدود شمالی شهر نیز گسترش یافته است.

خطوط جدید - در بهار سال پیش ۱۸۹۱ این کمپانی که حالا « شرکت راه آهن و تراموای ایران » نام دارد اجازه‌ای از شاه تحصیل کرده است که خط شاه عبدالعظیم را به سمت جنوب شرقی به حدود کولی نشین که در بخش‌های کوهستانی آن سنگ‌های معدنی و مرمر و سنگ ساختمان هست امتداد دهد، ولی چنین خطی بیش از ۳۰ کیلومتر از شهر دور نخواهد شد و مختص حمل بار خواهد بود. و باز همین سرکار بواتال که در همه جا حاضر است امتیاز دیگری برای کشیدن ریل تا ناحیه معدن زغال سنگ فشم که هشتاد میل خواهد بود گرفته است. این امتیازات قدر و ارزش چندانی ندارد و نتیجه‌ای هم نداشته است. اما در ایران سر زمین رکود، این قبیل اقدامات در هر حال سزاوار خوش آمد و استقبال است.

راه آهن آمل - محمود آباد - دومین خط آهن ایران که قبلاً هم در فصل راجع به ایالات شمالی ایران اشاره‌ای راجع به آن کردم برآستی ساخته همت و کار یکی از ایرانیان و سال خود اوست و شاید به همین دلیل است که واقعاً از هر جهت بی ارزش و بی خاصیت است و در موقع مسافرت هم به ایران جز یک اقدام مقرون به شکست تلقی نمی‌شده است. در حال حاضر از کرانه بحر خزر دو راه کاروان رو به تهران می‌رسد یکی از رشت از راه قزوین که مسافتش در ده روز طی می‌شود، دیگر از بندر کوچک مشهد سر که فقط هشت روز راه است، اما از نواحی سخت کوهستانی می‌گذرد و هنوز برای رفت و آمد راه آسانی نیست و بیست میل در مغرب آن

لنگرگاه محمود آباد واقع است که از این محل راه همواری تا شهر آمل دوازده میلی آنجاست و از آن پس راه کوهستانی البرز آغاز می‌شود که ارتفاعات آن تا شش میلی این شهر پیش آمده است.

از آمل تا تهران شش روز راه است در ذهن یکی از بازرگان‌های ایرانی که مدیر یا اجاره دار ضرابخانه دولتی است چنین خطور کرده بوده است که با منافی که از قلب سازی سکه‌های ایرانی بدست آمده بود ساختمان راه آهن سبکی از محمودآباد تا آمل شروع و بدین ترتیب انحصار حمل و نقل کالای وارداتی و صادراتی در نزدیک ترین جاده کاروان رو از دریای خزر تا تهران را قبضه کند. فکر اوشایسته تحسین بود. اما اجرای نقشه چنانکه باید و شاید پیشرفت نمود. وی در محمودآباد کاروانسرای ممتاز و چند مغازه ساخت و اصل کار بدین ترتیب آغاز شد که مهندسان بلژیکی استخدام و ریل‌های بلژیکی خریداری کرد، اما کارها بیش از این حد پیش نرفت و هیچ در صدد برنیامده بود که لنگرگاه محمودآباد را آماده و آباد کند، از پرداخت حقوق بلژیکی‌ها امتناع ورزید که در نتیجه کار خود را قهرماً رها کردند. وی به همین دلیل با مهندس راننده آلمانی دوچار اختلاف شد، از این رو خط بدست ایرانیان افتاد و کار به صورت ناقص و با ناشی‌گری تعقیب شد.

ریل‌های خراب به کار بردند و پل‌های سست ساختند و بنا بر گزارشی که به من رسیده است جمع وسایل خط شامل فقط یک دوجین واگون‌های سرگشاده و یک لوکوتیو بود که راننده سیاه افریقائی داشت که معلوم نشد موتور را سوزانده یا شکسته بوده است و جریان خط بکلی متوقف شد. در تشنه اصلی قرار این بود که تراموای آسیبی هم تا پای کوه دایر کنند. در اینکه اسور دیگری از این قبیل شاید در آینده بشود، با وجود رشته‌های رفیع کوهستانی کاملاً دور از احتمال است. حاجی محمد حسن مدیر ضرابخانه از قرار معلوم مردی کاری و با انرژی است، چنانکه تأسیس کارخانه بزرگ چوب بری و دستگاه تصفیه شکر که

در آمل ساخته است گواه صادقی است، اما این موضوع که او قادر باشد پیشرو ایجاد خطوط آهن در ایران بشود کاملاً مورد تردید است.

امتیازات دیگر - هنگام مسافرتم در پاییز ۱۸۸۹ یک نفر روسی به نام پالاش کوفسکی که وابسته به دستگاه راه آهن ماوراء قفقاز بود در صدد بدست آوردن امتیاز خط آهن بر آمد که می‌گفته اند برای خطی از غازیان تا رشت بوده است. راجع به این طرح دیگر چیزی شنیده نشده است و گمان می‌کنم پیشنهاد او در انبار سایر اوراق از این قبیل ضبط شده باشد. به زودی باز در سال ۱۸۹۰ دو مقطعه کار روسی آقای رافالویچ که سابقاً کنسول (افتخاری؟) ایران در اودسا بود و آقای پولیاکف وارد صحنه شدند و نقشه عظیمی جهت حق انحصاری راه آهن و گمرکخانه بدست آوردند و گفته بودند خطوطی از مبداء جلفا - تهران تا بندر عباس و جلفا تا محمره و جلفا تا تهران و تهران تا مشهد مطرح مذاکره و مورد توافق واقع شده بود. این پروژه‌های کلان به مرحله مذاکره هم که طرح‌های قبلی رسیده بود، نرسید. مقطعه کاران نومید، میدان را خالی کردند و برای دلخوشی امتیاز بنگاهی رهنی با حدود کار وسیع نصیب یافتند. این دستگاه از آن پس در تهران افتتاح شده است که علاوه بر وام دادن پول و انجام کارهای بانکی در واقع با حمایت دولت روس رقیب بانک شاهنشاهی ایران است.

شرح مختصری از سوانح - شرحی که من راجع به تاریخ امتیازات خط آهن در ایران پرداخته‌ام ضمناً سوانحی را هم که در برخی از این قبیل کارها هست نمودار ساخت. دسته ارتجاعی در ایران که بعضی از ممالا گاهی حامی ایشان اند مخالف هرگونه فکر تازه‌ای هستند که باعث پیشرفت و نفوذ اروپا در کشور آنها و موجب تسریع زوال قدرت طولانی اما بی حاصل ایشان بشود. حتی اگر حس ضدیت در ایران منتفی یا خفیف تر شود تا تضمین دولتی در میان نباشد هیچ‌گونه وسیله اطمینان کافی فراهم نخواهد بود که سرمایه داران را ترغیب و یا حتی سوداگران پردل را تشویق به اقداماتی در این زمینه مشکوک بنماید، زیرا که آنها وسیله اطمینانی در اختیار ندارند که در صورت تغییر فرمانروا یا تحولات کلی سیاسی یا پیش آمد

چنگ خارجی بهانه‌ای برای مصادره سرمایه آنها نشود. در اینکه چه نقشه‌های نافع قبلی فقط به این سبب ضایع شده است که دولت ایران به دادن هیچ‌گونه ضمانتی حاضر نشده بوده است از آنچه تا کنون گفته‌ام نیک استنباط می‌شود. از طرف دیگر هم فهرست طولانی استمدادهای مالی بی ثمر از سرمایه داران خارجی نشان می‌دهد که در نظر اروپا راه آهن نیز مانند دیگر پروژه‌ها امکان تجارتي را نوید نمی‌دهد.

کمیابی اجناس محلی - باید گفت که این وضع فقط ناشی از بی اعتمادی نسبت به وجود سود تجارتي خود آن سرزمین نیست که محل تأسیس خط آهن خواهد بود، باید تمام وسایل کار و دستگاهها و ابزار سنگین بخصوص وسایل فلزی همه با هزینه هنگفت از خارجه وارد و اگر از راه شمال برسد دوچار سختگیری گمرکخانه روس بشود و در داخله هم در صورت امکان بر پشت شتر و قاطر حمل گردد، مگر آنکه طرح امریکائی مورد پسند افتد و اجناس به تدریجی که خط کشیده می‌شود از کرانه دریا به جلو حمل شود. باید اعتراف کنم که از خواندن شرح ذیل نوشته شخصی که خود را پرسیکوس قلمداد کرده بود سخت دوچار حیرت شدم:

« اسباب و شرایط دیگری هم هست که ساختن راه آهن را در ایران تسهیل می‌کند مانند سنگ‌های فراوان برای زیرسازی خط سیر دائمی و چوب جهت تهیه تراورس و فلزات اگر معادن مملکت را استخراج کنند احتیاجی به وارد کردن آهن آلات از خارجه نخواهد بود.»

مفاد اطمینان بخش دوسطر آخر که به خط درشت آورده‌ام بایستی ناشی از اطلاعات اختصاصی نویسنده از نتیجه کار «شرکت معادن» باشد که اکنون به قصد بهره‌برداری از منابع معدنی ایران مشغول اقدام‌اند، ولی این قبیل اظهار نظرهای بی تأمل سبب نادانی و آشوب فکری خارجی‌ها راجع به آن سرزمین می‌شود. در این مورد خاص ایران به نداشتن وسایل عمومی کار، مانند چوب و تا آنجائی که از کاوش‌های قبلی بر می‌آید زغال سنگ مناسب برای تأمین احتیاجات

کثیر خط آهن و یا نفت که به حد کافی جای زغال را در موتور پر کنند و فقدان معادن آهن که در صورت تأسیس فقط برای بهره برداری و ساختن ریل، رکن سودمندی بشود شاید تمام این آرزوها در آینده قابل حصول باشد و آثار هم به هیچ وجه یأس آور نیست، اما اظهار این کلام که آنها در حال حاضر یا آینده نزدیک فراهم شدنی است نیک بی اساس است و بدین ترتیب خدمت بی قدری در راه تجدید حیات ایران زمین میسر خواهد گردید.

ضدیت روسها - بزرگترین مانعی که در راه ایجاد خطوط آهن در ایران هست طبیعی یا تجارتي نیست، بلکه سیاسی و ناشی از ضدیت سر سخت خود خواهانه دولت تزاری است. در فصل راجع به خاتمه کلام شرح وافی در باره مخالفت آن دولت بر ضد اصلاحات ایران بیان خواهیم کرد. در اینجا فقط به ذکر سیاست او مربوط به کشیدن خط آهن اکتفا و یاد آوری می کنم که همین موضوع هم در فصل دیگر مطالبی بی قدر نخواهد بود. این نکته را بدون اندیشه تناقض - گوئی ذکر می کنم که هر موقع و هر گونه طرحی که برای انجام این منظور پیش آید با ممانعت خشم آمیز دولت روس روبرو خواهد شد، مگر فقط آن خطوطی که فراخور احتیاجات تجارتي یا سوق الجیشی او باشد مانند راه آهن از مرز روسیه به آذربایجان یا خراسان و یا از دریای خزر تا تهران. غیر از این چند رشته که فقط برتری قدرت روسیه را افزایش خواهد داد و گرنه نفوذ روس پیوسته در تهران بر ضد هر گونه راه آهنی که پیشنهاد شود بکار خواهد افتاد. این یک فرض موهوم نیست و با شواهد کافی و بدون تردید بنا بر جریانات سه سال اخیر قابل اثبات می باشد.

جلوگیری از تأسیس راه آهن - هنگامی که وزیر مختار انگلیس در تهران در پاییز ۱۸۸۸ به قول معروف امتیاز نامه مربوط به کارون را از شاه تحصیل کرد که به منظور افتتاح سرویس کشتی رانی در رودخانه کارون بود آن هم نه تنها از جانب انگلستان، بلکه همه کشورهای اروپایی در دهانه رودخانه کارون در محرمه تا اهواز، بسیاری از روزنامه های انگلستان دوچار این اشتباه شده بودند و اهمیت این امتیاز

را بیش از اندازه جلوه دادند که با وضع ناقص خود ارزشی نداشته است و همچنین از دیپلماسی موفقیت آمیزی که احراز آن امتیاز را مقدور ساخته بوده است تمجید فراوان نمودند، اما خود امتیاز از دیرباز مورد علاقه و تقاضا بود و چنین می نمود که سرانجام اعطاء خواهد شد و فقط به بسط تجارت انحصاری انگلستان هم محدود نبود و نفوذ انگلیس را هم زیاد تر نمی نمود، ولی چون مشاهده کرده بودند که روزنامه های انگلستان و اروپا آن را بسیار ستودند، جراید روسیه هم در صدد مخالفت و تحریک برآمدند و می نوشتند که در نبرد دیپلماسی بین دو حریف روسیه شکست خورده است و با فشاری می نمودند که برای حفظ تعادل معدوم امتیازی نیز به روسیه داده شود.

به پرنس دولگوروکی وزیر مختار روس در ایران دستور رسید که سختگیری و فشار آغاز کند و در اثر تهدیدات او ناصرالدین شاه ناچار شد سندی امضاء و تسلیم کند که تا پنج سال در ایران امتیاز راه آهن به احدی ندهد. به عبارت دیگر هیچ دولت یا شرکت خارجی قادر نباشد که در ظرف آن مدت به ساختن خط آهن در ایران اقدام کند، مگر آنکه روسیه نیز امتیاز مشابهی تحصیل نماید که با این ترتیب مختار شد که یا بدون تأخیر شرکتی برای انجام منظور تشکیل دهد و شروع به کار کند که البته در آن صورت در میدان کار تنها نمی مانده است و یا آنکه علی رغم حق رجحان آمیزی که بدست آورده بود مطلقاً راه هر گونه قداسی را سد کند.

بازهم جلوگیری - هنگام ورودم به تهران وضع امور به کیفیتی بود که باز نمودم و بعد از وقوف بر آن جریان در ستون روزنامه تایمز نوشتم: «اینک برای دولت روس موقعی پیش آمده است که نشان دهد تا چه اندازه در ترقی ایران واقعاً ذی علاقه است یا آنکه بر خلاف قصد دارد با غضب تمام از پیشرفت ایران و اصلاحات بسیار مورد احتیاج آن جلوگیری نماید.» در اینکه خود دولت تزاری چه نظری نسبت به سند مزبور داشته و چگونه رفتاری در باره مسئله راههای ارتباطی پیشه ساخته بوده است بزودی نیک آشکار و مؤید سوء ظن های سابق من شد، زیرا

که نخستین اقدام وزیر مختار جدید روس آقای بوتزوف^۱ در موقع ورود به تهران در سال ۱۸۹۰ این بود که امتیازاتی که حتی الامکان معادل با موفقیت‌های اخیر انگلیسی‌ها در مورد بانک شاهنشاهی و شرکت معادن و رژی تنباکو باشد تحصیل و علاوه باز از ایجاد خط آهن تا پنج سال دیگر ممانعت نماید یعنی روی هم‌رفته از ۱۸۸۹ تا ده سال مانع این کار شود.

دیپلماسی روس از آن پس مباحثات می‌نموده است که از تأسیس راه آهن در ایران پیشگیری و نطفه کار را اصلاً نابود و بدین ترتیب نهضت ایران نو را تا ده سال دوچار تعویق کرده است. جدیتی معمول نشده است که با دلیل ثابت شود که روسیه این امتیاز را به منظور تعدیل و یا وجه رجحان منافع خویش در هنگامی که مسئله اعطای امتیاز کشیدن راه آهن به دولت‌های خارجی جهت رسیدگی پیش آید به چنگ آورده است. آنها سخت خواستار این ممانعت شدند و دیپلماسی کامیاب در این باب را نیک بستودند آن هم به این عنوان که رسوخ تمدن اروپائی را در ایران بازم به تعویق انداخته و در نتیجه نفوذ متری تجارتي و سیاسی انگلستان را در آن سرزمین متوقف ساخته‌اند.

ناروایی سیاست روس - من شخصاً گمان نمی‌کنم کار دیپلماتهای روسی در این دوره قرین تدبیر و صواب باشد چون که طرز رفتار ایشان در این مورد بدگمانی دیرین همایونی و وزیرانش را تقویت خواهد کرد که منافع روس در ایران فقط بر خودخواهی استوار و آن دولت طالب وقفه اسور و مخالف پیشرفت اصلاح ایران است، زیرا که بیمار علیل را بر ناخوش برنا ترجیح می‌دهد و من معتقدم که در این مورد بنا بر اثراتی که ناشی از سیاست خود آنهاست ضرر به خودشان خواهد رسید و به هیچ وجه اطمینان ندارم که در این فاصله ده ساله که طی آن اقدامات تجارتي که اخیراً پی ریزی شده است بی مزاحمت و با استقامت قابل تعقیب باشد و در همین مدت جاده‌ها و عوامل طبیعی و لوازم کار راه آهن در سراسر کشور فراهم میشود و باز طی آن اطلاعات بسیط تر راجع به منابع معدنی

و شقوق دیگر در ایران بدست خواهد آمد و ایرانیان به راه و رسم کسب و کار و مدیریت و مباشرت اروپائی آشنا خواهند شد، اما چنانکه باید و شاید ایشان را بهره‌ای نصیب نخواهد شد و علاقه‌مندان بهبود وضع آینده ایران را خشنود نخواهد نمود.

از همه بالاتر اینکه من معتقدم دولتی که از این جریان به احتمال قوی برخوردار خواهد شد روسیه نیست، بلکه انگلستان است، زیرا که با سرمایه انگلیسی است که ضمناً منابع طبیعی آن سرزمین سکشوف و مستعد استفاده قرار می‌گیرد و با اطلاعاتی جامع‌تر انگلستان خواهد توانست که بعداً راجع به توسعه خطوط آهن در ایران گام بردارد و با مرور زمان پیشرفت این کار بیشتر با نحوه عمل انگلستان منطبق خواهد گردید، ولی هیچ وقت شرط فرزاندگی نیست که در ایران به آینده دور اعتماد نمود و چیزی را با اطمینان تمام پیش بینی کرد. شاید گردش امور به صورتی در آید که روسها از سیاستی که فعلاً دارند بازگردند و آسان طالب آنچه شوند که حالا سخت با آن مخالفند، بنا بر این چنانکه بی تناسب هم نیست می‌توان از این دوران وقفه و رکود استفاده نمود و جهات و وسایل متعددی را که با کار ساختمان راه آهن در ایران بهتر سازگار باشد در نظر گرفت و با این شیوه ممکن است نقشه جهد و مبارزه‌ای برای پیشرفت منظور تدبیر و از حالا زمینه را برای موقع مساعد در جهتی که بایستی سرمایه و تجارت انگلستان در آینده جریان یابد آماده ساخت.

جهات احتمالی خطوط آهن در ایران - راه آهن در ایران یا از سرحداتش به داخل را منوط به جهتی که قصد ورود یا عبور از این سرزمین باشد می‌توان طبقه بندی کرد مثلاً باید توجه شود که منظور از جانب شمال است یا مشرق یا جنوب و یا مغرب. از سوی شمال به مقصد ایران چهارراه می‌توان در نظر گرفت:

۱ - قفقیس - تبریز - تهران - اگر بررسی خود را از گوشه شمال غربی ایران آغاز کنیم در میان چهار خط مزبور اولین راهی که به نظر خواهد آمد از

تفلیس یا ایستگاه دیگر در مشرق آن « در خط تفلیس بادکوبه از طریق ایروان جلفا و تبریز و از آنجا به قزوین تا تهران » خواهد بود که کم و بیش راه پستی فعلی بین قفقاز و پایتخت ایران است .

چنانکه اشاره کردم امتیازی برای کشیدن این خط شاید هم بیش از یک بار به روسها داده شده بود و حتی ایشان با اعتماد تمام از شروع عاجل ساختمان آن صحبت می کردند. این راه آهن لاقل برای صنایع روسی فوایدی خواهد داشت و راه مستقیمی بین خاک روسیه و تبریز است که در ایران بزرگترین مرکز تجارتی است . درهای ایالت غنی و حاصل خیز آذربایجان را به دنیای خارج باز می کند و وسیله تسهیل ورود کالای وارداتی روس به ایران می شود. من گمان نمی کنم که لاقل به این زودیها چنین خطی ساخته شود و یا از تبریز تجاوز کند چون کاملاً بارز است که آن فقط برای خاطر روس و بنا بر این فایده یک جانبه آن به قدری محسوس خواهد بود که مانع ابراز علاقه پایتخت های دیگر می شود و عایدات آن هم چندان نخواهد بود که جوابگوی مخارج و یا مفید به حال سرمایه گذار روسی باشد .

هم اکنون آن قدر خاک روسیه به ایران نزدیک است که وسیله آسانی برای دسترسی به بازار تبریز فراهم می باشد. بعلاوه با کشتی رانی انحصاری در بحر خزر، روس به اندازه کافی و وافی راه ورود به تهران را در اختیار دارد. چنین خطی فقط در صورتی برای اجناس انگلیسی مفید خواهد بود که از حدود تبریز جلوتر برود که از موقع لغو آزادی ترانزیت از راه قفقاز بوسیله دولت روس در سال ۱۸۸۳ کالای انگلیسی فقط از راه طرابوزان وارد می شود ، اما بر فرض که این خط از تبریز هم جلوتر برود باز فایده چندان در خور اهمیتی برای تجارت انگلستان ندارد که موجب علاقه واقع گردد بخصوص که طرح های دیگری در پیش است که تجارت انگلیس را از راه جنوب یا غرب که بیشتر و جزماً سود آور است بسط خواهد داد .

۲ - بادکوبه - لنکران - رشت - تهران - در جهت شرقی پیشنهاد های دیگری که بنا بر اطلاع ما مطرح شده بود یکی هم خط کناره غربی دریای خزر از بادکوبه ، لنکران ، آستارا تا رشت فط و یا اینکه از رشت هم به پایتخت بوده است و باز در جهت شرقی تر خطی از مشهد سر به تهران .

۳ - مشهد سر - تهران - راجع به خط اولی مربوط به پیشنهاد های مزبور باید افزود که روسها هنگام ساختن راه آهن تفلیس - بادکوبه ایستگاه بسیار پاکیزه ای در آجی کابول که در هفتاد میلی غربی باکو است بنا کردند که ظاهراً به امتداد آن خط به این سو بی نظر نبودند هر یک از این دو نقشه فقط باب منافع روسیه است و هیچ کدام هم خرج و دخل نخواهد کرد. بین بنادر بحر خزر و تهران رشته های رفیع البرز واقع است که مگر در سرزمینی که رفت و آمد و حمل و نقل بحد وفور باشد از لحاظ خبره ها مانع عظیمی برای ایجاد راه آهن است .

امتیاز راجع به خط رشت تا تهران چند بار اعطاء شد، ولی به مرحله اجرا در نیامد. بهتر است روسها فقط در بهبود اصلاح جاده از رشت تا قزوین بکوشند و در رفع مشکلاتی که برای بارگیری کالا در بندرگاه انزلی فعلاً هست تلاش نمایند . با توجه به این نکته که خط مزبور راه ورود اصلی ایشان به ایران است و از دریا تا تهران باید گفت که در نتیجه سستی و بی علاقه گی آنها به این قبیل امور است که هم لنکرگاه انزلی و هم جاده رشت چنان در وضع خرابی است که با کار توسعه حمل و نقل کالا سخت منافات دارد .

۴ - جلگه گرگان - پیش از آنکه روسها منطقه ماوراء بحر خزر را تصرف کرده باشند تأسیس خط آهنی از گز که در جنوب شرقی دریای خزر واقع است به استراباد و از آنجا هم از میان جلگه گرگان به نواحی بجنورد و قوچان مورد نظر کارشناسان جنگی روسیه واقع شده بود که بدان وسیله دسترسی آسان به مشهد یا هرات را برای لشکر مهاجم تأمین کرده باشند که ضمناً حمل مواد و محصولات خراسان و مازندران و اجناسی را که از خود روسیه می رسیده است تسهیل می نموده

است. چنین خطی البته هیچ گونه اثر و سود تجارتي نداشته و فقط برای نقشه‌های نظامی مفید بوده و احتیاج به بحث نیست که تمام قصد و خیال مربوط به این خط بعد از فتح ماوراء بحر خزر متروک شده است و ژنرال انن کف با خط آهن ماوراء خزر چنان وضع تسلط آمیز درخشانی نسبت به خراسان احراز کرده است که دیگر به راه آهن اضافی نیازی نیست تا وسیله تسهیل پیشروی او به طرف مشهد یا هرات بشود.

۵ - عشق آباد - قوچان - مشهد - در فصل پنجم این کتاب من در باب طرح خط آهن از حاکم نشین روسی ماوراء بحر خزر از طریق قوچان به مشهد که وضع جاده آنرا مبسوطاً شرح داده بودم بحث نمودم و از آنچه در آن مورد بیان کردم استنباط شد که ساختمان راه آهن در جلگه هموار آن نواحی کار آسانی خواهد بود. در راههای آباد هر دو طرف روس و ایران بین عشق آباد و قوچان چیزی برای کشیدن خط آهن آینده پیش بینی نشده است از این رو می‌توان قیاس کرد که دولت روس از این کار منصرف است.

۶ - دوشک - سرخس - مشهد - هنگامی که در مشهد بودم صحبت نقشه دیگری که بیشتر عملی است یعنی کرسی ماوراء بحر خزر و والی نشین خراسان نخستین بار به میان آمد و می‌گفتند که این طرح از جانب فرماندار پرنس دوندوکف - کورساکف که خط آهن از قلمرو او عبور می‌کرده است با نظر تأیید کامل به یک کمیته اختصاصی نظامی در قفقاز ارجاع شده بود و این خط فرعی روسی از ایستگاه دوشک در مسیر خط آهن ماوراء بحر خزر تا مشهد بود. چنین راه آهنی به احتمال قوی از پست مرزی سرخس خواهد گذشت و بنا بر این مالا موجب تسهیل دسترسی روسیه به هرات خواهد گردید که بدین ترتیب با یک تیر دو نشانه خواهد زد یعنی هم مشهد دوچار تهدید خواهد گردید و هم مرز افغانستان به خطر خواهد افتاد.

در بهار سال ۱۸۹۱ اعلام شد که ژنرال انن کف جداً طرفدار ساختن خط فرعی دوشک - سرخس می‌باشد و گزارش‌های بعدی هم حاکی است که همین

ارتباط بوسیله راه فرعی غیر از دوشک یعنی از قره بند که در کنار خطوط ماوراء بحر خزر است تأمین شدنی است که در این صورت منافاتی هم با قرار داد با ایران نخواهد داشت و فقط در صورتی ممکن است آن را تا داخل خاک ایران مثلاً تا مشهد امتداد داد که از سیاست جلوگیری از ایجاد خط آهن در ایران، دولت روس عدول و راه را برای اقدامات مشابه کمپانی‌های خارجی در سایر نقاط ایران باز کند. این دلیل و خاصه وضع نظامی روسیه نسبت به خراسان آن قدر اطمینان - آمیز است که ضرورتی برای هر گونه اقدام ساختن راه آهنی باقی نماند و من کم و بیش معتقدم که روسیه سعی نخواهد کرد که مشهد را تابع سیستم راه آهن خویش سازد هر چند که خط فرعی سرخس به احتمال قوی امکان ساختمان دارد که در این صورت سر انجام مشهد داخل خطوط ارتباطی ماوراء بحر خزر خواهد شد.

من فقط این نکته را خاطر نشان می‌سازم که ایرانیان علی‌رغم ضعف و ناتوانی خود نسبت به موضوع مشهد حساسیت بسیار دارند و این قبیل نقشه‌ها را با انزجار می‌نگرند.

۷ - تهران - مشهد - بعضی از نویسندگان، کشیدن خط آهنی را بین مشهد و تهران که ۵۰۰ میل است توصیه کرده‌اند. چون خودم تمام این راه را با اسب پیموده‌ام می‌توانم شهادت بدهم که از بیابانهای جدا افتاده و غیر مزروع می‌گذرد و چنین خطی به هیچ وجه نتیجه اقتصادی نخواهد داشت و ممکن نیست کسی به این کار ناهنجار دست یازد، ولی عده‌ای از اهل قلم عقیده دارند که بواسطه گندم زارهای بین تهران و شاه‌رود شاید ایجاد راه آهن از بدو امر ثمر بخش باشد و روسها را به این کار ترغیب نماید. ارتباط راه آهن تهران به مشهد بدون تردید کالای انگلیسی زیاد تر از حالا را به بازارهای خراسان خواهد رسانید، اما شاهراه وارداتی اجناس هند و انگلیس باید کماکان طریق جنوب باشد چون در آن حدود راه رقابت برای دیگران مسدود است و عقل و سلاح انگلیسی ایجاب می‌نماید که در اصلاح و بهبود جاده‌های جنوب تلاش کنیم نه اینکه در صدد برآئیم که ابهت از دست رفته را در شمال باز پابیم.

۸ - راه آهن سیستان - اینک از حدود شمالی به مرزهای شرقی عطف توجه می‌کنیم. در فصل راجع به مسئله سیستان نظرم را چنین اعلام داشتم که برای صیانت منافع انگلیس و افغانستان و توسعه تجارت هند و انگلستان در آن نواحی، ایجاد خط آهنی را در آنجا کاملاً ایجاب می‌نماید که با خط آهن مرزی بلوچستان اتصال یابد. ایستگاههای دروازه و کویته و قلعه عبدالله یا چمن در معبر آن خط آهن همه نقطه‌های مساعدی برای خط‌های فرعی خواه از طریق نوشکی یا جنوب رشته‌های کوهستانی ایران و یا اندکی بیشتر در سمت شمال به سیستان و از آنجا هم خط دیگری به ایالات سهم صنعتی و فلاحی کرمان و یزد عین لزوم خواهد داشت.

می‌گویند حکومت هند با ساختن خط آهن مقدماتی این راه به آن جهت مخالفت نموده که موجب مخارج هنگفتی است و باید مدتی از آن خط فقط نگاهداری کند. بعلاوه امکان حمله جناحی از شمال به آن راه هست و بهره‌ء عاجل تجارتنی هیچ نخواهد داشت. این دلیل آخرین نسبت به خطوطی که یک رشته است بدون استثنا صادق است، هیچ خط آهنی از سه تا چهار یا پنج سال فایده تجارتنی ندارد از طرف دیگر منابع سیستان و صادرات اجناس ایرانی از مرز شرقی به حدی زیاد است که چنین خطی را به زودی مقرون به توفیق خواهد نمود. سایر دلایل هم از لحاظ اهمیت نظامی آنست که سابقاً اجمالاً شرح دادم، در اینجا باز اظهار می‌کنم که در دنیا هیچ خط آهنی نظامی بدون تصادم با مخالفت‌های همانندی ساخته نشده است.

۹ - راه آهن سراسری ایران - بدون شک چنین خطی دیر یا زود به وسیله راه‌های فرعی احتمالاً از مبدأ پوسنی - گوادر یا چاه بهار و یا با وجود جاده‌های فعلی تجارتنی بندر عباس از کرانه اوقیانوس هند یا خلیج فارس ضمیمه خواهد گردید. هرگاه جنوب شرقی ایران از لحاظ راه‌های ارتباطی به این شکل در آید سزایای عمده‌ای برای تجارت وارداتی انگلستان دارد و نفوذ آن در نواحی مرکزی و ایالات

شمال شرقی ایران به همان اندازه قابل ملاحظه خواهد بود که موجب استفاده خود ایران جهت تجارت صادراتی تریاک و پنبه و خشکبار آن خواهد گردید.

خوش باورانی که آینده‌های بسیار دور را منظور می‌دارند شاید پیش بینی می‌نمایند که بعداً این خطوط با رشته راه آهن از طریق مرکز ایران از طریق اصفهان به شوشتر امتداد و مآلاً با خطی که در سمت شمال به تهران و در طرف غرب به بغداد منتهی می‌شود ارتباط یابد. این فکر و خیال بسیار هم جالب توجه است و اگر به مرحله اجراء در آید مایه رستگاری سرزمین ایران خواهد شد، اما خوش بینی نهالی است که اقلیم ایران تا حال چندان پرورش نداده است و سن ترجیح می‌دهم از اسعان نظر در باره چنین آینده‌نا معلومی درگذرم.

۱۰ - بوشهر - تهران - طرح اتصال بوشهر به تهران با خط آهنی مستقیم از طریق شیراز فکری است که گمان نمی‌کنم بواسطه موانع طبیعی عظیم بین شیراز و دریا هیچ گاه عملی شود. یک رشته کوهستانهای متوازی که از لحاظ وضع خاص و شیب تند تقریباً بی شباهت به نردبان نیست و تا ۷۰۰۰ پا از سطح خلیج فارس ارتفاع می‌یابد، این دو نقطه را از یکدیگر جدا می‌سازد و فقط با هزینه سنگین و بی اندازه آن هم بدون انتظار بهره‌ء عاجل شاید قابل اجراست. این نکته که بوشهر با وجود حالت بسیار نامساعد بندری باز عمده ترین بندر در جنوب است بعضی را به این خیال انداخته است که باید آنجا لزوماً انتهای خط آهن سراسری ایران باشد بدون اینکه موانع طبیعی را که ذکر نموده‌ایم در نظر بگیرند. ایجاد و شاید هم بهره برداری از خط دیگری که قدری بیشتر در سمت غربی است جای طرح راه آهن بوشهر به شیراز را خواهد گرفت و اصولاً این فکر نمی‌بایستی در سرها خطور کرده باشد، ولی این اشکال و محظور در مورد خط آهن جنوبی شمالی ایران در باره شیراز به اصفهان که زمین نسبتاً هموار و نقشه قابل اجراء است و در آینده امکان آن خواهد بود البته وارد نیست.

۱۱ - محمره (خرمشهر) - بروجرد - تهران - راه آسان‌تر و راحت تر که اشاره نموده بودم از دهانه رودخانه کارون از میان شهرهای بزرگ ایالات زرخیز

غربی تا پایتخت ساخته شود و از قرار معلوم جملگی بر این قولند که یگانه خط آهن ایران است که امکان سود تجارتي دارد خطی است که از شوشتر (به احتمال بیشتر شاید محمره) شروع و از میان لرستان به خرم آباد و بروجرد منتهی شود و از آنجا می توان آن را با آسانی به کرمانشاه و همدان و خط تهران و بغداد ارتباط داد و از طرف دیگر با سلطان آباد و قم و مالا به تهران، بندر جدید جنوبی ایران چند صد میل به پایتخت نزدیک تر خواهد شد و مانع عظیمی هم مانند کتل راه کاروانی بوشهر - شیراز ندارد. علاوه بر آنکه تجارت وارداتی و صادراتی ایران را به سمت خلیج فارس معطوف خواهد ساخت از میان غله خیز ترین نواحی ایران نیز خواهد گذشت و در حال و آبادانی شهرها تأثیر خواهد نمود. به عبارت دیگر هم خط سیر تجارت داخلی و هم خارجی خواهد شد و از مازاد محصولات داخلی مقداری هم به خارج خواهد رسید.

هنگامی که راجع به ساختن جاده در همان خط سیر صحبت داشتم، البته امکان ایجاد راه آهن را هم در آن حدود از نظر دورنگذاشتم. در ایران قسمت عظیم نیروی انسانی صرف سیر و حرکت بین نقاط زیارتی و مکان های مقدس می شود و اگر خط آهن محمره را بسازند دسترسی آسان به پنج تا از این بارگاهها میسر خواهد گردید. قم در شمال که آرامگاه حضرت فاطمه (ع) خواهر امام رضا (ع) است و بارگاههای کربلا و نجف و ساسره که همه در مجاورت فرات و دجله است و به ترتیب سزار امام حسین و حضرت علی و امام حسن عسکری (ع) است. بالاتر از همه راه مکه باز می شود که هر مسلمان خالص شایق است که برای احراز عنوان حاجی دست کم یک بار در عمر خویش به آنجا برود. هرگاه در نظر بیاوریم که هر ساله صدها هزار نفر با تلاش بسیار به این اماکن رومی آورند و فرسوش هم نمی کنیم که اهالی آسیا علاقه خاصی به مسافرت با ترن دارند می توان قیاس کرد که عایدات سرشاری نیز نصیب و بسیاری از اهل عبادت و زیارت را بخشد و سعید خواهد گردانید.

۱۲ - بغداد - تهران - حال توجه خود را به سمت غرب باز می گردانیم و در مسیر سراسر حدود ایران ناگزیر به موضوع خط آهن بغداد تهران می رسیم که چند بار نیز پیشنهاد شده است. مسافت آن . . . ۵۰۰ میل و شهرهای عمده کرمانشاه و همدان در سر راه است.

هم اکنون مقدار معتناهی کالا از این راه به ایران و خارج حمل و نقل می شود و اروپائیان مقیم ایران که بخواهند اجناس مورد علاقه ای را از خارج بیاورند و از خطرات کتل بوشهر - شیراز واهمه دارند جنس را از طریق رودخانه تا بغداد و از آنجا به تهران حمل می کنند. این خطوط را امکان فعالیت سودبخش بسیار است. هرچند که هزینه ساختنش قلیل نیست، چون هم عبور از دشت های کلدانی به فلات ایران سخت دشوار و هم فراز و نشیب آن فراوان است، ولی از لحاظ بار و یا مسافر استعداد راهی را که در فوق ذکر کردم ندارد و از نواحی حاصلخیز عبور نمی کند و ارتباط آسان آن به دریا مقدور نیست.

خط آهن هندوستان - مدیترانه - اشاره به راه آهن تهران - بغداد در این بحث نهائی ذکر خط آهنی را ایجاب می کند که روزگاری ورد زبان ها بوده و سپس از نظر افتاده است و آن راه آهن جلگه فرات از کرانه مدیترانه تا بغداد است. این خط بارها پیشنهاد شده و طرفدارانی هم داشته است که اگر روزی عملی شود خطوط غربی ایران را جزو سیستم راه آهن هند و مدیترانه خواهد نمود که در این صورت مدیترانه مبدأ و ایران واسطه و رابطه خواهد بود.

خط آهن جلگه فرات و دجله - نوشته های سر. پی. اندرو و سروان کامرون و دیگران و گواهی و گزارش کمیته های اختصاصی که پارلمان انگلستان در سال ۱۸۷۲ تعیین کرده بود تا مسئله ساختن راه آهنی از طریق جلگه فرات یا دجله را از میان سرزمین های بین راه بررسی کند افکار عمومی را نسبت به این کار علاقه مند ساخته است.

این خط که از کرانه سوریه در مقابل جزیره قبرس در مدیترانه شروع و از استنیا (سلوکیه قدیم) یا اسکندرون که همان تیر یا تریپولی است یا جزیره

روعاد (آرادوس) عبور می‌کرد و این خط سیرهای مختلف را کارشناسان بحری متعدد پیشنهاد کرده‌اند. راه آهن در جهت شرقی تا جلگه فرات خواهد رسید، خواه از طریق حلب در شمال یا پالمیرا در جنوب و بعد از وصول به حوزه فرات از سمت راست این رودخانه تا بصره امتداد می‌یابد و به کویت در کنار خلیج فارس منتهی می‌شود که جمعاً در حدود ۱۰۰۰ میل است. یا آنکه از فرات در جهت شرقی به دجله مربوط و وارد منطقه بغداد می‌گردد که در آنجا ساختمان پل ضروری می‌شود و از این محل هم به سمت جنوب بصره یا کویت منتهی خواهد گردید.

این بود بطور خلاصه آنچه کمیته اختصاصی به پارلمان پیشنهاد کرد و در مجلدات مذکور در فوق مطرح شده است. حد اقل هزینه چنین راه آهنی را ۶۰۰۰۰۰۰۰ لیره بر آورد کرده‌اند و حد اکثر مخارج با خطی که بنا بر میزان اروپائی چهار پا و هشت اینچ عرض و یا مطابق میزان هندوستان پنج پا و شش اینچ پهنا داشته باشد از ۸۵۰۰۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ لیره خواهد شد. از بصره یا کویت و به احتمال قوی در محل ثانوی بواسطه ساحل بسیار مساعد که دارد بوسیله کشتی تاکراچی و یا بنا بر پیشنهاد بعض دیگر تا دماغه جاسک ارتباط برقرار و از این نقطه با کشیدن خط آهن از طریق کرانه مکران با کراچی رابطه حاصل می‌شود. این بوده است جریان اجمالی چند نقشه که به منظور ایجاد راه نزدیک تری از طریق خشکی تا هندوستان توصیه شده است و خبرگان متعدد و طرفداران معتبری از آن حمایت نموده‌اند و در ده سال از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ توجه عام را به نحو تام جلب کرده بوده است.

موانع این نقشه - حقیقت امر این است که نه توجه سرشاری که این طرح بر انگیزنده بود و نه آثار کتبی وزینی که پدید آورده، هیچ کدام مانع از بین رفتن کامل آن نشده است، بنا بر این می‌توان استنباط نمود که چنین نقشه‌ای هیچ زمینه ندارد. جاذبه ظاهری آن که با جامه وطن پرستی نیز آراسته‌اند ذهن بساکسان را مجذوب کرده بود و باید اعتراف نمایم که خودم نیز بدون اینکه به کنه کار توجه

نموده باشم مفتون آن شده بودم. اما بعد از بررسی دقیق و از آن برتر بیش از یک بار گذارم به آن حدود یعنی سوریه و بین‌النهرین مجایم ساخته است که این نقشه هم اساس درستی ندارد و هم لا اقل در زمان حاضر سیاسی عملی نیست و بدون اینکه به جزئیات دلایلی که بر له و بر ضد این نقشه هست وارد شوم سوجباتی را که در نحوه قضاوت من اثر داشته است اجمالاً ذکر می‌کنم.

موانع طبیعی - عواملی که باید در ایجاد چنین خطی اساس قرار گیرد و در سیاست عملی ساختن این نقشه ملحوظ واقع شود چهار گونه است: طبیعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی. به نظر من از لحاظ هر چهار دلیل مزبور نقشه جلگه فرات اگر مجری شود بی اثر است. موانع اساسی آن از جهت وضع طبیعی این نقاط و شرایط اقلیمی آن است علاوه بر اشکال بزرگ راه باز کردن از دل رشته‌های جبال ساحلی سوریه که البته مهندسیین از عهده آن بر خواهند آمد، باید به این حقیقت توجه نمود که خط سیر شمالی قبل از رسیدن به مقصد بغداد بین راه هیچ گونه محل قابل اهمیتی ندارد مگر انطاکیه و حلب و راه آهن بیشتر از جاهای خشک و خالی خواهد گذشت در صورتی که اگر از راه جنوبی تر ساخته شود باز از خطه‌هایی می‌گذرد که تمام بیابان و بی آب است.

درجه حرارت در بیشتر نقاط این شنزارهای داغ در فصل تابستان سخت طاقت فرساست و تصور من این است که هیچ سرداری در عرض شش ماه از سال حاضر نیست که سربازان خود را در قطارهای درجه سوم از این مسیر هزار میلی عبور دهد مگر آنکه خدای ناخواسته خیالش این باشد که در انتهای راه همه آنها را مستقیماً تحویل بیمارستان بدهد و بخصوص اگر بنا باشد که این هزار میل خشک و سوزان تازه مقدمه عبور از سرزمین‌های طولانی تری باشد که بکلی فاقد راه و جاده آباد است.

مانع سیاسی - در تمام آثار و مقالاتی که راجع به این موضوع انتشار یافته است بدون استثناء از غفلت تامی که نسبت به منافع یا رفتار دولت عثمانی نموده‌اند، دوچار حیرت شده‌ام. سراسر خط سیر راه آهن پیشنهادی از قلمرو عثمانی می‌گذرد،

کار گذاشتن حتی یک قطعه ریل و یا ساختن یک پل و یا اجازه عبور خواه پرداخت و یا به طوری که احتمال می رود بدون آن بی رضایت آن دولت امکان ندارد، با وجود این راجع به خطی که پیشنهاد کرده اند حتی کمترین اعتنائی به منافع و یا مشورتی با دولت ترکیه نشده است. این اقدام نه منابع آن کشور را به کار خواهد انداخت و نه نقاط پر جمعیت و آباد آن سر زمین را به هم مربوط خواهد ساخت. نه او را از تهاجم روس در شمال مصون خواهد داشت و نه بر قدرت دفاعی آن خواهد افزود و در واقع همه گفتگو و تصمیم در آن خصوص فقط محض تأمین مصالح انگلستان و فقط منافع امپراتوری هند شده است. آیا برای ما اطمینانی حاصل است که آن دولت نسبت به تأمین هریک از این دو منظور علاقه ای دارد؟ تجربه شخصی ام در باره رفتار دولت عثمانی در آسیا این است که هیچ پندی در دل آن دولت عزیز تر از این نیست که خیر خواهی نه فقط نخست بر خانه رواست، بلکه در حق دیگران اصلاً نارواست و اگر مأموران غیور ترک به منظور ابراز استقلال رأی که مورد علاقه ایشان است برای ملت یا دولتی زیان و آفتی طالب باشند، آن بر ضد بریتانیا است. بنا بر این پیش از آنکه با آرامش خاطر قادر باشیم در باره ساختن هزار میل خط آهن در قلمرو ترکیه که محض خاطر خود ماست تصمیمی اتخاذ کنیم آیا ارجح نیست که درست دریابیم که «باب عالی» چه انتظار و توقعی در این باب دارد؟ من شکی ندارم که جواب آن دولت چه خواهد بود.

سانع نظامی - فرض کنیم این طرح کم و بیش فقط جنبه نظامی دارد بنا بر این لااقل از آن لحاظ قابل ایراد خواهد بود. من شک بسیار دارم که این حرف یعنی جنبه نظامی در مورد خط آهن جلگه فرات وارد باشد و آن فقط یک علاقه بی پروا در ایجاد خط ارتباط بیهوده ای با هندوستان است، بدون اینکه نظر کشورهای بین راه ملحوظ شده باشد. از نظر سوق الجیشی به طوری که قبلاً ذکر کردم برای دفاع آسیای صغیر که در حد شمالی تر واقع شده است (بین اورفه، دیاربکر، سردین و سوصل) خالی از تأثیر خواهد بود و چنانکه در نظر است اگر

این راه آهن در دشت همواره غیرقابل دفاعی کشیده شود به صورت بارزی در معرض خطر حمله است و از این رو در زمان جنگ وسیله ارتباط خطرناکی خواهد بود.

ایراد اقتصادی - مهم تر از همه، ایرادات مالی و اقتصادی است. من پاك سرگردانم که چگونه چنین خطی که از آن منطقه کذائی می گذرد ممکن است فایده ای در برداشته باشد و برآستی که با نهایت اکراه می توان هردولتی رابه کار عاقل حتی حد اقل ضمانت در باره چنین راه آهنی دلالت نمود. به سه دلیل من هیچ گونه سود و خیری در این اقدام سراغ ندارم (۱) زیرا که هزینه مقدماتی آن بسیار سنگین است (۲) زیرا که این خط از نواحی حاصلخیز یا مناطقی معدنی عبور نمی کند و حمل و نقل محلی هم در بین نیست (۳) چون رفت و آمد مسافر و یا حمل بار محدود است و خیلی هم کمتر از آن است که پیش بینی کرده اند و عایدات دو دریا نیز که در دوسر این خط واقع شده است جبران فقدان در آمد خود خط را نخواهد کرد، پس بی باکانه اظهار می دارم که عایدات از بابت کالای تجارتهی هم چندان کافی نیست، زیرا که تاجر چگونه قادر است که مخارج اضافی حمل بوسیله راه آهن را با خطرات و تأخیراتی که لازمه آن است تحمل کند و جنس را در راه ناچار باید دوبار در کشتی بارگیری و پیاده کنند تا از این راه فقط چهار تا شش روز از انگلستان تا هندوستان صرفه جوئی در وقت شده باشد. وانگهی در آمد از ناحیه رفت و آمد مسافر نیز سخت ناچیز خواهد بود، زیرا که بی اطلاع نیستیم که مسافران هند خواه افراد کشوری یا لشکری، بانوان یا کودکان، خواهان هوای سالم و نیروبخش هستند و به هیچ وجه راغب نخواهند بود که چندین روز در قطارهای درسته مقید و از گردو خاک و گرما و خستگی سفر طولانی در چنان منطقه ای فرسوده شوند. اگر من یکی از صاحبان سهام کمپانی کشتی رانی P and O بودم غیر از ضرری که از بابت کرایه حمل و نقل پست متصور است به هیچ وجه از خطر رقابت چنین راه آهنی نگرانی نداشتم.

خلاصه - اینها ایراداتی اصلی است که به نظر من قدر و اعتبار نقشه خط آهن جلگه فرات را به هند مخدوش و محکوم می کند. بعد از ایجاد ترعه سوئز

دیگر احتیاج چندانی به وجود این قبیل خط سیر اضافی نیست. بدون اینکه قصدم دخالت در نظریات بسیط تری باشد، عقیده‌ام را اظهار می‌کنم که با تسلط کافی بر مصر و مراقبت تام در کانال سوئز و تسریع کشتی رانی بین انگلستان و هندوستان و ارزان کردن نرخ آن، وسیلهٔ بر مراتب بهتری جهت سرعت بیشتری در حمل و نقل و ارتباط بین دو قسمت امپراتوری در زمان خطر تأمین خواهد شد.

طرح‌هایی راجع به گسترش خط آهن‌های ایران - تا اینجا بحث ما دربارهٔ راه آهن جلگهٔ فرات در قسمت سوریه و بین‌النهرین بوده که یک سر آن تا دروازهٔ خلیج فارس می‌رسیده است، ولی این موضوع را هم نباید مسکوت گذاشت که طرح‌هایی نیز پیشنهاد شده بود که آن سیستم را از طریق خشکی تا کراچی امتداد دهند. یکی از این طرح‌ها راجع است به ساختمان خطی از کرانهٔ شمالی خلیج فارس مثلاً از محرمه از راه بوشهر و لنگه و بندر عباس و جاسک و گوادر تا کراچی. به نظر من چنین نقشه‌ای به هیچ وجه در خور توجه و اعتبار نیست و حتی از طرح ساختمان خط آهن جلگهٔ فرات هم بیهوده‌تر است، چون خرج ساختمان آن سنگین و بکلی بی‌ثمر و برای ایران هم بی‌اثر و از لحاظ بهداشت هم مقرون خطر خواهد بود.

شوشتر - شیراز - بندرعباس - ولی راجع به دو خط فرعی ایران صاحب‌نظر والامقامی مانند ژنرال گلد اسمید بحث و آن را تأیید کرده است و از این روشیستهٔ بررسی دقیق است. بهرحال این خط آهن که بغداد مبدأ آن است بعد از ارتباط با راه آهن جلگهٔ فرات یا جلگهٔ دجله به سمت شرق در خاک ایران دور از حدود خلیج فارس عبور و از راه شوشتر و رام‌هرمز و یا شاید حویزه و اهواز تا بهبهان امتداد می‌یابد و از آنجا بوسیلهٔ جادهٔ کاروان‌رو فعلی به شیراز منتهی می‌گردد. از شیراز به دریا دو خط ارتباط هست؛ یکی از حدود شمالی‌تر از راه فسا و داراب و فرنگ یا از راه جنوبی‌تر از طریق لارکه هر دو به بندرعباس می‌رسد و از آنجا خط آهنی از کرانهٔ مکران به کراچی امتداد خواهد یافت.

خط آهن واقعی ارتباطی سراسری ایران - راجع به این طرح فقط اظهار می‌دارم که به مشکلات طبیعی برخورد خواهد کرد که به آسانی و یا ارزان قابل رفع نخواهد بود و آن مربوط به رشتهٔ طولانی کرانهٔ مکران است که هیچ خوش-آیند من نیست و خط ارتباطی واقعی سراسری ایران را که به عقیدهٔ این جانب بهتر است از حدود شمالی‌تر بگذرد نادیده می‌انگارد. هرگاه روزی خط سراسری ایران عریضاً ساخته شود بدون تردید تا این درجه از حدود جنوبی و این اندازه هم بی‌ثمر نخواهد بود. خط واقعی سراسری ایران راه آهنی است که مراکز فلاحی و صنعتی و تجارتی ایران را به هم پیوند دهد و در این کار احتیاجات ایران و انگلستان هر دو ملحوظ افتد. چنین خطی به احتمال قوی از بغداد، کرمانشاه، بروجرد، اصفهان، یزد، کرمان خواهد گذشت و این. به نظر من خط آهن نهائی ارتباطی آینده‌ای بعید خواهد شد که چنین پیشرفتی امکان پذیر باشد. با آنچه سابقاً راجع به خط آهن سیستان نوشتم ملاحظه خواهد شد که چگونه این طرح با راه آهن هندوستان قابل ارتباط خواهد بود و اگر روزی ساخته شود مزیت بیشتری خواهد داشت و جزو خطوط ارتباطی اروپا خواهد شد و با این ترتیب سرباز انگلیسی را دیگر در کراچی نخواهیم گذاشت، بلکه در مرز خود افغانستان و شاید هم در میدان جنگ پیاده خواهیم کرد.

خط آهن بارکشی آسیای صغیر - اگر طرح راه آهنی که در فوق شرح دادم به صورت واقع در آید و با مدیترانه و بدان وسیله هم با اروپا ارتباط یابد به احتمال قوی به جای اینکه بندر جداگانه‌ای در سوریه گوشه‌ای از ساحل مدیترانه ساخته شود با سیستم خط آهنی که فعلاً در آسیای صغیر هست متصل خواهد شد. در حال حاضر سه سیستم راه آهن در آسیای صغیر هست یکی از اسکوتاری مقابل اسلامبول تا ایسمید که در پنجاه و شش سیلی است و این روزها دارند آن را تا آنکارا در قلب ترکیه توسعه می‌دهند. دیگری از ازمیر تا دینرکه در ۲۳ سیلی داخل ترکیه است. سومی خط آهن کوتاهی است با چهل میل طول که بندر مرسینه نزدیک تاروس در سلوکیه را با عدانه مربوط می‌سازد.

اشکالات فنی ساختمان راه آهن در سرزمین کوهستانی مثل آسیای صغیر و همچنین مشکلاتی که ناشی از معایب دستگاه اداری حکومت عثمانی است متعدد است و به هر حال عایدات تجارتي آن به احتمال قوی محدود می باشد، اما می توان استنباط کرد که دو خط اولی روزی به هم خواهد پیوست و یا آنکه خط دومی یک روز با راه آهن ایران که شرحش را بیان کرده ام اتصال خواهد یافت. در این صورت راه خشکی تاهند را شاید اوریان اکسپرس برعهده خواهد گرفت و آن از کاله به قسطنطنیه و ارتباطی هم با راه آهن آسیای صغیر که در سمت دیگر بوسفور است حاصل خواهد کرد. در آینده ای دور راه آهن ارتباطی دیگری با خط آهن سوریه امکان پذیر خواهد بود، اما تمام این نقشه ها مربوط به آینده ای آن قدر دور است که در عمر من تحقق آن مقدور نخواهد شد و شاید هم اصلاً قابل تحقق نباشد و این پیش بینی هم در واقع مبتنی بر حدس و گمان است.

راه آهن مصر و عربستان - می گویند راه آهن دیگری هم از طریق خشکی تا هندوستان پیشنهاد شده است و آن خطی است که از پرت سعید در دهانه کانال سوئز شروع و از میان عربستان به نقطه ای در کرانه خلیج فارس منتهی می شود. به نظر من چنین نقشه ای همه معایب راه آهن جلگه فرات را چند برابر دارد، بدون اینکه هیچ گونه سزیتی داشته باشد. فرزندان اسرائیل چهل سال در بیغوله های آن حدود سرگردان بودند، ولی من برای عناصری که به خیال چنین طرحی افتاده اند روزگار ناگوارتری پیش بینی می کنم.

نتیجه - من طرح های متعددی را که برای راه آهن بین مدیترانه و هندوستان عرضه شده است در اینجا شرح داده ام از آن جهت که هر قسم نقشه ای که در این زمینه عملی شود ایران بواسطه وضع جغرافیائی خود نقش عمده ای در آن خواهد داشت و همچنین با آینده ای که ایران از لحاظ خطوط آهن در پیش دارد مآلاً اهمیت آن به جنبه محلی محدود نخواهد ماند. گرچه حالا وضع کارها بدین متوال است که شرح داده ام، اما با آنکه ایران هنوز بکلی عقب مانده است، امکان یک تکان ناگهانی یا توجه وعلاقه ای ناشی از اقدام او به منظور پیشرفت.

های آینده در میان است و از این رو به درجه ای مطلوب است که راجع به سیاست خط آهن این کشور نظری اتخاذ گردد که شامل همه قسم امکانات باشد.

هنگام سیر و بررسی خود در باره نواحی مرزی ایران به نحو اجمال عملی ترین نقشه هائی که تا کنون از فکر عناصری که خیر خواه بشمار میروند خواه برای صلاح ایران و یا چنانکه بیشتر محتمل است محض خاطر خودشان، تراوش کرده است خاطر نشان ساخته ام، وضع عقب افتاده و درمانده آن سرزمین و فقدان امنیت در پاره ای از نواحی آن و مخالفت روسیه و بالاتر از همه فقدان حس وطن دوستی یا شهامت کار در دستگاه حکومت ایران موانعی است که پیشرفت، حتی امید بخش ترین نقشه های مزبور، بی تلاش و مبارزه مقدور نخواهد بود. ممکن است آن دولت یا اجرای کارها را به تأخیر اندازد و یا پرداخت های مربوط به این کار را دچار تعویق سازد، با وجود این محظورات، فکر ساختمان راه آهن در ایران اگر کنایه ای مجاز باشد می توان گفت که پا در هواست.

این اقدام از دفتر سیاستمداران تا سبزه مقاطعه کاران و کارگاه مهندسان فاصله چندانی ندارد. در اینکه یک سرزمین واجد سابقه تمدنی عالی قادر باشد که برای همیشه از پیدایش ممتازترین اثر تمدن جدید و بالاترین عامل نفوذ آن جلوگیری کند ظاهراً کاری دور از امکان به نظر می رسد. در روزگاری که حتی چین خط آهن کوتاهی ساخته است و در نظر دارد راه آهن بارکش چند صد میلی ایجاد کند قلمرو شهریاری که خود سه بار اروپا را به وسیله خط آهن سیر کرده است ممکن نیست از کاروان ترقی باز ماند. از لحاظ ایران همان اندازه غیر مقدور است که از این اقدام خودداری کند که ژاپون بخواهد به کیش و آئین کهن خویش پایند بماند که از دیر باز ایمان نسبت به آن را از دست داده است و با مقاصد فکری

۱ - یکی از موجبات قوی که جنبه مالی دارد راجع است به قیمت گزاف گندم در شهرهای بزرگ و تلف شدن آن در دیگر نقاط ایران و دلیل آن کمیابی وسایط نقلیه است در دامغان، جو را خرواری هشت قران می فروشند در تهران بهای آن ۵۰ قران است، در قزوین قیمت آن ۲۰ تا ۲۴ قران می باشد، زیرا که وسیله حمل نیست. در سال ۱۸۹۰ صرفه در این کار بود که غله از سلطان آباد (عراق) با شتر تابعداد و از آنجا به لندن حمل شود.

و اخلاقی او منافات دارد . به هر حال دیر یا زود کار کاروان و چاپار در ایران ننگ خواهد شد، به همان کیفیتی که دین بودائی هم درسزمین ژاپون آینده روشنی ندارد . شاید در این قرن نباشد ، اما پیش از آنکه قرن آینده طی شود کشوری که در حال حاضر فقط یک رشته راه آهن ناچیز دارد صفحاتی چند از راهنمای مسافرتی جهانی با خط آهن را به خود اختصاص خواهد داد .

فصل های مجلد دوم

فصل نوزدهم	از تهران به اصفهان
» بیستم	از اصفهان به شیراز
» بیست و یکم	تخت جمشید و آثار باستانی دیگر
» بیست و دوم	از شیراز به بوشهر
» بیست و سوم	ایالات شرقی و جنوب شرقی ایران
» بیست و چهارم	ایالات جنوب غربی ایران
» بیست و پنجم	رودخانه کارون
» بیست و ششم	بحریه
» بیست و هفتم	خلیج فارس
» بیست و هشتم	عایدات ، منابع و محصولات صنعتی
» بیست و نهم	تجارت (بخش اول تاریخچه تجارت ایران و اروپا)
	(بخش دوم وضع جدید تجارتي ایران)
» سیام	سیاست روس و انگلیس در ایران

فهرست اسامی، اشخاص

استیوارت ۲۱۰/۱۹۱/۱۷۸/۱۳۷/۵۳/۱۴	آباقاخان ۶۴۱/۱۸۷
۳۴۵	آرژور ۳۰۸
اسحق خان ۲۷۷	آرسترانگک ۶۶۸
اسرایکل ۳۲	آرتولد - آدوین ۴۰۸
اسکات ۴۲۲	آرتولد - ماتیو ۳۰۲
اسکندر ۳۰۸/۳۱/۲۵/۲۲	آقا بهرام ۳۳۲
اسکولف ۱۵۶/۱۳۲	آهورابزدا ۳۵۰/۲۴
اسمیت - اون ۳۱۲/۳۰۰/۲۷۳/۲۴۴	آریان ۳۹۰/۳۸۹
اسمید - گلد ۴۸۹/۲۴۴/۱۴	آقا محمد خان ۲۵۶/۲۳۱/۲۱۴/۲۰۹/۷۴
اشرفخان ۳۸۳	۵۱۳/۴۱۷/۴۱۵/۴۰۱/۲۵۷
اصطخری ۳۵۴/۳۵۱/۳۰۹/۷۲	ابدالی - احمد شاه ۳۵۲/۳۱۰
اعتمادالسلطنه ۵۹۹	ابراهیم ۴۹۹/۴۴۸/۲۳۲
افراسیاب ۳۰۸/۱۹۶	ابن بطوطه ۲۱۲/۴۹
الب ارسلان ۴۶۱/۲۵	ابوالحسن خان ۱۵۵
التن - جان ۴۸۲ - ۲۸۱	ابوعلی سینا ۳۵۱/۲۵
المپ ۱۹۴	ایتورین ۳۹۵
المعتضدبانته - خلیفه ۴۸۹	احسائی - شیخ احمد ۵۴۲
المتوکل ۴۵۷	احمد شاه - درانی ۴۲۰/۳۱۲/۱۷۴
الوی اوکر ۴۵۵	اردشیر ۲۵
الیزابت ۶۱۰/۲۶	اردشیر دوم ۳۰
امام حسین (ع) ۲۱۳	ارغون خان ۶۱۸
امام رضا (ع) ۲۲۶/۲۱۴/۲۱۳/۲۰۹/۱۴۵	ارغوان - ارغوان شاه ۲۰۰ - ۱۸۶
۳۴۹	ارفاکساد ۴۶۰
امام موسی کاظم (ع) ۲۱۲	استانلی ۳۳
امیر ابراهیم خان ۲۷۳	استرابن ۳۹۱
امیر افغانستان ۲۸۶	استریوس - جان ۷۳/۵۸
امیر تیمور ۴۱۷	استک ۵۵۰/۵۴
امیر حسین خان ۱۵۸/۱۵۷	استولزه ۶۳۵/۵۶

فصل های در دو مجلد اول و دوم
(۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)

۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰

پوتینگر - الدرد ۳۱۶/۵۲
 پوکفسکی ۱۲۲
 پولوک ۳۲۲
 پولینگتن ۴۲۰
 پونکا ۲۴
 پیترو دولواله ۷۲۸/۷۲۷
 پیچن ۶۵۲
 پیرسن ۶۴۱
 بین کرتن ۴۰۰
 تنوزیوس ۳۹۹
 تاج محمد ۳۱۱
 تاد - دارسی ۷۳۲
 تاسس مور ۲۴
 تاسسن ۶۴۱/۴۵۵
 تانکوانی ۴۴۶/۵۲
 تاورنیه ۳۵۷/۵۷/۵۰/۳
 تایمز ۲۳۸/۱۳۰/۱۸
 ترزل ۵۲
 تزار ۱۴۹
 تکسیه ۵۴
 تنی سن ۳۹۸/۱۶۹
 تویاس ۴۶۰
 تولوی خان ۳۵۲
 تومانیانس ۳۷۸
 تهونوت ۵۱
 تهمورس ۳۵۱
 تیمور ۴۷۰/۳۱۰/۲۳۳/۲۱۲/۲۵/۲۲
 تیلن ۱۶۴
 جانسن - اکر ۳۳۰
 جلال الدوله ۵۵۱
 جمشید ۳۸۴
 جنکین سن - آتونی ۴۸۲
 جونز - هارفورد ۵۱۳/۵۲
 جیل ۱۹۸
 چارلزاول ۷۲/۲۶
 چاری کف ۱۳۱
 چرچیل ۴۸۴
 چسنی ۶۵۸
 چنگیز ۲۵۲/۱۹۶/۲۵
 چنی ۴۸۱
 چودزکو ۴۸۳
 حاجی بابا ۵۷
 حاجی عبدالفتاح خان ۱۹۹
 حافظ ۲۹/۲۵
 حسام السلطنه ۵۵۲/۲۲۶
 حسن بیگ اوزون حسن ۶۶۱
 حسن صباح ۷۲
 حسن علی میرزا ۳۵۶
 حسین خان سپهسالار ۴۳۵
 حصن الدوله - دیلمی ۴۹۹
 خان کلات ۳۰۴
 خانیکف ۳۱۷/۳۰۱/۲۲۸/۲۲۷/۲۱۷/۵۵
 خدزکو - آ ۳۹۳
 خسرو انوشیروان ۷۲۵/۲۵
 خسرو پرویز ۲۵
 خشیارشا ۲۵
 خلیل سلطان ۴۶۳/۴۶۱
 خواجه ربیع میرزا ۲۰۹
 خیام ۲۵
 دارستر ۲۴
 داریوش ۷۱۶/۳۹۳/۳۱/۲۵
 دالائی لاسای ۹۷
 دالساندریو - ونسانتیو ۶۶۲

امیرخان سردار ۲۵۱
 امیر دوست محمد خان ۵۶۱
 امیر علم خان ۳۰۵/۲۷۳/۲۷۲
 امیر قاین ۳۱۵
 امیر گناه خان ۱۵۳
 امیر نظام ۵۶۳/۵۲۸
 امین اقدس ۵۳۷/۵۲۵
 امین الدوله ۵۶۰
 امین السلطان ۵۵۸/۵۵۷
 اندریس ۶۳۵/۲۰۵/۵۶
 انیس الدوله ۵۳۶
 انن کف ۱۱۳/۱۱۸/۱۱۲/۱۲۳/۱۲۵/۱۸۵/
 ۲۷۵/۲۰۰
 اودوریگوس ۴۹
 ادوانون ۱۵۶/۲۰۲/۲۱۶/۲۲۵/۲۲۸/۲۴۲
 انوشیران ۳۸۵
 اورسول ۴۱۸
 اوزلی - سرگور ۳۸۹/۷۵/۵۳
 اوزن حسن ۶۶۱
 اوگستوس ۵۳۹
 التاریوس ۴۸۳/۴۹
 البویه ۴۰۳
 ایستویک ۲۴۹/۲۲۵/۲۲۱/۲۱۵/۷۱/۵۳
 ایلیخان ۵۴۸/۱۷۰/۱۵۹/۱۵۴/۱۴۵
 ایوب خان ۵۱۶/۳۴
 باب ۸۱
 بابر ۲۲
 باربارو - جوزفا ۶۶۱/۱۷۲
 باریه دونیاری ۵۳
 بارن توفن اشتاین ۵۷۶
 بارون دونورمان ۶۱۰
 بارن سون هوسن ۶۳۹
 بازیل باتانتز ۱۹۸/۱۹۷
 باست ۲۲۸
 باکن - فرانسیس ۱۸
 باکینگهام ۵۳
 بانوشیل ۴۴۲/۲۵۳
 بخت النصر ۴۶۰/۳۲
 بردیا ۷۱۸
 برنز - الکساندر ۲۲۵
 برنز - ای ۲۴۳
 برنیه ۴۱۱/۴۲۴
 بروس - بی اچ ۴۹۱/۶۴۳
 بریجز - هارفرد جونز ۵۱۳
 بل - جان ۵۱
 بلو - دلبیو - اچ ۲۴۴/۳۰۹/۳۱۲/۳۲۹
 بلوندل - هریرت ولد ۱۵
 بنیامین - بنجامین ۴۱۵/۵۶
 بوپویل ۴۵۰
 بوره - اوژن ۶۴۳
 بهرام دوم ۳۰۵
 پیشاپ (بانو) ۴۸
 بیکر - وال ۱۹۸/۱۴۷/۲۰۰/۲۱۰/۲۸۲
 ۲۹۸
 بیدر ۷۷
 بینگ ۵۴/۵۱۷/۶۴۳
 باتین سن ۳۱۷
 پرایس ۵۳/۱۴
 پرزیترا ۶۸۸/۶۴۵
 پطر کبیر ۴۹۱/۲۵۶/۵۱
 گرایو - پل ۱۷۸
 پل ۲۵۷
 پلی بیوس ۱۷۲
 پلی نی ۳۹۱/۳۸۹

صنیع الدوله ۶۰۸	سونگ ۶۱۸
صنیع الملک ۴۲۱	سیف الملک ۲۵۱
ضحاك ۳۹۳	شاد الملک دلتواز ۴۶۳/۴۶۱
طغرل بیك ۴۶۱/۳۵۱	شاردن ۴۸۳/۲۱۹/۱۰۴/۷۳/۵۷/۵۰/۳۳
طلوزان ۵۲۲	شاه اسمعیل ۵۱۴/۲۱۳/۱۵۱
ظل السلطان ۴۰۰/۴۴۵/۴۲۹/۴۲۷/۲۳۵/۱۹۰	شاهپور اول ۳۵۱/۲۵
۵۴۹	شاهپور دوم (ذوالکثاف) ۷۱/۲۵
عباسعلی ۴۳۱	شاهرخ ۴۱۸/۲۲۷/۲۲۳/۲۱۴
عباس سیرزا ولیعهد ۴۰۰/۲۲۵/۱۵۴/۸۰	شاه سلطان حسین ۲۲۸/۲۲۷/۲۲۱
۵۴۰	شاه سلیمان ۳۸۵/۳۴۸/۲۵۵
عبدالرحمن خان ۳۹۳	شاه شجاع ۴۲۰
عبدالصمد سیرزا (عزالدوله)	شاه صفی ۴۹۷
عبدالله خان نقاش ۷۵	شاه طهماسب اول ۵۱۴/۴۹۳/۲۲۱/۲۱۳/۷۲
عبدالوهاب - محرم ۵۲۱	شاه عباس کبیر ۱۰۵۱/۱۵۰/۷۲/۴۹/۲۵
عبدالله (شیخ) ۷۰۱	۲۵۷/۲۵۵/۲۲۸/۲۲۱/۲۱۳/۲۰۹
عزیز السلطان (ملیچک) ۵۲۵/۵۲۴/۴۲۷	۴۹۷/۳۴۷
عزالدوله ۵۵۳	شاه عبدالعظیم ۳۹۵/۴۵۷
عفت الدوله ۵۳۶	شپیکل ۵۵
علاء الدین ۴۱۷	شجاع الدوله ۱۶۷/۱۵۴
علی خائف ۱۳۱	شرلی ۷۲۷/۷۲/۴۹
علاء الدوله ۴۱۰	شکرالله ۱۷۷
علیقلی خان (سخبرالدوله)	شکسپیر ۵۶۵/۲۴۵/۱۰۱
علیمراد خان - زند ۴۰۱/۴۹۵	شلی ۳۹۸
علی یارخان ۳۵۹	شیخعلی میرزا ۵۳۹
عمر ۳۴۹/۲۵	شیخ ویس ۴۹۵
عمر خیام ۳۵۳/۲۵	شیرعلی خان ۵۶۱/۳۱۱
غفاری - ابوالحسن خان ۴۲۱	شیفر ۱۹۷
فتحعلی خان ۲۰۹	شیل سرجان ۴۸۵/۴۸۳
فتحعلی شاه ۲۴۹/۲۲۴/۱۵۴/۱۵۲/۷۵	شیل - سریوستن ۵۰۸
۷۳۰/۴۴۹/۴۲۳/۳۵۹/۲۷۸	شیندلر ۶۶۳/۳۵۶/۱۴
فرانکلین ۵۲	صاحب دیوان ۵۶۳/۲۳۵
فرایر ۵۱	صدر - محمد حسین خان ۴۲۶

رکن الدوله ۵۵۳/۲۷۷/۲۳۵/۲۳۴	داتنه ۳۳۴
رکلو - الیزه ۵۵	دانیال ۳۲
رضانعلی خان ۲۰۸	داووست ۶۵۲
رنل ۴۹۸/۳۸۹	دروویل ۵۳۸
روزنباخ ۱۳۳/۱۳۱	دسینا ۵۱۴
روسچلید ۱۰۵	دسلاند - دولیه ۵۱
رویتز ۴۳۵	دلاواله - پیترو ۴۹۱/۵۰
ریتر ۶۵۶	دن کیشوت ۳۵۸
ریجوی - وست ۲۹۵	دوبود ۵۳
ریدر ۶۰۵	دوبلوک ویل ۳۷۰
زاربنا ۶۴۳	دوپرو وینز - کاپوچین پراسیفیک ۴۹
زال ۳۰۸	دوپره ۵۲
زردشت ۲۴	دورن ۲۵۷
زکی خان ۳۸۳	دوروبروکس ۴۹
زمبورکچی باشی ۴۰۵	دوست محمد خان ۳۱۱
زیوس (زاوش) ۱۹۴	دولماز ۲۱۵
ژوستی نین - قیصر ۴۸۱	دیتریچ ۶۴۳
سالمسوری ۵۵۰	دیکنس ۵۲۲
سام خان ۱۵۴	دیوژن ۴۶۱
سایز ۴۸/۱۵	دیولافوا ۵۶
سپهسالار اعظم ۳۵۹	دیونی سوس ۳۵۰
سروانتز ۳۵۸	رایینو ۶۰۰/۶۱۸
سعدی ۲۹/۲۵	راس ۱۴
سلطان ابوسعید ۴۶۵	راسل ۳۱۱
سلطان سنجر ۳۶۱/۳۵۲	راسس ۳۸۲
سلطان محمد خداپنده ۴۶۵	رالیسن - هنری ۳۰۹/۳۰۵/۲۵۳/۲۵۲/۵۴
سلوکوس ۴۶۰	۳۲۵
سلیمان - خلیفه ۴۶۹	رایت - سردنیس ۱۸۷
سن جرح ۳۰۸	ریقه ۳۴
سندباد ۳۲	رسنم ۳۰۲/۱۹۶
سن سون ۲۲۲/۵۱	رضاقلی خان ۱۶۲/۱۵۷/۱۵۴
سولی نوس ۳۹۳	رضاقلی میرزا ۲۳۱

دانشگاه
دانشگاه

www.tabarestan.info

فریه ۳۸۹/۳۲۷/۳۱۷/۲۱۶/۰۵۴
 فردوسی ۲۴۲/۱۹۶/۲۰
 فرمانفرما - حسین علی سیرزا
 فرورتیش ۴۶۰
 فریدون ۳۹۴
 فریزر - بیلی ۲۳۱/۲۲۰/۱۶۲/۱۰۴/۰۳
 فلاندن ۰۴
 فوربز ۲۴۴
 فورسایت ۱۳۳
 فورستر - جی ۴۹۱/۲۰۷/۰۱
 فولر ۴۸۳
 فوئتن ۴۹۱
 فیتزجرالد ۳۰۳
 قائم مقام - ابوالقاسم ۴۴۸
 قوام الدوله ۰۶۰/۴۳۰
 قوبلای قآن ۶۱۸/۱۸۷
 کارت رایت - جان ۷۳
 کاستیگرخان ۰۳/۱۳۹
 کاسل - هارد ۱۶۳
 کاسرون ۳۱۶
 کانونلی ۳۱۶/۲۴۳/۲۲۸/۲۲۰/۲۱۶
 کاپوس گراکوس ۶۱۰
 کتن - ددسور ۷۲/۴۹
 کراتروس ۳۰۸
 کراسوس ۲۰
 کریپوتر ۷۹/۰۸/۰۳
 کرزن - رابرت ۷۲۲
 کرزن ۱۶۳
 کروزیسکی ۶۶۰/۶۱۱/۰۱
 کریستوف کلمب ۳۲
 کریستی ۳۱۶
 کریم خان ۴۹۴/۴۱۰/۳۸۳/۳۳۲/۲۳۱/۰۲
 کزنفون ۳۰
 کلاویخو - دون روی کنزالس ۶۶۱/۲۱۲/۴۹
 کلارندن ۳۱۲
 کلوکه ۰۲۲
 کمبوجیه ۳۹۴
 کمپیل ۰۳۲
 کمپفر ۶۷/۴۹
 کوتزبو ۸۱/۰۳
 کوریک ۰۲۲/۳۷۰/۸۱
 کورویانکین ۱۳۴/۱۳۳/۱۳۲
 کوروش ۳۸۰/۲۰/۲۰
 کوست - بی ۴۱۰/۰۰
 کوننارینی - ابروزیو ۶۶۱
 کیخانو ۶۱۸
 کیخسرو ۱۹۶
 کینر - مکدونالد ۱۹۷/۰۲
 کبیاد ۳۰۹
 گاردان ۰۲
 گرانت ۳۱۶/۰۲
 گراندوک ۲۰۰
 گراهام - مونگر ۲۸۲
 گرگوری ۱۷۰
 گوینو ۰۳
 گروز ۶۴۳
 گرود کف ۱۶۱/۱۰۷
 گریبایدوف ۴۰۰/۳۰۰
 گلبندان - گلبنی ۱۸۸
 گلن ۶۴۳
 گلوکخوفسکی ۲۹۸
 گملن ۴۹۰/۴۸۳
 گناه خان (اسیر) ۱۰۳

گوردن ۳۳۰
 گوردینی کف ۲۹۸
 گوماته ۷۱۸
 گیبونز ۲۱۱/۰
 لابات ۰۲۲
 لارنس ۳۱۱
 لاسار ۱۳۳/۱۳۱
 لانگفلو ۶۰۲
 لوئی فیلیپ ۴۳۳
 لواسف - ژنرال ۴۹۳
 لویرن - لیوس ۰۱
 لوترل - « شاعر » ۲۴
 لوسر ۴۳۸
 لووت ۴۷۳/۳۰۶
 لیارد - سر. هنری ۰۴
 لیال - الفرد ۱۰
 لیندزی ۷۳۳
 لیسون ۲۱۲
 مادام دیولانوا ۷۷
 مادام سرینا ۰۸۰
 مارتین - هنری ۶۴۲
 مارش - اچ - سی ۲۴۴
 مارسلینوس - ام ۳۹۳
 مارشیمون ۶۸۰
 ماسون ۱۸۷
 مارکوپولو ۴۶۸/۷۲/۴۹
 مایو ۳۱۲
 محمد تقی سیرزا (رکن الدوله)
 محمد حسن - حاجی ۰۰۳
 محمد رحیم ۶۴۲
 محمد خان آشتیانی ۲۰۳
 محمد شاه ۰۲۲/۴۳۰/۲۲۶/۰۳
 محمد شاه گورگانی ۲۲۱
 محمد علی سیرزا ۰۴۰
 محمود افغان ۴۹۲/۲۱۴
 محمود غزنوی ۴۶۱/۳۰۱/۳۰۹/۲۴۲
 مخبرالدوله ۰۶۲/۳۰۶
 سرخام ۵۳۸/۰۰
 سرعشی - قوام الدین ۰۰۲
 مستوفی الممالک ۰۲۰
 مستوفی - حمدالله ۳۹۹
 مسعود سیرزا ۰۴۰
 منشی الدوله - یحیی خان ۰۶۰
 مظفرالدین سیرزا ۰۹۸
 معصوم خان ۳۱۳
 مغول کبیر ۲۲۱
 سک گرگور ۲۱۸/۲۰۹/۲۰۳/۱۶۴/۰۶/۲۰
 سکلین - کاتن ۲۹۷/۲۳۸/۱۷۰/۱۷۴
 سک نیل - جان ۲۰۷/۲۰۲
 ملک آزا ۰۰۳
 ملک التیجار ۳۰۶
 ملک الشعرا ۰۲۱/۴۳۰
 ملک شاه ۲۴۸
 سلکم - سرجان ۲۷۶/۲۴۸/۲۱۶/۱۹۷/۶۱
 ستمد الدوله - منوچهرخان ۰۹۳
 سنیرالسلطنه ۱۰۳۷
 مور - تاسس ۳۷/۲۴
 موریه - جیمز ۳۸۹/۰۳
 موسی رضاییک ۰۳۸
 مونتایث - سرهنک ۰۰۹/۰۲
 مونت فورت - کنت ۴۳۹
 مونزی - اچ ۰۰۱/۴۴۱/۱۰۴/۷۷
 سیرزا آقا خان صدراعظم ۰۲۸
 سیرزا بزرگ ۴۴۶

فهرست اسامی، ایلات و طوایف

زیزا ۷۰۴	آتابای ۲۶۱
سارتنها ۱۱۴	آق قویونلو ۶۶۱/۵۴۱/۵۱۴
سالور ۲۶۸/۲۶۷	اراسنه ۶۹۵/۱۰۴
سنجایی ۷۰۶	اردلان ۷۰۵/۷۰۴/۷۰۲
سیرکاس ۱۰۴	ازبک ۲۱۴/۲۰۶/۱۱۴
سنقر ۷۰۶	افشار ۳۱۰/۲۴۸
شادلو ۲۷۹/۲۶۲	امانلو ۱۵۱
شاهدلو ۱۵۱	اورامان ۷۰۴
شکاک ۷۰۴	بختیاری ۵۳
شمشیری ۷۰۵	بلوچ ۲۴۷
شیخیه ۵۴۲	بنی اردلان ۷۰۴
صفویه اغلب صفحات	بوانجی ۷۰۶
عرب ۲۷۲/۲۶۷/۲۴۸/۲۰۱	بیات ۲۰۱
فیروزکوهی ۲۷۱	پوریشاه ۷۰۵
قاجار ۲۴۸/۲۳۵/۲۱۴/۱۵۳	تاتار ۲۰۶
قپچاق ۲۷۱	تاجیک ۲۴۷
قره پاپا ۷۰۴	ترك ۲۰۶
قره قویونلو ۶۶۵	ترکمن ۲۰۶/۱۷۶/۱۵۲/۱۳۹/۱۱۴
قشه ۷۰۵	تک ۲۶۰/۲۵۹
کرد ۶۹۹/۶۹۷/۲۴۷/۲۰۱/۱۵۲	تیموری ۲۷۹/۲۷۲/۲۷۱/۲۴۷/۱۸۸
کرندی ۷۰۶	تیمونی ۲۷۱
کلهر ۷۰۶/۷۰۵	جلیلوند - جلالوند ۷۰۷/۷۰۶
کلیانی ۷۰۶	جلایر ۲۰۱
کیانی ۳۰۶	جمشیدی ۲۷۹/۲۷۱
کیوانلو ۱۷۷/۱۵۱	زغفرانلو ۲۷۹/۲۶۲/۱۶۸/۱۵۱
گرایلی ۱۶۸	
گرچی ۱۰۴	

ایران و قضیه ایران ۱۳۰۴

واسیری ۲۲۷/۲۱۶/۱۰۲/۷۷	میرزا تقی خان ۵۵۷/۴۴۸
ویان ۴۰۵	میرزا حسین خان (پهسالار) ۵۶۱
ورده ۸۱	میرزا عباس خان (قوام الدوله)
وروفسکی ۱۳۳/۱۳۱	میرزا علی اصغر خان ۵۵۷
وکیل الدوله ۷۰۹	میرزا علی خان (امین الدوله)
ولاسف ۲۳۸/۲۳۷	میرزا یوسف آشتیانی ۵۵۷
ولتر ۹	میر حسین خان ۲۷۶
ولف ۳۴۷/۲۳۲	میروپ - فن ۴۰۱/۲۸۲
وورستر ۴۲۱	مینیار ۷۲
ویشتگراد سکی ۱۲۴	ناپلئون ۳۳۲/۲۵۷/۵۲
ویکتوریا - ملکه ۲۱۰/۱۶۱/۱۴۹/۱۳۶	تاپیر ۴۹۹/۳۰۶/۲۹۸/۲۴۳/۱۵۶
۴۱۳/۳۱۱	نادر شاه ۲۱۴/۲۰۲/۲۰۱/۱۹۷/۵۶/۲۲
ویلز ۵۴۹/۵۴۷/۵۴۲/۳۳۱/۵۶	۷۰۸/۳۵۲/۳۰۶
هارون الرشید ۳۶۲/۲۱۲/۷۳	نادر علی خان ۳۳۳
هاز ۶۴۳	نادر قلی خان ۵۱۴
هانری چهارم ۲۴۵/۱۰۱	نادر میرزا ۲۲۰
هانوای - یوناس ۴۰۱/۲۸۱/۲۵۶/۵۱	ناصرالدین شاه (غالب صفحات) ۵۱۲/۴۰۳
۴۹۱/۴۸۲/۴۷۰	۵۹۸/۵۱۶
هربرت - تاسس ۷۴/۴۹	ناصرالدین میرزا ۵۳۲
هرودوت ۳۰۸/۳۰/۲۴	ناصر خسرو ۳۵۱
هلاکو خان ۶۱۸/۷۲	نایب السلطنه ۵۵۱/۴۲۹
هلشتاین - دولک ۴۹	نصرت الله درزا ۲۲۳
هوراس ۳۳۰/۶	نوباد گلدی ۱۷۶/۱۷۵
هولمس ۴۸۳	نوح ۳۵۱/۲۴
هیله - ترویل ۵۲	نیکاتور ۴۶۰
میستاسب ۴۶۰	نیمرود ۳۰۸
یار محمد ۳۱۰	نی یور - کارستن ۵۲
یاقوت ۳۹۹/۷۲	واتسن - گرنت ۵۷۴/۵۵
یحیی ۴۹۹	واریتک - اسکات ۵۳
یحیی خان مشیرالدوله ۴۳۵	واگنر ۷۷
یزدگرد ۳۰۸	واگهام ۳۰۱
یزید بن جبید ۳۹۴	والرین ۲۵
یعقوب بیگ ۱۳۲	والنتین - بیکر ۱۵۶/۵۶
یوحنا - کالو ۵۱۴	والنتین - اچ ۱۰۰
ییت ۱۲۸	

کوکلان ۲۷۹/۲۶۰/۲۳۳	مندسی ۷۰۵
گرکه ۷۰۵	ناناقلی ۷۰۶
گل بیگن ۷۰۵	نسطوری ۶۹۳/۶۸۲
گوران ۷۰۶	هرکی ۷۰۴
لک ۷۰۵	هزاره ۲۷۹/۲۷۱/۲۴۷
سئون جبرالچی ۷۰۵	هماوند ۷۰۶
سافی ۷۰۷	یموت ۲۶۰/۲۵۹
سغول ۲۴۷	یهود ۱۰۴

فهرست، مکان

ارمنستان ۷۱۸/۸۲	آخال ۱۵۰
اروپا ۳۲۲/۲۵۷/۱۶۲/۸۹/۳۳/۳۲/۲۱	آذربایجان ۸۰
۳۵۴ و در غالب صفحات	آرا کوتیا - آراکوزیا ۷۱۸
ارومیه ۶۸۲/۶۰۶/۶۵	آزارات ۷۲۰
اسپانیا ۲۴۷/۲۱۲/۴۹	آریل ۳۸۹
اسدآباد ۵۳۶	آردان ۳۹۳
استراباد ۲۵۰/۱۵۱/۱۴۱/۸۳/۸۲/۶۸	آریا ۷۱۸
۲۸۱/۲۷۸/۲۷۵/۲۶۲/۲۵۸/۲۵۷	آستارا ۶۳
۴۶۷	آسیا در اغلب صفحات
اسفراین ۲۶۳	آسیای صغیر در اغلب صفحات
اسکاتلیناوی ۲۴	آش قلعه ۷۷
اسکندرون ۸۸	آق بابا ۷۱
اسلابول ۱۰۲/۱۰۱/۸۷/۶۲	آق مزار ۷۹
اشرف ۲۵۷	آلبرت هال ۴۳۴
اصفهان ۲۱۳/۸۵/۷۳/۷۲/۷۱/۴۹/۲۹	آلپ ۳۳۹/۳۳۲
۳۳۲/۲۴۸	آئل ۸۳/۸۲
افغانستان ۱۲۱/۸۴/۵۱/۲۸/۲۷/۲۱	آسودریا (جیحون) ۱۳۴/۱۲۸
۲۹۱/۲۸۶/۱۳۶/۱۳۵/۱۳۱/۱۳۰	آه ۵۰۳
۳۲۶/۳۲۴/۳۲۳/۳۲۲/۳۰۳	آهوان ۳۸۵/۳۴۴
اقدسیه ۴۵۲	اترك ۳۶۸/۲۶۶/۲۶۵/۲۶۳/۲۵۹/۱۹۸
آقیانوس هند ۳۲۹	اتك ۱۹۹/۱۹۸/۱۴۵
آکباتان ۷۲۰/۷۰۸	اچمیازین ۷۸
اکستافه ۷۸/۷۷	ادرنه ۱۰۱
البرز ۲۷۸/۲۶۳/۲۵۸/۱۴۱/۸۲/۷۰/۶۸	ادس (اورفه) ۷۸/۷۷
۳۷۵	ارغنداب ۳۲۱
الساشیا ۲۲۰	ارگ ۴۱۴
المپ ۱۹۴	اردوخ ۳۹۳/۱۷۹
الموت (قلعه) ۷۲	اردییل ۷۲/۷۱
الماسیه ۴۰۹	ارز روم ۸۷/۷۷

ام البلاد ۲۴۸	بجنورد ۲۶۲/۲۶۰/۲۵۹/۲۴۲/۱۶۷
اسامزاده هاشم ۵۰۳	۵۴۶/۲۷۵/۲۷۲/۲۶۳
امپراتوری هند (در غالب صفحات)	بحر خزر ۱۳۱/۱۱۶/۱۱۵/۱۱۳/۵۱/۲۱
امسک ۱۲۹/۱۱۳	۳۲۹/۲۸۸/۲۷۵/۲۶۴/۱۵۶/۱۳۴/۱۳۳
انترسوری ۵۱	بخارا ۲۴۳/۲۰۳/۱۹۸/۱۳۷/۱۲۳/۱۱۴
انجمن پادشاهی آسیائی ۳۰۱	۲۸۱/۲۶۹/۲۴۸
انجمن سلطنتی جغرافیائی ۳۰۶	بردو ۱۴۷
انزلی ۴۶۷/۶۳/۶۲/۶۱	برلن ۱۰۴/۶۲/۲۴
انگلستان - انگلیس در غالب صفحات	بروجرد ۸۶
اواجیک ۷۷	بریتانیای کبیر ۲۷۵/۲۱۰/۱۲۸/۵۴/۲۱
اورفه - ادس ۷۸/۷۷	۳۲۲/۲۹۲
اوزون آدا ۱۴۵/۱۲۴/۱۱۵/۱۱۴/۱۱۳	بسطام ۲۷۸
۱۸۵	بصره ۶۲۱/۳۵۱/۳۲
اوزونتالی ۷۸	بغداد ۲۴۸/۸۶/۵۰/۳۲
اهواز ۸۶	بغستان ۷۱۷/۷۱۵/۷۱۲
ایران در غالب صفحات	بلخ ۳۲۴/۲۴۸
ایراندیل ۷۸	بلغور ۲۰۳/۱۸۱/۱۷۹
ایرلند ۲۴۸	بلغارستان ۱۰۱
ایروان ۸۰/۷۸	بلغراد ۱۰۱
ایلیچا ۷۷	بلوچستان ۳۰۴/۳۰۲/۲۹۵/۲۸۶/۲۷۴
ایسورجا ۱۹۶/۱۸۵	۳۲۹/۳۲۴/۳۲۲/۳۰۷
ایندیلی ۱۰۳	بمبئی ۳۲۴/۶۱/۲۵
ایوان کیف ۳۴۴	بنداسیر ۳۱۴/۲۴
بابل ۳۲	بندرپهلوی ۶۲
بابلسر ۸۲	بندسلطان ۱۲۱
باجستان ۳۰۱/۳۰۰/۲۴۴	بنگال ۴۷۶
باجگیران ۱۴۳/۱۴۱/۱۴۰	بوداپست ۱۰۱
بادکویه ۱۱۸/۱۱۷/۱۰۵/۱۰۲/۶۸/۶۲	بوسفور ۱۰۷
بار فروش ۸۳/۸۲	بوشهر ۱۹۰/۸۶/۸۵/۱۴/۱۳
باطوم ۱۰۷/۱۰۵/۱۰۴/۱۰۳/۱۰۲/۶۲	بولتان ۳۲۹/۱۲۶
۱۲۹/۱۰۸	بهبهر ۷۲
باهیلا ۳۹۲	بیابانک ۵۷۱
	بیت المقدس ۳۴۹/۲۱۲/۱۴۳

تاریست ۱۰۳	بیتایل ۲۱۳
تزارستان ۶۲	بیدشت ۳۸۴
تشلی چای ۷۷	بیرچند ۳۱۷/۳۰۵/۳۰۱/۳۰۰
تقلیس ۱۲۹/۱۰۸/۱۰۶/۷۸/۷۷/۶۲	بیزانس ۲۵
۱۳۴	بیستون ۷۱۷/۷۱۵/۷۱۲/۹۲/۹۰
تکیه دولت ۴۳۳	بینالودکوه ۳۴۶
تسک ۱۱۳	پارت ۷۱۸
تهران (در خیلی از صفحات)	پاریس ۳۱۰/۱۰۱
تیسفون ۳۲	پالمیرا ۸۸
تویسرکان ۵۷۱	پنجاب ۲۵۸
تون - طون ۳۰۱/۲۸۵	پنج گور ۳۲۹
جاجرم ۳۸۴/۲۵۹	پرتغال ۳۲
جاجرود ۵۰۳	پشته ۱۷۸
جعفر آباد ۴۶۶	پتروفسک ۱۳۴/۱۲۹/۱۱۸/۶۲
جغتای ۳۹۷	پلاته ۷۲۴
جلفا ۷۸/۷۷	پل خاتون ۲۴۳
جندق ۵۷۱	پلی نی و سولنیوس ۳۹۳/۳۹۱/۳۸۹
جوشقان ۵۴۶	پوتی ۶۰۹/۱۰۷
جوق تپه ۱۱۴	پوشنگ ۲۶۷
جوین ۳۹۷/۲۴۴	پیر بازار - پیله بازار ۶۳۰/۶۴
جیبور ۴۰۷	پشین ۲۲۳
جیحون ۲۴۸/۱۲۱/۱۲۰/۲۷	تاشکند ۱۱۴/۱۱۳
چات ۲۶۰	تبریز ۷۹/۷۷/۷۶/۷۴/۷۲
چارده ۱۹۸	تجن ۲۶۶/۲۴۲/۱۸۲/۱۲۹/۱۲۶
چخانسور ۳۱۷/۳۱۶/۳۱۵	تخت جمشید ۳۴۸/۳۰/۱۴
چکیش لر ۳۷۶/۲۶۴/۲۵۲	ترت حیدری ۳۴۷/۳۱۷/۳۰۰/۲۷۷/۲۴۴
چمن ۳۲۳/۲۸۶	ترت شیخ جام ۲۷۷/۲۷۵/۲۴۴
چواران ۳۹۳	ترساجای ۷۸
چین ۱۰۳	ترشیز ۳۷۶/۳۰۱/۲۷۶
حاجی ترخان ۵۳۴/۴۹۲/۱۱۷/۶۲	ترکستان ۱۳۲/۲۱
حصارک ۷۵	ترکمانچای ۸۰/۷۹
حلب ۸۸	ترکیه ۱۰۱/۸۷/۷۶

شریف‌آباد ۳۴۴/۳۴۷	مرشیله ۳۰۷
شط‌العرب ۲۷	سعید آباد ۷۹
شمس‌العماره ۴۳۱/۴۳۲/۴۳۶	سفارت انگلیس ۴۱۳
شوراب ۳۴۴/۳۹۷	سفید رود ۷۰/۷۱
شوش ۵۶	سلطانیه ۷۹/۸۱/۸۲
شوشتر ۵۶/۸۶	سلمانیه ۷۱/۷۵
شیروان ۱۵۳/۱۵۵/۲۶۳	سمرقند ۴۹/۱۱۳/۱۱۴/۱۲۴/۱۲۲/۲۴۸
شمیران ۹۰	سمنان ۲۸۲/۳۰۱/۳۴۴/۳۷۹
صدرآباد ۳۷۲	سناباد ۲۱۲
صدرک ۷۸	سن پترزبورگ ۶۲/۸۴/۱۱۸/۱۳۲/۲۸۱/
صربستان ۱۰۱	سند ۲۹۸/۳۲۷/۶۶۳
صوفیان ۶۳۱	سند ۲۲/۲۴۴/۲۹۵/۳۲۹
طاق بستان ۹۲/۷۱	ستقرآباد ۷۵
طیس ۲۷۶/۳۱۷/۳۰۱/۲۷۹/۲۷۶	سوادکوه ۳۹۰
طرابوزان ۷۶/۷۷/۸۷/۱۰۳/۲۸۶	سورام ۱۳۴
طنجه ۴۹	سوریه ۱۰۴
طوالش ۴۶۹	سوار ۲۶۰
طوس ۲۱۲/۲۴۱/۲۴۸/۳۸۵	سه کوهه ۳۱۵
عباس آباد ۳۴۴/۳۷۳	سیالک ۳۹۳
عثمانی ۸۹/۲۱۳	سیاه دهن ۷۹
عدن ۳۲	سبیری ۱۱۴
عراق عجم ۳۹۰	سیستان ۲۸/۵۶/۲۷۳/۲۷۴/۲۷۷/
عشق‌آباد ۸۳/۸۶/۱۰۱/۱۱۵/۱۲۶/۱۳۷/	۲۷۹/۲۹۵/۳۰۳/۳۰۴/۳۰۶/۳۲۱/
۱۳۸-۱۴۰/۱۴۱/۱۴۳/۱۶۷/	۳۲۲/۳۲۵/۳۲۶/۳۲۷/۳۲۸/۳۲۹/
۲۴۲-۲۵۸/۲۶۴/۲۸۸/۲۸۷/	شاه‌آباد ۷۵
۳۶۸/۳۶۰	شاهرود ۸۰/۸۳/۸۲/۲۴۲/۲۵۸/۲۵۹/۲۷۸/
علی‌قاپو ۷۲	۳۰۱/۳۴۴/۳۶۸/۳۶۹/۴۶۹/
غلاطه - پرا (در ترکیه) ۴۰۷	شاه‌کوه ۳۷۵
غزل اروات ۸۹/۱۲۰	شانه لیزه ۲۱۵
غوشاه ۳۸۵	شاه‌العظیم ۳۹۵/۴۵۷
فاسیس - فازیس ۱۰۸	شترگلو ۱۸۲
فارس ۶۱/۳۴۸	شیخ جام ۲۷۲
فرات ۳۱/۸۶/۸۸/۸۹/۲۱۳	

دوشان تپه ۴۵۲/۶۳۰	خاش ۳۰۶
دوشک ۱۸۳/۱۹۸/۲۴۴	خان آباد ۹۰
ده رود ۳۴۴/۳۴۸	خاقین ۸۹/۹۰/۶۰۶
ده شاه ۲۰۰	خراسان ۲۷/۸۳/۹۲/۱۲۷/۱۴۲/۲۰۰/
دهلی ۲۱۴	۲۰۴/۲۱۴/۲۴۳/۲۴۶/۲۴۸/۲۵۰/
دیادین ۷۷	۲۵۹/۲۶۶/۲۷۲/۲۷۵/۲۷۸/۲۸۶/
دیاریکر ۸۷	۲۹۵/۳۳۰
دیلمان ۴۷۹	خرقان ۲۵۹/۲۶۰/۲۶۱/۳۶۸/
رادگان ۱۷۷	خرم‌آباد ۸۶
راسلاس ۲۰۲	خسروگرد ۳۶۰/۳۶۱
رباط کریم ۹۰	خلیج فارس ۲۷/۳۱/۳۲/۶۱/۸۶/۸۹/
راجستان ۴۰۷	۲۸۵
رزان ۲۰۷	خمسه ۸۱
رستم‌آباد ۷۰/۱۴۵/۳۰۶/۴۵۴	خواجه ربیع ۲۴۱
رشت ۶۲/۶۶/۶۸/۶۹/۷۴/۸۲/۲۸۷	خواق ۲۷۵/۲۷۷/۳۰۱/
رودبار ۳۲۱	خوشکک ۹۰
رودخانه ابریشم ۳۷۲	خوقند ۱۳۲
روسیه ۶۲/۸۴/۱۰۷	خوی ۶۰۶
رینه ۵۰۴	خیره ۲۷/۷۹/۳۶۹
زاگرس ۹۱	داستان ۳۴۴/۵۷۱
زرگنده ۴۵۴	دانویل ۴۹۸
زرنجیا (سیستان) ۷۱۸	دجله ۳۱/۸۶/۸۷/۲۱۴/۲۴۴
زره - زیره ۹۰/۳۰۷	دریندجاور ۱۸۵/۱۹۳
زنجان ۷۹/۸۱	دریند نفت ۱۹۳
زوبیرزن ۱۸۱	درگز ۲۱۰/۲۴۲/۲۶۳/۲۶۴/۶۰۶/
زیدر ۳۷۴	دریای خزر ۲۸/۲۸/۶۱/۸۲/۱۴۱/۲۵۴/۲۵۵/
ژاپون ۱۰۳	دریای سیاه ۱۰۲
ژن ۴۸۲/۶۶۱	دشت الحق ۳۷۳
سامره ۲۱۴/۶۳۲	دلی بابا ۷۷
سپهوان (اصفهان) ۷۳	دلیجان ۷۸
سرخ حصار ۴۵۳	دماوند ۸۲/۱۴۱/۳۳۲/۳۹۴
سرخس ۱۲۶/۱۲۹/۱۳۵/۲۶۶/۲۴۲/	دمشق ۸۸
۲۶۹/۳۶۸/۲۷۵/۲۷۰/	دوربادام ۱۴۴

محمود آباد ۸۳	کلخید ۱۰۸
بدینه ۲۴۸	کل مورا ۲۴۷/۲۴۶
سراغه ۶۸۱/۴۱۵	کمیانی هند شرقی ۵۱
سرخاب ۱۲۱/۱۲۰	کنگاور ۵۴۶/۹۰
سروف ۱۳۲/۱۲۶/۱۲۱/۱۲۰/۱۱۳/۵۶/۲۷	کوپ داغ خان ۷۷
۳۶۹/۲۱۲/۱۵۴/۱۳۴	کوران داغ ۱۴۱
سزینان ۳۶۸/۳۶۳/۳۶۲/۳۶۹/۳۴۴	کوه دم - کهدم ۶۸/۶۶
مسجد جامع ۷۳	کویته ۳۱۹
مسکو ۲۸۲/۲۵۵/۶۲	کویر ۲۴۷
سیا ۷۱۸	گرجستان ۶۲
شهد ۱۴۵/۱۴۲/۱۳۹/۸۳/۷۱/۲۸/۱۳	گرشک ۳۲۶
۱۹۷/۱۹۲/۱۸۱/۱۷۹/۱۶۷/۱۶۱	گرباب ۲۶۴
۲۴۱/۲۰۷/۲۰۴/۲۰۳/۲۰۰/۱۹۸	گرسار ۳۲۱
۳۵۷/۲۸۶/۲۸۱/۲۷۱/۲۶۳/۲۴۲	گلادستون ۹۳
شهد سر ۸۳/۸۲	گلپایگان ۵۴۶
مغان ۲۵۶	کلین قیه ۷۸
مکران ۳۲۹/۳۱۶	گمش خانه ۷۷
مکه ۲۴۸/۲۱۳/۱۱۴	گواتر ۳۰۴/۳۰۲
ملایر ۵۷۱/۹۰	گوادر ۳۲۹
منجیل ۷۰	گیلان ۷۳/۶۴
منچستر ۳۳	لاش جوین ۳۰۱
موزه تهران ۴۱۶	لسگرد ۳۸۷/۳۴۴
موصل ۸۸/۸۷	لندن - در خیلی صفحات
میامی ۳۴۴	لنکران ۶۲
میان جوب ۷۵	لنگرود ۵۰۴
میاندشت ۳۷۴/۳۴۴	لوشان ۷۰
میاندوآب ۳۲۹	لیلق ۷۰۵
میانه ۷۹	لیوریول ۵۴۱
میدان شش ۴۱۰	ماهی دشت ۹۰
نارنجستان ۴۳۱	محلات ۵۷۱
نجف ۶۳۲/۲۱۴/۲۱۳	محمد آباد ۲۶۳
نجف آباد ۴۵۲	محره - خرم شهر ۸۶

قم ۳۶۸/۸۵/۲۹	فراه ۳۶۸/۳۲۶/۳۱۹/۳۰۶/۳۰۰
قندهار ۳۱۰/۶۸۶/۱۲۳/۱۱۳/۸۴/۲۷	فرانسه ۲۷۲/۱۴۷/۱۱۳/۵۳/۵۱/۳۳/۲۲
۳۲۶/۳۱۹/۳۱۷	فرح آباد ۴۹۷/۲۵۵
توچان ۱۴۷/۱۴۱/۱۳۹/۱۳۷/۸۶/۸۳	فسطاط ۳۵۱
۱۶۶/۱۶۵/۱۶۲/۱۵۶/۱۴۳/۱۴۲	فلسطین ۳۸۰/۱۴۳
۲۵۹/۲۴۲/۲۰۵/۲۰۴/۱۷۸/۱۶۷	فوژی یاما ۳۹۴
۳۵۴/۲۸۷/۲۷۵/۲۶۳	فونتن بلو ۶۴۰
قورق ۳۰۱	فیروزکوه ۳۹۰
قوشه ۳۸۳	فیروزه ۴۵۳
قیروان ۳۵۱	قارص ۷۸
کابل ۳۱۷/۵۴	قاین ۲۷۹/۲۷۶/۲۷۵/۲۷۴/۲۷۳/۲۷۲
کاپادوکیه ۷۱۸	۳۰۵/۳۰۰
کارون ۱۳۹/۸۶/۲۷	قدمگاه ۳۴۹/۳۴۸/۳۴۴
کاشغر ۱۳۲	قرآئینه ۷۷
کاظمین ۲۱۴	قره ۷۹
کان گشا ۲۴۴/۲۱۰	قره بند ۲۶۶
کبود گمبد ۳۵۱/۳۴۴	قره داغ ۱۸۲
کراچی ۸۹	قره سو ۲۴۸/۲۰۸
کریلا ۲۱۴/۲۱۳/۵۶	قره طغان ۲۴۴/۲۱۰
کرج ۷۵	قره قوم ۱۸۳/۱۱۴
کرخه ۲۵	قره کلیسا ۷۷
کردستان ۷۰۴/۶۹۶/۷۷	قره گل ۱۲۰
کراسنودسک ۱۳۴/۱۱۹/۱۱۸	قزل دیزه ۷۷
کربانشاه - کربانشاهان ۷۰۸/۳۲۷/۹۱/۹۰	قزلق ۲۵۸
کریمه ۲۵۸	قزوین ۷۹/۷۶/۷۴/۷۳/۷۲/۷۱/۶۹/۶۶
کرنه ۹۱/۹۰	قسطنطنیه ۴۸۷
کشف رود ۲۶۶/۲۴۷/۲۰۸/۱۸۲	قشلاق ۳۴۴/۷۵
کشمیر ۳۴۹	قشم ۲۴
کعبه ۲۱۳	قصر تهران ۴۱۴
کلات شاه محمد ۱۴۶	قصر شیرین ۹۰
کلات محمود ۱۴۶	قنقاز ۱۳۴/۱۲۹/۱۱۷/۱۰۷/۷۷/۶۲/۶۰
کلات نادری ۱۸۷	قلهک ۴۹۲/۴۵۲/۴۵۱/۳۷۶/۱۴۱
۲۴۱/۲۰۵/۲۰۰/۱۸۷	
۶۰۶/۲۶۴	

ایران و قضیه ایران	
هرات ۲۷/۱۱۳/۱۲۹/۲۴۴/۲۴۸/۲۶۹	نخجوان ۸۰/۷۸
۳۲۶/۳۲۴/۳۱۹/۳۱۱/۲۸۶/۲۷۰	نصرت آباد ۳۰۵/۲۷۴
هری رود ۲۷۰/۲۶۶	نمین ۶۰۶
هکاتومی - لوس ۳۸۲	نوشکی ۳۱۶/۳۲۲
هلند ۳۲	نه ۳۰۱
هلنوسکا ۷۸	نیاوران ۴۵۲
همدان ۷۱۹/۷۰۸/۹۰	نیمروز ۳۰۹
هندوستان ۲۱/۲۸/۵۱/۸۴/۸۵/۱۰۳	وراسین ۴۶۵/۳۷۹
۱۲۳/۱۳۳/۱۶۷/۱۹۷/۲۱۰/۲۵۷	ورده ۲۱۰/۱۸۲/۱۸۱
۲۲۶/۳۲۲/۳۰۸/۲۹۱/۲۸۵	ولگا ۱۲۹/۶۲
هیداس ۶۰	ولادی کاکازیا ۱۲۹
هیرمند ۳۰۶/۳۰۵/۳۲۲/۳۲۴/۳۲۶/۳۲۷	ولادی وستک ۱۱۳
هیمالیا ۳۴۹	ونیز ۱۰۳/۴۹
یزد ۳۳۲/۲۸۷/۲۸۵	هارون آباد ۹۰
یزدون ۳۰۱	هامون ۳۰۶/۵۶
ینگه امام ۷۵	

***Persia and
The Persian Question***

by

George N. Curzon

translated into Persian

Gh. Wahid Māzandarānī

Part I

**Scientific & Cultural
Publications Company**

197

www.tabarestan.info
تبرستان